مجموعه سبز 69

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستداران آثار بابی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های وُرد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتا طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالتا جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (https://bahai-library.com/) و کتابخانه‌ی افنان (<https://afnanlibrary.org/>) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل وُرد همان کتاب‌هاست که قاعدتا از حیث جستجو و قابلیت کپی‌برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل وُرد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می­ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می­نوشته­اند و تأملات خود را مکتوب می­داشته­اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده­های زیاد و متنوعی از فایلهای وُرد می­کنند و آنها را عصای دست خود می­سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایلهای وُرد، به­دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به­خاطر امکان تغییر، دست­خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف­چینی واژه­ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه­ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می­دهند و از مزایای آن برخوردار می­شوند. به تهیه­ی فایل وُرد از آثار بهایی نیز می­توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایلهایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزها به چند نکته توجه شده است:

1-در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نُسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی­توانستیم هیچ نسخه­ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به­نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه­ای کلی اصلاح و نسخه­ی تایپی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه­تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده­ایم بلکه اگر نسخه­ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده­ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجاتِ نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

2-آثار حضرت بهاءالله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.

3- در مجموعه‌ی حاضر، برخی تواقیع حضرت باب که سابقا به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه‌ عدلیه، مندرج در جلد 82 که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصرا نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح‌شده، منتشر می‌شود.

4- در مجموعه‌هایی که سابقا و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توقیع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد 60 که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی 98 که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه­های دیگر بر طرف شده است.

5- در مواردی که نتوانستیم درجِ صحیحِ لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (؟) آن را مشخص کرده­ایم.

6- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسَخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد 14 تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد 53، 67، 86 و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.

7- در مواردی رسم الخط واژه­ها به­گونه­ای انتخاب شده که برای جستجو مناسب­تر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخ­ی اصل کلمه­ی «جلالت» را به­صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده­ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم

8- در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کارِ تایپ و تصحیحِ فایل‌های اسکن‌شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین‌جا به ‌ویژه از جناب ولی‌اله­کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماما توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه­ی خوانندگان این فایل­ها درخواست می­کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند.امید و هدف دیگرمان این است که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر – دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده – تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

فهرست مجموعه 69

نمره عنوان صفحه

1. تفسير سوره توحید 1
2. تفسير سوره ليله القدر 8
3. تفسیر سوره والعصر 13
4. تفسیر سوره حمد 67
5. تفسیر بسمله(ناقص يك صفحه) 7 8
6. تفسیر سوره بقره(1- 141) 88
7. تفسیر سوره بقره(142-143) 206
8. رساله اعتقادیه 224
9. توقيع معراج 227
10. توقيع ميرزا سعید اردستانی 229
11. توقیع سلسله ثمانیه(ملا عبد الجلیل اورومی) 237

**تفسیر سوره توحید**

ص2 بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ينزل الأمر في الكتاب على قدر غیر معدود فأشهد أن لا إله إلا الله كما هو أهله و يستحقه من دون أن يقدر أحد أن يعرف كيف هو إلا هو سبحانه وتعالى عما يصفون وأشهد لمحمد وآل الله بما شاءالله و قدر لهم إنه هو العزيز الودود.

و بعد قد قرئت كتابك و اطلعت بحسن دعائك و إن الآن أجبتك فيما سئلت من تفسير سورة التوحيد فاعرف حق ما نزل الله عليك من سحائب الفضل في توحيده فإن الله قال و قوله الحق « و ما قدروا الله حق قدره» فاعلم أن هذه السورة روح القرآن و علة الغائية في نزول البيان و عليها تدور علل الكلية من كل ما وقع عليه إسم شيء فاستعد للقاء ربك فإن الأجل قریب قریب و إن تجليات أيام الظهور أسرع من كل­شيء و إن الله ما أراد من إظهار التوحيد إلا كلمة التسبيح و لا منها إلا كلمة التحميد و لا منها إلا كلمة التهليل و لا منها إلا كلمة التكبير لأن توحيد الذات على ما تحقق في مبادئ الأمر و منتهاه لايمكن لأحد من الموجودات و لايقدر أن يقول إني لأستطيع بذلك لأن قوله إفك محض و كذب صرف و لايجري إلا في رتبته لأن كينونية ذات البحت هي كينونية ساذجية أزلية التي هي بذاتیتها مقطعة الكل عن ذكر العرفان و إن إنية طلعة حضرت الذات كافورية أبدية التي هي بنفسانيتها مفرقة الممکنات عن مقام البيان و من قال هو هو فقد بلغ إلى حظ الإمكان في ظهور الإبداع و من قال إنه هو أنت فقد عرف مواقع الأمر في ظهورات الأعيان فسبحان ربك رب العزة عما يصفون فاعلم أن ذات الأزل ظهوره كان في عين بطونه و بطونه كان عين ظهوره و أنه لم يزل كان و لم يك شيئا سواه و إن الآن ليكون بمثل ما كان و لايكون شيئا معه و لقد وصف بأسماء قدرته إلى نفسه بشرافتها و احتياج الكل إليها و أن مثل سورة التوحید کمثل الكعبة التي هي بيت الله جل وعز في عالم الإنشاء « ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور ثم ارجع البصر »الآية ذلك حكم الله في مقام البيان حيث قد عرفه رجال الأعراف بنور الإيقان فإذا تشعشعت بتشعشع لمعان بروق تلك الكلمات فاعلم أن التوحيد كان ظاهره نفس باطنه و باطنه نفس ظاهره و ليس له جهت دون الدلالة على التوحيد و الحكاية عن التفريد و أنت ترى هذه السورة بمثل كلمة التوحيد فإن ترى شأنا فيها لك بك فقد خرجت عن حكم التوحيد و احتجبت عن آية التفريد و إن في ذلك المقام كل حروف هذه السورة حرف الهاء وكل معانيها معنى الألف الظاهر في المقامات الخمسة ولكن لايخطر ببالك أن ذلك حكم على غير حسن الظاهر و لم يتصوره الإدراك لأن حرف الواو غير الهاء و كذلك الحكم في البواقی الحروف لا وعمرك لو يكون عينك عين الحديدة المحماة لترى في الظاهر مثل حكم الباطن بمثل ما قال علي في خطبة التطنجية "رأيت الله و الفردوس رأي العين "وقال سيد الشهداء روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه "ألغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك " الخ و قال الإمام "و لايرى نورا إلا نوره و لايسمع صوتا إلا صوته "و إن ذلك حكم الظاهر الذي هو نفس الباطن و ليس بينهما ربط و لا شيء غيره فإذا عرفت ما أشرقناك من نور صبح الأزل الأول على مطلع حقیقتك و سر فؤادك و هيكل أحديتك المتجلية لك بك في سر كينونیتك فاعلم أن للتوحيد ظهورات سبعة التي لاتدل في الحقيقة إلا عليه فالأولى رتبة النقطة مقام محمد ثم ألف الغيبية مقام علي ثم ألف اللينية مقام الحسن ثم ألف غير المعطوفة مقام الحسين ثم مقام ألف المعطوفة مقام الحجة ثم مقام الحروف الأئمة ثم مقام الكلمة مقام الفاطمة و لهذه السبعة ظهورات في مقام تجلي الذات و الصفات و الأفعال و العبادة التي يحصل من الكلمة مقامات معدودة ثمانية و عشرين عدة التي هي حروف الكونية التي بها تقوم كل الوجود من الغيب و الشهود و ليس لأحد نصیب فيها بمثل ما قدر الله لهم إنه هو العزيز المتعال فإذا عرفت هذه الأحكام السبعة فأيقن أن توحید سایر الموجودات شبح کظل فئي بالنسبة إلى ظهور مقام الكلمة في مقام الشبح لا غيره و إن له مراتب ما لانهاية لها بها التي لايحصيها أحد إلا الله حيث قال أحد من أولي الألباب [عليهم السلام] "الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلايق "ولكن يحويها مقامات معدودة فمنها رتبة النبيين و الوصيين و انهم واقفون في مقام ظهور الكلمة في مقام النقطة ثم المؤمنين من الإنس و انهم واقفون في مقام ألف الغيبية المتشعشعة عن الكلمة ثم الملائكة و إنهم واقفون في مقام توحيد ألف اللينية ثم المؤمنون من الجن و إنهم واقفون في مقام ألف غير المعطوفة ثم الحيوانات الطيبة المؤمنة فإنهم واقفون في مقام ألف المعطوفة ثم النباتات فإنها واقفة على مقام الحروف ثم الجمادات فإنها حاكية عن مقام الكلمة و لكل مرتبة من هذه المراتب بين أهلها تجري سلسلة العرضية و حق الشبحية بالنسبة إلى طلعة الذاتية و عدم الربط بين رتبة الأثرية مع رتبة التي فوقها و لو أردت أن أكشف القناع عن صورة هذه المسائل لتخرج عن التوحيد قوما و يدخل في التوحيد قوما أخرى ولكن ما أراد الله بذلك في ذلك اليوم لأن علي بن الحسين [عليهما السلام] قال

"إني لأكتم من علمي جواهره كي لا يرى العلم ذو جهل فيفتتنا

وقد تقدم في هذا أبو حسن إلى الحسين و أوصی قبله الحسنا

و رب جوهر علم لو أبرح به لقيل لي أنت ممن يعبد الوثنا

و لا استحل رجال المسلمون دمي يرون أقبح ما يأتونه حسنا"

و قال رسول الله "لو علم أبو ذر ما في قلب سلمان لقتله"ولكن على الكل فرض العلم به من إشاراتنا التي دالة بالبيان و ناطقة بأعلى دلائل الإمكان و ليس لأحد حل کشف القناع عن هياكل الإيمان و إن في هذه السورة كلمة الهوية مقام النقطة و هي « هو » ثم إسم الجلالة مقام ظهور ألف الغيبية الدالة على الله سبحانه ثم إسم الأحدية مقام ألف اللينية الدالة على الله سبحانه ثم ألف غير المعطوفة مقام إسم الجلالة قبل ظهور الصمدانية ثم ألف معطوفة مقام إسم الصمدانية الدالة على الله سبحانه ثم مقام الحروف مقام أسماء التنزيهية ثم مقام الكلمة مقام إثبات الفردانية بأنه ليس « له كفوا أحد » و لذا قال الإمام [عليه السلام] "نحن أسماء الله الحسني التي لايقبل الله عمل أحد إلا بمعرفتنا بنا عبد الله و بنا عرف الله " الخ و قال الحسين [عليه السلام] في تفسير هذه السورة بأن معنى « هو الله» و معنى « أحد الله الصمد » "سئل محمد بن حنيفة عن « الصمد» فقال قال علي تأويل « الصمد » لا إسم و لا جسم و لا مثل و لا شبه و لا صورة و لا تمثال و لا حد و لا حدود و لا موضع و لا مكان و لا أين و لا كيف و لا هنا و لا ملا و لا خلا و لا قيام و لا قعود و لا سكون و لا حركة و لا ظلماني و لا نوراني و لا روحاني و لا نفساني و لا يخلوا منه موضع و لايسعه موضع و لا على لون و لا على خطر قلب و لا على شم رایحة منفي من هذه الأشياء"و إن ذلك معنى الواقع الذي لايعادله معنى الإشارات و لايساويه حكما في الدلالات و لايحيط بعلمه أحد إلا من عرف مواقع الصفة و بلغ قرار المعرفة فإن هنالك يشاهد الحكم بالعيان لتبيين البيان و إن ذلك معنى الأمر في الكلمة الأولى التي هي كانت كلمة « قل » الله يحيط بكلمته بحكمته ولكن في سبيل الظاهر لا يخلوا من هذه إلجهات الحقه أي « قل » من ربك لربك أو من ربك لنفسك أو من نفسك لربك أو من ربك لغيرك أو من نفسك لغيرك أو من مقام الحد الذي هو غيرك لغيرك و إن ذلك أعلى المعاني و كلها يرجع إلى حكم واحد بأن الله قد وصف نفسه بتلك الأسماء لتدعوه بها بما هو يستحق عليه و إن القاف هو إشارة بقدرته التي لايعجزه شيء في السموات و لا في الأرض و إن اللام إشارة بلواء سلطان قيوميته التي أحاطت كل الممكنات و إن عدته هو عدد "بسم الله الرحمن الرحيم " و إسم "الأعلى" لأنه أول إسم اجتباه الله لنفسه فاعرف ما عرفتك من ظهورات المعاني هو أول مقام الفرق بين الحبيب و المحبوب ثم اعلم أن هذا الإسم هو في مقام العدد مساويا بعدد إسم الله "الكافي" وهو إكسير الأحمر في مقام الإنتقام و لقد نزل ذلك الاسم في القرآن في تسعة مواقع منه و لذا ورد عن النبي "من قرء هذه الآيات سبعين مرة في كل حاجة ليقضي الله حاجته في الحين " و هي بعد البسملة « و كفى بالله وليا» « و كفى بالله نصيرا» « و كفى بالله حسيبا » « و كفى بالله عليما » « و كفى بالله وكيلا » « و كفى بالله شهيدا » «و كفى بربك هاديا و نصيرا» « و كفى بذنوب عباده خبيرا بصيرا» «و كفى الله المؤمنين القتال و كان الله قويا عزیزا» و إن كان لك عدوا فاسجد في آخر الليل على طين قبر الحسين و قل في سجودك مأة مرة يا مبيد الجبارين و يا مبيد الظالمين إن فلانا آذاني فخذ لي حقي منه فإن الله ينتقم عنه في الحين وكفى به للمؤمنين وليا و لكل حرف من هذه الحروف معنی ها أنا ذا أشير إليه بطرف الحقيقة فهو إسم الأعظم والرمز المنمنم الذي لم يدعو الله به أحد مخلصا لوجهه إلا أجابه الله ولكن بشرط أن يشاهد إسم الغيب من الكلمة الثالثة من إسم الذي خلقه الله على أربعة أجزاء قال الإمام "إن الله تبارك و تعالى خلق أسماء الحروف غير مصوت و باللفظ غیر منطق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفي عنه الأقطار مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس كل متوهم مستتر غیر مستر فجعله كلمة تامة على أربعة أجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر فأظهر منها ثلاثة إسما لفاقة الخلق إليها و حجب واحد منها و هو الإسم المكنون المخزون فهذه الأسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك و تعالی و سخر سبحانه لكل إسم من هذه الأسماء أربعة أركان فذلك إثني عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين إسما فعلا منسوبا إليها إلى أن قال - عليه السلام « قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أياما تدعوا فله الأسماء الحسنی» ثم بعد ذلك إسم الجلالة و هو إسم الهوية المهيمنة على كل ما دق وجل و إن عدته ستة وستين بعدد الكبير و بالأوسط إثني عشر عددا و بالصغير ثلاثة عدد ثم بعد ذلك إسم الله « أحد » و هو إسم الأحدية التي أشار إليها مولانا علي في دعائه حيث قال عز ذكره " اللهم أدخلني في لجة بحر أحديتك و طمطام يم وحدانيتك" و ليس المراد ذات الرب بل المراد ظهور أحديته المتجلية في عالم اللاهوت و إن عدته ثلاثة عشر بالكبير و بالأوسط و الصغير أربعة ثم بعد ذلك إسم الله الأكبر الذي أشرت في معناه ببعض حكمه من قبل و إن ذلك الإسم في رتبة الهوية مؤخرة عن ساحة قرب الأزل بالنسبة إلى إسم الأول بحجاب واحد ثم إسم الله « الصمد » الذي كان معناه بأنه مقطعة الكل عن السبيل لايدخل فيه شيء و لايخرج منه شيء و هو الكبير المتعال و لقد قال الإمام في تفسير « الصمد» على ما في الكافي "عن جابر قال سئلت أبا جعفر عن شيء من التوحيد قال إن الله تبارك و تعالى أسمائه التي يدعي بها و تعالى في علو كنهه واحد توحد بالتوحيد في توحده ثم أجريه على خلقه فهو واحد صمد قدوس يعبده كل شيء و يصمد إليه كل شيء و وسع كل شيء علما" و إن عدته مائة و أربعة و ثلاثين عدد بالكبير و بالأوسط سبعة عشر و بالصغير ثمانية عدد فاقرء في كل حين فإن له تأثير في السر في بين يدي الله و ان هذه الأسماء الخمسة مراتب التوحيد لأهل الجنان في مقام الوصف و إذا تلاحظ مع ثلاثة أسماء لتنزيهه فتجد بالعيان أبواب الجنان و هو قوله عز ذكره « لم يلد » و إن عدته مائة و أربعة عشر عدد و لقد أراد الله من هذه الكلمة تنزيه ذاته عن وصف العلية ردا على الذين جعلوا الذات علة العلل لأن "العلة هو صنعه و هو لا علة له" حتى أنطق بذلك ألسنة أوليائه و لو كان الذات هو العلة لزم الإقتران و التشابه فسبحانه و تعالى أبدع المشية لا من شيء بنفسها و جعلها علة ما سواها من دون أن يقع من ذاته عليها شيئا فسبحانه و تعالى عما يقول المشبهون في معرفته علوا كبيرا ثم قوله عز ذكره « و لم يولد » و إن عدته مائة و عشرين بحساب المعروف على عدد الكبير و ان المراد منه هو تقدیسه عن حكم الربط و الإقتران مع الأشياء كلها ردا على الذين زعموا بالربط بين الحق و الخلق فتعالى الله عن ذلك لم يخرج منه شيء كما لايدخل عليه شيء و هو حق صرف و ذات ساذج بحت وكافور عین محض و ما سواه خلق و ليس بينهما ربط و لا دونهما شيء و إن الذين يظنون في حكم الذات كلمة الربط فكأنما أشركوا بربهم و أنكروا كلمة التوحيد في هذه السورة ليس لهم نصيب من العلم و إنهم لم يتوبوا إلى ربهم فماویهم نار جهنم و أنهم اليوم لايشعرون ثم قوله عز و جل « و لم يكن له كفوا أحد» ثلاثة مائة و احد عشر و لقد أنزل الله هذه الكلمة و أشباهها في القرآن لمكنسة القلوب و الأوهام و إفك النفوس و الأجسام لما زعموا في صور السجين ما لا حقيقة لهم في كتابه العليين و إلا ليس لله كفو و لا شريك لينفي عنه بل هذا التقديس الصرف و التنزيه البحت في مقام النفي عند الله كوصف العبد في مقام النعت كقوله عز ذكره « قل هو الله أحد » بلا جهة اشتراك و لا اتحاد فكما أنزل الله في قوله « الله الصمد » لإثبات القلوب بالاعتراف بصمدانيته فكذلك أنزل الله قوله « و لم يكن له كفوا أحد» لما يقع في الأوهام من الإفك الباطل و إلا إن الله عز و جل لكان أعز و أجل و أعظم من أن يعرف بالوصف أو ينزه بالإفك لأن النور و الظلمة لديه سواء وكلتاهما مخلوق في ملكه و دال علی کمال صنعه و مردود إلى حدود إبداعه حيث قال علي في خطبة اليتیمية "إن قلت مم هو فقد باين الأشياء كلها فهو هو " الخ و لقد يجب على العبد تنزيه بارئه و تقديس ربه من كل وصف يعرفه أو لايعرفه خلقه و هو عنده معدوم صرف و افك محض وكذلك الحكم في القدرة و أمثالهما من الصفات المحمودة و الأسماء الحسنى وكذلك الحكم عند أهل البيان و على هذا قال علي عليه السّلام " أول الدين معرفة الله و كمال معرفته توحيده و كمال توحيده نفي الصفات عنه بشهادة كلّ صفة أنها غير الموصوف و شهادة الموصوف أنه غير الصفة و شهادتهما جميعا بالتشبيه الممتنع منه الأزل فمن وصف الله فقد حده و من حده فقد عده و من عده فقد أبطل أزله و من قال كيف فقد أوصفه و من قال فيما فقد ضمنه و من قال على ما فقد جهله و من قال أين فقد أخلا منه و من قال ما هو فقد نعته و من قال الى ما فقد غاياه عالم اذ لا معلوم و خالق اذ لا مخلوق و رب اذ لا مربوب و كذلك ربنا فوق ما يصفه الواصفون " فإذا عرفت ما عرفتك به من رشحات بحر التجريد و قطرات ماء لجج التفريد لتعرف أنّ حين قرائتك سورة التّوحيد أنّ الله ربك يصف نفسه لك بك بإبداعه فيك بما تجلى لك بك في كينونيتك من دون كيف و لا اشارة و لو تنظر بالواقع و كشف الله الغطاء عن طلعة فؤادك لترى مقامات أهل الجنان الثمانية في هذه السورة و حظ كل واحد منهم و ما قدر الله لهم من النّعيم الدائم الّذي لا زوال له ولكنّ اليوم لست أهلا لذلك واستغفر الله ربك و إن لمثل هذا فليعمل العاملون و سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلین و الحمد لله رب العالمين. انتهی

**تفسیر آیه لیلة القدر**

ص14 بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي ابدع ما في السموات و الارض بامره ثم الذین آمنوا بالله و آیاته فاولئک هم الي الله یحشرون و الحمد لله الذي ابدع الجواهریات لا من شيء قبلها بعلیة نفسها ثم جعلها مقام ظهورات قدرته في ملکوت الاسماء و الصفات لئلا یري احد شیئا الا و یري ظهور بارئه فیه اظهر من کل­شيء و یشاهد قمص طلعة جمال محبوبه في کل­شيء بحیث لایري نورا الا نور جماله و لا صوتا الاصوت بهائه فسبحانه و تعالي قد علي کل­شيء بعلو ذاتیته بحیث لایري الشيء في‌ مقام ظهور ربه استواء علي عرش العطاء فوق کل ما وقع علیه اسم شيء فما اعلي ثنائه و ما اعظم جلاله و ما ابهي ثنائه و ما اجل امضائه کل ما احاط به علمه و انا ذا في موقفي هذا یوم الجمعه في وسط الجبال اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لم تزل کنت بلا وجود شيء معک و لاتزال انک کائن بغیر وجود شيء في رتبتک ان قلت انت الله تکذبني نفسک بان الوهیتة التي یعرفها نفسک لا ینبغي بان یوصف بها ربک و ان قلت انک رب تکذبني نفسي بان ربوبیة ربک لایقدر ان یعرفها احد غیره فسبحانک سبحانک ان الذاتیة الکافوریة القدیمة المتشعشعة المتلئلئة المتلامعة المقدسة المتجلیة عن نفسک منقطعه الممکنات عن الصعود الي ساحة قرب ذاتک یا رب الاسماء و الصفات و ان کینوینة السازجیة الابدیة المتنورة المتنزهه المتلامعة‌ المتقدسة المتجلیة عن نفسک منقطعه الممکنات عن الصعود الی ساحه قرب ذاتک یا رب الاسماء و الصفات و ان کینونیه الساذجیه الابدیه المنوره المتنزهه المتلامعه المتفرده المتجلیه عن ذاتک مسددة‌ الموجودات عن العروج الي مقام عرفان نفسک یا اله الموجودات فکیف اثني حضرتک یا محبوب بعد علمي بسد الطریق و منع الدلیل و کیف لا اذکرک بعد ذکرک نفسي و دعوتک سري فسبحانک سبحانک انت العالي الذي لیس فوقک شيء و المتکبر الذی لیس مثلک شیء عرفت الکل نفسک بانک انت لاتعرف بغیرک و لاتوصف بسواک و لاتنعت بدونک و لاتنثي بسواک ان حد الابداع مردود الي مقام نفسه و شأن الاختراع شاهد بالانقطاع عن بابک عرفتک یا الهی بما انت علیه و لو لم اقدر ان اعلم ذلک سرمد الذات و قدم الصفات فسبحانک سبحانک فاي لذه تعدل مناجاتک و اي راحة یعادل انسک و اي سرور یقابل قربک و اي مقام یقدر ان یقارن قیام العبد بین یدي طلعتک و یا طوبي لي بموقفي هذا و مشهدي هذا و جبلي هذا و سبحني هذا الذي ینطقني بالثناء علیک و بالمجد لنفسک و بالحمد لذاتک فلک الحمد یا الهي حمدا انت تعرف حقه لادونک و انک تحیط بشانه لا سواک و تقربني‌ بذلک اذا شئت لدیک زلفي و تبلغني الي مقام ظهورک في‌ جنة الماوي و الدرجة القصوي و الافق الاعلي‌ و العالم الذي کان او ادني فاشهد ان لا اله اله انت بما تحب و ترضي ثم اشهد لمحمد عبدک و رسولک صلواتک علیه و آله بما قدرت له في المنظر الکبري و نزلت حکمه في القرآن حیث قلت و قولک الحق ما ینطق عن الهوي ان هو الا وحي یوحي فصل اللهم بما بلغ وحیک الي کل عبادک و صبر في ذاتک بما احتمل الاذي في حبک بما انت علیه الفضل و العطاء و العظمة و البها و انک انت الله العزیز المتعال و اشهد لاوصیاء حبیبک و حبیبه بما انت قد قدرت لهم في کتابک حیث لایحیط بعلم ذلک احد دونک انک انت الله الجواد المنان و اشهد لنفسي یا الهي عبدک و فی قبضتک فقیر الیک محتاج الي غفرانک و انک اجود الاجودین و اکرم الاکرمین و ارحمن الراحمین و انني انا عبد من المبتلین.

اما بعد فیا ایها الذاکر ذکر الجمیل و الطالب سر الجلیل قد قرئت کتابک و اطلعت بما اردت من تفسیر انا انزلناه في لیلة القدر و ان الان اجبناک بما سئلت فخذ ما اتیتک من ظهورات اسماء الجبروت في معاني اللاهوت و کن من الشاکرین فاعلم ان لهذا السورة معني لایحیط بعلم احد الا الله لانه انزله بعلمه و لایحیط بشانه احد من خلقه و انه هو العزیز المتعال و ان المنزل في مقام الابداع هو المنزل في مقام الاختراع و الیه الاشارة في قول الله في لیلة المعراج خاطبا لحبیبه انت الحبیب و انت المحبوب و اذا تنظر الي حروف هذه السوره و ذلک المقام تري الهاء روح السوره و اصلها و علیها یدور رحي الظهورات و الاسماء و الصفات من معانیها و الیه الاشاره في قول الله عزوجل في الانجیل تعرف نفسک تعرف ربک ظاهرک للفناء و باطنک انا و ان المراد هو ظهور الذات لک بک في رتبتک الا تري ان الاقوال یدل علي‌ معاني التي یدل علي مقام الذات فان ذلک لیس مطلوب عند اولي الالباب لما لایري السبیل لانفسهم في معرفة الذات الا بنفي الاسماء و الصفات و ان المنزل هو الله وحده لا اشرک معه شیئا و ان المنزل به هو المنزل علیه و هو الهاء رتبة ظهورات التوحید في مقامات التجرید و مراتب حقیقة محمد في عوالم الامر و الخلق و ان المراد باللیلة في رتبة الاحدیة هي مقام عقله و في مقا م التفصیل هي الفاطمه بشرط ان یلاحظ في ذلک المقام معني الهاء رتبة الولایة الکلیة الاولیه التي جعلها علي، لانه هو نور الذي انزله الله في مقام فاطمه حیث اشاره الیه عنها في کتابه حیث قال و قوله الحق فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم الخ و ان المطهرون هو علي، الذي کان معني الهاء و ان اردت تفصیل ذلک التفصیل هو الحسین و لذا رقم شکل الهاء هي اشارة بمقامها لمن عرف اسمها و استدل بظهورها و ان ذلک الشکل هو حرف من حروف اسم الاعظم الذي قال عليه السلام في قوله و ان صورته هي هکذا( ) و ما من عبد نقش علي خاتم عقیق حمراء یمني الا و قد جمع کل الخیر و یکون حرزه من کل سوء لان ذلک هو الاسم الاعظم الذي حکي مراتب الثلاثه عن التوراة و الاسماء الاربعة من الانجیل و الاسماء الخمسة من القرآن فاعرف ما عرفتک من اکسیر الاحمر فانه لعزیز عظیم و ان معني الآیه الآخره هو کان نفي علم ما سوي فاطمه بحقها حیث قال الله عز ذکره و ما ادریک ما لیلة القدر مع ان في الظاهر مقام الاستفهام ولکن في الباطن مقام السد السبیل للموجودات کلها ثم اعرف حکم ظهورها من قول عزوجل لیلة القدر خیر من الف شهر و اعلم في ذلک المقام بان الاشیاء لم یخل من مراتب ثلثه السرمد و هو الذي لابدء له و لا ختم و الدهر و هو الذي له بدء و لیس له ختم و الزمان و هو الذي یتحقق من حرکة فلک الافلاک بطلوع الشمس و القمر و ظهور النهار و اللیل و ان تجري‌ معني اشهر في عالم الدهر فهو المراد لا دونه و کذلک الحکم في عالم السرمد ولکن اذا تنزل الامر في عالم الحد فهو اشارة الي الف مراتب آدم الذي خلقه الله قبل ذلک الآدم بانها هي خیر منها و ان في سبل الظاهر ان لیلة القدر هي لیلة الثالث و العشرین من شهر الصیام شهر رمضان الذي نزل فیه القرآن فمن قرء فیها سورة العنکبوت بازاء یمین الهاء و الروم بازاء الشمائل هیکل الهاء مع الاعتراف بحقهما و ظهورها في هیاکل شیعتهما فیجب علیه الجنة و اني لا اقسم بالله بان لایخرج الیه احد من ذلک القسم و لا اري ذبنا في‌ذلک الاعتمادي‌ علي حسن عنایته و عطائه انه هو ذو الفضل العظیم و المن الجسیم و انه لهو الوهاب الکریم و لایصعب علي نفسک بان في کل الف شهر لابد بلیالي قدر معدوده فکیف یمکن تصور تلک الشهور التي یعادلها الیه لها بلي انها کان مده ملک بني امیه لعنهم الله دهر الاولین و سرمد الآخرین و لیس فیها لیلة القدر لان مناط التساوي هو الف شهر توضع عنها لیلة القدر و لیس المقام مقام التامل و ان المراد بالروح في قوله تعالي تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر هو القائم و المراد بالملائکه هم الائمة لانهم خرجوا عن مقام عصمتها و ینزلون في لیلة القدر علیها و ان معني قوله تعالي سلام هي حتي مطلع الفجر اشارة الي فاطمه و المراد بالسلام هو سلام الرب جل و عز لان الله عز ذکره لم یزل یسلم علیها لان فیض الله في حقها الذي کان مدد وجودها هو السلام من عنده و ان المواد بطلوع الفجر هو مقام افتقار البحت العبد الذي یحتاج في کل شان منه بمدد ربه و للآیه في مقام الباطن مقامات لایحتملها الافکار و لایصل الیها ایدي اولي الابصار بل لکل­شيء منها ظهور و لظهوره ظهور الي ما لانهایة لها بها دق نظرک و ابسط یدي بصرک فان البحر لو کان المدادا لحروف من هذا السوره لنفد البحر و لو نفدا علیه قوله عز ذکره و لو جئنا بمثله مددا و ان تفسیر هذه السوره علي ما سئل الخضر عن الباقر هو الذي انا اذکره لک لیجذبک اسمائه و صفاته الي عالم القدس و یوصلک معانیه و حقایقه الي عالم الانس و هو علي ما روي في الکافي و لکل عبد حق بان لایشاهد في القرآن و معانیه الا باحاطة علم الله لان الله اجل و اعظم من ان یقدر ان یحیط بعلم کلامه احد و کل یدرکون بمثل ما ادرکت النمله توحید ربه و لایبلغوا معشار من عشر ما اراد الله من معانیه و لذا قال الامام بالمعني ان کلام الله لیس بقدیم و لاحادث لانه وقع في‌ مقام البرزخ و الصنع الاکبر و لیس شيء الطف و اعلي ثم اعظم و اجلي عن الکلام و ان الله عز ذکره لم یجعل بینه و بین اصفیائه واسطة الا کلام لان الکلام مرات التي یحکي عن ناطقها بما هو علیه من العزة و العظمة و الجلال و الهیبة و لایقدر احد ان یعرف حق حقیقة کلام الله عز ذکره لانه دال علي قدر ازلیته و عز قیومیته و جلال قدوسیته و جمال قمص طلعة حضرت احدیته و هي‌ الاجل من ان یصل بساحتها اعلي جواهر المجردات من اولي الالباب اعز من ان یساویها اعلي شوامخ الجواهریات من اولي الاسماء و الصفات تعالي الله الملک المتعال عما یصف المشبهون کلامه و عما یقول الظالمون في آیاته علوا کبیرا و استغفر الله ربي کما قلت في تفسیر آیاته بما هو یستحقه انه هو التواب الرحیم و الجواد الوهاب الکریم و کفي بفضله علمه بذنبی‌ و اعترافي بعصیاني و انه لهو الحي الغني القدیم و سبحان الله ربي عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین.انتهی

**تفسير سوره والعصر**

ص21 بسم الله الرحمن الرحيم

ألحمد لله الذي تجلى للممكنات بظهور آثار ابداعه في ملكوت الأمر و الخلق ليتلئلئن جوهريات حقائق الموجودات بتلألؤ آيات اللاهوت و يتلجلجن كينونيات مجردات آيات الجبروت بتلجلج ظهورات آيات الملكوت ليشهد الكل في كل مقامات الأمر و آيات الختم بما شهد الله لنفسه بنفسه في أزل الآزال بأنه لا ا له الا هو لم يزل كان بلا وجود شيء معه و لايزال ا نه هو كائن بمثل ما كان و انه الفرد الأحد الذي ليس له وصف في الإبداع و لا نعت في الإختراع و لا ذكر في الإنشاء و لا حكم في الأحداث و انه الفرد القيوم الذي اخترع المشية لا من شيء قبل كل­شيء بنفسها لنفسها من دون ذكر يساوقها و لا حكم يقارنها و لا نعت يشابهها و لا وصف يعادلها ليثبت بوجودها في حقايق الأنفس و الآفاق توحيد أزليته التي قد أودع في ذاتيات أعلى مجردات الخلق ليعرف الكل في مقام ظهور تجليه بما أراد في الإنشاء للكل ثم اخترع الإرادة لظهور انية المشية في ذر الأول بعد ظهور المشهد الأول في رتبة المشية ليعلم الكل في مقامات الذاتيات والكينونيات و النفسانيات و العرضيات و الجوهريات و الإنيات و المقامات و الدلالات و الإشارات و العلامات و الآيات و البدايات و النهايات بما أراد الله لخلقه في مقام عرفان مراتب الفعل و ظهورات الإنفعال ليتميز الكل في مبدء ذكر الإثنينية عن ظهورات التوحيد و عن آية التكثير ثم أحدث بعد ظهور خلق الإرادة طمطام يم القدر لظهور المقدر و جعله ربط العلية في مقام المعلول و ظهور المفعولية في مقام التثليث و رتبة المجعول ليميز بظهور آثاره في عوالم الإمكان و ظهورات الأعيان و ظهورات مراتب اختيارات ذرات الممكنات و يشقى من يشقى بظهور تلك الرتبة في المشهد الثالث و يسعد من يسعد بظهور آيات تلك العلية المتلئلئة عن ظهور الرتبة الأولى وليتميز الكل بما یستحق الذرات و یقبل الموجودات و یختار الإنيات عما أراد الله في الكتاب و أراد في المبدء و المآب ثم أبدع الله بعد ظهور تلك المراتب الثلاثه مراتب ظهور تنزلات تلك المقامات و نزل الله أسمائها في عالم الأسماء طبقا بما نزل الله في الكتاب بذكر القضاء و الإذن و الأجل و الكتاب ليتم خلق كل­شيء بظهور تلك السبعة عن كل الجهات و يتبين ما فضل الله في مقامات عالم الأسماء و الصفات في رتبة التراب حتى أخذ كل نصيبه في كل المقامات بما قدر الله له به في ذكر المبادئ الى ما قدر الله له بما لا نهاية لها بها في رتبة الخطاب و فاز بذلك كل من فاز و خسر بذلك كل من أراد الحكم بغير بينة و لا كتاب.

و ان الآن لما نزل الأمر من جناب المستطاب ذي الحسب الشامخ الرفيع و ذي العز الباذخ المنيع و ذي النسب العالي الرفيع و ذي الصفات العليا و الأخلاق الرضية الحسنى سلطان العلماء أدام الله ظل عطوفته على من سكن في ظلال رحمته بأن أفسر السورة المباركة التي نزل الله في القرآن هذه « و العصر ان الإنسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر »و لما كان أمره المطاع و حكمه الفصل في اظهار ذلك البيان قد استعنت من الله واتبعت امره بإظهار ما خلق الله في الكيان بالبروز الى العيان ليتميز بشرح تلك السورة المباركة شأن من أيد من فضل الله في ذلك المقام عن دونه و بقي ثواب من عرف شيئا منه لجناب حضرته الى يوم المآب أسئل الله من فضله بأن يحفظ عيون الناظرين الى الإشارات النازلة في ذلك الكتاب عن الإعتراض و يلهم الكل حكم الإنصاف في مقامات دلالات كلمات ما نزل في ذلك المقام لأمر المستطاب و اني على الله أتكل في اظهار حقيقة سر الإمكان بما جعل الله في الكيان بالبروز الى العيان و لا حول و لا قو ة الا بالله العلي المنان.

و انني أنا قبل أن أذكر حرفا في مقام التفسير أسئل من جناب المستطاب أدام الله ظل عطوفته بأن يعفو عن نفسي اذا اطلع بخطيئة من قلمي لأن شأن العبد في كل حال هو الذنب و أرجو الله أن يثبت بذكر بعض المقامات لمن سكن في مقامات عالم الأسماء و الصفات ما قدر الله لهم في حكم الكتاب و ان الى الله يرجع الحكم و الأمر في المبدء و المآب و انا قبل أن أذكر بيان حرف من باطن تلك السورة المقدسة أذكر أمارات ليتميز الحق عن الباطل و الصادق عن الغافل ولكن ما أردت لذلك الا العلم لمن أراد أن يطلع بحقايق التجريد و يعرف آيات التوحيد و يستقر على كرسي التفريد و التجريد و ان من الأمارات التي حق على المنصف أن يطلع بها فهو عرفان صور العليين عن السجين و أن الحكم لم يثبت في الشريعة و لايتبين في الحقيقة الا بعرفان تلك الرتبة السنية و أن ذلك الأمر لايمكن عرفانه الا بعلم الواقع لأن الصور في هذا العالم متشاكلة و لا يتميز من يتوجه في عالم الكثرات الى طلعة حضرت الذات في ذلك المقام الا بنفي الإشارات و السبحات في عالم المبادی بنفي الأسماء و الصفات و ان ذلك الأمر لما كان صعبا على بعض النفوس قد جعل الله لكل حق حقيقة و لكل أمر بينة واضحة لئلا يتبع أحد أحدا بمحض الصور الظاهرة و الشئونات الباهرة لأن الشرف في الحقيقة هو سر الربانية و ظهور نور الصمدانية في كل جهات العبد و ان في هذا العالم لما اختلط الطينتان أمر الله الكل بما يتميز بين الكل عند التحقيق و لايقدر أن يظن فيه شيئا دون ذروة اليقين في الأفق المبين و لو لم يثبت ذلك الميزان في بيان القسطاس لم يوضح حكم الجواب في اتباع أمر المستطاب و ان بعد تلك الإشارات لا شك أن اليوم كل الناس يدعي الحق و يجعل عند نفسه حجة لما ادعى ولكن في الواقع ليست الحجة تامة في يد الكل و الا لم يختلفوا في حقايق ظهورات آيات اللاهوت و شئونات الجبروت و دلالات الملك و علامات الملكوت و مقامات الحد في سلسلة الناسوت و ان بعد ذلك لاريب أن حجة الله في كل حين لکل‌شی بالغة و أمر الله وكلماته تامة ولو لم يكن كذلك فليس لله على أحد حجة فسبحان الله عما يقول المشبهون علوا كبيرا فلما ثبت في سبيل الحقيقة بأن الحق الخالص لايثبت الا بميزان حق من عند الله الذي يرجع اليه كل المختلفات من كل الأمم و ان اليوم لو كان الميزان كتاب الله لايرفع الإختلاف لأن كل الفرق يستدلون في اثبات مطالبهم منه وكذلك الحكم في الأخبار و عمل الأصحاب و آيات الأنفس و الآفاق لأن الإختلاف في كل المراتب ظاهر و أبى الله أن يحكم بالإختلاف أو ينزل في كتابه أو يقبل من أحد لأن الله خلق الكل بأمره و جعل علة ظهور كل­شي نفس حكمه فلابد أن يكون الحكم من عنده واحدا كما صر ح بذلك حكم القرآن حيث قال عز ذكره « وما أمرنا الا واحدة»و ان الدين بمثله فرض أن يكون واحدا و ان ذلك حكم عدل يحكي في مقام التوحيد وآية التجريد حيث يعرف أهل التفريد بكلمة التمجيد فلما ثبت أن الميزان لم يك تاما في تلك العلامات حق بأن يجعل الإنسان قسطاس الأمر أمرا يرجع اليه العالي و يلحق به التالي و يميز به صور الباطل عن الحق و ان ذلك القسطاس لابد أن يكون من عند الخالق لأن في مقام الثمرة و أخذ النتيجة لم يثبت حكم واحد فلما كان الأمر كذلك يشهد جناب المستطاب بوجود ميزان عدل ثبت به من قبل حكم و لايقدر أحد أن يعارضه أو يقول فيه لم و بم و هو شأن الذي يعطي الله من يشاء من عباده و به يعاقب و يثبت و عنه يسئل يوم الفصل و هو شأن الذي يعجز الكل عن المقاومة معه في اظهاره و لما كان الأمر مستورا في وراء الحجبات و ان لكل ذكر مقام في ذكر الدلالات و ليس في مقام ذلك البيان اثبات الميزان أسئل من جناب المستطاب ملاحظة قسطاس البيان في المقامات التي كتبت بين يدي جنابه و ان بمثله قد ثبت في شرح الكوثر لمن أراد أن يتذكر أو ينذر و أن الآن أشرح ما أراد الله في ذلك المقام من تفسير تلك السورة المباركة في مقام الحد لمن عرف الفصل عن الوصل و ان على جناب المستطاب لايخفى سبل الظواهر و البواطن و ان الأمر في الحقيقة ليس مستورا عن جنابه بل أراد التذكار لبعض الأخيار و ظهور الأنوار و كلمة الأسرار لبعض الأبرار و ان الأمر لما كان له مقامات معدودة أشير ببعض حكم منه و هو أن لكل حرف من القرآن مقامات كثيرة بل خلق الله في آية حقيقة كل­شيء وقع عليه اسم شيء آيات كل­شيء لئلا يصعب على أحد عرفان ظهورات آيات فضله و تجليات شئونات عدله في كل­شيء و يرى كل­شيء ظهور سلطنته في خلق كل­شيء ظاهرا موجودا بحيث لايرى شيئا الا و يراه قبل ذلك الشيء فمنها رتبة النقطة في مقامات الفعل حيث لا قدر أن يطلع بحقيقتها الا من جعله الله مقام نفسه في العالم الأول مقام العدل و ذلك المقام مختص بمحمد رسول الله(ص)و لا نصيب لأحد فيه و هو في ذلك الشأن شأن من ظهورات حضرته في حقيقة ذلك الحرف و ان الإشارات مقطعة عن دونه من ذكره و ان الغايات محدودة عند طلوع أنوار بهائه و ان ذكري ذلك المقام لم يك من سبل العرفان بل هو من نور البيان الذي خلق الله في حقيقة كل­شيء لبيان كل­شيء و ان سر المسئلة مكشوف عند جنابك و لاتحتاج بذكر البسط و لغيرك ما أرى سبيلا لعرفانه اليه و منها رتبة الألف اللينية و هو مقام رتبة الثاني من مراتب الفعل و ان ذلك مقام تعين حرف الأول في ظهور الفعل و ان الله بلطيف حكمته و عظم عنايته قد جعل ذلك المقام مختصا بوصي حبيبه علي(ع) و لا نصيب لأحد في عرفان ذلك الحرف لأنه يحكي عن حضرته و يدل على طلعته كما صرح بذلك رسول الله في الحديث المشهور « لايعرفه الا الله و نفسه»و ليس لما سواه في عرفان ذلك الحرف سبيل لأنه هو بعينها آية من كينونيته في جوهريات ملكوت السموات و الأرض و انه واقف في مقام التوحيد الواقع بعد رتبة النقطة في مقام ذلك الحرف و لايعرف صنع الله في حقه الا هو سبحانه و تعالى عما يصفون و منها رتبة الألف الغيبية و صرف الصمدانية و نور الإلهية و حرف ظهور الهوية و آية الأحدية في كينونية البشرية و انها هي في ذلك المقام تحكي عن مقام الحسن (ع) و يدل على ظهور رتبة التثليث في مقام القدر و ان في ذلك الشأن اختلف الكل في مراتب اختيارات الوجود و من حكم ذلك الحرف في رتبة الظهور أخذت النصارى شكل الصليب و حل اللاهوت في الناسوت و تعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا و منها رتبة الألف غيرالمعطوفة و هو مقام ظهور اسم الله المميت في مراتب الفعل و بدء علة القضاء لظهور البداء بعد الإمضاء و ان الله قد جعل حامل ذلك الحرف في ذلك المقام أبو عبدالله الحسين (ع) و لذا انه روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه لم يرض بالبيعة و انقطع بكله الى خالق البرية و قبل الشهادة بظهور الولاية الكلية في ذلك الحرف و انه روحي فداه في ذلك المقام يحكي من مراتب مقامات الأحرف الثلاثة من بساطة النقطة و انية الإرادة و دلالة الألف الغيبية وراء حجب اللا نهاية بما لا نهاية لها بها الى الحد الذي لا غاية له في الإمكان و لذا أشار الصادق (ع) في زيارته ليلة نصف الشعبان « لا ذليل و الله معزك و لا مغلوب و الله ناصرك » و انه روحي فداه لايدل في ذلك المقام الا على طلعة ظهور الذات في عالم الصفات و كذلك الحكم لذلك الحرف من القرآن و ان بحور السموات و الأرضين لو كان مدادا لبيان ذلك الحرف من القرآن لينفى في الحين قبل أن يظهر بيانا من ذلك الحرف الأول لأن الله قد اختصه لنفسه واصطفاه لمحبته و انه هو حرف الأمر الذي به قامت السموات و الأرض لا يعلم كيف هو الا الله و من خلقهم الله فوق رتبته من جده و أبيه ثم أخيه (ص) ما أشرق الإبداع بالإبداع و ان ذكري في ذلك المقام لم يك الا بمثل ذكري في مقام الذات في كلا المقامين لا وجود لنفسي في تلك الرتبة ولكن لما خلق الله بعض آيات قدرته في حقيقة فؤادي أشرت اليه برشح خفيف لجنابك اذا أردت أن تلاحظ رتبة المفقود في الموجود و منها حرف في مقام الإذن و هو مقام الحروف و ذلك مخصوص بشموس العظمة و لا نصيب لأحد في عرفان ذلك الحرف لأنه يحكي عن جلالتهم و يدل على حضرتهم و كان بابا لعرفان مقامات قدرتهم فجل و علا ذلك الحرف عن التبيان و البيان و منها حرف في مقام الحروف المجتمعة و هو رتبة الأجل و مقام نور بقية الله في جوهريات كينونيات اللاهوت و ذاتيات آيات الجبروت و دلالات مقامات الملك و الملكوت و شئونات عرضيات ظهورات عالم الناسوت الله يعلم حكم ذلك الحرف لا سواه و لا نصيب لأحد من النبيين و المرسلين في عرفان ذلك الحرف من القرآن و ان على الله التكلان في أحكام المبدء و المآب و منها حرف في مقام الكلمة و هو رتبة الكتاب في حكم الخطاب و ان الله قد قدر حكم ذلك الحرف لفاطمة (ص) و لا نصيب لأحد مما خلق الله تحت رتبتها في عرفانه و ان ما سواها لو عرفوا حكما من ذلك الحرف الذي خلق الله في مقام انية ذلك الحرف في رتبته و ان السبل مسدودة و الطرق مردودة و لا الدليل تذكر في السبيل و لا السبيل يثبت بالدليل و سبحان موجده عما يصفون و لما ظهر بعض مقامات أحرف القرآن لايخفى على جنابك أن بعد تلك المراتب التي هي أصل العلية في مبادئ العلل مقامات كثيرة منها في مقام أثر المشية و منها في مقام ظهور أثر الإرادة و منها في مقامات الإنفعال في نفس الفعل و منها في مقامات مبادئ الصفات و منها في عالم اللانهاية في مقام ظهورات الذات و منها وراء ذلك في مقام نفي الأسماء و الصفات و منها في مقام باطن العرش و منها في مقام ظاهر الكرسي و منها في آيات السموات و ان في الأرض لو كان يطلق فهو شبح بالنسبة الى المقامات التي فصلت بين يدي جنابك و ان مثل جنابك يعرف المقامات اذا كشف السبحات عن مقام طلعة الصفات في علانية نور الذات و ان على ذلك السبيل الصعب و الطريق المستصعب يعرف الناظر مقامات القرآن و يشهد بذلك حكم البيان و يفسر كل ما شاء بما نزل الله في القرآن و ان ما ورد في الأخبار « بأن للقرآن بطونا الى سبعين أو الى سبعمائة » فهو لعدم تحمل الخلق و الا ان حكم أحرف القرآن و أمره أعظم من ذلك بعدد كل ما أحاط علم الله من ذكر الذرات و الحدودات و الأسماء و الصفات و له تفسير و لكل تفسير تفسير الى ما لا نهاية بما لا نهاية له به الله يعلم عظمة كتابه و كما ان « لا رطب و لا يابس الا في كتاب مبين»فرض بأن الكل يعتقد بذلك فكذلك الحكم حق في كل حرف منه بحيث لو أراد الإمام (ع) بأن يخرج أحكام كل السر يات و الظهوريات و البدايات و النهايات من حرف الألف في القرآن ليقدر بذلك و جعل الله فيه كما صر ح بذلك الإمام الصادق(ع) في تفسير «الصمد»و ان ذلك لهو الحكم في الواقع و السبيل الظاهر و لما ثبت ذلك البيان فكيف يمكن تفسير حرف من القرآن و من نزل الله عليه لايقدر أحد بذلك و لايمكن في الإمكان لأن الفيض لم يزل يتجدد بوجود الإبداع و ان ذلك حكم لا نفاد له في الإختراع و الله يعلم كل­شيء و ان اليه يرجع حكم القرآن وحده لأن من عنده قد نزل بالحق وحده سبحانه و تعالى عما يصفون و ان بعد ذلك البيان يكشف عند جنابك اشارات بعض الآيات في القرآن و ان تفسير تلك السورة المباركة كما هي بما نزل الله على حبيبه مطابقة بما قدر الله لشأنه و ان في مقام الباطن لكل حرف منه تفسير و انني أنا ذا أشير بتفسير حرف الأول من تلك السورة ليكون سبيلا لعرفان كل الآيات و الكلمات من أهل العيان و هو أن الحرف الأول كان « الواو » و له مراتب ما لا نهاية له به فمنها ا سم للولاية الكلية و القصبة الأولى الإلهية و الطلعة المتلألئة الأزلية الإبداعية و انه في ذلك المقام أول حرف من مقامات ظهور « الهاء » و يكون عند رجال العماء بعينها حرف « الهاء » في الإنشاء و يستدلون على ظاهره بباطنه و باطنه بظاهره و على سره بعلانيته و على علانيته بسره و هو الولاية التي انقطعت الذاتيات عن ساحة حضرة عزته و الكينونيات عن قرب بهاء رحمته لأنها هي بكينونيتها مفرقة الجوهريات عن مقام الصفات و مسددة الإنيات عن ذكر الأسماء و الآيات الله يعلم حكمها و لايحيط أحد بها و منها الولاية الظاهرة عن رتبة القصبة الأولى المباركة و الشجرة الإلهية التي لا هي بشرقية و لا غربية و هي الولاية الظاهرة في رتبة الإرادة قد خلقها الله في مقام العدل مقام المشية و في مقام الفضل رتبة نفسه و هي الولاية التي استوت بإذن الله على عرش العطاء و يعطي كل ذي حق حقه و يسوق الى كل ذي روح رزقه حيث أشار الله الى مقامه في القرآن بقوله « هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا»و ان في ذلك الرتبة العلية و الآية الجلية يتميز كل المختلفات و يفرق كل المجتمعات و يأتلف كل المتفرقات و يثبت كل الكثرات تحت ظلال مكفهرات أفريدوس الأسماء و الصفات و لذا أشار الصادق في حديث المفضل حين سئل عن عرفان مقام تلك الولاية الكلية و حامله بأنه « هو بيت النور و قمص الظهور و آية رب الغفور و لا هي هو و لا هو غيرها »و ان الفرق أن الولاية الأولى تحكي عن الله في المرءآت الأولى التي لا علة لها قبلها و لا فصل بينهما و بين رتبة الظهور الذي هو خلق الله في كينونيتها و ان بها تثبت آية الأحدية و الأنوار الإلهية و اللجة الصمدانية و البهاء القيومية و لايكون لها ظل في مقام ذاتها و لا ذكر في رتبتها عن غيرها و هي الولاية الأزلية الدالة على الله بالدلالة التي تجلى الله لها بها و أشرقها و جعلها مقام ظهور طلعته ليوحد الكل بآية تلك الولاية حضرة أحديته و يمجد بها صمدانيته و يكون بذلك عارفا بحق مولاه و حامدا بثناء بارئه في مباديء العلل و منتهاه و ان بعلم ذلك البيان يفرق العبد المقام الأول بنور الأزلية و المقام الثاني بظهور رتبة الإرادة و لا شك أن الولاية في الرتبة الأولى ثابتة و أن في الثانية لا ظهور لها في الرتبة الأولى الا بظهور الإرادة و أن في مراتب تلك الولاية كل الآيات بظهور الإمكان ثابتة و أن الإشارات و المقامات و الدلالات و العلامات لو تذكر في تلك الرتبة الثانية ليكون في مقام الشبح بالنسبة الى الرتبة الأولى و ان من مقامات تفسير الواو هي الولاية المتلألئة الشعشعانية اللامعة التي عينت و شيئت و قدرت و قضت و أذنت و أجلت وأحكمت في ذاتيات حقايقها و كينونيات مقاماتها و آيات وحدانيتها و ظهورات دلالاتها و ما قدر الله لها في مقامات الخلق و الأمر و ان هذه الولاية هي الولاية التي تحكي عن الولاية الثانية في رتبة القدر و ان في مقام تلك الولاية يظهر خفيات مراتب التكوين و جوهريات تعيين التدوين و كينونيات مظاهر التفريد في صقع الواقف الناظر الى حق مبين و لمن أراد أن يطلع بحقيقة ظهور تلك الولاية حق بأن يفكر في مقامات ظهور تلك الولاية ليثبت فؤاده و يطمئن قلبه بما نزل الله في أحكام الدين و اشارات الكتاب المبين و ما قدر الله من أحكام يوم الفصل و ما أراد الله و أمر به من مقامات الجنان و دركات النيران و ما شاء الله في كل­شيء لكل­شيء و ان لدى جنابك مشهود تلك الإشارات و الا فذكر الدلالات في بين يدي جنابك لم يك الا لتفصيل ظهور الكلمات و ظهور ما شاء الله في الكتاب و ان الى الله يرجع البدايات و الغايات في المبدء و المآب و ان من مقامات تفسير الواو هي الولاية في ظهور رتبة القضاء و البداء ثم الإمضاء و الثناء و ان بها يثبت حكم الولاية التي نزل الله حكمه في القرآن في مقام ظهور العيان و هي الولاية التي قد أعطاها الله سبحانه أهل العصمة صلوات الله عليهم و انهم بها يحكمون ما يشاؤن بما يشاؤن و ما يشاؤن الا أن يشاء الله و انها لهي العلية في الإمامة في مبادئ البداية والنهاية و ان في مقام الحقيقة تلك الإشارات في تفسير الواو في مقام الباطن و كذلك الأمر يجري في باطن الباطن الى منتهى مراتب التي جنابك اذا أردت أن تطلع بحقيقتها لايخفى عليك و ان في بعض المقامات اذا أريد أن أظهر تفسير الواو لاينبغي الآن لما ما حان وقته للمقامات التي مشهودة عند جنابك لما لايقدر أحد أن يعرف و يطلع بحقيقة الواقع و اذا جرى القلم بذكر تفسير الباطن أذكر في ذلك الكتاب قاعدة من قواعد حكماء الحقة التي بها يعرف العالم حكم باطن الآيات و الأخبار عن الظاهر و هو أن الله قد أقام الخلق في المشهد الأول لذكر توحيده ثم في المشهد الثاني لنبوة محمد رسول الله ثم في المشهد الثالث لولاية أهل العصمة صلوات الله عليهم ثم في المشهد الرابع لأتباع علماء الدين و دعاة اليقين و ان ذلك في رتبة النزول و اذا أراد أحد أن يعرف قسطاس ميزان علم الباطن حق عليه بأن يرجع الحكم الى تلك المقامات و يأول كل الآيات في رتبة الصعود بالباطن الباطن و على العكس بالباطن الظاهر كما يدل عليه الحديث المشهور الذي رواه الكليني في الكافي عن الصادق ]عليه السلام[ و نطق به الكاظم ]عليه السلام[ لمتمم بن فيروز ولكن علم الباطن لأكثر الناس صعب لما لم يتحملوا ذروة الأمر ولكن على جنابك سهل اذا أردت أن تطلع عليه و لو أراد الله ليمكن أن أفسر في تفسير « الواو » ببعض أحكام الدين من الإشارات المعروفة و العلامات المعلومة ولكن الآن لايجري الأمر لما تطلع جنابك عليه من تفصيل المقامات و كثرة العلامات ولكن أشير ببعض مقامات منه لئلا ينسى أحد حكمه و هو ان الله قد خلق الكل بما هو عليه كما هو عليه و ان الأمر نزل من مبادئ العلل في كل­شيء حتى اتصل الى رتبة الحروف و ان في ذلك المقام قد جعل الله ا سم حرف التوحيد و سره كلمة « هو » طبقا للعالم العلوي و ان أولي الألباب لايعلم ما هنالك الا بما ههنا و ان الله بلطيف صنعه قد اقترن الواو بالهاء لما لايرى التعين في نفسه في الحروف و يكون أقرب بالمبدء و لايزيد عدة ذلك الحرف حرف الهاء الا واحد و ان ذلك حرف الإنية التي خلقها الله لحفظ رتبته و ان مقامات التوحيد في ذلك الحرف ترجع الى حقيقة التوحيد و سر التجريد و هو الحرف الواحد الذي يدل في كل شأن على الله سبحانه و ان كل الحروف في كل المقامات من الأرواح و الأجساد يرجع الى حرف الواو و انه يرجع الى حرف الهاء الذي هو حرف التجريد في لجة التحميد و ان على ذلك البيان يتفرع مقامات عالية التي ذهلت العقول عن دركها و لايمكن اظهار حقيقتها و ليس الآن لما كان مشعر عرفانه الفؤاد حق بيانه و ان من مقامات تفسير ذلك الحرف هو رتبة ظهور معاني القرآن من مقامات الإشارات الى منتهى غايات النهايات و ما قدر الله في علم الكتاب لأولي الألباب من أهل المآب و هو أن يرى السالك من سفر الخلق الى الحق ذلك الحرف بعينه هو مقام سكون لجة الأحدية التي قد ر الله له من سفر الخلق الى الحق لأن الختم بعينها هو نفس البدء و لايصح عرفان الذات في الأسفار المعدودة في علم الكتاب الا بنفي الدلالات عن ساحة قرب الصفات كما أشار بذلك علي عليه السلام في خطبته حيث قال عز ذكره « أول الدين معرفته » الى أن قال « و كمال التوحيد نفي الصفات عنه بشهادة أن كل صفة أنها غير الموصوف و كل الموصوف غير الصفة » و ان ذلك ألطف مقامات التوحيد في ظهورات التجريد و ليس فوقه شرف و لا ذكر و لا لمن لايصل اليه عز و لا خير و كفى بذكر تلك الإشارات في تفسير حرف الأول من السورة المباركة و له مراتب في مقام الصور ينبغي أن يوقن الإنسان بحقيقتها و هي أن روح لفظ الواو الذي نزل الله في أول تلك السورة في مقامه مهيمن على جميع الآيات في الأنفس و الآفاق و كذلك كان الحكم في صورته و ان من في السموات و الأرض لو اجتمعوا على أن يأتوا بمثل ذلك الواو في حرف أول تلك الكلمة من القرآن لن يأتوا لأن الله كما جعل روحه مهيمنا على كل الدلالات و الآيات فكذلك كان الحكم في صورته ولكن أكثر الناس قد اشتبه الصور عليهم لما لم يطلعوا بحقيقة سر القرآن فكما أن صور الناس في هيكل الإنسان واحدة و أن أحدا منهم كان حجة بينهم فكذلك الحكم في صور الحروف فكل ما يتكلم الناس و يخطر بقلوبهم في تركيب الحروف لم يعدل روحها و لا جسدها ذلك الحرف الواو من كتاب الرحمن و ان ذلك مشهود عند جنابك لاتحتاج بذكر التبيان بعد البيان و لما ثبت بتلك الإشارات بعض مقامات حرف الواو أذكر لكل حرف من تلك السورة شأنا من تفسير الباطن لما أمر جناب المستطاب في مقام البيان طبق شرح الكوثر في التبيان و جاء الإذن في الأخبار من شموس النبوة و الأسرار بأن كل الأسماء محمودها في شأن أهل العصمة و ما لايعادل سرها علانيتها قد نزل الله في شأن أئمة النار أذكر ذكرا لكل حرف من تلك السورة بما شاءالله و أراد في ذلك الكتاب و ان اليه يرجع المبدء و المآب و ان الحرف الأول هو الواو و انه الإشارة الى مقامات الولاية الكلية في عالم اللاهوت ثم في عرش الجبروت ثم في دلالات الملك و الملكوت ثم في اشارات المقامات من ولاية كل نفس ما قد أحاط علم الله و ان من وراء حكم تلك الإشارات لايعلم حكمها الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الحرف الثاني حرف الألف و انه الإشارة الى مقامات آلاء الفردوس و أوامر الر حمن و انه الحرف الذي قام به كل الحروف و لديه مشهود بإذن الله كل البطون و لايعرف حقيقة سر ذلك الأمر المستور الا من شاءالله و كل اسم يطلق عليه اسم الشيئية لو جعل الإنسان تفسير ذلك الألف ليعمل حقا و له أجر في كتاب الله بما أظهر مكنون الظهورات في غياهب الكلمات و الإشارات و له مراتب اذا لاحظت جنابك تطلع بحقيقته لإنبساط الأمر في المبدء و المآب ثم الحرف الثالث حرف اللام و هو الإشارة في مقام الباطن بلواء المحيطة المنبسطة الكلية الأولية التي جعل الله الكل في ظلها و جعل حاملها عليا في كل المقامات من عالم البدء الى عالم الختم و هو لواء الأحدية التي ما جعل الله لها ظلا و لا شأنا دون ظهور سعتها ثم لواء الرحمانية ثم لواء اسم الوحدانية ثم لواء الواحدية و ما يدل في كينونية ذاته بما قد ر الله له في علم الواقع و ان دون ذلك التفسير له شئون مسطورة و هو أن حرف اللام عدة الليالي التي وعد الله موسى بن عمران في الطور و عليه يرجع كل الظهور اذا غاب البطون و له وجه في طلعة الحروف ما جعل الله في غيره و لذا جعل الله وسط اسم علي عليه السلام حرف اللام لأن رتبة القوابل لم يتم الا بذكر المقبولات في تمام عد ة أربعين و انه روحي فداه هو القائم بإذن الله بين العالمين و الحاكم بين الطتنجين و لمن له علم الباطن يقدر أن يبسط في ذلك المقام كل ما شاء من بروز اشارات الحقايق و علامات الرقايق و ما جعل الله سبحانه في كل المقامات تحت رتبته و ظهور ارادته حيث لايخفى على جنابك شأن التبيان في سبل ذلك البيان ثم من الحرف الرابع حرف العين علو الأحدية في مقامات اللاهوت ثم علو الواحدية في شئونات الجبروت ثم علو الر حمانية في مقامات الملك و الملكوت ثم علو الصمدانية فيما تجلى الله لكل بكل في حقايق الأنفس و الآفاق في أرض الناسوت ثم من الحرف الخامس حرف الصاد و ذكر مقامات الصمدانية المتجلية في كينونيات ذوات أهل اللاهوت ثم الصمدانية المتشعشعة المتقدسة المتجلية في ذاتيات مجردات أهل الجبروت ثم الصمدانية اللامعة البديعة من انيات حقايق أهل الملك و الملكوت ثم الصمدانية التي تحكي عن رتبة الأولى عن مراتب الفعل التي نزل الله أشباح ظهورات نوره في نفسانيات أهل الناسوت ثم من الحرف السادس حرف الراء الرحمة الكلية التي خلق الله بها المشية بنفسها قبل كل­شيء ثم جعلها علة جميع الذرات ثم الرحمة الواحدية التي خلق الله بها نفوس ما أحاط علمه في الكتاب ثم الرحمة الكلية النازلة في مقام القدر طمطام زاخر مواج الذي فيه يميز أحكام الخلايق و يسعد من يسعد بعرفان المنزلة التي خلق الله في منتهى ذلك المقام و يشقى من يشقى بما لايشعر بما نزل الله في ذلك الطمطام الزاخر المواج ثم الرحمة التي وسعت كل­شيء و جعلها الله بارئها مائة جزء كما صرح بذلك العسكري ]عليه السلام[ في تفسيره للرحيم « و يرحم بجزء واحدة منها من يوجد في عالم الدنيا و بتسع و تسعين جزءا يرحم الله عباده يوم القيمة » بما أراد و قدر في الكتاب و هي الرحمة الجامعة التي وسعت المؤمن و الكافر و كل الأشياء و ان بتلك الرحمة وجدت و ذوتت جوهريات ذوات كل الممكنات و ان الله قد جعل حامل تلك الرحمة في ذلك المقام الحسين ]عليه السلام[ و لذا انه روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه يشفع يوم القيمة عند الله بما لايشفع بمثله أحد سواه رزقني الله و كل من أراد لقاء شفاعته في يوم الحساب انه هو الغفار في المبدء و المآب ثم من الحرف السابع حرف الألف انية المشية بدء الفعل يعبر أهل الحقيقة عنها بالإرادة ثم انية الجوهريات في رتبة القدر من عالم اللاهوت و الجبروت و الملك و الملكوت ثم انية التي خلق الله في حقايق كل­شيء من مبادئ العلل التي تنتهي بالظلمات الصماء الدهماء الصيلم ثم انية التي بها يميز الصادق في ظهورات آثار الجلال عن دونه اذا لم يشاهد حكم المآل ثم من الحرف الثامن حرف النون نور الله في مقام جوهريات تجليات اللاهوت ثم نور الله في مقام كينونيات ذوات الجبروت ثم نور الله في مستسرات آيات الملك و الملكوت ثم نور الله الذي نزل في القرآن و نسبه لعزة نفسه الى نفسه حيث قال عز ذكره « الله نور السموات و الأرض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لاشرقية و لاغربية يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء و يضرب الله الأمثال للناس و الله بكل­شيء عليم» ثم من الحرف التاسع حرف الألف ارادة نفس الفعل في مقامات المبادئ و العلل ثم ارادة رتبة الثالث من مراتب الفعل و ان في ذلك المقام يميز ارادات الموجودات و اليه أشار الحجة في زيارة آل الله التي طلعت من الناحية المقدسة الى عثمان بن عمر و حيث قال عز ذكره « و ان مشيتكم ذات مشية الله الخ »ثم الإرادة التي خلق الله بها كينونيات الإرادات في تحت رتبة آل الله من النبيين و المرسلين و الشهداء ثم الإرادة التي جعل الله في سلسلة الرعية و ان بهما يفعل الإنسان ما أراد سبحان الله و تعالى عما يقولون المشبهون في حكمه و لقد زلت أقدام بعض الحكماء في بيان ذكر ارادة الله حيث ذهبوا بأنه صفة الذات و ان ذلك كفر صراح في مذهب آل الله الأطهار لأن الإرادة هي صفة الفعل و ان الله أبدعها بالمشية لظهور نفسها في مقامات المجردات و العرضيات و لايعلم كيفية ما أبدع الله في تلك المقامات الا من شاءالله انه هو العلي المتعال ثم من الحرف العاشر حرف اللام اللئالئ التي خلق الله في بحور اللاهوت ثم اللئالئ التي خلق الله في بحور الجبروت ثم اللئالئ التي خلق الله في أبحر الملك و الملكوت ثم اللئالئ التي خلق الله في أبحر أرض الناسوت من كل نوع ما خلق الله بأمره انه هو العزيز المنان ثم من الحرف الحادي عشر حرف الألف ابداع المشية في عالم العماء ثم اختراع الإرادة بعد عالم اللاهوت في عالم الجبروت ثم ا نشاء الجوهريات مما أحصى علم الله في عالم الملك ثم أحداث البحت في رتبة القضاء بما يحصي كتاب الله في عالم الملكوت ثم من الحرف الثاني عشر حرف النون النور البحت في طلعة ظهور حضرت الذات ثم النور المتعين في عالم الأسماء والصفات ثم النور المتعلق بالركن الثالث من العرش الذي جعل الله لونه الأصفر في تلقاء الركن الأول لون الأبيض ثم النور الذي خلقه الله في المصباح الذي يحكي عن ظهور ألوان العرش من لون الصفرة بعد البياض ثم الأخضر قبل الأحمر و ان ذلك نور الله في الآفاق و الأنفس و العوالم الكبرى الذي به ائتلفت المفترقات و افترقت المؤتلفات بما شاءالله و قدر في المبدء ثم يوم المآب ثم من الحرف الثالث عشر حرف السين سناء البهاء ثم سناء الثناء ثم سناء العماء ثم سناء القضاء اذا جرى الإمضاء و لايسبقه البداء ثم من الحرف الرابع عشر حرف الألف آيات الأحدية في ظهورات مقامات عالم اللاهوت ثم آيات الواحدية في شئونات بروزات عالم الجبروت ثم آيات الر حمانية في علامات دلالات آيات الملك و الملكوت و ما استوت على عرش العطاء بإذن الله في كل مقامات الحد و اللانهاية بما شاء الله في ظهور نفس الملك و الملكوت ثم الآيات المتجلية عن تلك الآيات المشرقة في جوهريات كينونيات ذوات المجردات و ما أحصى علم الله في عالم الأسماء و الصفات ثم من الحرف الخامس عشر حرف النون نور الأبيض الذي منه ابيض كل بياض في الإمكان ثم النور الأصفر الذي منه اصفرت الصفرة في كل­شيء بالأعيان ثم النور الأخضر الذي منه اخضر كل­شيء في السموات و الأرض بما أراد الله الرحمن و أنزل في الفرقان ثم النور الأحمر الذي منه احمرت الحمرة في کل‌شی من سر الإمكان في الأعيان ثم من الحرف السادس عشر حرف اللا م و انه اللواء في مقامات التكوين و التدوين بما لانهاية لها بها و ان به تحققت المتحققات و تعينت المتعينات و تلجلجت المتلجلجات و تلألأت المتلئلئات و ما يطلق عليه ذكر كلمة الأسماء و الصفات ثم من الحرف السابع عشر حرف الفاء فردانية الواحدية ثم فردانية الرحمانية ثم فردانية الآيات التي خلق الله في مراتب كينونيات ذوات أهل الملك و الملكوت ثم فردانية مقامات مبادئ العلل و ما خلق الله في جوهريات مراتب الإبداع و شئونات الإختراع بما شاء الله و أراد في الكتاب انه هو العزيز المنان ثم من الحرف الثامن عشر حرف الياء يم أرض اللاهوت ثم يم أرض الجبروت ثم يم أرض الملك و الملكوت ثم يم الذي نز ل الله حكمه في القرآن حيث قال عز ذكره « و أوحينا الى أم موسى أن أرضعيه فإذا خفت عليه فألقيه في اليم و لاتخافي و لاتحزني انا رآدوه اليك و جاعلوه من المرسلين» ثم من الحرف التاسع عشر حرف الخاء شأن خلوة الأحدية عما سواها و فرض بينونة الصفة لا العزلة بين ما خلق الله بالإبداع و ما سواه ثم خلوة الفعل عن المفعول ثم خلوة العلة عن المعلول ثم خلوة ما خلق الله في سلسلة الفوق عن سلسلة التحت ثم من الحرف العشرين من حرف السين سناء الله في عالم العماء ثم سناء الله في عالم البهاء ثم سناء الله في عالم القضاء ثم سناء الله في عالم الإمضاء ثم من الحرف الواحد و العشرين حرف الراء رنات عسكر نحل اللاهوت في أجمة الجبروت ثم الأجمة التي قد خلقها الله لإيلاف المفتريات ثم الأجمة التي قد قد ر الله فيها حكم العدل و لايصل لأحد الا بالفضل ثم الأجمة التي أراد الله لكل ما خلق و بدء مما أحاط علمه انه هو العزيز المقتدر ثم من الحرف الثاني و العشرين حرف الألف أصل شجرة الكلية التي خلقها الله في عالم اللاهوت و جعلها آية لظهور نور أزليته في الإبداع ثم أصل شجرة الطوبى في الرضوان ثم أصل ورقة المباركة التي ذوتت بالغصن الأول من الشجرة التي خلقها الله لظهور آية الولاية في مقام الأجسام ثم أصل الشجرة المقدسة التي نطقت في الطور بإذن الله و ما دلت الا على الله، سبحانه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الثالث و العشرين حرف اللام و انه في ذلك المقام اللوح الأعظم الذي يحصي فيه كل الشئون ثم لوح الأمر الذي ما نزل الله شيئا الا و قد سطر فيه ثم لوح الحفيظ الذي يحصي أعمال كل الخلايق الى ما قد أحاط علم الله ثم اللوح الذي قد خلقه الله بعلم عزرائيل لقبض روح كل ذي روح و انه ينظر اليه في كل حين و يطيع أمر ربه بما يطلع من أحكام ذلك اللوح بإذن الله سبحانه و تعالى ثم من الحرف الر ابع و العشرين حرف الألف آية الأحدية الأولى التي قد أعطاها الله لتكرار ذلك الذكر الأول ثم آية الأحدية التي قد أعطاها الله بأئمة الدين الذين بها يوحدون الله بارئهم في کل‌شی و لايوحدون الله الا بما شهد الله لهم بهم في علم الغيب ثم آية الأحدية التي قد أودع الله في حقيقة كل ما وقع عليه اسم شيء من عوالم المجرديات و الماديات و الجوهريات و العرضيات و الكيفيات و ما أحاط علم الله وراء تلك الدلالات و الإشارات التي بها يتوجهون الى طلعة ظهور حضرت الذات بنفي الأسماء و الكثرات و الصفات ثم من الحرف الخامس و العشرين حرف الألف أمر الله الذي به يعرف الإنسان آيات التجريد و علامات التفريد و دلالات التوحيد و مقامات التمجيد ثم أمر الله الذي يعرف به العبد مقامات الواحدية و الكينونيات الذاتية و النفسانيات المعينة و المقامات التي جعل الله لا تعطيل لها في كل مكان و اليه الإشارة قول الحجة ]عليه السلام[ في دعائه يوم رجب « و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان » ثم أمر الله الذي به افترقت المفترقات و اجتمعت المجتمعات و ائتلفت المؤتلفات و أظهرت ما في ملكوت الأسماء و الصفات و مقامات الغايات و النهايات الى ما قدر الله في رتبة الكتاب ثم أمر الله الذي أقامه أبو عبدالله الحسين السلام في يوم عاشورا و لم يقدروا أن يقوم معه الا من شاء و أخذ عهد محبته في مشهد الذر و لذا قال لما قام تلقاء حزب الشيطان « أتدعون بعلا و تذرون أحسن الخالقين» فأسئل الله من فضله أن يحشرنا مع الذين يريدون حكمه و يبغضون الذين يرضون بفعال الذين حاربوا معه عذبهم الله بما استحقوا و ما الله بظلام للعبيد ثم من الحرف السادس و العشرين حرف اللام اللمم الذي أراد الله في الكتاب للذين يسكنون وراء حجبات اللاهوت العباد الذين ما جعل الله لهم انية المعينة في رتبة الظهور و لو كان فيهم في رتبة الظهور و هم قوم ما ينظرون في الأشياء الا بنظر الرب جل سبحانه و لو نظروا الى شيء بدون طرف البدء لم يكونوا من أهل ذلك المقام الله يعلم مقامهم و يطلع بأحوالهم رزقني الله في جنات العدن و من صلح من آبائهم و ذرياتهم انه هو الغفور الودود ثم لمم الذين قد جعلهم الله في تحت ظل ركن الأصفر من العرش و هم قوم قد ظهر فيهم ثمرة الإنية أكثر من الساكنين في مقام الركن الأول و لذا ظهر لون الصفرة ثم لمم الذين جعلهم الله في تحت ظل نور الأخضر من الركن الثالث من العرش ثم لمم الذين جعلهم الله في تحت ظل نور الأحمر من الركن الرابع من العرش و ان في ذلك المقام تظهر مبادئ نور ركن الأول بحقيقته ثم ركن نور الثاني بظهوره ثم ركن نور الثالث بشئونه و لذا وجدت الكثرات و اللانهايات وراء تلك المقامات و ان الناظر لو ينظر بطرف البدء الى تلك الإشارات ليعرف حكم الفضل في ذلك الركن و العدل في المراتب التي أشرت اليها و ان الى الله يرجع الحكم في المبدء و المآب ثم من الحرف السابع و العشرين حرف الذال ذروة العرش في على الأمر ثم ذروة الفردوس ثم ذروة مراتب المجردات و الجوهريات ثم ذروة كل ما وقع عليه اسم شيء من الأسماء و الصفات ثم من الحرف الثامن و العشرين حرف الياء و هو حرف الذي قد خلق الله في آخر اسم علي )ع( لظهور قبضات العشر في منتهى رتبة الختم و ان هذا الحرف هو من حروف النورانية و ان أصل الحروف قد خلقها الله مثال العالم العلوي فأربعة عشر حرفا منها لظهور آل الله ]عليه السلام[ في مقامات التدوين و التكوين و هي « صراط علي حق نمسكه » و أربعة عشر حرفا منها لظهور مقامات عكوس تلك المرايا في مقام التبيان و ان الله ما خلق شيئا قائما بذاته الا بعلية تلك المعاني الكلية في رتبة أرواح تلك الحروف ثم علية تلك الحروف في رتبة ألفاظ هذه الحروف التي هي مقام الأجساد و ما كان لفيض الله في شأن من نفاد ثم من الحرف التاسع و العشرين حرف النون و هو يصح أن يأول الذي يخرج حكم البواطن من الألفاظ نور الإبداع في رتبة التسبيح ثم نور الإختراع في رتبة التحميد ثم نور الإنشاء في رتبة التهليل ثم نور البهاء في رتبة التكبير ثم من الحرف ]الثلاثين[ حرف الألف أمر الله الذي به قامت السموات و الأرض ثم أمر الله الذي به تثبت أحكام الدين في كل المقامات ثم أمر الله الذي فرض على الكل أن يعرفه و يطلع بحقيقته ثم أمر الله الذي ظهر على حقايق الممكنات بما شاء كما شاء حيث لايعلم كيف ذلك أحد من أهل الإنشاء الا اذا شاء الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الواحد ]والثلاثين[ حرف الميم مجد الله في ملكوت السموات و الأرض ثم مجد الله في مقامات الأمر و الخلق ثم مجد الله لأوليائه الذين قد اخترعهم لنفسه و انتجبهم لأمره و جعلهم مقام نفسه في الأداء اذ كان الله « لاتدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير» ثم مجد الله لكل عباده بما قد خلقهم لا من شيء لحكم و قدر لهم كل الخير أن يتبعوا أمره بفضله انه هو المنان ذو الفضل الدائم العظيم ثم من الحرف الثاني ]والثلاثين[ حرف النون نور الله في المشكو ة الأولى ثم نور الله في المصباح ثم نور الله في المقامات التي قد قدر الله لکل‌شی من خلقه من السلاسل المعدودة السلسلة الأولى رتبة ظهور مبادئ الفعل ثم السلسلة الثانية مبادئ ظهور سلسلة الختم ثم سلسلة جوهريات الإبداع من طبقة الإنسان الى أن اتصل الأمر الى شأن التراب ثم من الحرف الثالث ]والثلاثين[ حرف الواو الولاية التي قد خلقها الله لظهور ولاية نفسه في مبادئ الأمر و أيات الختم ثم الولاية التي قد أعطاها الله لمحمد ]صلى الله عليه وآله[ في المقامات التي لايحصيها أحد الا الله ثم الولاية التي قد جعل الله عليا ]عليه السلام[ في كل المقامات و الدلالات و العلامات و الآيات ثم الولاية التي قد جعل الله في كينونيات مجردات الممكنات في كل المراتب و المقامات ثم من الحرف الرابع ]والثلاثين[ حرف الألف ذكر الأزلية الأولية التي قد اختصها الله لنفسه و حرم بمثلها ذكرها على غيره و بها يوحد الله كل عباده الأزلية التي كانت حاكية عن ظهور حضرته التي جعل الله أولها عين آخرها و آخرها عين أولها و باطنها عين ظاهرها و ظاهرها عين باطنها الأزلية البحتة الباتة الدالة على الله سبحانه ثم الأزلية التي أذن لأول ذكر من نفسه و نور من أمره و آية من سلطنته و هندسة من كبريائه و عظمته من جبروته و ظهور من غيب حضرته و جعلها لمحمد حبيبه الذي استخلصه في العالم الأول لظهور سلطنة نفسه و اصطفاه من بين كل ذرات الممكنات في عوالم المبادئ لظهور ولاية قيوميته عما سواه ثم الأزلية التي قد أبدعها الله جل ذكره لأوصياء محمد رسول الله و بنته و جعلها في مقامات ستة لظهور حرف الواو فمنها الولاية التي تحكي عن رتبة الإرادة و تدل على أزلية الدلالة في آيات الحكاية و انها هي ولاية علي ]عليه السلام[ التي خضعت لعلو بهائه كل من في ملكوت الإنشاء و العماء و انقادت لإيقان علو قهاريته كل ما وقع عليه اسم الإيجاد و هي الولاية التي لايمكن أن يلبس حلة الوجود أحد في الإنشاء الا بعد الإعتراف بمن أعطاه الله تلك المرتبة العلية في الإبداع ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية و دلت على تذكير النهاية و البداية و هي الولاية التي قد أعطاها الله سبحانه الحسن بن علي ]عليه السلام[ و انه روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه كان قائما على مقام أبيه في كل الثناء و البهاء ثم القضاء و السناء ثم الإمضاء و البهاء و كان له الفضل كل ما كان له من العزة و الطاعة و العلو و الكرامة و ما قدر الله في البداية و النهاية و انه السائق بإذن الله الى كل مخلوق رزقه و المعطي الى کل‌شی حقه لا يواري لمن عرفه بذلك الشأن حجبات الإمكان و لا سبحات الأعيان و لا دلالات التبيان و لا علامات العدل في البيان أثنى الله على حبيبه بفضله انه هو الجواد المنان ثم الولاية المنيعة اللامعة التي قد اشتقت من تلك الولاية و دلت على تلك المرءآت الحاكية عن البداية و هي الولاية التي جعل الله حاملها الحسين ]عليه السلام[ ثم الولاية التي اختصها الله سبحانه للقائم من آل محمد لعلو بهائه و ذروة سنائه و هي الولاية التي يشير في كل حين الى صدره و يقول «هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا وخير عقبا» عجل الله فرجه لظهور تلك الولاية الرفيعة و المرتبة العلية السنية بمحمد و آله خير خلق الله في البرية ثم الولاية التي قد أعطاها الله لأئمة الدين و أركان اليقين و هداة الخلق أجمعين عباده الذين جعلهم الله لعلو بهائهم مقام نفسه و جعلهم أركان توحيده و مظاهر تفريده و آيات تقديسه و دلالات تمجيده و انهم بتلك الولاية الكلية يفعلون كل ما يشاؤن بإذن الله و ما كان أمرهم في شأن الا أمر الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الولاية التي قد أعطاها الله سبحانه لفاطمة صلوات الله عليها لظهور عظمتها هي عالم الأكبر و لايعرف حقها و لا حكم الولاية التي أعطاها الله الا الله و من خلقهم الله فوق رتبتها و سبحان الله رب العرش عما يصفون ثم من الحرف الخامس ]والثلاثين[ حرف الواو ولاية التي خلق الله في الإمام ثم الولاية التي قد اشتقت من أثر تلك الولاية و أعطاها الله للنقباء ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية التي حملت النقباء و أعطاها الله الى النجباء ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية و حملتها هداة الإسلام من العلماء العظام ثم من الحرف السادس ]والثلاثين[ حرف العين عين الكبريت في تلقاء لجة الأحدية التي هي آية المشية ثم عين اليمين في تلقاء لجة القدر ثم عين الطبرية في تلقاء طمطام يم القضاء ثم عين البرهوت في تلقاء طمطام يم الإمضاء ثم من الحرف السابع ]والثلاثين[ حرف الميم ميم المجد في مقام تعين الأول ثم ميم المجد في مقام تعين الثاني في رتبة الإنفعال ثم ميم المجد مقام الولاية المطلقة العلية ثم ميم المجد في مقام ظهورات سناء كل الذرات مما أحاطه الله في الكتاب سبحانه و تعالى يعلم ما في السموات و ما في الأرض و لايعزب من علمه من شيء و هو الغني العليم ثم من الحرف الثامن ]والثلاثين[ حرف اللام لمم الإشارات في عالم اللاهوت ثم لمم الدلالات في عالم الجبروت ثم لمم المقامات في عالم الملك ثم لمم العلامات في عالم الملكوت و ان سبل الاستدلال في مقام اظهار تلك الإشارات هو بنظر الفؤاد بسر الإمكان الذي قد خلق الله في کل‌شی آية کل‌شی و معنى کل‌شی و ان جنابك فانظر لا شك تعرف أمر الله بالمنظر الأكبر ثم لما قد أحاط علم الله اذا شاءالله بعلم القدر و سر المقدر ثم من حرف التاسع ]والثلاثين [ حرف الواو ود الكينونية ثم ود الذاتية ثم ود النفسانية ثم ود الإنية في مقامات دلالات آيات الأمر و الخلق حيث لايقدر أن يحيط بعلم ذلك أحد الا من شاءالله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف أربعين حرف الألف امضاء المشية في رتبة القضاء ثم امضاء الإرادة في رتبة البداء ثم امضاء القدر في رتبة البهاء ثم امضاء نفس القضاء في مراتب الإنشاء بما شاء الله في حكم المبدء و يوم المآب ثم من الحرف الواحد و الأربعين حرف الألف أعمال الذين يعملون في دين الله في رتبة حق اليقين ثم أعمال الذين يعملون في دين الله في رتبة عين اليقين ثم أعمال الذين يعملون في دين الله في رتبة علم اليقين ثم أعمال الذين يعملون في رتبة العلم و لكل مراتب و مقامات لايحيط بحقيقتها أحد الا من شاءالله انه هو العزيز المنان ثم من الحرف الثاني و أربعين حرف اللام لواء التجلي في رتبة المتجلي له به ثم لواء أول رتبة التجلي ثم ظهور اللواء أثر رتبة التجلي ثم ظهور اللواء التي وسعت كل الذرات و أحاطت كل الموجودات و هو اللواء الذي كان اليوم في يدي حجة الله روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه و ليس اللواء في مقام الجسم بل هو الروح المحيط على قوابل الممكنات ثم من الحرف الثالث و الأربعين حرف الصاد صلوة الوسطى ثم صلوة الجمعة ثم صلوة الظهر في حين الزوال ثم الصلوة التي قد فرض الله على كل الناس التي هي أصل الأعمال و أسنى الخيرات و أزكى الطيبات و أعلى الحسنات فمن استطاع بأن يصلي لله بما أراد الله في الكتاب للمؤمنين فقد فاز فوزا عظيما ثم من الحرف الرابع و الأربعين حرف الألف أسرار اللاهوت ثم أسرار مقامات الجبروت ثم أحكام شئونات آيات الملك و الملكوت ثم الأمارات التي قد جعل الله عند المؤمنين ليتميز بها عند كل نفس حكم کل‌شی و كان الكل بتلك الأمارات من العالمين ثم من الحرف الخامس و الأربعين حرف اللام لآلئ بحور المجردات في عالم القدس لآلئ بحور الجوهريات في عوالم الفردوس ثم لآلئ أبحر الإمكان الذي بعد تلك المراتب المشيرة التي هي في الواقع امكان بالنسبة الى سلسلة التحت و كون بالنسبة الى سلسلة الفوق ثم لآلئ أبحر أرض الأجسام من مبدء التعين الى منتهى المقامات التي قد أراد الله في الكتاب و خلق بأمره فوق التراب الى ما ينتهي الى الثرى و الظلمات الصماء الدهماء العمياء الظلماء ثم من الحرف السادس و الأربعين حرف الحاء حلال هذا الدين الذي حلال الى يوم القيمة ثم حرام ذلك الدين الذي حرام الى يوم القيمة ثم حكم العدل لمن شاء الله ثم حكم الفضل لمن أراد الله سبحان الله و تعالى عما يصفون ثم من الحرف السابع و الأربعين حرف الألف أمر المبادئ في المكونات ثم أمر المباديء في ظهورات كينونيات المجردات ثم أمر الذي أمر الله الكل به من يوم ذكر وجوده الى ما لاغاية له من فيض الرحمن ثم أمر الله الذي ينزل من بعد و يثبت به حكم الدين بمثل قبل عجل الله في فرجه و قرب وعده و اليه الإشارة قوله عز ذكره « فلما جاء أمرنا جعلنا عاليها سافلها و أمطرنا عليها حجارة من سجيل منضود مسومة عند ربك و ما هي من الظالمين ببعيد»ثم من الحرف الثامن و الأربعين حرف التاء تربة قبر الحسين ]عليه السلام[ ثم تربة قبر أبيه صلوة الله عليه ما طلعت الشمس بالإشراق و ما غربت الشمس بالفراق ثم تربة قبور أئمة العدل ثم تربة قبر رسول الله( صلى الله عليه وآله و سلم) ثم من الحرف التاسع و الأربعين حرف الواو الولاية الحقة في رتبة آية التوحيد ثم الولاية الحقيقية في رتبة نفس المشية ثم الولاية المنسوبة الى الولاية الأولى التي هي أصل كل الإرادات و الآيات و المقامات و الإضافات و العلامات ثم الولاية التي قد أذن الله في الكتاب للذين اتبعوا أمره و حملوا دينه فإنهم حكماء أهل البيت و علماء مذهب العدل فمن عرف واحدا منهم فقد حق عليه اتباعه و القيام بخدمته لأن الله قد جعل وده ود نفسه و طاعته طاعة نفسه و ليس لأحد سبيل في حكم الا الأخذ عنهم و الإقتداء بهم فهلك من هلك من اتبع غيرهم و فاز من فاز ما عرف واحدا منهم و سبحان الله عما يصفون ثم من الحرف الخمسين حرف التاء التربة التي قد أخذها الأخذ بما أذنوا شموس العصمة و أنوار العظمة فإنها الشفاء لكل داء و حرز الأمن لكل خوف ثم من الحرف الواحد و الخمسين حرف الواو الولاية التي قد جعل الله في الأركان و أمر الإمام ]عليه السلام[ الإيقان بمعرفتهم و التصديق بشأنهم كما صرح بذلك حديث الجابر حيث قال عز ذكره الى أن قال « يا جابر أ تدري ما المعرفة المعرفة ا ثبات التوحيد أولا ثم معرفة المعاني ثانيا ثم معرفة الأبواب ثالثا ثم معرفة الإمام رابعا ثم معرفة الأركان خامسا ثم معرفة النقباء سادسا ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله عز و جل « لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن تنفد كلمات ربي و لو جئنا بمثله مددا» و تلا أيضا « و لو أن ما في الأرض من شجرة أقلام و البحر يمده من بعده سبعة أبحر ما نفدت كلمات الله ان الله عزيز حكيم»ثم من الحرف الثاني و الخمسين حرف الألف آيات التقديس في مقامات اللاهوت و آيات التمجيد في مقامات الجبروت و آيات التحميد في دلالات الملك و الملكوت و آيات التفريد في كينونيات ذوات الإشارات و الصفات و الأسماء في رتبة الناسوت ثم من الحرف الثالث و الخمسين حرف الصاد و صلوة الغدير في صلوة السنن ثم صلوة يوم المباهلة ثم صلوة يوم العيد ثم صلوة يوم الجمعة الذي هو سيد الأيام بنص سيد الأنام ( صلوات الله عليه و على آله) بالغدو و الآصال ثم من الحرف الر ابع و الخمسين حرف الواو الولاية الإبداعية في الهيكل الإختراعية ثم الولاية الإختراعية في الهيكل البشرية ثم الولاية الإنسانية في رتبة العلوية و الصورة الأنزعية التي دلت على الهوية و صرحت باللاهوتية ثم الولاية القائمة على «كل نفس بما كسبت»التي لايعلمها في رتبة الموجود بحقيقة الوجود الا الله سبحانه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الخامس و الخمسين حرف الألف الألف الغيبية ثم الألف اللينية ثم الألف الظاهرة ثم الألف الغير المعطوفة ثم من الحرف السادس و الخمسين حرف الباء بلاء الله في الحيو ة الدنيا لأهل الفردوس ثم بلاء الله لأهل الر ضوان ثم بلاء الله لأهل كثيب الأحمر ثم بلاء الله لأهل جنة السلام و ان ذلك الفضل هو من ظهور كثرة البلاء من الرحمن لأهل تلك الجنان فأسئل الله بفضله أن يكتب للمؤمنين الورود على الرضوان بفضله و منه انه هو المنان الواسع ثم من الحرف السابع و الخمسين حرف الألف أمر الله الذي نز ل الله حكمه في القرآن حيث قال عز ذكره « قل الر وح من أمر ربي» ثم الأمر الذي به يقوم كل من في ملكوت السموات و الأرض ثم الأمر الذي فرض الله على الكل عرفانه و هو أمر الركن المتعلق المستور من الأركان ]الثلاثة[ التي نزلت في الحديث ثم الأمر الذي به يفصل الله بين کل‌شی يوم القيمة بالحق و به يعطي الله لمن يشاء كما يشاء سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الثامن و الخمسين حرف اللام لآلئ أبحر الإمكان ثم لآلئ أبحر الأعيان ثم لآلئ أبحر ما خلق الله في الر ضوان ثم لآلئ أبحر ما خلق الله في الأرض و الله وراء کل‌شی يشهد على کل‌شی و هو العليم الخبير ثم من الحرف التاسع و الخمسين حرف الحاء حد الذكرية في الذكر الأول رتبة المشية ثم حد الز وجية في تأكيد ذكر الأول في مقام الز وجية ثم حد رتبة التثليث في مقام القدر لظهور الكثرات و بروز الآيات و ما جعل الله من مبادئ العلل الى منتهى مقام الأسماء في صقع التراب ثم حد رتبة القضاء و به يمتاز حكم البداء و ان الله اذا قضى أمرا فلا مرد له و ان البداء يجري اذا لم يصل الشيء الى رتبة قضائه و الا فلايعادله في الإمضاء ولكن لکل‌شی بداء في مقام ذاته الذي لاينفك من شيء و هو مقام ظهور عدل الذي أحاط كل الممكنات و لايقدر أحد أن يطمئن بشيء دون رب الصفات لأن البداء الإمكاني هو حق في الكتاب و ان الله سبحانه مع علو بهاء كبريائيته و جلالة ظهور صمدانيته لم يجر لأحد ذلك البداء لأن بظهوره لم يبق شيء في السموات و لا في الأرض و لو أراد لأحد بذلك الحكم ليهلك في الحين كل الذرات و لايقوم به شيء في الموجودات و اليه الإشارة قوله عز ذكره في دعاء الخضر « لأنه لايكون الا عن غضبك و انتقامك و سخطك و هذا ما لاتقوم له السموات و الأرض » فأعوذ بالله من سخطه و أسئل الله من فضله انه منان كريم ثم من الحرف الستين حرف القاف ذكر قدر الذي قد خلقه الله في مقام الربط بين المشية و الإرادة و انه هو ذكر طمطام يم الواحدية التي نزلت في الدعاء حيث قال عز ذكره « رب أدخلني لجة بيت أحديتك و طمطام يم وحدانيتك »ثم قدر الذي هو في جميع مراتب الفعل من ]الذ كر[ الأول الى منتهى الظهور و عليه يدور كل الأمور ثم قدر الذي حين سئل عن الإمام عنه قال ]عليه السلام[ « بحر عميق لاتلجه »ثم قدر الذي قد فرض الله الكل عرفانه و هو الأوسع عما بين أرض المقبولات و سماء القابليات و على الكل في ذلك المقام حكم بأن يعرفوا أن الله لايجبر أحدا بالوجود بل أبدع كلما يشاء كما يشاء بما يشاء الشيء في حين الجعل لنفسه و ان حكم ذلك سر القدر لمن أراد أن يعرف أو يتذكر ثم من الحرف الواحد و الستين حرف الواو الولاية الكلية في حضرة طلعة التي هي علة النبوة في سره صلوات الله عليه ما طلع شمس الإبداع بالإبداع ثم ما غربت شمس الإختراع بالإختراع لم تر عين مثل محمد ]صلى الله عليه وآله[ قط في الإمكان ثم الولاية المنفصلة عن تلك الولاية التي قد أعطاها الله لأئمة الدين و هداة أهل اليقين الذين جعلهم الله في عوالم الإمكان مقام نفسه و اختارهم لسره و اجتباهم لولايته و جعل معرفتهم نفس معرفته و طاعتهم نفس طاعته و كل ما نسب اليهم بمثل ما نسب الى نفسه سبحانه و تعالى لايعلم شأنهم أحد الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الولاية التي اشتقها الله من الولاية الثانية و جعلها لعزة علو ولاية أوصياء حبيبه للنبيين و المرسلين و انهم بها يفعلون بإذن الله ما يؤمرون و لايعصون الله طرفة عين و انهم لهم المصطفون ثم الولاية التي قد أعطاها الله جل سبحانه لكل الممكنات و انهم بمعرفتها يتفاضلون بعضهم على بعض و اليه الإشارة في قول علي ]عليه السلام[ حيث قال « ا نما يتفاضل العلماء في معرفة ما ليس بظاهر و لا مضمر »و ان طرق بيان هذا الأمر يختلف باختلاف المراتب فكان في يوم الأول كلمة التوحيد ثم لما انتضج أسباب عالم الأكبر جعله الله كلمة النبوة ثم لما ثبت الدين به قد جعله الله في مقام الولاية و ان له مقاما سيظهر في ]الر كن[ المخزون من كلمة التي نزلت في الحديث حكمه و ان جنابك اذا تلاحظ بحقيقة سر الوجود لتشاهد حكم الأركان الأربعة في الكلمة التامة و لذا قال الإمام حين سئل عنه أحد من النصارى من]الإسم[ الأعظم فقال « أخبرك بالأربعة كلها أما أولهن فلا اله الا الله وحده لا شريك له باقيا و الثانية محمد رسول الله مخلصا و الثالثة نحن أهل البيت و الرابعة شيعتنا منا و نحن من رسول الله و رسول الله من الله بسبب فقال له الراهب أشهد أن لا اله الا الله و أن محمد رسول الله و أن ما جاء به من عند الله حق و أنكم صفوة الله من خلقه و أن شيعتكم المطهرون المستدلون و لهم عاقبة الله و الحمد لله رب العالمين »ثم الولاية التي قد أعطاها الله بکل‌شی بما هو عليه كما هو أهله و لايعرف حكم ذلك الصنع في ذكر الولاية الا الله و سبحان الله عما يصفون ثم من الحرف الثاني و الستين حرف التاء تراب أرض قبر الحسين ثم تراب أرض الكوفة ثم تراب قبور أئمة العدل ثم تراب المدينة لأن الشرف هو في رتبة الظهور لا في رتبة التقدم في المقامات التي سبقت على الشيء في مقام البطون ثم من الحرف الثالث و الستين حرف الواو ود العبد بآيات الجلال بعد كشف السبحات و الإشارات ثم ود العبد بمقام صحو المعلوم ثم ود العبد بمقام جذب الأحدية ثم ود العبد بالمقام الذي أمر علي لكميل حيث قال عز ذكره في مقامات التوحيد « أطف السراج فقد طلع الصبح »ثم من الحرف الر ابع و الستين حرف الألف آلاء الله لأهل الجنة الفردوس ثم آلاء الله لأهل الجنة الرضوان ثم آلاء الله لأهل جنة العدن ثم آلاء الله لأهل جنة السلام و ان ذكر التعلق بذلك الجنان هو من ظهور رتبة القضاء في الإمضاء التي بها يميز كل الظهورات في رتبة البيان عن الشئونات في مقام التبيان ثم من الحرف الخامس و الستين حرف الصاد صبر العبد على قضاء بارئه ثم صبر العبد على طاعة ربه ثم صبر العبد على المعصية ثم صبر العبد على المصيبة و لكل درجات بما عملوا و ان الله ليجزي العاملين ثم من الحرف السادس و الستين حرف الواو الولاية الكلية في رتبة النقطة ثم الولاية الجامعة في رتبة الألف ثم الولاية القائمة على كل نفس في رتبة الباء ثم الولاية التي جعلها الله في مقام آية توحيد کل‌شی في رتبة حرف اللام و ان لذلك الحرف مقامات كثيرة حيث تعرف جنابك في مقام الذكر و الا ففي مقام البيان مشهود و لايحتاج بذكره في الخطاب ثم من الحرف السابع و الستين حرف الألف آيات شئونات اللاهوت في مقام الكينونيات و الذاتيات و النفسانيات و الإنيات و ما أراد الله وراء تلك الدلالات و العلامات و الإشارات و ما لايحيط به علم احد الا رب الأسماء و الصفات ثم آيات ظهورات الإرادة في رتبة اللانهايات و المستسرات و النهايات في رتبتها الى ما أراد الله جل سبحانه في ذكر العلامات و الآيات و المقامات و الدلالات و الكيفوفيات و العرضيات و الإنيات حيث لايقدر أن يحيط بعلم ذلك أحد الا من شاء الله ثم آيات مقامات الرحمانية و شئونات الواحدية و ظهورات الصمدانية في رتبة ذاتية القدر و سر المقدر حيث لايجري أحكام تلك الرتبة في مقام الظاهر الا بظهورات الباطن و دلالات باطن الباطن حيث لايحيط أحد بعلمه الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الآيات المتلألئة الشعشانية اللمعانية التي خلقها الله في مراتب توحيد العبادة لتوجه الموجودات الى المقام الذي قد أودع في حقايق المجردات و ذاتيات الماديات حيث لايخفى على المطلع بآيات المبادئ في مقام الظهورات في عين الكثرة و لذا أكثر الناس يشركون في مقام التوحيد و ان الأمر مع علو مقامه و كبر شأنه و بهائه أقرب من لمح البصر اذا اتصل بالمنظر الأكبر لأن العبد في حين توجهه بالله يخرق الحجبات و يصل بنور الجلال بلا انفصال و لا اضمحلال و ان ذلك أمر مع عظم كينونيته و قدم ذاتيته أسهل في رتبة الوجود عن ذكر المقصود عصم الله كل عباده في ذلك السبيل بفضله انه هو المنان الغفور ثم من الحرف الثامن و الستين حرف الباء بر أرض اللاهوت التي قد خلقها الله فيما أراد من شئونات كينونيات المجردات التي لايحيط بعلمها علم احد من الخلق ثم بر أرض الواحدية التي فيها ذكر من شأن تحديدات و الآيات اللانهايات و ان في ذلك المقام لايجري ما يجري في أحكام بر ]الأرض[ الأولى لأن في الرتبة الأولى مقام تجرد المحض و ان في تلك الرتبة لها انية مذكورة و لو لم يظهر لأحد الا من شاء الله لصرف بساطته و علو رتبته ولكن لايخفى على من لايعزب من علمه في السموات و الأرض شيء و انه لهو العزيز العليم ثم بر أرض الملك و الملكوت التي فيها جوهريات كينونيات الآيات ظاهرة و آيات دلالات اشارات الأمر ظاهرة ولكن الأمر لما كان محجوبا في الخطاب وراء الحجبات حق على السالك في تلك الأرض أن لايلاحظ آيات التجريد فيها ا لا بعينه التي خلق الله في أعلى مشعره لأن في رتبة التثليث لايمكن حق العبادة و التوحيد لأن العبد في حين العبادة لو كان له جهة يتوجه الى الله و جهة يتوجه الى نفسه و جهة يتوجه الى الكلمات التي يقرئها و جعلها واسطته بين نفسه و بارئه لم يوحد ذات الحق لأن النصارى قالت انه «ثالث ]ثلاثة[»و من لايرجع جهات الكثرة الى نقطة الواحدة في مقام الآيات فكان ذنبه حق في كتاب الله و ان الله بلطيف صنعه قد أودع في جوهريات ذوات كل الذرات آية من أحديته ليوحدوه بها و يعرفوه بها و لايشركون معه شيئا و ان الناس لما كانوا محجوبين عن طلعة حضرت الذات لن يقدروا في عالم الكثرات أن یلاحظوا آيات الأحدية في عين الكثرة و لذا أكثر الناس يشركون في مقام التوحيد و ان الأمر مع علو مقامه و كبر شأنه و بهائه أقرب عن لمح البصر اذا اتصل بالمنظر الأكبر لأن العبد في حين توجهه بالله يخرق الحجبات و يصل بنور الجلال بلا انفصال و لا اضمحلال و ان ذلك أمر مع عظيم كينونيته و قدم ذاتيته أسهل في رتبة الوجود عن ذكر المفقود عصم الله كل عباده في ذلك السبيل بفضله انه هو المنان الغفور ثم بر أرض الناسوت مبدء الشهوات و السيئات و الخطيئات التي بها يهلك العبد في مقام الدين و لها مراتب في هذا العالم التي حق على الكل بأن يعرفوها لئلا يقفوا في موارد الشبهة فمنها أرض نفس الكلية في العبد و أن بها يتصو ر العبد صورالسجين و العليين ما قد أحاط علم الله و منها أرض الطبيعة و ان بها يميل الى الشهوات و العادات و الإقترانات و الإتصالات و ما يشابه تلك المقامات و منها أرض نفس الإنية و انها متى يصعد العبد و يترقى لها ظلمة سوداء مظلمه اذا غفل عنها تهلكه و ان على السالك في تلك المقامات حقا أن يلاحظ في كل الشئونات و الظهورات ظهور نور الذات فإن حال في حول أمره شيء يطيع و الا اعتصم بربه أن لايهلكه تلك الإنيات المجتثة في مقام و ان الأمر لما ذكر في الكتاب فصلت رسما ما في الخطاب لئلا يحرم أحد من أخذ نصيبه و يشاهد فيض بارئه في كل مقاماته و علاماته و دلالاته و حركاته و لحظاته و خطراته و ما قد ر الله له من مبادئ العلل الى منتهى الأمر الى أن اتصل بالظلمات الصماء الدهماء العمياء الجهنام الصيلم ثم من الحرف التاسع و الستين حرف الألف الألف القائم الذي به أقام الله من في ملكوت الخلق و الأمر ثم الألف الذي جعله الله غيبا في حقائق الإمكان و الأكوان ثم الألف الذي بعد ظهور النقطة في عالم الظهور ثم الألف الذي به یتذوت كل الحروف في هذا العالم و به يتكلم الكل بما شاء الله كما يشاء بما شاء و لا مرد لأمره و لا نفاد لحكمه سبحانه و تعالى فما أعظم أمره و أكرم شأنه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الألف الذي يدل في الحروف في الرتبة الخامس من عدة حرف الهاء على الله سبحانه و انه غيب ممتنع لايدركه من في كثرات الأمر أو آيات الخلق و الله يعلم حكمه سبحانه و تعالى عما يشركون ثم من الحرف السبعين حرف اللام لواء اسم القابضية في رتبة عنصر النار في عالم الأفلاك و الأسماء و الصفات ثم لام اسم المحیي في رتبة الهواء الذي به يحيي الله كل من يشاء ثم اللام الذي جعله الله في مقام اسمه الحي لانوجاد الممكنات و ظهور الغيبيات و بطون الإرادات ثم اللام الذي جعله الله في رتبة اسمه المميت لظهور الختم في مراتب البدء بما لانهاية الى ما لانهاية لها بها كما شاء الله جل سبحانه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الواحد و السبعين حرف الصاد حكم الصمدانية التي أطلقت في مقام ظهور اثبات آيات الذات بأنه هو لم يزل كان بلا ذكر شيء سواه و لايزال انه هو كائن بمثل ما كان و انه صمد الذي كان أوله عين آخره و آخره عين أوله لم يزل لن يعرفه شيء في الإمكان و لا له آية في الأعيان و انه المتعالي عن ذكر ما سواه لأن المعرفة فرع الإقتران و التوحيد بعد عدم وجود الغير في رتبة ذكر المقام و ان الأمر في ذلك المقام هو الصمد البحتة الصرفة التي لم تزل دلت على الله بدلالة الثبوت لا الكشف و انها لم تزل دالة بأنه الفرد الصمد الذي لن يحيط بعلمه أحد غيره و لايقدر أن يعرف جنابه أحد سواه اذ أعلى مجردات كينونيات الإبداع بإنيتها مقطعة عن حضرة اختراعه و ان أعلى مراتب جوهريات مقام الإنشاء مفرقة عن ساحة قدس مقام ظهور ابداعه فسبحانه و تعالى أبدع كل ما شاء كما شاء بلا من شيء من دون ربط بينه و بين أزليته و لا ذكر في مقام بينونيته جل و علا حضرته من أن يقدر أحد أن يقول في حقه هو اذ كلمة الهوية في أعلى مراتب تجليات الصمدانية دالة بالقطع و حاكية بالمنع و لايدل المثل في كينونيات التجريد الا عن ابداعه و لا في غايات التفريد الا عن اختراعه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الصمدانية التي قد أطلقت في مقام ظهور ذكر الأول و يدل عليه و يكون في كل شأن اسم له و هو الإسم الذي اختصه الله لحبيبه و انتجبه لنبيه ]صلى الله عليه وآله[ و لايحل لأحد في ذلك المقام ذكر الصمدية البحتة الا لجناب حضرته اذ أنه لم يزل عبد محتاج في تلقاء حضرت قيوميته و ليس لذاتيته ذكر الا بنفس الذكر في مقام الوجود و ان من دون ذلك لو يمكن في الإمكان فإنه روحي فداه كان حامله و لايحل لأحد في ذلك المقام ذكر تلك الأسماء و الصفات الا بعد كشف السبحات و الإشارات و الآيات و العلامات و ما قد ر الله وراء النهايات باللانهايات الى منتهى النهايات لأن دون مشعر الفؤاد لم يدرك ما نزلت في ذلك الكتاب لجناب المستطاب لأن مشعر العقل هو أول مقام التعين و لايقدر أن يعرف الأشياء محدودا و لذا ان أكثر الناس اذا رأوا ذلك الكتاب أو عرفوا شيئا من أحكام البواطن فيه لم يقدروا أن يدركوا حقيقة الأمر ليقولون بألسنتهم ما اتبعت أهوائهم و ما الله بغافل عنهم جزاهم وصفهم و ان يوم القيمة يحكم بينهم فيما كانوا فيه يختلفون ثم ذكر الصمدانية التي قد أعطاها الله لوليه في مقام ظهور السلطنة المطلقة و الولاية الكلية التي علت على کل‌شی و لايقدر أن يقوم معه شيء و انه السائق في ذلك المقام الى كل مخلوق رزقه و المعطي الى كل ذي حق حقه و انه يتحمل بإذن الله ذكر الصمدانية في رتبة توحيده و لايحل في ذلك المقام ذلك الحكم لأحد سواه سبحان الله رب الإنشاء لم ير مثل علي ]عليه السلام[ عين الإبداع و لايمكن في الإختراع و كان الله ورائه على کل‌شی قدير و لايشتبه بحكم على أحد بأن بعد قدرة الله على کل‌شی فكيف لايمكن في الإبداع مثل علي ]عليه السلام[ لأن القدرة التي يمكن بها الإبداع هي تكون نفسها في رتبة الإرادة و لايمكن غيرها و كل ما خلق الله و أراد أن يخلق لايمكن الا بها و لذا قد اشتبه على أكثر الناس عرفان ذلك البيان ولكن الحكم كما أشرت شهود عند جنابك لأن الأمر في الواقع مطابق بالصور الظاهرة بلى في صور السجين لو يتخيل الإنسان بشيء فهو مثل قوله عز ذكره « لا تتخذوا الهين اثنين»و ان ذلك كلمة لإفك النفوس و مكنسة الأوهام و الا في الحقيقة لايمكن أن يوحد بمثله لأن الذي يوحد بمثله فلايمكن به متى رقت الإشارات و لطفت الآيات و عظمت العلامات و قدست الأسماء و الصفات فلا ترجع الا الى ما ألقيت لمن أراد أن يطلع بحقيقة مقامات الإبداع في ذلك الكتاب و ان الى الله يرجع الحكم في المبدء و المآب ثم ذكر الصمدانية التي أذن الله لأئمة العدل في مقام الفضل و انهم الأدلا ء على الله و على صمدانيته في أزل الآزال بالدلالة التي دلت ظهور الصمدانية الثانية بعد ظهور رتبة الأولى و لاتحل لما سواهم ذكر ذلك الإسم في مقام البيان لأن الله كما خلق الأئمة و جعلها أولياء نفسه في عوالم الإمكان و ظهورات الأعيان فكذلك قد اختص الله سبحانه من بين الأسماء و الصفات بكلمات حسنى لنفسه التي لايحل لأحد غيره فمنها اسمه الصمدانية التي لايحل لأحد الا لظهور بيان توحيده و آيات تجريده في مقامات الأمر و الخلق و اني الآن في ذكر تلك الإشارات أسئل من الناظرين الى تلك الكلمات حكم البيان بسبيل أهل التبيان و ان لم يعرف أحد منهم حكم تلك الإشارات و يقع على قلبه شيء من الشبهات فعليه الرجوع الى الله بالسؤال عن فضله ثم في الصمت اذا اشتبه عليه الإشارات ولكن الأمر عند جنابك مشهود لاتحتاج بالبيان و ان على الله التكلان في كل ما أبرزت من عالم الإمكان و الأكوان الى العيان ثم من الحرف الثاني و السبعين حرف الباء بحبوحة الأولية الأزلية التي خلقها الله بنفسها لنفسها و جعلها في عين ذكر الكثرة آية الوحدة كما أشار علي ]عليه السلام[ في خطبة يوم الجمعة و الغدير « و أشهد أن محمدا عبده و رسوله استخلصه في القدم على سائر الأمم » منفردا عن التشابه من أبناء الجنس و المثل أقامه مقام نفسه في الأداء اذ كان لاتدركه الأبصار و لاتحويه خواطر الأفكار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير ثم بحبوحة الأزلية الثانية في رتبة الولاية ثم بحبوحة الكثرة في مقام القدر التي هي العمق الأكبر و الطمطام الأعظم و القلزم الأكبر ثم بحبوحة المذكورة في عوالم المجردات و الماديات و الجوهريات و العرضيات و الكينونيات و الذاتيات و النفسانيات و الإنيات و الإرادات و الغايات و النهايات و ما خلقها الله وراء تلك المقامات من اشارات عالم اللاهوت و دلالات مقام الجبروت و علامات مقام الملك و الملكوت و الآيات المودعة في كينونيات ذوات أهل الناسوت و ما لايحيط بها أحد الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الثالث و السبعين حرف الراء الرحمة التي بها ذوتت المجردات و حققت الماديات و ان بها تترقى الموجودات من مقامات البدايات الى اللانهايات و ما خلق الله وراء تلك المقامات مما لايحيط بعلمه علم احد من السبحات ثم الرحمة التي أبدع الله بها كل الممكنات لا من شيء بالإبداع الصرف و الإحداث البحت و الشئونات التي هي بنفسها علة في مبادئ العلل لنفسها بنفسها التي بها تحققت المتحققات و ائتلفت المفترقات و اجتمعت المتضادات و تذوتت المتذوتات و تلألئت المتلئلأت و ما أراد الله في وراء تلك الإشارات من الأسماء و الصفات ثم الرحمة التي قد أعطاها الله لأئمة العدل و هداة أهل الفضل التي بها يفعلون في دين الله ما شاء الله لهم و ينصرون دين الله بكلماته و لو كره المشركون ثم الرحمة التي أبدعها الله في مقام توحيد الأفعال التي بها يتميز اختيارات الموجودات و اشارات كل الممكنات و هي الرحمة التي ظاهرها نقمة للفجار و باطنها رحمة للأبرار و ان بها يدخل الر ضوان من شاء الله و يدخل النيران بمشية الله سبحانه و ليس في الظهور رحمة مبسوطة الا في ذلك المقام و ان الله قد حمل حامله الحسن ]عليه السلام[ و انه روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه يعطي كل الكثرات بما أقبلت أنفسهم و سبحت أفئدتهم و انه ليجزيهم وصفهم و يحكم بينهم و لايعزب من علمه شيء في السموات و الأرض و ان في ذلك المقام هذه الرحمة اسم المحيي و ان بها يقبل الكافر حكم الكافر و يرضى في النار بالنار لعلمه و كذلك الحكم للمؤمن و لايمكن أن يلبس حلة الوجود شيء الا بتلك الرحمة الكلية اللمعانية الشعشعانية المتلألئة المتقدسة و هي الشجرة الكلية التي نزل الله حكمها في القرآن و ليس لها ظهورات في مقام الظاهر الا بنفس الباطن الله يعلم حكم تلك الرحمة بحقيقتها سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الرحمة التي قد نزل الله في تحت الرتبة الثالثة و بها يجري البداء قبل القضاء بالإمضاء و ليس في تلك الرتبة حكم العدل الا بالفضل لما تممت قوابل الموجودات في تلقاء قدس جود الجلال و الى ذلك المقام قد ختم تفسير عدة الحروف و ان الله ليلهم من يشاء علم تلك الإشارات كما شاء بما تشاء و ما كان لأمره في شأنه من نفاد و اني كل ما فصلت في ذكر الدلالات في الحروف هو من تفسير الباطن الذي جاء الإذن في الأخبار من الأئمة الأطهار ]عليه السلام[ بأن ذكر الأسماء التي أحب الله و أوليائه لو يفسر أحد في تفسير القرآن ليعمل على الصراط الذي أراد الله سبحانه ولكن الكل لم يقدروا حكم التفسير على ذلك السبيل لأن الميزان فرض أن يكون في يد الإنسان و القسطاس يرفع كل التعارضات و الشبهات و ان خير من عرف مواقع الصفة و بلغ قرار المعرفة لم يقدر و أن يفسر في مقامات الباطن حرفا لأن الله يسئل يوم القيمة عن الكل فيما عملت أيديهم و لو بين أحد حكما بدون بينة واضحة فله ذنب في كتاب الله ولكن بعض الناس لما لم يروا الواقع لم يقدروا أن يميزوا بين الصور فربما يطلعون بحكم أو يفسرون شأنا من الآيات و ما أذن الله لأحد في مقام ذكر الإشارات و الدلالات و العلامات و المقامات.

ولكن الآن أشير بنوع من التفسير الظاهر و هو أن المراد بقوله عز ذكره « والعصر» يمكن في مقام التأويل بكل ظهورات العدل و شئونات الفضل و ليس لمن لايطلع بحقيقة التجريد أو لايعرف حكم التفريد شأن في مقام ذلك السبيل و هو المراد في باطن الظاهر و هو يمكن أن يجعل نقطة الوجود و يجعل الأمر عملا و اذا فسر « العصر» بالذكر الأول له شئونات معدودة منها بساطة الألف القائمة التي تحكي عن مقام السيد الأكبر روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه و ان لذلک الشأن ظهورات في مقام التدوين و بروزات في مقام التكوين و آيات في مقام التجريد و علامات في مقام التفريد و دلالات في مقام التمجيد و أسماء و بروزات وراء ذلك الشأن اذا أراد العبد أن يذكر كلمات الصفات أو أراد أن يطلع على أنوار ظهور قدس الذات في صقع التراب و ان جنابك تعلم ان بعض الظهورات يشتبه على العبد في مقام الخلط ولكن اذا لاحظ الإنسان في كل المراتب جهات الر بوبية في كل رتبة بحسبه ليعرف كل المراتب في مقامات التي قدر الله لها و ان في بيان ذلك المقام زلت أقدام بعض الحكماء في اثبات علم الذات بذكر ]الأعيان[ الثابتة ]وبسيط[ الحقيقة لما لم يقدروا أن يكشفوا عن حجبات سرائرهم سبحات الأمر و آيات الخلق و لذا وقعت النفوس في مقام ذكر العدل و قسطاس الفضل الى مقام الحد و لما جرى القلم بذكر المقام أفسر ذكره ان الله قد جعل المشية انيتها لحفظ وجودها التي لم تذكر الا بها و هي في مقام الحد كانت آية لها في صقع ظهور ذاتيتها و ان علم الذات و الصفات التي ذكروها أهل العصمة]صلوات[ الله عليهم ان كان نظر الناظر في مقام ظهورات آيات الذات و علامات مبادئ الصفات و ان ذكر شأن من بيان حكم الباطن ان الإنسان لو يشاهد مقامات المبادئ ليفسر في كلمة « والعصر» كل الأسماء الحسنى التي نزل الله في الكتاب و ان المراد في مقام هو علي لأن محمدا رسول الله كان في مقام بدء نور الظهور و هو الظهر و انه روحي فداه كان حامل نوره بعينه في صلو ة العصر و ان القسم بحقه هو القسم بحق ا سم الله الأكبر لأنه أول اسم اختاره الله لنفسه و جعله مقام فعله و اليه الإشارة قول الصادق ]عليه السلام[ « أول ما اختار الله لنفسه هو العلي العظيم » و اذا فسر « العصر » بعلي فحق على الإنسان بأن يفسر « الإنسان » في مقام جهل نفس الكلي الذي منها فصلت الخطيئات و السيئات و لذا وقفها الله يوم القيمة على الصراط ليعترف بصدور كل الخطيئات من نفسه و ان في معنى الآية لو اختلف لا حكم في مقام الرجوع الى نظر الناظر لأن في الآية الشريفة « وحملها الإنسان انه كان ظلوما جهولا » قد فسر في مقام بعلي ]عليه السلام[ لأنه حمل الولاية و كان مجهول القدر و المظلوم في الحكم و لقد فسر في مقام آخر بأبي الدواهي لعنة الله عليه لأنه حمل بالعكس الولاية التي قد حرم الله له و انه كان ظلوما جهولا و ان للإنسان مقامات معدودة فمنها انسان في مقام المعاني ثم انسان في مقام الأبواب ثم انسان في مقام الإمامة و منها انسان في مقام الأركان و منها انسان في مقام النقباء و منها انسان في مقام النجباء و للمراتب الأخيرة لا ذكر لشيء في مقام الا تحت رتبته فكما أن في الذرات كينونيات سلسلة التحت عرض و شبح بالنسبة الى سلسلة الفوق فكذلك كان الحكم في مقام الأجساد لأن الذوات تتنزل في كل المراتب الى أن ]اتصل[ الى مقام الأجساد و كل ما يجري في مقام الذات فيجري بعينها في مقام الصفات و الأجساد و ان علة ما يتأثر أجساد الفوق من رتبة التحت فهو من مقام الرضا الذي أراد الواقف على رتبة الفوق و لئلايمنع عن أحد ما أعطاه الله جل سبحانه و لا شك أن الحسين ]عليه السلام[ يوم عاشورا لو أراد أن يهلك من في الأرض و السموات ليهلك في الحين لأن علة بقاء الكل لم يك الا قضاء الله الذي جعله الله حامله ولكن مع تلك القدرة العلية و رتبة السنية لما قد أحصى حزب الباطل قوة الأفعال التي يمكن في مقاماتهم لم يمنعهم روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه عن العطية التي قد أكرمهم من عنده و أراد رضاء الله و لقائه و المقامات التي قد وعد الله سبحانه في الآخرة و لو لم يك ذلك فكيف يمكن أن يكون جسد رسول الله ]صلى الله عليه وآله[ في حين واحد في بيت الحميراء و السماء و الجنان و النيران و كل مقام وقع عليه اسم شيء بل ان الآن كان جلالة جسده المقدسة كذلك بل انه روحي فداه لولا يظلم عليه أحد لم يتغير جسده في هذا الحيوة الدنيا لأنه كان معتدلا بغاية الإعتدال بحيث لو مر عليه سرمد الدهور و غايات الظهور لم يتغير بل ان جسده روحي فداه لكان أقوى من مقام تجريد الذين جعلهم الله تحت رتبتة لأن ذلك المقام قد ظهر في الإمكان بجسمهم و ان ذلك حكم الواقع و لذا ان الحجة كان حيا مع ما قضى عليه من الشئونات المعدودة و انه روحي فداه لو لم يظلم علیه احد لم يتغير في قديم الدهور و لا فيما يحدث من الأزمان بل يدخل الر ضوان بجسده ولكن الآن قد جرت سنة الله دون ذلك لما يفعل الناس بهم غيره و لو أنهم منعوهم عما قدر الله لهم فلم يقدروا أن يحاربوا ولي­الله ولكن ما منعوهم من فيض الله لظهور اختياراتهم و بروز أعمالهم و ما أراد الله في الكتاب لهم و ان في مقام الظاهر و لو أن جسدهم يتأثر من فعل الحديد ولكن في حين التأثير ليس لهم ألم و لذا وردت في الأخبار « بأن عليا لما أخذ السهم عن رجله في حين الصلو ة لم يشعر به » و كذلك في أصحاب الحسين ]عليه السلام[ حيث قد ورد بالمعنى « بأن قلوبهم كانت مثل الثلج شوقا الى الملأ الأعلى و المنظر الكبرى و لم يتأثروا بما نزلت على أجسادهم لأنهم في ذلك المقام لم يتلذذوا الا بلقاء الله و رضائه » فحين الذين لا ألم لهم يحتملون كل الألم في سبيل الله رجاء لفضله و ابتغاء مرضاته و السكون في بين يدي طلعة جنابه و ان وراء ذكر تلك المقامات لا ريب يجري حكم اللانهايات الى الغايات التي لايحصيها أحد الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون و ان كل ما أشرت في معنى « الإنسان » هو من مقامات الباطن و ان على سبيل الظاهر لا شك أن صورة الإنسانية هي هيكل الإلهية كما قال علي ]عليه السلام[ « الصورة الإنسانية هي أكبر حجة الله على خلقه و هي الكتاب الذي كتبه بيده و هي الهيكل الذي بناه بحكمته و هي مجمع صور العالمين و هي المختصر من اللوح المحفوظ و هي الشاهد على كل غائب و هي الحجة على كل جاحد و هی الصراط المستقيم و هی الجسر الممدود بين الجنة و النار » و ان المراد بقوله عز ذكره في ذكر الخسران مراتب ما لانهاية لها بها في كل المقامات في صقعها فمنها الخسران في مقام توحيد الذات و هو أن يتوجه العبد الى الله بنظر الإمكان و يرى نفسه و ربه في مقام التوحيد في الوجدان و ان ألطف مراتب الخسران هو في ذلك المقام الذي هو أشد المراتب في مقام ظهور الإنتقام و منها الخسران في مقام توحيد الصفات في حين الذي لايشعر العبد بما أمر الله به في أحكام ذلك المقام من نفي الأسماء و الصفات عن ساحة قدس الذات و اثبات صفات الذات لسكون الأفئدة و الأوهام في مقام الذات بلا تغيير في ذكر الأسماء و الصفات بل ان الذات هو العلم و القدرة و الحيوة و ما دون ذلك ما يحتاج القلوب بإثباته في مقام البيان و ان الحكم الذي اختلف الحكماء فيه بأن صفة العلم و الحيوة المتغايرة في مقام العرفان لأن وجود العلم لابد من وجود المعلوم و ان في الحيوة هذه العلة لم تجر هو من بعد نظر الناظر و الا فكما أن الذات هو ذلك الحيوة فكذلك كان الحكم في مقام العلم فكما أن علة الحيوة في الذات لم تحتج بذكر حيوة من الخلق فكذلك الحكم في العلم لايحتاج العبد في اثبات علمه تعالى بوجود معلوم و ان بعض الحكماء لما لم يقدروا أن يعرفوا ذلك المقام قد اضطرت أنفسهم على اثبات الأعيان الثابتة في الذات و ان ذلك شرك في مذهب آل الله الأطهار و من سلك في هذا الصراط دون هذا المسلك الخالص فقد احتمل خسران مقام العرفان و كان بذلك من الآثمين و منها في مقام خسران توحيد الأفعال و ان في ذلك المقام قد زلت أقدام أكثر الناس في عدم معرفة سر القدر و حكم المقدر فبعض الناس ذهبوا بالجبر و ان ذلك لهو الخسران و بعض الناس قد ذهبوا بالتفويض و ان ذلك لهو الخسران و ان الذي لم يتحمل الخسران في ذلك المقام هو الذي نظر بالأمر بين الأمرين و المنزلة بين المنزلتين الذي يعرف مقامات اختيارات الكل بما هم عليه كما هو أهله و شاهد الجواب في قوله تعالى «ألست بربكم»في المشهد الأول حين الخطاب في مقام يرى العبد في كل شأن حكم القدر سر المقدر بأن يلاحظ صفة الضدية في مقام الوحدة بأن العبد في الحين الذي يحرق بنار قبول الكفر فكيف يقبل العذاب مع أن العقل لم يرض أبدا و لايحكم عليه و كذلك الحكم في هذه الحیوة الدنيا فإن الإنسان مع علمه بعذاب الله و يقينه بحكمه يحتمل العصيان فلا يفرق أحد بين المراتب بوجه و ان ذلك مقام فوز الإنسان اذا عرف سر البيان و لايحتمل الخسران و منها الخسران في مقام توحيد العبادة بأن العبد يشرك في عبادة ربه شيئا و ان المراتب في الشرك أخفى من أن يقدر أن يحصيه أحد و ان منتهى مقام تجرد عرفانه و نظر العبد بنفسه أو بما يعبد به فإن ذلك العمل يحدث حكم ثالث و ان ذلك قول النصارى حيث أشار الله عن كلامهم و قالت النصارى « ان الله ثالث ثلاثة » و لذا أشار الله عن مقامات الناس بقوله « و ما يؤمن أكثرهم بالله الا و هم مشركون »و أنذر الكل عن الشرك بقوله في الكتاب « ان الله لايغفر أن يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء »و ان السبيل مع منتهى لطافته و عظم بهائه أصعب بغاية الأمر لأن العبد اذا استطاع أن يصلي ركعتين صلوة بلا أن يلتفت الى ذكر نفسه أو شيء من دون الله بل يتوجه بكله الى صرف ظهور ذات البحت البات الذي لا ذكر لغيره عنده فقد بلغ الى ذروة الفضل و غاية العدل و لايمكن عرفان ذلك المقام في الإمكان لأحد من خلقه لأن اذا جاء ذكر الإقتران أو ذكر شيء سوى ذاته فهو مقام أثر تلك الرتبة و ان الأمر مع أنه يحصل للعبد أقرب من لمح البصر أصعب من کل‌شی في مقامات الأسفار الأربعة لأن غاية الفضل لو استطاع الناس هو ]النية الخالصة[ و التوجه الى طلعة المتجلي له به و الا مقام الفناء البحت الذي لم يك ذكر للعبد الا ذكر الله لنفسه دون ذلك يعطي الله من يشاء من عباده ما يشاء لا راد لأمره و لا معقب لكلمته و هو العلي العظيم فإذا شاهدت جنابك حكم الخسران في المراتب المسطورة التي فرض على الكل عرفانه فكذلك الحكم يجري في آيات النبوة و الولاية و ما أراد الله للناس في آيات مظاهر أنواره و ان الله سبحانه قد خلق الكل في كل المراتب بمثل مقامات ظهور توحيده و آيات تمجيده و قد أبدع في مقام الإنسان مراتب أربعة فمنها رتبة فؤاده و هو مقام سر الإمكان و ظهور طلعة حضرة البيان في كينونية الإنسان و هو مقام غيب الممتنع الذي لايواريه الحجبات و لايساوقه الدلالات و لايساويه ذكر في مقام الكينونيات و الذاتيات و الجوهريات و العرضيات الا بما تجلى الله لها بها في مقام دلالتها على ذلك المقام و هو مقام ركن المكنون الذي جعله الله جزء الكلمة التامة كما نزل في الحديث و لذا ]ظهرت[ كلمة أحكام ]الآيات الثلاثة[ و بطن ]سرها[ لعدم تحمل الخلق في البداية و النهاية بل هو ثمرة الإبداع و غاية فيض الإختراع في مقام الإنسان الذي به يعرف الله لا سواه و لو كشف عنه السر يظهر مقام باطن الباطن و من عرفه و قال لم و بم فقد ضاد الله في حكمه و نازعه في سلطانه و جاهده في مقام كبريائيته و باء بغضب من عنده و مأويه جهنم و بئس مأوى الظالمين و ان هذا المقام في الإنسان هو مقام أعلى مشعره الذي لايمكن في الإمكان أعلى منه و هو مقام الحرف الرابع من الإسم الأعظم في حديث الكاظم حيث قال عز ذكره في جواب الراهب كما ذكرناه من قبل و على هذا السبيل الوعر و الطريق المستوعر استدل بعض العرفاء بمعرفة حامل ذلك الإسم على سبيل الفرض بمثل ما استدلوا في أركان الأسماء الثلاثة و ان له يوم وعد اذا شاء لله ليظهره و هو الإسم الذي اذا يظهره الحجة في بدء ظهوره ]لأصحابه[ الثلثة مائة و الثلاثة عشر يفرون من علو شأنه و لايقدرون أن يتحملوا ذروة أمره حتى يقولون في بين يدي طلعة حضرته لست بصاحبنا وكذلك الحكم في الحقيقة التي يظهرها روحي و روح من في ملكوت الأمر و الخلق فداه في ]المشهد[ الكوفة و هی صحيفة من عند رسول الله يخرجها من قائمة سيفه و كأن بماء ذهب رطب كان في الحين كتبها و كان بخطه و كذلك كان الأمر في كل المراتب لم يفتن الله قوما الا بذلك الإسم و ظهوره و سره لأن الحدود في الأركان ]الثلاثة[ لاترفع من عين الناظر ولكن في ذلك المقام لو نظر الناظر الى ذلك الإسم بنظر الحد لم ينظر اليه و ليس له حكم لأنه دال على الله بالدلالة التي تجلى الله له به و هو مقام غاية فيض القديم للأحداث و منها مقام عقل الإنسان و هو المقام الذي أبدعه الله في كل المراتب لعرفان محمد رسول الله بأنه المنفرد في عوالم الإمكان عن الأشباه و الأمثال و انه القائم على مقام ظهور الذات في ملكوت الأسماء و الصفات و ا نه المتقدس الذي لايعادله نفس في مقام الذات و لا في الصفات و لايمكن في الإمكان بمثل حضرته لأن كلما يمكن فيه قد أبدعه الله بنفسه لنفسه و انه كان مقتدرا على کل‌شی و لايعجزه شيء في السموات و لا في الأرض و انه لهو العزيز الحكيم و منها مقام النفس لظهور آيات ثلثة عشر نفسا من شجرة النبوة و القمص الأزلية و الآية الواحدية و القصبة الأولى الكلية الإلهية باختلاف ما تجلى الله لهم بهم من ظهورات قدرته و آيات عظمته من المراتب الثمانية التي وردت في الأخبار من نقطة علم البيان الى آخر مراتب الإنسان حيث لايقدر أحد أن يحصي اشارات الأمر في ذلك المقام و لايمكن لأحد أن يحيط ببعض حكم منه لأن لكل حكم من كل نفس له أحكام و مقامات ما لانهاية لها بها الى ما لا أراد الله أن يجعل لها غاية ولكن العبد اذا عرف حقهم و اعترف بفضلهم فكان محتملا كل المقامات و العلامات مما قدر الله لهم في علم الواقع و الصور الظاهرة و ان بتلك النفس يعرف العبد آيات أئمة العدل في مقامات الأمر و الخلق بأن منهم ظهرت البدايات و النهايات في المبادئ الى ما قد ر الله في النهايات و منها مقام الجسد و هو مقام آية التوحيد و هو أنزل المراتب في قوس النزول و أعلى المراتب في قوس الصعود فكما أن الجسد بالنسبة ا لى الروح شبح جوهريته فكذلك كان الحكم في الواقع ان حامل ركن الإسم المتعلق بالتوحيد شبح بالنسبة الى ركن الإسم المتعلق بالولاية و كذلك الختم في النبوة و مقام حرف المستسر من الركن المستور و ان الله قد خلق تلك المراتب الأربعة في كلمة واحدة التي هي كانت نفسها و ان تقدم الرتبتي في كل جزء منها يجري بالظهورات ]الثلاثة[ و الا في الحقيقة انها كلمة لايحكي أولها الا بآخرها و لا ظاهرها الا بباطنها و لا سرها الا بعلانيتها و ان نفس ]العلة[ الفاعلية في مبدء الفعل فهي بعينها نفس العلل ]الثلاثة[ مع أن في الظهور و الرتبة ا نها متقدمة على تلك ]الثلاثة[ فكذلك الأمر في مقامات الآيات الأربعة في الإنسان و من لم يعرف رتبة منها أو يحكم على ركن بغير الحكم الذي قدر الله له فقد احتمل الخسران من عدم علمه بحقيقة سر البيان و وقع نفسه في ظلال تلك الآية المباركة من القرآن عصمنا الله بمحمد و آله انه هو الولي المنان فلما ثبت حكم الخسران في مراتب البيان أشير بذكر من مقام الإيمان ليشاهد الكل مراتب ظهورات الأمر و غايات الختم بما قدر الله له في الكتاب فإن للإنسان مراتب ما لانهاية لها بها الى ما لايحيط به علم احد الا الله و من شاء فمنها مقام ايمان الذات و هو لايثبت الا بعد كشف السبحات و الإشارات و الدلالات و العلامات و ما جعل الله وراء ذلك في علم البداية و الغايات و هو المقام الذي قال الإمام ان لنا مع الله حالات نحن فيها هو و هو فيها نحن الا ا نه هو هو و نحن نحن و ان ذلك أعلى مراتب مقامات الإيمان للعارف بحق البيان و ان لذلك المقام شئونا كثيرة فمنها في رتبة بيان العبد و هو المقام الذي لايدل ظاهره الا بباطنه و لايدل في شأن الا على الله سبحانه و هو المقام الذي اذا وصلت جنابك ترى ظهور الذات ظهر لک بك في رتبتك و ترى كل شئوناتك تحت رتبة فعلك و مظاهر أمرك و ان في ذلك المقام بك ظهر نفسك بما تجلى الله ربك و دل على ذاتك و يحكي عن كينونيتك و يدل على حضرتك و لايواريها الحجبات و لايصعد اليها أعلى طير الأفئدة و الآيات و انها مقام الفيض الذي قد جعل الله لنفسك و لايمكن أعلى منها في رتبتك و اذا وصل أحد الى ذلك المقام ليرى كل الكثرات في تحت نور الأحدية التي تجلى الله له به في رتبته و لايسكن في شأن الا بالله لأنه يرى كل ما سواه في مقام الحد و ان اللذة الصرفة و الحقيقة البحتة لن تدرك الا بالوصول الى معدن العظمة حيث أشار علي ]عليه السلام[ في مناجاته يوم شعبان « الهي هب لي كمال الانقطاع ا ليك و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمة فتصير أرواحنا معلقة بعز قدسك »الدعاء و منها مقام الإيمان الذي فرض على العبد في مقام عرش الواحدية و الكرسي الصمدانية التي فيها كل النجوم مركوزة و ان ذلك هو المقام الذي ذكر علي ]عليه السلام [ و قوله « رب أدخلني لجة بحر أحديتك »و ليس المراد تلك الفقرة بل المراد هو قوله « و طمطام يم وحدانيتك »الذي هو كان مقام « نحن نحن و هو هو » الذي ذكرت في الحديث و ان ظهورات تلك الرتبة ليكون أكثر من أن يحصيه أحد لأن البدايات في التجليات في كل حين لابد لها و ان النهايات في الغايات و اللانهايات في كل حين لا ختم لها و ان العبد في كل حين لو يشاهد سر الحقيقة و الإيمان الذاتية التي جعلها الله أصل كل خير و بر لايحتجب عن شيء و يرى كل الكثرات بعين سواه و لايواريه الحجبات في مقام الحدودات و ان ايمان هذه الرتبة شبح بالنسبة الى الإيمان في رتبة الفوق و كذلك الحكم في الأعمال التي يصدر و من كلا المقامين ولكن الغافل عن طلعة نور الذات لم يميز بين الأعمال و يرى كل الصلوة بعين سواء و ان ذلك حكم شرك في مذهب آل الله الأطهار سلام الله عليهم لأن الصلوة التي قد أقامها علي ]عليه السلام[ لم تعدل صورتها كل ]الصلوات[ من كل المقامات و لما كان مقام التكليف نفس صور الظاهر فكيف العبد يميز أعمال المؤمن عن الكافر و لذا أمرالله بعرفان مراتب الأعمال من كل المقامات و لمن لايقدر أن يوزن عرفان البيان بذلك القسطاس لم يتبين العمل الخالص عن الذي فيه خلط من العرضيات و الشبحيات و ان مراتب تلك الرتبة في ذكر الإيمان لاتفنى و ان الله بعلمه يحكم بين الكل بما عملت أيديهم سبحانه و تعالى عما يصفون و ان مراتب الإيمان هو الإيمان بأركان النبوة و شموس الولاية و ان الإيمان في مراتب الفعل و ظهورات المفعول فرض على الكل حيث قد أمر الصادق ]عليه السلام[ « في أحكام أصل الفعل بأن لايكون شيئا في الأرض و لا في السماء الا بسبعة بمشية و ارادة و قدر و قضاء و ا ذن و أجل و كتاب فمن زعم بنقص واحدة منها فقد كفر » و ان لمظاهر تلك المراتب التي قد تجلى الله للممكنات بمثل ما قدر لهم في مظاهر الفعل قد فرض الحكم و لذا نزل في الأخبار في مراتب الإيمان حيث قال عز ذكره بما ذكر محمد بن يعقوب الكليني في الكافي « ان الله عز و جل وضع الإيمان على سبعة أسهم على البر و الصدق و اليقين و الرضا و الوفاء و العلم و الحلم ثم قسم ذلك بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة الأسهم فهو كامل محتمل و قسم لبعض الناس السهم و لبعض السهمين و لبعض الثلثة حتى انتهوا الى سبعة ثم قال لاتحملوا على صاحب السهم السهمين و لا على صاحب السهمين الثلثة فتهبطوهم ثم قال كذلك حتى ينتهي الى سبعة » و ان في تلك المراتب حق على المؤمن بأن يعرف مقامات الإختلاف ليعطي كل الكثرات بحسب مراتبهم و قوابلهم و ما قدر الله في رتبة ظهورهم و لو لم يعرف العبد مراتب ايمان الكل و جهات عبوديتهم لم يقدر أن يعطي لكل حقه لأن لكل سلسلة حق في العطاء فمن الناس من جعلهم الله في مقامات ظهور المشية و أسرار الهوية فإن يعطي أحدا منهم ما يستحقه الذين يسكنون في ظلال شجرة الولاية في رتبة الإرادة فقد ظلم عليه و كذلك الأمر الى أن اتصل الى منتهى ذرات الكثرات و ما ذكر فيه ا سم النهايات الى ما لانهاية لها بها في صقع رتبتها و لذا لو علم الناس مواقع الأمر و النهي لم يلم احد أحدا لأن الى الواقع لو شاهد الكل باختيارات أنفسهم ليعلم بمقاماتهم التي قد قدر الله لهم في العلم الغيب و لايجيب أحد من الناس الا بما قبلت نفسه في عالم الذر و أن اعطاء دون ذلك فلم يقدر أن يتحمل و بذلك يتبدل ايمانه بالكفر حيث أشار الإمام « لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لقتله »و قال علي بن الحسين ]عليهما السلام[ « و رب جوهر علم لو أبوح به لقيل لي أنت ممن ]يعبد[ الوثن و لاستحل رجال مسلمون دمي يرون أقبح ما يأتونه حسن »و لما فصلت في ذكر الإيمان بعض مراتب المجردات و الماديات و الشبحيات و العرضيات في كل المراتب فأشير بتفسير العمل بأن له مقامات لايحصيها أحد الا الله فمنها العمل في حول نور الذات بالذات للذات و ان ذلك أسنى المقامات و أعلى الد جات لأن العبد لم يكمل عمله في مقام الحقيقة الا بأن يكون نفس واحد و ليس بينهما تمايز و الا لم يكن العمل عند الله عملا و ان ذلك في مقام معرفة الذات و دون ذلك يمكن في مقام الأسماء و الصفات ولكن العمل في مقام ]عرفان[ الذات لو خلط فيه ذكر من الغير لايليق بساحة قدس كبريائه و لم يرفع الى هواء مجد كينونيته و ان ذلك حكم الأعمال في مقام الذرات و أما دون ذلك فإن العمل هو أثر الشيء و صفته و ذلك يتمايز في كل المراتب بحسب اختلاف مقام الذوات و ان عدة العوالم و لو ذكر أنها ثمانية ولكن يختلف ذلك الحكم باختلاف الظهورات و التجليات و البدايات و النهايات و ان عمل أهل البيان هو في المقام الذي ما جعل الله له ظلا لأن أعمالهم تحكي عن ذواتهم و ما جعل الله لهم دلالة الأ دلالة ظهوراته في مقام الأمر و لذا ان أعمال أهل تلك السلسلة لكانت أعظم شأنا من أعمال أهل سلسلة السبعة لأن لهم وجد ظل في السجين ولكن لهم ما جعل الله لبساطة ذواتهم و صفاء قربهم بساحة قدس بارئهم و لايعلم احد شأنهم الا الله و من شاء سبحانه و تعالى عما يصفون و ان أعمال سلسلة السبعة فكل عمل وجد في سلسلة الفوق جوهر بالنسبة الى سلسلة التحت و لو أن كل الأعمال في هذا العالم على حد سواء ولكن ان العمل الذي لم يتبع حكم أهل العصمة ]عليه السلام[ فليس عملا عند الله بل انه عذاب من الله على عامله لأن اليوم أهل العامة يعملون في دين الله بأحكام القرآن و سنن محمد رسول الله في مقام الأكوان ولكن أعمالهم ظل موهوم في صور السجين كما أشار الإمام في قوله عز ذكره الى أن قال « و قد قال الحسين بن علي أي الزاهد العابد دفع لفضل علي على الخلق كلهم ليصير بعد النبي كشعلة نار في يوم ريح عاصف و يصير ساير أعمال الدافع لفضل علي مثل الخلفاء امتلأت منها الصحاري و اشتعلت فيها تلك النار و تغشيها تلك الر يح حتى تأتي عليها كلها فلايبقى لها باقية »و ان الحق كذلك لأن روح الأعمال في كل عالم هو حرف التوحيد و كلمة النبوة و شئون الولاية و عهد المحبة لأهل تلك الولاية فمن عمل في المقام الثالث فلم يرفعه الله مقام رحمته لأن آيات التوحيد و النبوة و الولاية كلمة لا يتم ظهورها الا بركن منها حيث صرح الإمام في حديث الإسم و ان أعمال أكثر الناس لو خلصت عن ذكر الكثرات فهي دالة على ظهورات الحدية الا لمن شاء الله و أخذ عنه ميثاقه و عرف مقام نفسه و ظهور ذاته الا من شاء دون ذلك فإن أعمالهم هي الذوات المتأصلة للمجردات و الماديات و ما شاءالله وراء تلك المقامات من اللانهايات و النهايات و لكل نصيب في أخذ الأحكام من مبادئ العلل الى غايات النهايات و ان بعد ذكر رشح من بيان الأعمال أذكر حكما للصالحات ليتميز عن السيئات في مقام الصفات و الأسماء و يعرف كل حكم الإشارات في مقام الذات عن العلامات في مقام الصفات و هو ان العمل الصالح العمل الذي يصلح فيه ذكر مقامات التوحيد و غايات التجريد و علامات التحميد و دلالات التمجيد فإن نقص منه حكاية شأن فلم يرفع الى الله في حقيقة الواقع لأن العمل الصالح هو العمل الذي يدل في كل مقاماته على مبادئ الفعل و ظهورات الإنفعال و ان لم يحك عمل مقام الثالث لم يك عند الله صالحا لأن من وحد الله بتوحيد الذات لو لم يوحده بتوحيد الأفعال فلم يك موحدا خالصا بل هو مشرك و كذلك الحكم في كل الصالحات و الحسنات و الخيرات و الطيبات و ما أراد الله في الكتاب لکل‌شی من الممكنات و ان مراتب تلك الرتبة لايحصى لأن العبد ربما يعمل لله خالصا مخلصا في مقام و يحجب عن مقام آخر فعلى قدر احتجابه لم يك عمله صالحا و ان أصل الحكم عند الله هو في مقام الذات فإن كان عبد ذاته من طينته كعليين ان عمل كل السيئات فلا يضره بعد الشفاعة و ان كان الأمر بالعكس فإن عمل كل الحسنات فلاينفعه الا أن يشاءالله كما صرح بذلك ذلك الحديث من شموس العظمة و الجلال قال عليه السلام « ان الله خلق السعادة و الشقاوة قبل أن يخلق خلقه فمن خلقه الله سعيدا لم يبغضه و ان عمل شرا أبغض عمله و لم يبغضه و ان كان شقيا لم يحبه أبدا و ان عمل صالحا أحب عمله و أبغضه لما يصير اليه فإذا أحب الله شيئا لم يبغضه أبدا و اذا أبغض شيئا لم يحبه أبدا »و ان ذلك حكم الواقع في المبدء و المآب لأن العمل شبح و عرض بالنسبة الى الذات فإن كان ذات العبد في مقام عرفان الذات فهو من طينة العليين و هو الحب الذي تجلى الله له به الذي نزل في الحديث « كنت كنزا مخفيا فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف » و أشار الى ذلك الحب في مقامات الظهور قوله عز « حب على حسنة لايضر و معها سيئة »و ان كان الذات في مقام الحجب و الإشارات فهو من طينة السجين و لاينفعه عمل في السموات و لا في الأرض لأن الميزان عند الرحمن هو العمل حول محال أمره حيث أشار الإمام ]عليه السلام[ في تفسير قوله تعالى »« فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات» بأن الظالم الذي يحوم حول نفسه و المقتصد يحوم حول عقله و السابق بالخيرات يحوم حول ربه »و ان ]العمل[ الخالص هو العمل الذي يصدر من العبد بالظهورات الظاهرة في ملكوت الأمر و الخلق و ان دون ذلك الصراط القيم لم يقدر الإنسان أن يميز شئونات تلك المقامات و يفصل بين الصور الحق عن الباطل و ان ذلك أمر لم يثبت في الآفاق الا بميزان علم الكتاب و آيات الأنفس و الآفاق و الله من وراء کل‌شی محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و ان مراتب الصالحات هي مختلفة بظهورات المقامات و منها الصلوة و انها تختلف مقاماتها بظهورات الأوقات و الأزمان و ان أصل العمل في مقام الحقيقة هو كشف سبحات الجلال عن طلعة حضرة الذات و ان المراد هو الذات الظاهر الذي تجلى لكل بكل في مقامات الأمر و غايات ظهورات الخلق و ان العبد لو اتصل الى مقام ذروة الأمر لم يعمل عملا الا بظهورات مبادئ الأمر الذي هو مقام محو الموهوم و صحو المعلوم و جذب الأحدية لصفة التوحيد في عالم الظهور و ان لهذه الرتبة حدود في نفسها اذا غفل أحد عنها لتدخله في أرض السبحات لأن العبد كل ما يترقى في مقام حدث له انية لو التفت اليها ليهلكه فنعم ما قال الشاعر

« وما عين سوى عين فنور عينه ظلمة و من يغفل عن هذا يجد في نفسه غمة

و ان كل ما أشرت في ذلك المقام هو من المقام الذي قد جعله الله لا فرق بينه و بينه الا أنه كان عبده و خلقه و ان الله لم يزل لم يأمر أحدا بعمل الا بظهورات قيوميته في ذلك الشأن لئلا يحتجب عنه أقل من لمحة عين و يرى مولاه ظاهرا قيوما بحيث لم ير شيئا سواه كما أشار الإمام ]عليه السلام[ الى ذلك المقام في كلامه الى أن قال « لايرى نور الا نوره و لايسمع صوت الا صوته » بلغني الله الى ذلك المقام بفضله انه هو الولي في المبدء و المآب و ان المراد بقوله عز ذكره« و تواصوا بالحق » ا شارة بكل مراتب الظهورات مما وقع عليه اسم حق من الذاتيات و الكينونيات و النفسانيات و الإنيات و الجوهريات و الماديات و العرضيات و ما قدر الله ورائها في علم الدلالات و المقامات و العلامات و الكيفيات و الشبحيات و الآيات و ان كل الحق يدور ]مع[ علي ]عليه السلام[ لأنه هو الحق في مقام الإمكان و ان في مقام الذات هو الحق الذي لا خلق معه و الإله الذي لا مألوه معه و ان في مقام اثبات التوحيد هو الحق الذي ليس كمثله شيء و ما سواه خلقه و في قبضته حيث أشار الإمام « حق و خلق لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرهما »و اذا نزل الأمر من ذلك المقام فحق يطلق في مقام الذكر الأول في الإبداع و هو مقام حقيقة محمد الذي كان فوق كل حق بحقيقة كينونيته التي تجلى الله لها بها في حين وجودها و الله يعلم كنهها لا سواه سبحانه و تعالى عما يصفون و لو أراد أحد أن يذكر شئونات كلمة « الحق « لتنفى أبحر السموات و الأرض ولكن ربما يشتبه الباطل بالحق لأن الحق لو خلص لم يكذبه أحد و ان الباطل لو خلص لم يصدقه أحد ولكن الذي أراد أن يتبع هواه يأخذ من هذا بعضا ثم يختلط بينهما و لذا اشتبه بين الناس و ان الأمر يجري من مبدء التجرد الى غاية فيض الإبداع و ان في مقام الحقيقة ربما يشاهد أحد طلعة متجلية بظهوره لديه و يراه معه نفسه فذلك شرك محض عند أهل التجريد فكما يجري الخلط في بدء اللطافة فكذلك يشتبه الحق بالباطل أو العكس في مراتب الحدود و الدلالة و ان العبد في كل لو لم ينحرف من وجه الله الذي يتوجه اليه الأولياء فهو على الصراط ولكن الذي ينطق عن الله و وصل الى مقام التجريد اذا كان حقا لم يشتبه كلامه بكلام أحد لأن الذي قال في القرآن « أنه لا اله الا أنا»قد تكلم بكلام لم يك دأب أحد من الناس فيظهر بذلك أنه لم ينطق من عند نفسه و من دونه لما قالوا بأشباح تلك الكلمة فقد احتملوا الذنب من حيث يعلمون أنهم يحسنون صنعا حيث ذكر محيي الدين الأعرابي في فصوصه كلمات عجيبة الى أن قال « أنا ذلك القدوس في الفرد العلي محجب» و لا شك أن أمثال تلك الكلمة لو أوّل أحد بحسن ظنه فيمكن له معنى ولكن انني أنا ما أحب و لاأول بل أسئل الله في حقه كما أراد له انه هو العزيز المتعال في مقام رتبته محمد ]صلى الله عليه وآله[ اذا أطلق كلمة « الحق « فهو الحق الذي منفرد من التشابه و التشاكل و متقدس من الإشارة و التماثل و هو الحق الذي به ظهر في ملكوت السموات الأرض« بأن الله هو الحق المبين» و ان في ذلك المقام هو الحق الذي فرض الله على الكل معرفته بأنه القائم في مقام الله في عوالم الإنشاء و انه المعطي عن الله لكل كما شاء بما شاء و هو الحبيب الذي قال الله له ليلة المعراج « أنت الحبيب و أنت المحبوب»و هو السيد فضله الله على كل الذوات كفضل نفسه حيث لايعلم احد كيف هو الا هو سبحانه و تعالى عما يصفون و اذا أطلق « الحق « في مقام الولاية المطلقة الشعشعانية المتلألئة في مقام ]الصورة[ الأنزعية التي قالت « ظاهري امامة و باطني غيب منيع لا يدرك » فهو الحق الذي نزل في الحديث « بأن الحق مع علي و علي مع الحق يدور معه حيثما دار »و ان كل آية حق وجدت عند کل‌شی فهو منه ذوتت و عنه دعت و عليه دلت و اليه صعدت اذا غابت رتبة انيتها و ان كل حق دل على الله فهو من نوره قد خلق في حقائق الأنفس و الآفاق حيث أشارالله عز ذكره الحق في الكتاب « سنريهم ءاياتنا في الأفاق و في أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق »و فسر الصادق تلك الآية في المصباح الى أن قال روحي فداه « أي موجود في غيبتك و حضرتك »و ان مراتب ذكر ذلك الحق لايمكن في الإمكان لأن لکل‌شی آية حق من الله في رتبة فؤاده و ان كان كافرا يعذبه بعدله و ان كان مؤمنا يتفضل عليه برحمته و ان ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم و ان لظهورات ذلك « الحق » كما نزل في الحديث مراتب أربعة حيث قال الإمام « ان أمرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر و سر المستسر و سر المقنع بالسر »و كذلك الحكم في شموس النبوة و نجوم الولاية ان كل حق يوجد منهم في ملكوت الأسماء و الصفات حيث أشار الحجة في دعائه يوم رجب « و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفك بها من عرفك لا فرق بينهما و بينك الا أنهم عبادك و خلقك فتقها و رتقها بيدك بدئها منك و عودها اليك أعضاد و أشهاد و مناة و أذواد و حفظة و رواد فبهم ملائت سمائك و أرضك حتى ظهر أن لا ا له الا أنت »و لقد ظهر من الإشارات التي بينت في ذكر قوله عز ذكره في معاني « و تواصوا بالحق » ذكر قوله عز شأنه « و تواصوا بالصبر » و لو أراد أحد أن يفسر « الصبر » بمحمد لحق كما صرح بذلك الحديث الذي روي عن علي ]عليه السلام[ و أنا أذكر الحديث لما فيه اشارات عجيبة و دلالات مكنونة لئلا ينسى حكمه أحد و هو على ما قال عليه السلام « ان معرفتي بالنورانية معرفة الله و معرفة الله معرفتي و هو الدين الخالص بقول الله سبحانه و تعالى « و ما أمروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين » بالتوحيد و الإخلاص و قوله « حنيفا » و هو الإقرار بنبوة محمد و هو الدين الحنيف و قوله « و يقيموا الصلوة »و هی ولايتي فمن والاني فقد أقام الصلوة و هو صعب مستصعب يا سلمان و يا جندب المؤمن الممتحن الذي لم يرد عليه شيء من أمرنا الا شرح صدره لقبوله و لم يشك و يرتاب و من قال لم و كيف فقد كفر فسلموا الله أمره فنحن أمر الله يا سلمان و يا جندب ان الله جعلني أمينه على خلقه و خليفته في أرضه و بلاده و أعطاني ما لم يصفه الواصفون و لايعرفه العارفون فإذا عرفتموني هكذا فأنتم مؤمنون يا سلمان و يا جندب قال الله تعالى « و استعينوا بالصبر و الصلوة » فالصبر محمد و الصلوة ولايتي و لذلك قال « و انها لكبيرة » لم يقل و انهما ثم قال « الا على الخاشعين» فاستثنى أهل ولايتي الذين استبصروا بنور هدايتي يا سلمان و يا جندب و نحن سر الله الذي لايخفى و نوره الذي لايطفى و نعمته الذي لاتجزى أولنا محمد و أوسطنا محمد و آخرنا محمد فمن عرفنا فقد استكمل الدين القيم يا سلمان و يا جندب كنت و محمد نورا نسبح قبل المسبحات و نشرق قبل المخلوقات فقسم النور نصفين نبي مصطفى و ولي مرتضى فقال الله عز و جل لأحدهما كن محمدا و للآخر كن عليا كذلك قال النبي أنا من علي و علي مني و لايؤدي عني الا أنا أو علي و اليه الإشارة بقوله « و أنفسنا و أنفسكم » و هو اشارة الى اتحادهما في عالم الأرواح و الأنوار و مثله قوله تعالى « أ فإن مات أو قتل انقلبتم » آه و المراد هنا ان مات النبي أو قتل الوصي لأنهما شيء واحد و نور واحد اتحد بالمعنى و الصفة و افترقا بالجسد و التسمية فيهما شيء واحد في عالم الأرواح أنت روحي التي بين جنبي كذلك في عالم الأجساد أنت مني و أنا منك ترثني و أرثك أنت مني بمنزلة الروح من الجسد و اليه الإشارة بقوله تعالى « صلوا عليه و سلموا تسليما » و معناه صلوا على محمد و سلموا لعلي أمره فجمعهما في جسد واحد جوهري و فرق بينهما بالتسمية و الصفات في الأمر فقال « صلوا عليه و سلموا تسليما » فقال صلوا على النبي و سلموا على الوصي و لاتنفعكم صلوتكم على النبي بالرسالة الا بتسليمكم على علي بالولاية يا سلمان و يا جندب و كان محمد الناطق و علي الصامت و لابد في كل زمان من ناطق و صامت فمحمد صاحب الجمع و أنا صاحب الحشر و محمد المنذر و أنا الهادي و محمد صاحب الجنة و أنا صاحب الر جعة و محمد صاحب الحوض و أنا صاحب اللواء و محمد صاحب المفاتيح و أنا صاحب الجنة و النار و محمد صاحب الوحي و أنا صاحب الإلهام و محمد صاحب الدلالات و أنا صاحب المعجزات و محمد خاتم النبيين و أنا خاتم الوصيين » و لما كان « الصبر » في كل المراتب يمكن أن يطلق بحسب مراتبه التي قد جعل الله فيه فإن يفسر أحد في ]المقامات[ السبعة من الفعل اذ ظهور الكثرات في كل عالم بحسبه فقد احتمل ذكرا و خيرا لأن ظهور الأنوار من كلمة أهل الأسرار اذا طابق أحكام الكتاب فهو شأن من الشئونات و دليل لبسط علم الناظر في أحكام المبدء و المآب و ان السبل لما لاتنحصر في المقامات لايقدر أحد أن يحصي علم ذلك المقام لأن « الصبر » اذا أطلق في مقام النبوة فله معنى لاينبغي لأحد أن يفسره في مقام سلسلة التحت من مراتب الأبواب و الإمامة و الأركان و ما جعل الله وراء ذلك فيما نزل في الأخبار عن الأئمة الأطهار صلوات الله عليهم ما طلعت شمس المشية بالإنشاء ثم غربت شمس الإرادة بالأحداث سبحان الله و تعالى لايعلم احد كيف هو الا هو و هو العزيز المنان و ان ما فصلت في معنى السورة المباركة و لو كان من سبل الباطن ولكن الأمر في كل العوالم مطابق للظاهر لأن لكل ذكر وجد في الإمكان بما لانهاية لها بها فهو ذكر من ظهورات نور الولاية في الحقايق الإمكانية و الظهورات الأكوانية و ان لتلك السورة المباركة تفاسير روحانية التي بها تظهر خفيات بواطن السنن في مكنون الفتن فمنها تفسير في رتبة المعاني الذي لايمكن في الإمكان أعلى منه لأن فوق تلك الرتبة ليس له آية في الإمكان و هو أن يلاحظ العبد بنظر الفؤاد الى سر الإيجاد و يرى كل حروف تلك السورة حرفا واحدا و معانيها معنى واحدا لأن الأمر واحد و ما كان أمر الله الا أقرب من لمح البصر و هو مقام النور الذي تجلى الله لتلك السورة التي يحكي في كل مقاماتها عن مقام واحد و كل دلالاتها عن دلالة واحدة و كل معانيها عن معنى واحد و كل حروفها عن حرف واحد و كذلك الحكم في كل ما نسب اليها من المعاني التي قدر الله فيها لأن لكل معنى في الحقيقة معنى فكما أن سر الأمر يجري في المعنى الأول بحقيقة ظهور التوحيد و صرف التجريد فكذلك الأمر في المعنى الثاني الى أن ينتهي المراتب الى ما لانهاية لها بها في مقامات الأمر و الغايات التي لايعلم احد ورائها الا الله سبحانه و ان في ذلك المقام يدل كل الحروف على الحرف الأحدية الظاهرة فيها و كل المعاني على المعنى الصمدانية المتجلية لها بها و ان في الحقيقة في ذلك المقام تلك السورة آية عن المشية التي جعل الله ظاهرها و باطنها و أولها عين آخرها لدلالتها على أحدية ذاته الأقدس الذي يدل على الله بأنه لا اله الا هو العزيز المتعال و منها في مقام الواحدية مبدء الكثرات و علة البدايات و الغايات في سلسلة الأسماء و الصفات و ان في ذلك المقام يدل كل حرف منه على ظهور ا سم من ظهورات الإسم الكلية و الرمز المنمنم الإلهية و الظهورات المتجلية الشعشعانية و ما قدر الله لها الأسماء و الصفات في الرتبة الملكية و ان المراد بالعصر هو الإسم المثلث الذي اختاره الله لنفسه قبل كل الأسماء و الصفات و هو اسم علي و ان المراد بالإنسان في مقام الإنسان هو الإسم الجامع رفيع الدرجات ذو العرش يلقي الأمر و ان الخسران هو يظهر في عكوس ذلك الإسم و هو الناقص الذي قد خسر في مقام ظهور اسم الواحدية عن الظهورات الكلية و ان الإنسان لو لم يكن فيه آية ظهور شيء في مقام الكون و الإمكان فهو في مقام الخسران لأن الله قد جعل في اسمه الجامع الذي هو مقام الإنسان أمثال آيات الإمكان بما يمكن فيه فمن أظهر كل الشئونات التي خلق الله فيه فلا يدخل في حكم الخسران و ان كتم آية في نفسه و لم يبرزه الى رتبة العيان مع علمه بها فقد احتمل الخسران عند أهل البيان و ان بعض الناس من عدم علمهم بذلك المقام يحجبهم الكثرات عن ظهور شئونات اسم الله الجامع في مقام الإنسان حيث لايخفى على جنابك تلك الإشارات في مقام المبادئ و الغايات و منها معنى قوله عز ذكره في « الذين ءامنوا و عملوا الصالحات » فإن لها مقامات معدودة حيث لايخفى على المتفرس بنور المبدء فمنها الإيمان في رتبة البيان لمعرفة الذات بالذات كما وصف به نفسه جل سبحانه و منها الإيمان في رتبة المعاني بأن يشاهد العبد في مقامات آل الله أمرالله و حكمه و وجه الله و علمه و كل الشئونات تنسب الى مقام ظهور طلعته في عوالم الأمر و الخلق بحيث لايرى العبد نورا الا نورهم و لايسمع ذكرا في الخلق الا ذكرهم و يرى بأن بهم ملأ الغيب و الشهود من تجلي آية المعبود بأنه لا اله الا هو الحي المحمود و ان بحور السموات و الأرض لو كان مدادا لمعنى ذلك المقام ليفنى قبل أن يظهر حرفا منه و منها الإيمان في رتبة الأبواب بأن يشاهد العبد بطرف الحقيقة في القصبات المتلئلأة الأزلية بأن كل الفيض من عندهم نزل و اليهم يرفع و يصعد و لا لشيء ذكر الا بذكرهم و لا لشيء حكم الا بحكمهم انقطعت الجوهريات عن طلعة قدس جلالتهم و اضمحلت الآيات عند طلوع أنوار قدرتهم و ان الله لم يوجد شيئا الا بعد نزوله على ذلك المقام في رتبة الأبواب و لايرفع شيء الى الله الا بوروده في ذلك المقام و ان هذه رتبة الولاية الكلية التي قال رسول الله « أنا مدينة العلم و علي بابها و من أراد المدينة فليدخل من بابها »و منها مقام الإيمان في رتبة الإمامة بأن يعرف كل امام زمانه بأن لايقاس بأحد من خلق الله و ان مات و لم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية و لو كان معرفة العبد في حق الإمام لايمكن ولكن بما تجلى الله لكل بظهورات أنوار الإمامة فهو خارج عن حد التعطيل و التشبيه و أنا أذكر وصف الإمام بما وصف الرضا في كلامه عز ذكره « حيث روى عبد العزيز بن مسلم و قال كنا مع الر ضا بمرو فاجتمعنا في الجامع يوم الجمعة في يدي مقدمنا فأداروا أمر الإمامة و ذكروا كثرة اختلاف الناس فيها فدخلت على سيدي فأعلمته خوض الناس فيه فتبسم ]عليه السلام[ ثم قال يا عبدالعزيز جهل القوم و خدعوا عن أديانهم ان الله عز وجل لم يقبض نبيه ]صلى الله عليه وآله[ حتى أكمل له الدين وأنزل عليه القرآن فيه تبيان کل‌شی بين فيه الحلال و الحرام و الحدود و الأحكام و جميع ما يحتاج اليه الناس كملا فقال عز و جل « ما فرطنا في الكتاب من شيء » و أنزل في حجة الوداع و هی آخر عمره ]صلى الله عليه و آله[ « اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام دينا » و أمر الإمامة من تمام الدين و لم يمض ]صلى الله عليه وآله[ حتى بين لأمته معالم دينهم و أوضح لهم سبيلهم و تركهم على قصد سبيل الحق و أقام لهم عليا علما و اماما و ما ترك لهم شيئا تحتاج اليه الأمة الا بينه فمن زعم أن الله عز و جل لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله و من رد كتاب الله فهو كافر هل تعرفون قدر الإمامة و محلها من الأمة فيجوز فيها اختيارهم ان الإمامة أجل قدرا و أعظم شأنا و أعلا مكانا و أمنع جانبا و أبعد غورا من أن يبلغها الناس بعقولهم أو ينالوها بارائهم أو يقيموا اماما باختيارهم ان الإمام خص الله عز و جل بها ابراهيم الخليل بعد النبوة و الخلة مرتبة ثالثة و فضله و شرفه بهما و أشار بها عز ذكره فقال « اني جاعلك للناس اماما » فقال الخليل ]عليه السلام[ سرورا بها « و من ذر يتي » قال الله تبارك و تعالى « لاينال عهدي الظالمين » فأبطلت هذه الآية امامة كل ظالم الى يوم القيمة و صارت في الصفوة ثم أكرمه الله تعالى بأن جعلها في ذرية أهل الصفوة و الطهارة فقال « و وهبنا له اسحاق و يعقوب نافلة و كلا جعلنا صالحين و جعلناهم أئمة يهدون بأمرنا و أوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و كانوا لنا عابدين » فلم تزل في ذريته يرثها بعض عن بعض قرنا فقرنا حتى ورثها الله عز و جل النبي فقال جل و تعالى « ان أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه و هذا النبي و الذين ءامنوا و الله ولي المؤمنين » فكانت له خاصة فقلدها ]صلى الله عليه وآله[ عليا ]عليه السلام[ بأمر الله عز و جل على رسم ما فرض الله فصارت في ذر يته الأصفياء الذين آتاهم الله العلم و الإيمان بقوله جل و علا « و قال الذين أوتوا العلم و الإيمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث » فهي في ولد علي خاصة الى يوم القيمة اذ لا نبي بعد محمد فمن أين يختار هؤلاء الجهال ان الإمامة هي منزلة الأنبياء وارث الأوصياء ان الإمامة خلافة الله و خلافة الرسول و مقام أمير المؤمنين و ميراث الحسن و الحسين ان الإمامة زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و عز المؤمنين ان الإمامة أس الإسلام النامي و فرعه السامي بالإمام تمام الصلوة و الزكوة و الصيام و الحج و الجهاد و توفير الفيء و الصدقات و امضاء الحدود و الأحكام و منع الثغور الأطراف الإمام يحل حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذب عن دين الله و يدعو الى سبيل ربه بالحكمة و الموعظة الحسنة و الحجة البالغة الإمام كالشمس الطالعة المجللة بنورها العالم و هی في الأفق بحيث لاتنالها الأيدي و الأبصار الإمام البدر المنير و السراج الزاهر و النور الساطع و النجم الهادي في غياهب الدجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار الإمام الماء العذب على الظماء و الدال على الهدى والمنجي من الردى الإمام النار على البقاع الحار لمن اصطلى به و الدليل في المهالك من فارقه فهالك الإمام السحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشمس المضيئة و السماء الظليلة و الأرض البسيطة و العين العزيزة و الغدير و الروضة الإمام الأنيس الرفيق و الوالد الشفيق و الأخ الشقيق و الأم البرة بالولد الصغير و مفزع العباد في الداهية النار الإمام أمين الله في خلقه و حجته على عباده و خليفته في بلاده و الداعي الى الله و الذاب عن حرم الله الإمام المطهر من الذنوب المبرأ من العيوب المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدين و عز المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين الإمام واحد دهره لايدانيه أحد و لايعادله عالم و لايوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له و لا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا الذي يبلغ معرفة الإمام أو يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب وخسئت العيون و تصاغرت العظماء و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الأطباء و كلت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيلة من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير وكيف يوصف بكله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو يوجد من يقوم مقامه و يغني غناه لا كيف و أنى و هو بحيث النجم من يد المتناولين و وصف الواصفين فأين الإختيار من هذا و أين العقول عن هذا و أين يوجد مثل هذا تظنون أن ذلك يوجد في غير آل الرسول محمد كذبتهم و الله أنفسهم و منتهم الأباطيل فارتقوا مرتقا صعبا دحضا تزل عنه الى الحضيض أقدامهم راموا ا قامة الإمام بعقول حائرة بائرة ناقصة و آراء مضلة فلم يزدادوا منه الا بعدا قاتلهم الله أنى يؤفكون و لقد راموا صعبا و قالوا افكا و ضلوا ضلالا بعيدا و وقعوا في الحيرة اذ تركوا الإمام عن بصيرة و زين لهم الشيطان أعمالهم فصدهم عن السبيل و كانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار الله و اختيار رسول الله و أهل بيته الى اختيارهم و القرآن يناديهم « و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة من أمرهم سبحان الله و تعالى عما يشركون » وقال الله عز و جل « و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله أمرا أن يكون لهم الخيرة من أمرهم » الآية و قال « ما لكم كيف تحكمون أم لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما يتخيرون أم لكم أيمان علينا بالغة الى يوم القيامة ان لكم لما تحكمون سلهم أيهم بذلك زعيم أم لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين » و قال عز و جل « أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها » أم « طبع الله على قلوبهم فهم لايفقهون » أم « قالوا سمعنا و هم لايسمعون ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لايعقلون و لو علم الله فيهم خيرا لأسمعهم و لو أسمعهم لتولوا و هم معرضون » أم « قالوا سمعنا و عصينا » بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم فيكف لهم باختيار الإمام و الإمام عالم لايجهل و راع لاينكل معدن القدس و الطهارة و النسك و الزهادة و العلم و العبادة مخصوص بدعوة الرسول و نسل المطهرة البتول لا مغمز فيه في نسب و لايدانيه ذو حسب في النسب من قريش و الذروة من هاشم و العترة من رسول الله و الرضا من الله عز و جل شرف الأشراف و الفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم مضطلع بالإمامة عالم بالسياسة مفروضة الطاعة قائم بأمر الله عز و جل ناصح لعباد الله عز و جل حافظ لدين الله ان الأنبياء و الأئمة يوفقهم الله و يؤتيهم من مخزون علمه و حكمه ما لايؤتيه غير هم فيكون علمهم فوق علم اهل زمانهم في قوله تعالى « أ فمن يهدي الى الحق أحق أن يتبع أ من لايهدي الا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون » و قوله تبارك و تعالى « و من يؤت الحكمة فقد أوتي خيرا كثيرا » و قوله في طالوت « ان الله اصطفاه عليكم و زاده بسطة في العلم و الجسم و الله يؤتي ملكه من يشاء و الله واسع عليم » و قال لنبيه « أنزل الله عليك الكتاب و الحكمة و علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيما » و قال في الأئمة من أهل بيت نبيه و عترته و ذريته « أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب و الحكمة و آتيناهم ملكا عظيما فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه وكفى بجهنم سعيرا » و ان العبد اذا اختاره الله عز و جل لأمور عباده شرح صدره لذلك و أودع قلبه ينابيع الحكمة و ألهمه العمل الهاما فلم يعي بعده بجواب و لايحير فيه عن الصواب فهو معصوم مؤيد موفق مسدد قد أمن من الخطايا و الزلل و العثار يختصه الله بذلك ليكون حجته على عباده و شاهده على خلقه و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم فهل يقدرون على مثل هذا ا فيختارونه أو يكون مختارهم بهذه الصفة فيقدمونه و تعدوا بيت الله الحق و نبذوا كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لايعلمون و في كتاب الله الهدى والشفاء نبذوه و اتبعوا أهوائهم فذمهم الله و مقتهم و أتعسهم فقال جل و تعالى « من أضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله ان الله لايهدي القوم الظالمين » و قال « فتعسالهم و أضل أعمالهم » و قال « كبر مقتا عند الله و عند الذين ءامنوا كذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار » و صلى الله على النبي محمد و آله و سلم تسليما كثيرا »و منها مقام الإيمان في رتبة الأركان و هم كانوا أربعة ]أنفس[ الذين يأخذون الفيض من الإمام و يوصلون الى كل الذرات و هم اليوم العيسى و الخضر ثم ادريس و الياس و على الكل فرض اليوم معرفتهم بأنهم يتحركون في كل مقامات تجريدهم و نعتهم حول نور فاطمة و انهم اذا بلغوا حظيرة القدس و الحقيقة لن يقدروا أن يدركوا علانية نور فاطمة صلوات الله عليها ماطلعت شمس الإبداع بالإبداع ثم ما غربت شمس الإختراع بالإختراع و منها الإيمان في رتبة النقباء و ان عدتهم اليوم ]ثلاثون[ نفسا كما نزل في الحديث « و نعم المنزلة الطيبة و ما ]بثلاثين[ من وحشة »ولكن حين ظهور الحجة ]عليه السلام[ « فرض أن يكون عدتهم ]ثلاثمائة و ثلاثة[ عشر نفسا»و انهم حامل الفيض الكلیه من الإمام بواسطة الأركان في سر الإمكان لا في مقام الأعيان و ان علامة عرفانهم هو سر اللطافة في مقام كينونيتهم و سر الدلالة في مقام ذاتيتهم و ان كل واحد منهم حقا خالصا من الإمام الذي به يتميزون بينهم و انهم لو شاؤا و أرادوا بأمر يثبت به الدين ليقدرون عليه بفضل الله و رحمته الواسعة و الله ذو فضل العظيم و منها الإيمان في رتبة النجباء و ليس لهم عدة منصوصة في الأخبار و انهم حملة الأسرار من شموس الأنوار و انهم يأخذون الفيض الكلي من الإمام بواسطة النقباء قبل كل الذرات و ان علامة عرفانهم هو العلم بمواقع الأمر و النهي و العمل في حول مقامات ظهور الذات في المبدء و في غايات الأمر كما صرح على تلك المقامات ذلك الحديث المعروف عن جابر عن علي بن الحسين كما ذكرناه من قبل و ان ما ذكرت في تفسير الإيمان هو من أصول السلسلة الكلية و ان لکل‌شی حد من الإيمان الذي لم يقدر غيره أن يتحمل كما نزلت في الأخبار عن شموس العظمة و الأنوار « ان أمرنا هو السر و سر السر و سر المستسر بالسر و سر المقنع بالسر »فلا شك ان الذي هو قائم في رتبة التحت لو اطلع بتجليات المبدء لمن جعله فوق رتبته لينكره كما نزل الحكم في الحديث أبي ذر « أنه لو اطلع بما في قلب سلمان لكفره »و اليه الإشارة قول علي بن الحسين ]عليهما السلام[ في كلامه

إِنّــي لَأَكــتُــم مِــن عِـلمـي جَـواهِـرَهُ كي لا يَرى العِلمُ ذي جَهلٍ فَيَفتَتِنا

وَ رُبِّ جَــوهَــرِ عِــلمٍ لَو أَبــوحُ بِهِ لِقـيـلَ لي أَنـتَ تعبدُ الوَثَنا

وَ لَاِسَــتَــحَــلَّ رِجــالٌ مُــســلِمـونَ دَمـي يَــرَونَ أَقــبَــحَ مـا يَـأتـونَهُ حَـسَـنـا

وَ قَــد تَــقَــدَّمَ فــي هَــذا أَبــو حَـسَـنٍ على الحُـسَـيـنِ وَوَصّـى قَـبلهُ الحَـسنا

و ان أهل مراتب الجنان كل مرتبة يتحملون من المقامات التي قد ر الله للإمكان ما لايحتمل أحد مما كان في تحت رتبتهم و كذلك الحكم في عكوسات تلك المقامات فإنها تختلف باختلاف مراتب الظهورات و ان الآن لو أريد أن أبسط حقيقة تلك المراتب ليطول الكلام و يخرج بيان المطلب عن ميزان البيان و ان المراد في مقامات ظهورات الأمر في قوله « و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر » يحتاج الى سير السالك و نظره الى مراتب الغيب و الشهود و ان كلمة «الحق » لو تأول برتبة ظهور التوحيد و « الصبر » بمقام أول الذكر الأول فهو رتبة النبوة الكلية الأولية التي هي نفس ولاية الله الظاهرة في رتبة ظهورها و ان تأول بذكر « الحق » عن الولاية و « الصبر » بالركن المستسر فقد تأول المعنى بسر الحقيقة و ان كل التفاسير في تينك الكلمتين يرجع الى نقطة واحدة التي هي ظهور الذات في رتبة الصفات و ان « الحق» هو ذكر الحق في كل مراتب الأمر و ظهورات الختم و ان « الصبر » هو المقام الذي يبلغ العبد بمقام الرضا الذي لن يختار لنفسه الا ما اختاره الله له و لايرى لنفسه هواء و لا ذكر الا ما نزل الله في مقام نفسه و اختار له في مقام سره حيث أشار علي في مناجاته يوم شعبان « الهي هب لي كمال الانقطاع اليك و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمة فتصير أرواحنا معلقة بعز قدسك الهي و اجعلني ممن ناديته فأجابك و لاحظته فصعق لجلالك فناجيته سرا فعمل لك جهرا »و ان ذلك ذروة الأمر في مقامات العبد حيث أشار الإمام في معناه « بأنه ]ثلاثة[ أحرف العين علم بالله و الباء بونه عن الخلق و الدال دنوه بالخالق بلا كيف و لا ا شارة »و من سلك ذلك المسلك و حال في كل شأن حول عقله و لايختار لنفسه الا ما اختار الله له و لا لخلقه الا ما اختار لنفسه فقد أخذ نصيبه من فيض ربه و بلغ الى حضرة قدس الواقع من حكم ربه و الى ذلك المقام أخذت القلم من الجريان و أذكر في مقام الظاهر ما ذكر جامع الصافي في مقام تنزيل الآيات في ذكر الأخبار و أسئل العفو من الله فيما ذكرت في ذلك الكتاب للجناب المستطاب بلغه الله الى غاية ما يتمناه من أحكام مبدئه الى يوم المآب و لقد ذكر جامع الصافي في تفسير السورة المباركة هذا « و العصر ان الإنسان لفي خسر » قيل أقسم بصلوة العصر أو بعصر النبوة « ان الإنسان لفي خسر » أي في مساعيهم و صرف أعمارهم في مطالبهم « الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات » فإنهم اشتروا الآخرة بالدنيا ففازوا بالحيوة الأبدية و السعادة السرمدية « و تواصوا بالحق» الثابت الذي لايصح انكاره عن اعتقاد أو عمل « و تواصوا بالصبر » عن المعاصي و على الطاعات و المصائب و هذا من عطف الخالص على العام و في الإكمال عن الصادق قال « العصر » عصر خروج القائم « ان الإنسان لفي خسر »يعني أعدائنا « الا الذين آمنوا » يعني بآياتنا « و عملوا الصالحات» يعني بمواساة الإخوان « و تواصوا بالحق « يعني الإمامة « و تواصوا بالصبر » يعني بالعترة و القمي عنه قال استثنى أهل صفوته من خلقه حيث قال « ان الإنسان لفي خسر الا الذين آمنوا » بولاية أمير المؤمنين « و تواصوا بالحق» ذرياتهم و من خلفوا بالولاية تواصوا بها و صبروا عليها و في المجمع عن الصادق و القمي عن علي انهما قرءا « و العصر ان الإنسان لفي خسر » الى آخر الدهر و في ثواب الأعمال و المجمع عن الصادق ]عليه السلام[ من قرء والعصر في نوافله بعثه الله يوم القيمة مشرقا وجهه ضاحكا سنه قريرا عينه حتى يدخل الجنة »انتهى و أنا ذا اختم ذلك الكتاب بقول الرحمن « سبحان ربك رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين »انتهی

**تفسیر سوره الحمد**

ص 120 بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المتقدس عن جوهر نعت الموجودات و المتعالي عن مجرد وصف الممکنات و المتکبر من ذکر کافور الکینونیات و المتعظم عن بیان ظهور الذاتیات و المتنزه عن مقام سازجیته اللاهوتیات و المتفرد بکیونیته عن عرفان الجبروتیات المتنزه عن کل ما یقع علیه الاسماء و الصفات من اهل الملک و الملکوتیات قد ابدع مثل التجرید و امثله التفرید و حقایق التوحید و مظاهر التحمید و مواقع التمجید في کل ما یبدء و یعید لکل العبید الا یحتحب احد عن ملاحظة بهاء قمص طلعة حضرت جباریته و لایغفل احد عن مشاهدة جمال محضر قدس سلطنته حتي لایسکن احد الا بظهور کافوریة جلال سبوحیته و لایستلذ الا بذکر محامد ملیک قدوسیته و لایستریح الا في تلقاء مدین عز جبروتیته و لایخاف احد من سبحات ما وقعت في الهواء و حالت بینه و بین مشاهدة جمال مالک الاسماء بالتشبث باذیال رداء عفو کبریائیته و لایحزن لما فات عنه بالسکون في‌ عز حرم القدس في جنبه بالاستعداد لفنائه في ساحة حضوره بالنظر الي بساط ستاریته، فسبحانه ما اعلي شانه الذي قد انقطع الشئون عن ساحه قدسه و ما اعظم ارتفاعا الذي انسد الکل عن الصعود الي هواء انواره و ما اکبر جلاله سلطان

ص121

لاهوتیته التي فرقت الجوهریات عن الفناء في ساحة جنابه و ما ارفع علو قدوسیته التي انعدمت الکل عن الذکر بالاقتران مع ذکره و ما اقدس تقدیس سازجیة سبوحیته التي منعت الکل عن الصعود الي جو عوالم قدس جبروتیته و ما اجلي ظهور مظهر ظاهر کینونیة کافوریته التي منعت الاشیاء کلها عن ذکر الظهور في قدس ساحة حضوره و ما اخفي نعمائه التي لایحصیها العادون لکثرة افرادها فلمثل ذلک الرب الذي لیس کمثله شيء ینبغي التسبیح و یستحق التمجید و یحل التکبیر و یعترف بالهندسیة البحتة و الافکیة الصرفة کل جوهر نعت مجرد توحید و تحمید فبعد العلم بسبل الانقطاع و علو الارتفاع و انوار الابتهاج و ظهورات الامتناع قد شهد کل بتوحیده بعد ما علم الکل بانه لایوحده غیره و قد اشتاق الکل الي رؤیة قمص جمال طلعة ازلیته بعد ما عرف الکل بانه لایعرفه غیره و طلب الکل من ساحة قدس کبریائیته ما احتاجت الیه افئدتهم بعد علمهم بانه صمد لایخرج منه شیء و لایبرز عنه شيء و لایدخل علیه شيء و لایصعد الیه شيء و لا له دلیل دون ذاته و لا عطاء في کینونیة کافوریته الا ذاتیه سازجیة و قد اعطي الکل حقه بما ابدع الابداع لا من شيء بابداعه البحتة و اختراعه المحدثة و قدره المحدة و قضائه الهندسة و ما جعل الله

ورائهم من امثلة‌ الثلثة الاذن و الاجل و الکتاب اسماء تجلیات المقدسة من کافوریات مجردات السازجیات المتلئلئة‌ من مبادي علل الاولیة و اثمار شجرة الغائیة لیستدل کل عند طلوع نور الله و الضیاء الساطع و البهاء اللامع و الرکن الرابع و الرسم القاطع و الطراز الطالع و الاسم الجامع و ما جعل الله فی مظاهر فعله من هندسة ملکه و رایات سلطنته و تجلیات جبروتیته و علامات کبریائیته و دلالات وحدانیته و مقامات سبوحیته و آیات قدوسیه لیتلجلج بذلک کل الکینونیات و الذاتیات و الجوهریات و المجردیات و النفسانیات و الانیات و الشبحیات بتلجلج ما استتر في انفسهم من آیة مظهر فعله هیکل المثلث في اسمه الاعلي و الشکل المربع في ظهور او ادني حتي

قدس کل الذرات ما نسب الي آل الله حامل الصفات عما یتعلق الانشاء بالظهورات و الابداع بالتجلیات و الاختراع بالشئونات و الاحداث بالمکونات و الانجعال بالمستسرات حتی کمل کل في مقام ظهور السبعه بمظاهر السبع و استدرک ما قدر الله له في عوالم الامر بما نزل في سورة الحمد تلک سبع المثاني من الطراز الاول و النور الازل و البهاء الاجل و السر الاوعر و الرمز المنمنم و الرسم الاقدم و الاسم الاعظم لمن جعل الله عدة حروف سؤاله طبق جوابه الا انه ظهر فی اسمه هیکل التربیع قبل طلعة المثلث في شکل الصلیب المحدب ذلک من فضل الله علي الناس اذا شهدوا بما انا اشهد في ذلک البیت الحرام في‌ الشهر الصیام علي مقري‌ في الایام و ان الله هو ربي لا اله الا هو لیس کمثله شيء و هو المتکبر الملیک المقتدر المنتصر الظاهر الباهر القاهر الثابت الظهیر و الجبار الشهید و الخبیر الزکی الفرد الحاکم العادل الحي القیوم الفرد القدوس الذي خضعت له القلوب لهیبته و خشعت له الاصوات لعزته و صعقت له الافئدة لجمال طلعته و شهقت له الهندسة في‌ الاجساد المطهرة لعلو قدرته لم یزل لن یعرفه شيء و لایزال لایوحده شيء اذ ذکر الشيء کون بالمشیة و ذکر الکون ذوت بالاراده و‌ ذکر الذات حدد بالقدر و شان القدر حقق بالقضاء و بداء القضا یثبت بعد الامضاء في مقام سر الانشاء و یرفع حکمه في نفسه بظهور طور السیناء في الرکن الحمراء فسبحانه و تعالي ما اعظم احسانه و اکبر امتنانه و ابهی اعطائه و اجلي آلائه قد ابدع کل بدع و اخترع کل ما اخترع لا من شيء بالانشاء البحت و الاحداث الصرف من دون ان یخرج من شيء او یتعلق به شيء او یقارن معه شيء او یفارق امره شيء سبحانه ما اعجب صنعه و الطف ابداعه و‌ اعظم سلطانه و اکبر قدرته الذي اقام الوجود و ابدع المفقود بلا من شيء لم یکن له شيء و لا وجود في نفسه کانه اقام کل خلقه بلا من شيء الذي لیس هو عنده شيء کذلک عرفنا الله قدرته في ابداعه و یدلع السنتنا بالاعتراف باختراعه و اثبت کینونیاتنا لتشهد افئدتنا بحدود الامکانیة و سلطان انشائه و اقرار ما ینسب الینا بالهندسة المعدود لملیک احسانه فله الحمد حمدا کافوریا سازجیا ازلیا جوهریا مجردیا قدوسیا سبوحیا متلجلجیا متلئلئیا متلئلئیا متشعشعا متلامعا متساطعا متطرزا بما یستحق به نفسه و یدعو به الي ذاته و اختصه لنفسه و حرمه علي غیره واصطنعه لحضرته و استعظمه لکبریائیته و استقدمه لسبوحیته و استکبره لقدوسیته و استرفعه لجبروتیته

و استعاله لعلو صمدانیته الذي به یخلق کل ما یشاء و یبدع کل شيء بالانشاء و یظهر بیانه لکل الاشیاء و یثبت طوله علي جمیع اهل الارض و السماء و هو اسمه الذي استتره في حجب الغیب و احتجبه عن انظار اهل الریب و طهره عن ذکر الاشارات من کل من اراده في عوالم التجرید او یریده في لجج یم التفرید و قدسه بظهور تقدیسه علي هیاکل التوحید و الظلاظل التمجید و المعادن التمحید ثم له الحمد بذلک الاسم الذي یحبه و یرضاه و یستجیب به عمن دعاه لحضرته بدوام ازلیته ذاته و اقدمیة صفاته کما هو علیه في عز کینونیته و یستحق به في کافوریة سازجیته انه هو یقبل من العباد ما یبدع بالایجاد لیظهر ثمرة الانوجاد من البلاد و اهلها لما جعلهم الله اهل الفواد و حامل الامداد و مجري المداد علي الالواح المشرقة من اهل السداد ثم له الحمد بما هو یحمد به نفسه و یمجد به ذاته من دون حمد خلقه و ثناء عباده اذ ما یحدث به المحدث هو افک لحضرته و کل ما یتکون من الممکن کذب لساحة عزته استغفره لسان الامکان و ذنوب اهل البیان و اتوب الیه انه هو المنان السبحان و اشهد لمحمد و احرف نفسه في کلمة لا اله الا الله بما شهد الله لهم في کینونیة تجلیه في صقع الذات و ذاتیه ظهوراته

في ملکوت الاسماء و الصفات اذ نعت الجوهریات من الممکنات لتلک المظاهر المقدسة البیضاء افک و وصف المجردات من الممکنات لتلک التجلیات المتشعشعة الحمراء کذب و لیس لي و لا لاحد حد بان تقول انهم کانوا مظاهر هو لانما یصعد به فواده الي هواء قدس عالم الهاء في لجة الهویة هو ما استدرک فواده و عرفه ذاته و حدده کینونیته و ان ذلک کان شأن مفتقر في ازل الازال و حد المضطر لایزال فان کان ذلک حکم جوهر مجرد رفع من اهل الذوات فکیف حکم ظهورات اهل ملکوت الاسماء و الصفات من اهل الارضین و السموات فو عزتک یا الهی لولا امرتنی بذکرک لنزهتک عن ذکري ایاک و لولا افترضت علي توحیدک لقدستک عن توحیدي ایاک ولکن الان لما تفضلت علي بالامتنان و تکرمت علي بالاحسان و قبلت آثار اهل الامکان بظهورات سبوحیتک یا سبحان و رضیت بشئونات اهل البیان لمظاهر قدوسیتک یا دیان اقبل الیک بکلي و اهرب الیک الي غایة حدي و افر من وجودي بما نسب الي بالنزول علي ساحتک و حسن کلائتک و اشفع الیک بمحمد و آل محمد و آل آل محمد بک الیک و اقسمک بحقک لدیک و حقهم عندک و حقک علیهم ان تصلي علي محمد و آل محمد و شیعة محمد بما انت علیه من الفضل و الاحسان

و الجود و الامتنان و ان تجعل لولیک الفرج و تسهل للمنتظر امرک المخرج و تنصره بجنود ما في علمک و تعزه لسلطان عزتک و تظهر کلمته علي الارض و من علیها و حجته علي البلاد و ما ذوت فیها حتي کملت نعمتک علي العباد و تمت نعمائک علي البلاد و تفرغ افئده اهل الفواد مما اکتسبت ایدي الظالمین من اهل الاضداد و تحیي قلوب المیتة من العباد بما تشرق من نوره علي اهل الایجاد قلت و قولک الحق و من اصدق منک قیلا و اشرقت الارض بنور ربها و لا شک ان وعدک کان مفعولا رب انصرنی نصرا عزیزا و افتح لي فتحا مبینا و اجعل لي من عندک سلطانا نصیرا و ارني ما سئلتک و زدني فیه کثیرا انک کنت بنا بصیرا و انک انت ربنا کنت علي کل شيء قدیرا و بعد قد نزل علي کتابک و شاهدت ما سطرت فیه من آیاتک فاسئل الله ان یخلصک من شئونات العرضیة بمنتهي سعیک و یستقرک علي بساط المحبة بغایة جهدک قد علمت ما ذکرت في‌ ذکر ورقة الطاهرة و ما للناس و الاخذ من تلک الشجرة الجنیة قد زکی­ها ربها لنفسها و ما لاحد ان یقرب بها و لا ان یاخذ من ثمرتها ان احسنت فهي محسنة لنفسها و ان اسائت فهي عاصیة لربها و لیس لاحد حکم علیها ان یشاء الله یغفر لها و ان یشاء یعذبها

و ما کان الله لیذر الناس علي ما هم علیه الا لیمیز الخبیث عن الطیب و ما کان الله بغافل عما یعمل العاملون و ان ما سئلت من تفسیر سورة الحمد و لو انی لیس شانی لمن ارید ان اصعده باذن الله الي حظ الفواد و کلمة الایجاد بان اجیبه في ما سئل من سبل الظهورات و الطرق التجلیات لان نقطة العلم هي مودعة في ذاتک و مستجنة في غیبک ان تزکي نفسک بالعلم و العمل لیبلغ الی مبادي العلل و لو کان الناس یسلکون في ظلمات هذه اللیل الالیل ولکن الامر هذا هو الذکر الاعز الاکرم الاجل ولکن الان لما کانت اللیل لیلة القدر و الیوم یومه اجیبک باحسن البیان و اجمل التبیان و جوهر الکیان و مجرد العیان صل و سلم علي حضرة الانسان و العن الشمس و القمر و اتباعهما بحسبان فان الرحمن خلق الانسان نزل القرآن و علم البیان لکل من هو في الامکان و الا کوان لان نسبة فیض الدیان لکان علي حد السواء لکل مراتب الا کوان و انه هو المتجلي بنور برهانه و المتعالي بذکر ارتفاعه بما فصل في حکم المیزان و علم الکل ذکر حق الایجاد في ذکر قوله النجم و الشجر یسجدان اذا تلاحظ فیها حقیقة معني الرضوان و ان علي تفسیر شجرة البیان بذکر النیران لانهما رضیا لعبادة انفسهما و لذا کانا في النیران و ان في مقام الباطن الذي هو الضد في‌ الظاهر لان

کل ما کان في العلیین کان له ظل في السجین و انهما في‌ مقام العلیین اشتقا من اسمهما في مقام الظاهر التبیان البواطن و الظواهر و ان عدة اسمهما لتشیر في آیة القرآن فباي شيء من آلاء ربکما تکذبان و فسر الامام ببیانه لا من شيء من آلائک رب اکذب و صرح علیه السلام بان امر بمحمد امر بعلي في عالم الشهاده و هي طبق عالم البدایة لان في اسماء الحجج یظهر في مقام الجمع اسم علي و محمد مرتین، مرة في السلسلة الغیب و مرة في السلسلة الشهادة و مرة محمد و علي و ان هذه الثلاثه و ظهور اسماء الثلثه في الرقوم الکونیة و الحروف الابداعیه و الهندسة الانشائیه و الامثلثه الاختراعیه و لقد جمع کل ذلک حروف الوتر لابیها بسط اسم من اسماء الله عز ذکره الذي کان عدة زوایا مثلثه طبق رقوم هندسة کذلک یعلم اولوا الالباب بان ما هنالک لایعلم الا بما هیهنا و انت یا ایها السائل الحاکي ‌ذلک الاسمین فسر امر‌ بنبي ‌امر بوصي و لا باسم نفسک و لا حکم ربک انت تکذب و کفاک هذا انت تادب فاعرف سر اسم الرب و حرف البر فان الحمد هو سبع منه و الان استعد بما تغرد اطیار سماء اللاهوت علي ورقات شجرة‌ الاولي في الفردوس و بما تغني حمامة فلک العماء

علی شجرة الطوبی تحت ظلال انوار حضرة القدوس و تغنی دیک عرش الملک علی اغصان شجرة سدرة المنتهی تحت ظلال المکفهرات الافریدوس و بما یتلون طاوس صبح الازل فی ارض الیاقوت تلقاء سمندر فی کرة نار الجبروت بما یدلع السنه القاموس فان اریاح صبح الازل تشرق من ناحیه الجبال و تدعو الی لجه الجلال و تشیر الی حضرة الجواد ذو الافضال و تنطق بحسن جمال حضرة ذو الکمال بما قدر فی مبادی العلل الی غایة حدود المآل فاشهد بان نقطة الوجود من الغیب و الشهود هی لما نزلت من عوالم الامر الی مقام الحروف ظهرت هیکل النقطة بمثل ما انت تراه و هی سر البیان فی القران و مستسر التبیان فی الامکان و سر المحجب بالسر فی الاکوان و السر المغیب بالسر فی الاعیان و لذا قال کافور حضرة السبحان و سازج سلطان الدیان و جوهر ملیک البرهان و مجرد حضرة المنان بان کل القرآن هو فی الحمد لانه حامل تجلیات السبعه فی لجة المجد و اسم الفرد و ظهور العبد و غیب الحمد و ان تمام الحمد فی البسملة لانها ذات ارکان من عرش الازلیته رکن منها مطلق بما غیب بین الالف و السین الذی یطلق فی عرفنا بالالف الغیبیة الآیه اللائحه من رکن المخزون و الرمز مصون و الرسم المکنون و الاسم المسنون و انه غیب لظهور الله الرحمن الرحیم و استتر لعلو اسم الله العلی العظیم و احتجب لبروز اسم الله العزیز الحکیم و انه رکن من ارکان النقطه و جزء من اجزاء الکلمة و سر اسماء الثلثة و غیب هیاکل الظاهرة لا یدخل فی العدد مع انه اول العدد و لایشیر الیه بالمدد مع انه تمام المدد من حضرة الابد الصمد الواحد الاحد ان قلت انه جوهر کافور حددته بحدودکینونیتک و ان قلت انه سازج ظهور نعته بهندسة نفسانیتک و ان قلت انه نور النور مثلته بامثلة انیتک لان لو نزل علیه حکم الثبوت او یرفع الیه آیات النعوت او یدل علیه هندسة الموجود او یرفع الی هواء قدسه اعلی طیر الوجود لیبطل حکم التقدیس عن حضرة الظهور و کلمة التحمید لمحمد شجرة النور و آیات التمجید الحروف الثالث بعد العشر احرف ذکر الاکبر و السر المستسر و الرمز المستنصر لان الله اصطنعه لنفسه و استخلصه لحبیبه و اصطفاه لاوصیاء حبیبه و ارتضاه لشیعه ولیه لان به دارت الکاف حول نفسها و الدوائر حول مرکزها و الاقطاب حول وتدها و ما فی الاکوار و الادوار حول ظهوراتها بما تجلی الله لها بها و بها امتنع منها و الیها حاکمها و لدیها ظهورها و علیها بطونها و فیها سرها و منها علانیتها و الیها عینها قد انقطعت الاشارات

عن ساحة قدسها و اضمحلت الآیات عند طلوع نورها و انقادت الصفات لجمال طلعتها و تیممت الکینونیات بظهور ذکرها فما اعلي ذکره ذکره في فوادک و ما اقوي سلطانه سلطانه في جوهرک و ما اجلي نوره نوره في کافوریتک و ما اخفي حقه حقه في غیبتک و حضرتک او لم یکفک ربک او لم ینهک ربک او لم یامرک ربک او لم یخوفک ربک فان الاسماء لایصعد الي ساحة قدس حضرة الجبار و ان ظهورات الانشاء لایتصل بمقام قدس ملیک القهار و ان ما یتکون في الکینونیات لایصعد الي جو عالم سلطان المختار و ان قلوب المتکسرة من اولي اللانهایات لایرد عرفان حضرت الغفار ذلک ذکر من ذکره في الاذکار و نور من نوره فی الانوار و سر من سره في الاسرار و آیة من تجلیه في کینونیات الابرار و الا ما انا و ذکر الاغیار و حکم الاخیار للمستبصرین من اولي الابصار و المستنظرین من اولي‌ الانظار و کفاک ذا ذکر لمن عقبي الدار و رکن منها بما ظهر في طلعة الهویة و جلال الصمدانیة و جمال الکبریائیة و بهاء الازلیة و انها ذات مظاهر مجردة رکن منها عن حرف الاول من اسمه کلمة الله و ان الف الغیب لما ظهر کان اول نزوله في مقام ظهور الذات بالذات للذات في الذات و ان الله هو اجل من ان یوصف غیره او یوحده سواه

و لما خلق الخلق لعرفانه و اعطي الممکن بیانه و استرفع عن الکل بارتفاعه و استقطع عن لکل بابداعه فرض لمن عرف حد نفسه و یخاف عدل ربه و یخشي من طول بارئه بان یوحد جاعله بظهورات مراتب اسمه في مقام الذات بانه لا اله الا هو لایشابهه شيء و لایعاد له شيء و لایقارنه شيء و لایساوبه شيء و لایقع علیه اسم شيء و لا یرفع الیه عرفان شيء و لایدل علیه کینونیة شيء اذ الدلیل دلیل لمن لایدل بذاته لذاته و ان النعوت نعت لمن لایغني عن کل شيء في عز کینونیته و ان الاسماء سمة من لایکون له ذاته اکبر عن اسمه و ان الصفات ادلاء لمن لایکون دلیل توحیده دون ازلیته فاذا وحدت ربک في مقام الذات بنفي الاسماء و الصفات و الورود علیه بمحو الآیات و صحو العلامات و نسیان الموجودات فقد ادرکت کینونیتک ما احتملت من فیض ربها هنالک یشرق ارض الکافور بنور ربها و بحر المسجور بذکر بارئها و شجرة الطور بثناء مجلیها و اوراق الظهور بشئون مبدعها فما اعلي علوا لمن استقام علي ذلک البساط و دخل باذن الله في ذلک الفسطاط و نسي حکم ما ذوت بالانماط و محي کل ذکر تعدل میزان الاقساط بان النقطة لما ظهر ظهر الغیب الذي هو لالف في بسم و ان الباء اشارة

بربوبیته علي کل­شيء و ان السین اشارة بسکینة المودعة في کینونیته العبودیة من جلال ربوبیته و ان المیم اشارة بمجد الله الذي تجلي له به و جعل مجد نفسه في ذلک الهیکل المقدس و الطلعة المنورة و ان الاسم الاعظم هو الذي غیب بین الباء و السین في عالم الغیب و ظهر بین النقتطین وسط الجزئین و ان عدة البسم هي هکذا (102) و انه ذات ارکان الثلائة لظهور اجزاء الثلثة من الکلمة الاولیة التي هي النقطة و ظهر حرف العبد و رکن المخزون بظهور النقطة بین شکلین الهندسیین و ان ذلک اشارة النقطة فیه و لذا قال الامام علیه السلام ان اسم الاعظم في بسم الله طبق الحدیث اقرب من سواد العین الي بیاضه و ان ذلک الاسم هو اسم النقطة و دال علیها و حاکي عنها و ناطق بثنائها و مدل علي‌ حضرتها و انها اذا قطع عنه صور الحدودیة یظهر هندسة الرقومیة اربع الفات اشارة باجزاء الاربعة من الکلمة التامة و کذلک ظهرت ظهور الاسم في کلمة الله و انه ذات ارکان ثلثة مثل الاسم في ظهوره و ذات اجزاء الاربعه في بطونه لان الامر کرر مرتین و ان عدة ذالک الاسم هو في الهندسة الرقوم و الذکر المعلوم هي طبق هندسة الوتر في مقام الحدود و ظهور المفقود و هو هکذاء (66) و ان الواو الذي هو اول اسم الواحد اول

الاعداد و آخر الامداد و سر الایجاد و ثمرة الانو‌جاد ظهر بعد اقترانه بر وجه الذي هو الهاء عدة‌ کلمة الله لان ضرب عدة هو في حرف الواو الذي هو حدود الستة في مقام هندسة الکونیة ظهر عدة کلمة الله بلا زیادة و نقصان و لاتغییر و لا انحراف و ان الالف اشارة بظهور رکن آل الله في قوس الصعود و ظهور الهویة البحتة في قوس النزول ثم اللام اشارة برکن آل الله ثم مکرر اللام اشارة برسول الله ثم الهاء اشارة بقوله عز ذکره انا انزلناه في لیلة القدر لانه دال علي علو جلال الهویة في صقع کافوریة الازلیة و رتبة سازجیة الهویة تلک کلمة دلت علي الاسم و الاسم کلمة‌ دلت علي النقطة و النقطة کلمة دلت بالله علي نفسها و ان تلک الکلمات الثلاثة یحویها هندسة‌ عدة الوتر الذي هو مطابق بهندسة کلمة الثالثه من هذه الکلمات الثلاثة و ان علي العباد فرض بعد توحید الذات بتوحید الافعال و العبادة و ان توحید الصفات هی شان من توحید الافعال لانه هو رکن مکرر اللام في اسم الله و ان بالحقیقه التوحید هو توحید الذات لا دونه لان من یوحد الله بتوحید ذاته یوحده بان لا خالق دونه و لا معبود سواه و ان ذکر مراتب الاربعه في مقام التوحید

هو لاجل مکنسة القلوب و هندسة الاهام و النفوس لان غیرالله لن یذکر معه و لا وجود له عنده و انه هو واحد احد فرد صمد الذي کان عالما و قادرا و خالقا و معبودا و ان ما ذکر في بیان تفرقة الصفات بین صفات الافعال و الذات هو ذکر من اهل السبحات و لیس لله صفة دون ذاته و لا اسم دون کینونیته لان هذه الصفة لو کان نفسه فهي نفسه و ان کانت غیره فهي خلقه و لایذکر عنده و ان کل صفات الذات لمکنسة اهل السبحات بمثل الحیوة کما انه کان حیا بلا وجود شيء فکذلک کان عالما بلا ذکر شيء و قادرا بلا وجود شيء و لیس لذلک کیف لانه دون بالهندسة الابداع و کیف بکیفوفیة الاختراع و عین بذکر الاحداث و مثل بامثلة الانشاء و سبحان الله و تعالي قد ابدع النقطة لها بها بنفسها ثم نزلها الي مقام الاسم ثم من الاسم الي طلعة الهویة الدالة علي‌الالوهیة و لیس للخلق من معرفته نصیب و لا من محبته حظ الا ما ابدع الابداع لا من شی و اخترع الاختراع لا من شبه و احدث الاحداث لا من( افتاده )و انشاء الانشاء لا من عدل کل ذلک بامره الذی استقر في ظله و لایخرج منه الي‌ غیره فاذا عرفت ما عرفتک من ظهورات انوار لجه الاحدیة و سمعت ما سمعتک من تغردات العماء علي اغصان شجرة الهویة و شهدت بما اشهدتک

مما احصي‌ اللوح في مقام کینونیة الابداعیة و تیممت بفوادک بما لاحظناک من انوار نور السبوحیة لتجد الذه‌ شرب ما الخمر في‌ کاس القدوسیة و طعم عسل المصفي في کاس الجبرویتة و رایحة المسک من نهر اللبن من ظلال اراضي الملکوتیه و برودة ماء‌ الثلج في نهر ماء غیر الآسن الجاري من تحت جبال اللاهویتة و ان تلک الامثال نضربها لک لتري حکم بیت الظهور في بیت المعمور و شجرة الکافور في ماء الطهور و علي ذلک بین مسجد الحرام و الاشهر الحرام و الاذکار الاربعة بین الرکن و المقام و التجلیات المتشعشعة في مقام توحید رب الحل و الحرام و منها یاخذ اهل الحقیقة قواعد الکلیه و بها یتصرف في ملکوت الاسماء و الحروف من قوة الربوبیة الآیة البسیط الازلیة و التجلي البحت السازجیة انظر بما آتیناک الان من قواعد السبوحیة فانها بها یجتمع بین المتضادت من السلسلة الکونیة و تفرق بین المتجانسات من هندسة الشرعیة و ان بذلک یبسط ایدي‌ اولي الحقیقة بالاستنباط لسایر الحروف عند ترتیب الحدیه و ان المیزان هو النقطة و انها اذا تطلق في مقام الذات تعبر في عرفنا بالذات و الصفات و الافعال و العبادة و ان في رکن الاول یطلق الکینونیة ثم في مقام الثاني رکن الذاتیة ثم في رتبة الثالث نعت

النفسانیة في ظهور الرابع وصف الانیته و ان المتعلق بالاول ذکر الکافور و بالثاني سازج الظهور و بالثالث جوهر الظهور و في الرابع مجرد النور تلک نعوت مثلثة للطلعة الازلیة مقدسة عن حدود الامکانیة و المتنزه من امثلة الکونیة و المتعالیة من نعوت الملکیة ثم بعد تلک المراتب الکلیة في ذکر ا سم العلي صورة الانزعیة التي یصرح باللاهویتة في‌ هیکل العبودیة و یعترف بکل معاصي الامکانیة في حرف من حروفاته الحدیة بان لاول فیض المطللق جهات اربعة الاول رتبة القضاء و متعلقه هو ذکر الانشاء و عالمه هو اللاهوت و اسمه في قوس الصعود هو رکن المقصود و کلمة هي ذکر التسبیح في افق الدیجور و الثاني ‌هو الاذن و ان المتعلق به هو الابداع و عالمه الجبروت و اسمه تبارک عدة حروف لا اله الا الله و کلمته هي التهلیل في سماء النور ثم الثالث الاجل و المتعلق به هو الاختراع و ان عالمه الملک و اسمه تعالي في کلمة رسول الله و کلمته التمحید ثم الرابع الکتاب و ان المتعلق به هو الاحداث و ان عالمه الملکوت و اسمه هو الله مقام التوحید و کلمته هي التکبیر تلک ظهورات الکلیة و تجلیات قدوسیة و شئونات سبوحیة و دلالات جبروتیة و مقامات ملکوتیة و

علامات لاهویته التي بما اخذت القواعد من حروف الهجائیة و ضربت الامثلثة في‌ الارقام الهندسیة و ذوتت المتطرزات بالآثار البدیعة و کونت الحروف بالتراکیب المتطرزة الجوهریة فاعلم انا نطلق کل اسماء اللطیفة في مبادي العلیة و اذا نذکر الانشاء نرید المشیة ثم بالابداع نرید الارادة ثم بالاختراع نرید القدر ثم بالاحداث نرید القضاء و لکل واحد من تلک الاربعة نذکر في رکنه الاولي کلمة الانشاء في رکنه الثاني کلمة الابداع ثم في رکنه الثالث کلمة الاختراع ثم في رکنه الرابع کلمة الاحداث و انه حدث بدیع لانه اول اسم ظهر من السبع و ظهر السبع منه و هو اول اسم قد اختاره الله لنفسه و هو اسمه العلي فاول ما اشتق منه هو البدیع لانه هو الاسم العلي و حروف السبع و لذا فتح اول اشارات من قبل بدایت الاسم الرفیع و الرمز المنیع لمن اراد ان یتذکر او یطلع باسمه البدیع ثم لکل واحد من تلک الار کان تطلق تلک الامثال المشیرة بما لانهایة لها بها منها الیها و لیس لتعابیرنا من انقطاع و لا لتراکیبنا من امتناع و لا لکلماتنا من زوال و لا لآثارنا من اضمحلال مثلا اذا نطلق رتبة الکافوریة التي ذکرناها لک بانها

نعت رکن الاول في رتبة الانیة مقام الرکن الرابع ما قصدنا من کلمة الکافوریة فی رتبة کینوینة هذه الانیة الا رکنها الاولي‌ و کذلک انت تعرف کل الامثال في‌ اشاراتنا بمثل ما عرفناک في تلک القاعدة الکلیة التي بمعرفتها ترفع التعارض في سلسلة الطولیة و نجمع الاختلافات في هندسة العرضیه من سلسلتها کذلک ضربنا لک الامثال و نزلنا علیک آیات الجلال بظهورات یوم المآل لتعرج من حضیض اوج الآمال الي ذروة قدس الجمال فاذا عرفت ما اشهدتک علي ظهور الامثال فوق ذلک الجبل اقوي الجبال في ظهور تجلیات رکن الجلال بظهورات الجمال بان الرحمن في کلمة بسم الله رکن الثالث اذا تجعل اول الکلمة کلمة باسم و حرف الرابع اذا تجعل البدء نفس النقطة و ان علي الاول هو ظهور الرحمانیة علي‌ العرش و استواء جود الکبریائیة الي الخلق و قد جعل الله حامل ذلک الاسم اول ذکره المطلق في عالم الذي لایطلق و هو ظهور کلمة محمد رسول الله و ان عدته هي بالهندسة الرقومیه و الحساب المعروف عند اهل زیج الهندیة هي هکذا (328) و ان علي صورة هندسة حین الجمع یظهر ثلثة عشر و احد حرف اول العدد لان هذا الاسم قد کور بغیبته و شهادته حول نفسه و لذا

ظهر آیه المشیة و ظهوراتها في عالم الغیب و الشهادة بعدة المرقومه و ان الواحد المحتجب هو کینونیة مشیة التي احتجب بظهوراتها في نفسها و لذا کان عدة حروف الاسم ستة احرف الالف اشارة بانه اول ذکر الاول لله الاحد و ان الام اشارة بلطف الله الخفي في حقه الذي دال علي لطف حضرة الصمد و ان الرا اشارة‌ بربوبیة الله المتجلیة له به في‌ رتبته الدالة علي ربوبیة الواحد الفرد الابد و ان الحاء‌ اشارة بحمده الذي اختصه لنفسه و جعل حبیبه مظهره الذي هو الدال علي منتهي‌ حمده و هو الخالص لله وحده حین یقول العبد الحمد لله کما هو اهله انه هو المتکبر المتعال و ان المیم اشارة بملکه الذي‌ جعل حبیبه ملیکه و ان الملک اصغر عن اسم محمد بحرفین لخضوعه للنبي و الولي و لذا رفعه الله بنسبته الیه بان الملک لله سبحانه و تعالي‌ یملّک من یشاء ملکه و یعطي من یشاء سلطانه اذ انه مالک الملک و ملیک الخلق یعطي الملک من یشاء و یمنع الملک عمن یشاء و ینصر من یشاء و یعز من یشاء و یهب کلما یشاء لمن یشاء بما یشاء لا راد لامره و لا علة‌ لجوده الا فضله وقف الکل في‌ هذه اللیله ببابه و لاذ المنقطعون بجنابه فیا نعم المحبوب ملیک

الوجود و المفقود و یا نعم المقصود و سلطان الوجود و من هو في فعله محمود لولا الواجب عن سؤالی حضرته لاخترت الصمت في محضر هیبته ولکن لما فرض علي‌ الدعاء و احذر المستکبر بحدود الانشاء اناجیه بقلب خاضع و بدن خاشع و فواد متذلل و کبد متبدل فهل لي من راحم غیرک یا الهی و هل من ناصر لي سواک یا مولایي‌ و هل لي من جابر یا محبوبي‌ دونک و هل من ستار یا ملیکی سواک و هل لي من مقدر کل الخیر یا سلطاني دونک و هل لي‌ من مخلص یا مقصودي غیرک و هل لي‌ من وهاب یهب لي‌ من دون مسئلتي‌ من دون مسئلتی و استحقاقی علي قدر کرمه دون حد مسکنتي یا معبودي ‌الا انت لا و عزتک لا مهرب الا الیک و لا منجي الا لدیک و لا خلاص الا باذنک و لا استخلاص الا بجودک و لا مفر الا عندک و لا مقر الا لدیک و لا شفیع لي دون سلطان رحمانیتک فارحم اللهم من لا راحم له غیرک و انصر اللهم من لا ناصر له دونک و افتح اللهم لمن لا فاتح له غیرک و اقبض اللهم لمن لا قابض له سواک و هب اللهم من لا وهاب له الا انت و تب علي یا محبوبي فان لیس لي توبة عندک لان کلمة التوبة خطیئة اکتسبت من خطیئة و ان کینونتي

ذنب محض لایعادله في علمک ذنب و لا في کتابک خطاء فهب لي اللهم کبایر جرمی فان کفي صفر من توبتي و اغفر اللهم عظیم جریراتی فان لا استغفار لی عندک و هب لی یا الهی في هذه اللیلة المبارکة التي تنزل الروح و الملائکة فیها باذنک علي ولیک القائم المنتظر و اعترافاتهم بحدود تسبیحاتهم و اقراراتهم بهتدستهم في تحمیدهم ایاک ما ینبغي بسلطان کبریائیتک و جلالة جبروتیک و یستحقق بعلو ازلیتک و انت اهل في ملک صمدانیتک فاني لا حد لي بان اسئلک و لا شان لي بان اطلب منک و کیف لاواني قد وجدت کینونیتي بأثار ابداعک و تحققت ذاتیتی بانوار اختراعک فکیف من وجد بحد الانشاء و حدود الاحداث یلبق بان یسئل من مثلک الذي لایقترن بجعل شيء و لا یصعد الیک ذکر شيء فسبحانک یا الهي کما ابتدئت خلقي لا من شيء و امنن علي بکل مواهبک لا من شيء اذ جودک یتجود بالافضال لا من سؤال احد و ان فضلک یتفضل بالافضال لا من الحاح عبد فو عزتک لا خوف لي لانک ملیکي و اني و لو لم اقم بحقي عندک ولکن انت تضع بي ما تستحق به و اني و لو کنت

مفرطا في حقي ولکنک کنت قاسطا في حقي فاصنع اللهم بالفضل و افعل اللهم بي بالجود فاني‌ انا الذي ما استحییتک في الخلاء و لم اراقبک في الملاء و ما عبدتک علي‌ حد مسکنتي و ما عرفتک علي حدود ضري و مسکنتي فآه آه انک مع سلطان کبریائیتک و عزة فردانیتک و قدرة صمدانیتک و عظمة‌ ازلیتک قد تلطفت لي علي حق لطفک و تکرمت علي علي حق کرمت و تفضلت علي حق فضلک و ترحمت علي بمنتهي رحمتک فلمثلک المولي ینبغي التسبیح و لمثلي العبد یلیق الضجیج و لمثلک المولي ینبغي التقدیس و لمثلي یستحق العویل و لمثلک یا محبوب کما انت انت و لمثلي یا سلطان کما انا انا ان اقول انت انت لم تزل لا یفرغ من ذکرک و ان اقول انا انا لاتزال لم تستقر کینونیتي‌ لاجل حکم بدائک فاکتب اللهم لي و لمن تحب کما انت تحب و ترضي انک انت الله رب الآخرة و الاولي سبحانک اني کنت ذاکرک او سائلک او فانیک لانک اجل و اعظم و اعلي من ان یلیق لساحه قدسک اعلي جوهر نعت العباد و مجرد وصف من اهل الایجاد لا اله الا انت سبحانک اني‌کنت من العارفین و ان ما ذکرتک به هو ذکر ان تنظر الي اسم الرحمن في مقام رکن الثالث و ان اردت رکن الرابع

فهو آخر مراتب النقطة من الظهور و کلمة التکبیر في تلک الظلمات الصماء الدیجور و ان برحمة الظاهرة من حضرة المشکور یاخذ نصیبه اهل السرور یبلغ الي مقاماتهم بما اکتسبت ایدیهم اهل الغرور و الیه الاشارة قول الحسن العسکري علیه السلام بان الله خلق الرحمة ماة جزء فجزء منها رحمة من رحمة في الدنیا و اذا کان یوم القیمة یرحمه الله بتسعه و ستعین جزء مع اصل الدین هو الواحد علي کل الخلق و هو حرف القاف هو جبل محیط علي اهل الدنیا و ان من ورائه الذي هو القلب هو اهل الفواد و مظاهر الایجاد و تجلیات الامداد و اثمار شجرة الانوجاد و هو قاف قلب الشیعه الذي لا یسع امر الله ارضه و لاسمائه الا قلب عبده المومن و انه بعینه حرف الالف لان المائة في الارقام الهندسیة هو صورته صورة اول العدد و لاتقدمه الا النقطة و لذا ظهرت في اسمها کذلک یستشهد اولي الالباب باقترانات تلک الاسباب بان ما هنالک في ظهور رب الارباب لایعرف الا بما هیهنا في ظهور یوم المعاد ذلک ذکري لمن تذکر به و خاف مقام ربه و نهي نفسه عن حدوده و ان ذلک فضل من الله لمن استدرکه و ان الیه یرجع الامر و الخلق کله و بیده

الخیر کله یعطي من یشاء کما یشاء اذا ورد في ظل جبل القاف لان في ذلک المقام یظهر اسم القضاء و لا بداء له لامر الله و تمنع عمن تشاء من اصحابه اسماء الثلثه و الیه الاشاره قول مالک الولایه صلوا اصحاب الثلثه و ان الي الله المستعان فی المبدا و المعاد و انما الرحیم مظهر الکلمة الخامسة ان یجعل النقطة الاولي و اسم کلمة الرابعة ان یجعل البدء کلمة الاسم و علي‌ الاول النقطة مقام اول الفیض و الاسم مقام الالف الغیبیه و الظهور الالوهیة هو رتبة الف اللینیة و في ذکر الرحمانیة ظهور الف الغیر المعطوفة و فی اسم الخامس هو ظهور الف المبسوطة و لقد جمع تلک مراتب الخمسة لفظ الهاء و کلمته فاعرف ان کنت ذا علم فانا انزلناه في‌ لیلة القدر و الا فاسئل الله من فضله فانه لهو الجواد الواسع و ان علي میزان الذي کان اول الرکن کلمة الاسم انما الرحیم هو حرف رکن الرابع و انه لهو الذکر الحکیم و الاسم الاعظیم و السر القدیم و الرمز المنمنم الذي کان قبل کل حین و بعد حین و سیظهر ذکره مع الحین باذن الله المقدر في حکیم مستتر ان ذلک هو النقاب في الحجب و سر الکتاب في الصحف جعلني الله و ایاک من الواردین علیه و المستقرین لدیه و الشاربین من کاس فیضه و المستانسین بحضرة انسه و الراقدین

علي بساط رحمته فان الامر لابد له من مقر بامر ملیک مقدر و سر ظهور القدر و حکم کتاب مستتر و لیس لاحد هنالک المفر و ان الي الله المستقر في‌ المبدء ثم یوم الاکبر فاذا عرفت ما نزل من سحائب الرحمة و شربت قطرات النازلة من لجة المحبته في‌ ذکر مظاهر الربوبیة في رکن الرابع ارض ملک الشیعة و ان الان یوم القدر لاهبت الي‌ الذین اتبعوا حکم الله في المنظر الاکبر تلک التحفة العلیا و الموهبة العظمي لمن یخاف من یوم الآخرة الا تخف اذا اخذت و لاتحزن اذا جیدت فان ذلک اوفر الحظ و کل الخیر اذا عملت بمثل ما انا امرک و کل من اراد ذلک الفیض الاکبر و لعمری ان ذلک لهو الفور الکبیر اذا نزل بک حاجة او اراد احد ان تحشر مع اهل الحقیقه فاصنع علي لوح قرطاس بیض سبعة دوائر التي کانت عرض کل ما بین الخطین بحد سواء بماء الاصفر سواء کان ذهبا او زعفرانا و اجعله علي تسعة عشر قسمة الذي لاینقص قسمة عن قسمة قدر شعر بذلک الماء المشیر ثم ‌اکتب باحسن خط نسخ في الدائرة الاولي المحیطه تسعة عشر کلمة العلیة من اول الله لا اله الا هو الحي القیوم الي و هو العلي العظیم ثم في الدائرة الثانیة اسماء النوارنیه من احرف البسملة و هي

هذه هو البر و هو السلام و هو المتکبر هو الله هو اللطیف یاذالهیبة الدائمة هو اللطیف ثم هو الله ثم هو اللطیف ثم هو الرب ثم هو الحي ثم هو المعبود ثم هو النور ثم هو الله ثم هو اللطیف ثم هو الرحمن ثم هو الحکیم ثم یا ذاالایدي الباسط ثم هو المقصود و زد علي اوایل تلک الاسماء عدة سرها الذي هو هو ثم في الدائرة الثانية شکل اسم الاعظم تسعة عشر عدة‌ ثم في الدائرة الرابعة حروف الکونیة و سنذکر انشاءالله في هیکلها ثم في الخامس حرف البسمله بشکل المعروف ثم في‌ السادسة حروف اسماء الستة التي عدتها تسعة عشر و هي اسم الله الفرد الحي القیوم الحکم عدل قدوس ثم في الدائرة السابعه احرف کل آیة قرآن یشابه معناها لما انت اردت و لقد اخترت لمن اراد ان ینبغي الي ذي العرش سبیلا و هي ان اردت ظهور ما انعم الله علیک فاکتب الحمد لله رب العالمین ثم لخلاص من کل ضیق ایاک نعبد و ایاک نستعین ثم لطلب الهدایة اهدنا الصراط ثم للعزة تعز من تشاء و تذل من تشاء ثم للتقرب الي من تشاء عنت الجوره للحي القیوم ثم لطلب الاحسان ممن تحب احسن کما احسن الله الیک ثم لشدة سیجعل الله

بعد عسر یسرا ثم لاهلاک العدو مع شرط رضاء الله و حکمه و یاتیه الموت من کل مکان ثم لشده بلاء مسته الباساء و الضراء ثم للافتراق بین اهل الظلم و العدوان قال هذا فراق بیني و بینک ثم لعلو المقام فتعالي الله الملک الحق ثم لطلب الرحمة ان الله کان غفورا رحیما ثم لطلب الحکمة ان الله کان عزیزا حکما ثم لرفع الحزن لایحزنهم الفزع الاکبر ثم لبسط الرزق فرحین بما آتیهم الله من فضله ثم للفتح انا فتحنا لک فتحا مبینا ثم لنصرة علي الاعداء و ینصرک الله نصرا عزیزا ثم للغلبة علي الخصماء و ان جندنا لهم الغالبون ثم لطلب العلم و البلاغ الي مرکز الحلم یعلمکم الکتاب و الحکمة ثم لکل برکات الدنیا و درجات الآخرة صغیرها و کبیرها سرها و علانیتها و طلب الولد و لسوف یعطینک ربک لترضي تلک آیات تسعة عشر طبقا لحروف بسم الله لکل ما اراد العبد ابتغاء لوجه الله و ینبغي لمؤمن ان یقرء کل ذلک في عمره لیلغه الله الي ذروة الدین و الدنیا بفضله انه هو المقتدر المتکبر الجواد الوهاب اذا اردت العمل به ان تبتدء من یوم الحادي‌عشر من کل شهر تجعل دائرة المشیرة بما تحفظها في جیدک و تقرء بعد کل صلوت المفروضة اسماء الستة بقولک

بسم الله الرحمن الرحیم فرد حي قیوم حکم عدل قدوس ثم آیة التي کتبتها في الدائرة السابعة ما یناسب مرادک ا ن اردت ظهور النعمه مثل قول الذي اشرت الحمد لله رب العالمین تسعة عشر مرة لایزید و لاینقض ثم اذا فرغت قل رب صل علي محمد و آل محمد و شیعة‌ محمد ثم ابسط کفیک و تنظر الي وسط السماء اي سماء الفضل و تقول بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اني اسئلک بفاء الفردانیة و راء الربوبیة و دال دوام الدیمومیة و حاء الحیات السرمدیة و یاء ینابیع الحکمة و قاف القدرة و یا الیقین و واو الوجود و میم الملک و حاء الحکم و کاف الکبریاء و میم الملکوت و عین العنایة و دال الدلالة و لام اللطف و قاف القیوم و دال الدیان و واو الولایة و سین السکینة ان تصلي علي محمد و آل محمد و شیعة محمد ان تقضي حاجتي ثم قل اقسمت علیکم ایها الارواح الروحانیة النوارنیة خدام هذه الحروف و الآیات العظام و الاسماء المشرقات الکرام الا ما اجبتم دعوتي و برزتم قسمتي و امتثلتم في قضاء حاجتي ثم اذکر حاجتک و قل بحق نور الله العظیم الاعظم و کبریائه و عظمته علیکم اذ لایصف الواصفون کنهه فبحقه علیکم و بحرمته و قدرته لدیکم بارک الله فیکم و علیکم و قالوا سمعنا و اطعنا

غفرانک ربنا و الیک المصیر حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولي و نعم النصیر و لا حول و لا قوة‌ الا بالله العلي العظیم و صلي الله علي محمد و آله و شیعتهم الطیبین، فما من احد یعمل هذا الا و یبلغ بمراده و یوصل بمقصوده و لایرد عنه دعائه و ان ذلک حکم مقضي و انا به ضامن و ان کل من ملکه فهو خیر له من ان یملک شرق الارض و غربها و ما ذالک علي الله بعزیز و ان الذین یتبعون ذلک النور الساطع حق مني علیهم باعظم حق بان یصنعوا و یعلموا بما امرت به و لایترکوا یوما و لا لیلة فان في ذلک انوار القدس مکنونة و انوار الانس مخزونة و ظهورات حضرة القدوس مکشوفة و آلا ء جنة الفردوس محتومة و نعماء ما خلق الله تحت ظلال مکفهرات الافریدوس مجتمعة و ما لایخطر علي قلب احد من تغردات طاوس الرضوان مصونة و من کل ما اراد العبد و احاط به علم الله من کل خیر بفضله وجوده مقدرة الا ان ذلک فضل الله لم یعدل حرفا منها کل ما اشرق الشمس علیها و ان ذلک لهو الفوز العظیم و حق ان یکتب في وسط دائرة السابعة ذلک الشکل المربع تملاء بطونه بتلک الرقوم المسطرة هکذا 1114 في کل

بیت صورة من ذلک مع النقاط المحتاجة به في الرقوم الهندسیة و ان ذلک سر دوائر السبعة و تمام نور لیلة القدر لان هندسة شکل القدر هی هکذا 303 و انهما اذا اجتمعا یظهر عدة السبع ما سطر هنالک هو ما قدر ههنا تلک ابواب الخیر و ذروة الامر و سنامه و منتهاه لان احرف السبع قد نزل في کلمات الاربع و اذا اقرنته یظهر عدة حرف هو و ان ذلک ذکر ختم النقطة من اول سرها في الحروف البسملة الي آخر نزولها علي مرکزها الذي هي النقطة و لذا قال علي علیه السلام انا النقطة تحت الباء و منها ظهرت الموجودات و الیها یعود کل الممکنات لانها هي الشجرة الاولي و الدرة الاولي و ظهور مشیة الاولي و الکلمة الاولي التي هي عرش النقطة في ظهورها الي حد المثلث اول ظهور الالف قد کشفنا لک الرموز و ایدناک بانوار الظهور و نزلنا في غیاهب الکلمات ماء الکوثر الطهور و اسمعناک ما یغرد بلبل عرش اللاهوت علي اوراق شجرة الکافور لتستحفظ کل من اراد الله و اولیائه انفسهم في تلک الظلمات الدیجور بعنایته حضرة الغفور و یبلغون الي ما تریدون من امر الدنیا و الدین ببرکة تلک الاسماء المشهور من حضرة الشکور کذلک یوف الله بعهده اشکر و اني اشکرکم و لاتکفرون.انتهی

صفحه گذاری این توقیع طبق مجلد 14 است

**تفسیر بسمله**

ص154 (در این نسخه دو صفحه از این توقیع درج شده بود)

و انی ما اعد رجلا من شیعتی الا و کان فی جیده بمثل ما امرت به لان التارک هو تارک الخیر کله و العامل هو عامل الخیر کله و انه اعز لدی من کبریت الاحمر و النور الاصفر و الرمز المقدر و السر المستسر ولکن لما کان یوم القدر و ظهور قاف القدرة فی مقام الرحمة اظهرت تلک الثمرة القصوی من مبادی الاولی حتی لاینقض من احد شیء من الخیر فی ایام ربه و یشرق الارض بنور ربه، بلغ الی الاعزه من اخوانک و احبتک حتی لایترک صغیر و لا کبیر من ذکر و انثی و یدخل فی تحت تلک الرحمة الجامعة، من سبقت له العنایة من ربه و ما کان لفیض ربک من نفاد و ان ذلک حرز من لدنا لشیعتنا عن کل سوء و شر و البالغ الی کل خیر و برکة فمن اخذه فقد اخذ حظا اوفر و نصیبا اکبر و ان ذلک لهو الفوز الکبیر فاذا اطلعت بما عرفناک فی معنی الباء و ظهور الهاء فی احرف البسمله و ما اعطیناک من الحرز الاکبر لسد ابواب التسعة و العشر من النیران و فتح ابواب الجنان و الدخول علیها من کل باب و لقد (ا)فسر بعض حرف البسملة بمقامات ظهور التوحید الاربعه و ظهورات اجزاء الکلمة لمن اراد ان یتم ارکان وجوده برکن المستتر المخزون و یطرز الوان طلعة احمر المکنون و یطلع باسرار المصون و یبلغ الی حضیض اوج البطون و ها انا ذا افتتح بسم الله العلی و اتوکل علی الله و استعین به و افوض امری الی الله و اقول بسم الله البدیع الذی لا اله الا هو العزیز الحکیم.

**تفسیر سوره بقره**

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم 156ص

الحمد للّه ربّ العالمين الرّحمن الرّحيم مالك يوم الديّن ايّاك نعبد و ايّاك نستعين اهدنا الصّراط المستقيم صراط الّذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و لا الضّالين

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

هذه السّورة المباركة عند اللّه سبعة آیات محكمات الآیة الأولى كتاب محمّد صلى اللّه عليه و آله و قد جعل اللّه فيها احكام وجود مما لابداية له و لانهایة و هى الجنّة الفردوس قد جعل اللّه ظلّها لمن آمن بنبّوته و دخل عليها بها و الثّانية كتاب على عليه السّلام و قد جعل اللّه فيها احكام ولاية المُطلقة ممّا هو عليه و هو جنة الواحديّة قد جعلها اللّه ظلّها لمن اقرّ بولايته و الثّالثة كتاب فاطمة صلوات اللّه عليها و قد جعل اللّه فيها كلما لها و عليها و هى جنّة النعيم جعل اللّه ظلّها لمن آمن بها و احبّها بعد ما عرفها بما هى اهلها كما تجلّت للعارف له به فحينئذٍ حلّت تلك الجنة له الرّابعة كتاب الحسن عليه السّلام و فيها مكتوب احكامه و احكام شيعته ممّن قد دخل لجة الاحديّة بيت ظلّ محبته وهى جنّة العدن و قطب الجنان و لا حظيرة لها و قد جعل اللّه ظّلها لمن اقرّ بوصايته لأبيه عليهما السّلام

ص ١٥٧

والخامسة كتاب الحسين عليه السّلام و اخذ روحى فداه منها احكام نفسه حتّى قرء فيها اسم قاتله عليه اللّعنة و العذاب و هى جنّة المقام و قد جعل اللّه ظلّها لمن اقرّ بولاية الحسين عليه السّلام و جاء بزيارته و بكاَ و بكى لمصابه و السّادسة كتاب جعفر ابن محمد عليهما السّلام و فيها مكتوب ما شاء اللّه فيه و هى جنّة الخلد و السّابعة كتاب موسى ابن جعفر عليهما السّلام و فيها مكتوب كلّ ما شاء اللّه فيه و هى جنّة المأوى و قد جعل اللّه ظلّها لمن اقرّ بولايته الامام عليه السّلام قال اللّه تعالى

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم الم ذلك الكتاب لاريب فيه هدى للمتّقين

هذه الآیة لاهل الحقيقة كانت معرفة اللّه سبحانه يعرفون حروفها حرفاء واحدا و معانيها معنى واحد مع تغاير حرفها و كثره معانيها و هم قوم يعرفون اللّه باللّه و يرون بارئهم و الفردوس رأى العين و الفردوس نفسه لانهّم لاينظرون بغير اللّه كان و لم يكن معه من شيئ الان كما كان و هم اهل الجنّة الأولى بقائهم بقاء اللّه و ليس لهُم وصف دون انفسهم و ما سواهم معدمون عند مقامهُم و لذا صار الجنان ثمانيّة و الجحيم سبعة و السّبعة ظلّ السّبعة و الاولى لا ضّد لها و لا ظلّ بل فى الحقيقة خلوة من الجنان و الجنان خلوة منها و هى جنّة التوحّيد

158

و شبح التّفريد لايقارنها و لايساويها شيئ و هو قول على عليه السّلام قد تجلّى لها بها و المتجلّى بالكسر نفس التجلّى و هو المتجلّى بالفتح و الأزل نفسه نفسه لايقارن شيئاً و لا معرفة عن جنابه لا بالكشف و لا بالأستدلال لانّ ما سواه معدوم عنده و هو اللّه كان و لم يكن معه شيئ الان كما كان فكيف يعرفه من لايوجده و هو المعروف بما يمكن فى حق الأمكان قال على ع لا فرق فى المعرفة الّا انهّم عباده و خلقه و هو المعروف بالآیات و المشهور بالعلامات و تلك المعرفة حقّ التّنزيه للحّى القديم اذ سواه لايمكن فى حقّ الأمكان قال على عليه السّلام فى خطبته اليتیميه ان قلت ممّ هو فقد باين الاشياء كلّها فهو هو و ان قلت هو هو فالهاء و الواو من كلامه صفت استدلال عليه لاصفة تكشف له و ان قلت له حدّ فالحدّ لغيره و ان قلت الهوآء نسبته فالهوآء من صنعه رجع من الوصف الى الوصف و عمى القلب عن الفهم و الفهم عن الأدراك و الادراك عن الأستنباط و دام الملك فى الملك و انتهى المخلوق الى مثله و الجاه الطّلب الى شكله و هجم له الفحص الى العجز و البيان على الفقد و الجهد على اليأس و البلاع على القطع و السّبيل مسدود و الطّلب مردود دليله آیاته و وجوده اثباته و هو وجوده

ص ١٥٩

الظّاهر للامكان به وجوده الّذى لا يعرفه سواه سُبحان من لايعلم كيف هُو الّا هُو و لاهل الظّاهر يعرفون بها مقامات محمّد و آل محمّد سلام اللّه عليهم آلاف حرف محمّد صلّى اللّه عليه و آله و هو ولاية اللّه تعالى و اللّام حرف على عليه السّلام و الميم حرف فاطمة صلواة اللّه عليها و انّ اللّه قد ابدع اللّام و الميم بامره فعند الأجتماع هى كلمة كنُ و بامره قامت السّموات و الأرض و لذا قد كان المدّان في الحرفين الآخرين و ليس للألف مدّ لانّه مظهر الولاية عن اللّه سُبحانه و هذه كلمة التوحّيد لانّ حروف لا اله الّا اللّه اثنى عشر و اصلها ثلثة و هو الألف و اللّام و الهاء و الهاء لما تنزّل فى ثمانية عوالم سبعه عوالم الفعل و واحده عالم الأنفعال فقد ظهر حرف الميم فبهم سلام اللّه عليهم قد ظهر ان لا آله الّا هو قال عليه السّلام نحن الأعراف الّذين لايعرف اللّه الّا بسبيل معرفتنا بنا عرف اللّه و بنا عبداللّه لولانا ما عبداللّه و لولانا ما عرف اللّه و قد قال الصّادق عليه السّلام الم هو حرف من حروف اسم اللّه الاعظم المتّقطع فى القرآن الّذى يُؤلفّه النّبى و الأمام عليهما السّلام فاذا دعا به اجيب و الأسم الاعظم هو ان يدخل العبد لجّة بحر الاحدّية به فاذا دخل كان دعائه نفس الأجابة

ص ١٦٠

او لم يكف بربّك انّه بکلّ‌شیء محيط و اذا دعى اللّه من وراء البحر لم يدعوا الرّحمن لانّ الدّاعى و المدّعو و المدعو به ثلثة قالت النّصارى ثالث ثلثة انّما هو اله واحد فمن دعى اللّه به اجاب اللّه دعوته و اعظم الاسماء هو هو بغير اشباع واو و باب ائتلافه هو ان يدخل على اللّه بغير توجّه الباب لانّ الباب هو الاشارة و قد قال عليه السّلام كشف السُبحات الجلال من غير اشارة و هو معنى قوله

عليه السّلام الهى امرتنى بالرّجوع الى الآثار فارجعنى اليها بكسوة الانوار و هداية الاستبصار حتّى ارجع اليك منها كما دخلت اليك منها مصون السّر عن النّظر اليها و مرفوع الهمّة عن الاعتماد عليها انك على كلّ­شى ء قدير و الكتاب الشّيعة على عليه السّلام لاريب فيه و اعظم الكتاب بحر القدر لانّ فيها حكم الأشياء و البداء و المحو و الأثبات بما لانهایة الى ما لانهایة و كلّ من فى الوجود كتاب اللّه املأ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و كتبها على عليه السّلام بيده فقبل كتابته لا وجود لشيئ و الكتابة اثر من فعل الكاتب و هُو معنى قوله ع نور اشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التّوحيد آثاره و هذا الكتاب اوّل شيعة اقرّ بولايته قبل الكتب و لذا ارسله اللّه

ص ١٦١

على حبيبه خير الرّسل و احصى اللّه كلّ ما فى الصّحف و هذا الكتاب لاريب فيه لانّ الشّيعة هى الرّكن الرّابع لايّتم ظهور الم الّا بهذا الكتاب قال الأمام موسى ابن جعفر عليه السّلام حين سئله عن الأسم الاعظم قال عليه السّلام اربعة احرف الاوّل كلمه لا اله الا اللّه و الثّانى محمّد رسول اللّه ص و الثّالث نحن و الرّابع شيعتنا و هم كلمة التكبير فى التّسبيح الاربعة و الشيعة الاوّليه هم الانبياء و الأوصياء و انّ من شيعة على ع لابراهيم اذ جائه بقلب سليم عن الكثرات و دخل مدينة ولايته حين غفلة عمّا سواه و الشّيعة الثّانوّية هم المؤمنون من الأنس و هم اشعّة الانبياء و هم اذا خلصوا عن اغيار الكثرات و دخلوا بيت الجلال بلا اشارة دخلوا فى ظلّ ملك الأنام عليه السّلام و اذا قال الأمام عليه السّلام هُولاء شيعتنا ذلك كلمة فضل وجود قد تجلى لهمُ بهم و الّا ففى الحقيقة لاذكر لهم عند ذكرهم بل لا وجود للأنبياء عند وجودهم و هم الموجودون حين لا وجود لشيئ الان كما كان سُبحانهم عمّا يصفون و علامة الشّيعة ان يكون حركتها حول الربّ فيكلّ الأحوال لايتحرك الّا باللّه و لايسكن الّا

ص ١٦٢

باللّه فاذا كان كذلك فهى الشيعة و الّا فهى ناقصة فى رتبتها فاذا كان الامر كما اقول كان آية لمولاه من نظر اليها عرف كلّ الحق كما هو حقّه من عالم الوحدة الى عالم الكثرة بما لانهاية الى ما لانهاية و قد كان لها كلّ ما كان لمولاه من المعرفة و الطاعة و المّحبة و المعصية من اطاع امره فقد اطاع اللّه و من انكره فقد انكر اللّه الرّاد عليه كالرّاد على اللّه قال الامام عليه السّلام من سرّ مؤمنا كمن سرّنى و من سرّنى فقد سرّ اللّه و من اذى مؤمناً كمن اذانى و من اذانى فقد اذى اللّه و مجمل القول لا فرق بينهما و بين مولاه الّا انّها عباده و خلقه و كشف عن هذا السّر قول الصّادق عليه السّلام فى ذكر السّلامان صلّى اللّه على سلمان صلى اللّه على سلمان صلى اللّه على سلمان و ذلك رشحة من ذكر الكتاب قد عرفها اهل الباب قال الصّادق عليه السّلام الكتاب على عليه السّلام لاشكّ فيه بانّه يثبت التّفريد و يوقن التّوحيد للّه الصّمد الحميد و لاريب فى ولايته لانّها جائت من السّماء مشافهة و لا ظّن و لا وهم فى وصايته لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله حيث عرفوا الكلّ من الكلّ و اهل الشرك جحدوا بها و استيقنتها انفسهم

163

و ما اللّه بغافل عنهم جزاهم وصفهم اخبر جنابه الحق فى خطبته الصّدق المعروف بالشقشقيّة و انّها اى مبدء الانكار ليعلم انّ محلّى منها محّلّ القطب من الرّحى ينحدر عنّى السّيل و لايرقى الى الطيّر و كلّ فروع الانكار ليعلم كعلمها و هذا ظاهر لكلّ الأقطار من فى الادوار و الاكوار بانّ وصى محمّد المُختار هو على قامع الكفّار كالشّمس فى رابعة النّهار و لادليل اعظم فى ولايته الّا آيه نفسه الّذى جعل اللّه فى الآفاق و الانفس حتى يتبيّن للخلق انّه الحقّ قال رسُول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، الحقّ مع على و على مع الحقّ يدور معه حيث دار و ذلك مكشوف لاهل الدّيار لعن اللّه الجحود و اهل الكفر و الأنكار و هو لاريب فيه هدى للمتقين الهداية من محمّد ص اللّه ايجاد الشييء و الهداية من محمد صلى اللّه عليه و آله السّفارة الكبرى و الهداية من على عليه السّلام العطاء لكلّ ذى حقّ حقّه و الهداية عند اهل الحقيقة واحدة و بالتّعلق ثلثة قال رسُول اللّه صلي اللّه عليه و آله و انا المُنذر و عليّ هاد و هدايته لاهل البيان تجلّيه لهم بهم بان لا اله الّا هو الحقّ ليس كمثله شيئ و هو السّميع البصير و لأهل المعانى بانّ محمّدا صلى اللّه عليه و آله منفرد فى الأمكان عن

ص ١٦٤

النّظير و التّشبيه و اقامه مقام نفسه فى الاداء فى كل العوالم اذ كان لايدركه الأبصار و هو يدرك الابصار و هُواللّطيف الخبير و لاهل الأبواب بانّ آل اللّه سلام اللّه عليهم مظهر محمّد صلّى اللّه عليه و آله فى المغرقة و و الاداء فى عوالم الأمكان و الاكوان و بهم تحركت المّتحركات و سكنت السّواكن و لاهل الامامة بانّ اوصياء محمّد صلّى اللّه عليه و آله اثنى عشر نفساً و هم حروف لا آله الّا اللّه فى الرّقوم المسطرات و انّ الفاطمة صلوات اللّه عليها صديّقة طاهرة لايساويها بعد الائمّة شيئاً و كلّ قد اتاه عبداً و لاهل الاركان بالرّكنيةّ و لاهل النّقباء بالنقابة و لاهل النجباء بالنّجابة و لکلّ‌شیء بما هو عليه و كلّ ذلك تجليّه لما سواه بما سواه و هو فى عزّ جنابه هاد و لا مهدى الان كما كان و هدايته كانت نفس المتقّين و للتّقوى درجات لاهل الحقيقة و البيان الاعراض عن السُّبحات و محو الموهُومات و هتك الأستار و الورد فى بيت الجلال و الاستقرار في مقام هو نحن و نحن هو بل انّهم اجلّ شأناً من هذه الصّفات و الكلام يجرى للاغيار و الّا انهم منزهّون عن الصّفات و الأسماء بل هم اهل التوجّه البحت البات و المتوجّه نفس التّوجه و العلم هو المعلوم و ليس في رتبتهم مقام انية الصّلوحيّة فكيف يجرى عليهم ما يجرى لغيرهم بل انّهم اهل

ص ١٦٥

لجّة الهوّية و قد قال ربّ ادخلنى فى لجّة بحر احديّتك لا اسم و لا رسم و لا تبيان و لا بيان و لا اشارة و من قال فى حقّهم لِمَ و بِمَ فقد كفر سُبحان اللّه العظيم و لايعلم كيف هو الّا هو و التّقوى للخصّيصين الأعراض عمّا يشغلهم عن اللّه و الورود فى مدينة الواحديّة حين غفلة من اهلها و هو المقصود فى الدّعاء و طمطام يمّ وحدانيّتك و هو المراد فى الدّعاء الّذى قد قرئه الأمام عليه السلام فى يوم الشعبان الهى هب لى كمال الأنقطاع اليك و انّر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تخرق ابصار القلوب حجب النّور فتصل الى معدن العظمة و تصير ارواحنا معلّقة بعزّ قدسك الهى و اجعلنى ممّن ناديته فاجابك و لاحظته فصعق لجلالك و ناجيته سرّاً فعمل لك جهراً و لاهل الخواص العصمة الكبرى الّتى تمنعهم عن الغفلة عن ذكر اللّه و لايرى شيئاً الّا و رأى اللّه معه و لايرى نور الّا نوره و لايسمع صوتاً الّا صوته و يفقهون فى مقام اللّه هو هو و نحن نحن ما عبدتك خوفاً من عذابك و لا طمعاً فى رضوانك بل وجدتك اهل للعباده فعبدتك و علامته للسالكين ان لايرى نفسه و اقفاً فى ذكر الرّحمن وهم رجال لاتلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر اللّه و يذكرون اللّه فى السّر و العلانية بقول امامهم الحسين عليه

ص ١٦٦

السّلام الغيرك يا ربّ من الظهور ما ليس لك حتّى يكون هو المظهر لك متى غبت حتّى تحتاج الى دليل يدّل عليك و متى بعدت حتّى تكون الآثار هى الّتى توصل اليك عميت عين لاتراك و لاتزال عليها رقيباً و خسرت صفقة عبدا لايكون له من حبّك نصيبا و لاهل الظّاهر ان لايرى اللّه مولاه فى حال الا و له مطيع قال رسول اللّه صلي اللّه عليه و آله اعمل بفرائض اللّه تكن اتقي النّاس و قد قال ابو جعفر عليه السّلام يا معشر الشّيعة شيعة آل محمّد كونوا النمرقة الوسطى يرجع اليكم الغالى و يلحق بكم التّالى ثمّ قال و اللّه ما معنا من اللّه برائة و لا بيننا و بين اللّه قرابة و لا لنا على اللّه حجّة و لانتقرّب الى اللّه الّا بالطّاعة فمن كان منكم مطيعاً للّه تنفعه ولايتنا و من كان منكم عاصياً للّه لم تنفعه ولايتنا و يحكم لاتعتروا و يحكم لا تعتروا و قال عليه السّلام خطب رسول اللّه فى حجّة الوداع فقال ايّها النّاس و اللّه ما من شيئ يقربّكم من الجّنة و يباعدكم من النّار الا و قد امرتكم به و ما من شيئ يقربّكم من النّار و يباعدكم من الجنّة الّا و قد نهيتكم عنه الا و انّ الرّوح الأمين نفث فى ردعى انّه لن تموت نفس حتى تستكمل رزقها فاتقّوا للّه و اجملوا فى الطلب و لايحمل احدكم استبطاء شيئ من الرّزق ان يطلبه بغير حله

ص ١٦٧

فانّه لايدرك ما عند اللّه الّا بالطاعة و قد قال حسن ابن على ابو الحجّة عليهم السّلام فى تفسيره لهذه الكلمة بياناً و شفاء للمتّقين من شيعة محمّد و على عليهما السّلام اتّقوا انواع الكفر فاتركوها و اتّقوا الذنوب الموبقات فارفضواها و اتّقوا اسرار آل اللّه و اسرار ازكياء عباده الاوصياء بعد محمد صلوة اللّه عليهم فاكتموها و انفقوا سرّ العلوم من اهلها المستحقّين لها ففيهم انشروها و كلّما اذكر فى سبيل التّقوى من الأسرار و الأعلان هو ثمرة التّوحيد و لايعرفها الّا اهل التجريد و التّفريد قال اللّه تعالى الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون الصّلوة و مما رزقناهم ينفقون للايمان مراتب و درجات لاهل التّجريد نفس التّفريد و لما سواه الايمان بكلّ آية حق تجلّى الحق لأهل الحق من الدّرة الى الذّرة و لو علم النّاس كيف خلق اللّه الخق لم يلم احد احدا و هو ان اللّه قد خلق الخلق على ما هم عليه من القبول و الانكار و علّة القبول هى علّة الأنكار و هى نفس الاختيار و انّ اللّه سُبحانه اعطى كلّ ذى حقّ حقّه بما هو عليه على ما هو عليه و علم اللّه بما هو عليه هو علم الأمكانى و هو نفس ما هُو عليه و علم اللّه اولى بحقيقة التّصديق و العلم الذّات هو الذّات لايعلمه غيره و هو العالم و لا معلوُم الان كما كان فلمّا ابدع الاشياء فابداعه علمه بما هو لما هو و علمه بالأشياء قبل كونها كعلمه

ص ١٦٨

بها بعد كونها و هو لم يزّل عالماً و لا كيف لعلمه كما لا كيف له الّا بعلم من خلق و هو اللّطيف الخبير و كليّات مراتب الأيمان سبعة، الاولى اهل جنّة المشيّة و الثّانية اهل جنة الأرادة و الثّالثة اهل جنّة بحر القدر و الرّابعة اهل جنّة العدن و الخامسة اهل جنّة الأذن و السّادسة اهل جنّة الخلد و السّابعة اهل جنّة المأوى و لكلّ مرتبة من هذه السّبعة حظائر ما لانهایة و السّاكنون فيه عباد لايعلم عددهم احد الّا من شاءالله و هو ما اشار ابو عبداللّه عليه السّلام فى قوله انّ اللّه عزّ و جلّ وضع الأيمان على سبعة اسهم على البرّ و الصّدق و اليقين و الرّضا و الوفاء و العلم و الحلم ثمّ قسم ذلك فمن جعل فيه هذه السّبعة الاسهم فهو الكامل فيحتمل و قسم لبعض النّاس السّهم و لبعض سهمين و لبعض الثلثة حتّى انتهوا الى سبعة و قد قال لاتحملوا على صاحب السّهم سهمين و لا على صاحب السّهمين ثلثة فتهبطوهم كذلك حتّى ينتهى الى صاحب سبعة و البرّ لمحمّد و الصّدق لعليّ و اليقين للحسن و الرّضا للحسين و الوفاء لفاطمه و العلم لجعفر و الحلم لموسى سلام اللّه عليهم فمن آمن بهم و بغيبهم لهذه السّبعة اذا كررّت فهو المؤمن الخالص و الغيب هو محمّد صلّى اللّه عليه و آله لانّه غيب عمّا سواه و لايعلم كنهه غير اللّه و محلّ تفصيل هذا الغيب هُو القائم محمد ابن الحسن عليهما السّلام و هو الّذى قال الصّادق عليه السّلام في معناه حين

ص ١٦٩

سئله عن الغيب فى هذه الآیة قال عليه السّلام هو الحجّة الغائب و على نفس رسُول اللّه صلّى اللّه عليهما و آلهما حيث أشار صريحاً في كلامه الرّفيع ظاهرى امامة و باطنى غيب منيع لايدرك و للغيب مراتب غير متناهية الأمكان غيب الاكوان فيكّل عالم بحسبه و كون سلسلة العالى كان غيب سلسلّة السّافل هكذا يجرى فى كلّ و جزئى من الحقائق و الصّفات الى ما لانهایة بما لانهایة و ذلك فى سلسلة الحدود و الكثرات و امّا عند اهل البيان الغيب نفس الشّهادة و الشّهادة نفس الغيب و لايعلم الغيب الّا اللّه و عند اهل الظّاهر و هو الباطن لاهل الباطن هو ما قال ابو الحجّة الحسن العسكرى عليهما السلام فى تفسير هذه الآیة يؤمنون بالغيب يعنى بما غاب عن حواسهم عن الأمور الّتى يلزمهم الأيمان بها كالبعث و الحساب و الجنّة و النّار و توحيد اللّه و ساير ما لايعرف بالمشاهدة و انّما يعرف بدلايل قد يضها اللّه عزّ و جلّ كآدم و حوّا و ادريس و نوح و ابراهيم و الأنبياء الّذين يلزمهم الأيمان بهم و يحجج اللّه و ان لم يشاهدُوهم و اقامة الصّلوة هي الاذعان لمحمّد و اوصيائه صلوة اللّه عليهم بالولاية المطلقة الكبرى و الصّلوة من بدئه الى ختمه هى صورة التّفريد و هيكل التّوحيد و شبح الولاية و لايقيمها حقّ الاقامه الّا محمّد و آله مظهر الولاية لانّ الصّلوة اول مقام الفرق بين

ص ١٧٠

الحبيب و المحبوب وهم سلام اللّه عليهم كانوا تلك المحبّة كنت كنزاً مخفياً فاحببتُ ان اعرف فخلقت الخلق لكى اعرف و قال السّيد الأكبر محمّد صلّى اللّه عليه و آله فوق كلّ حسنة حسنة وحبّناً حسنة ليس فوقها حسنة تجلى اللّه لهمُ بهم و ما اقام المحبوبّية الحقّة الّا فيهم و لايظهر العبوديّة المحضه الّا فيهم فهم المصّلون بالحقيقة الأوليّة حين لا مصّلى سواهم و هو سرّ الحديث قف يا محمّد انّ ربّك يصلّى الان كما كان فيهم سلام اللّه عليهم ظهر الرّبوبيّة و فيهم تمّة المربوبيّة بحيث لايمكن فى حق من سواهم و اقامتهم فى الصّلوة هى وصف اللّه لهم بهم و لما سواهم هى وصفهم من اللّه سُبحانه و هم السّبع المثانى اذا قرء المُصّلى سورة الحمد فى الرّكعتين وصف اللّه فى كلّ آية لاحد من اهل العصمة بلسان عبده بما تجلّى له به وحِ اقام الصّلوة اذا علم تلك المقام و دخل هذا الدّيار لان الصّلوة لقاء المحبُوب و وجه المعبود و هى حينئذٍ معراج المؤمن قال عليه السّلام نحن معراج المؤمن اسماء اللّه الحُسنى لايقبل عمل احد الّا بمعرفتنا فمن عرفهم بانّهم لقاءاللّه و وجهه و نفسه المحمود و سرّه علانيته و لا هم هو و لا هو غيرهم اى بما تجلّى لهم بهم فقد اقام الصّلوة قال على عليه السّلام اى آيه للّه اكبر منى و اى نباء اعظم منّى و هم سلام اللّه عليهم محال العبوديّات و

ص ١٧١

الرّبوبيّات بعبوديتهم وجدت ربوبيّة ما سواهم و لذا من اقرّ بولايتهم فى صقع العبوديّة اقام الصّلوة مع ما فيها من مقامات الرّحمن و من اقام الصّلوة و كشف السّبحات و دخل بيت الجلال فهو المقّر بظلّ ولايتهم فی صقع العبوديّة و فيهم تمّت عبوديّة الجامعة حيث لايتحقّق فى حقّ من سواهم ابداً و ها انّا ذا اذكر رشحاً منها قال رسُول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ما عبدناك حق عبادتك و ما عرفناك حق معرفتك و قال ولده على ابن الحسين عليهما السّلام الهى و عزّتك و جلالك و عظمتك لو انّى منذ بدعت فطرتى من اوّل الدّهر عبدتك دوام خلود ربوبيّتك بكلّ شعرة فى كلّ طرفة عين سرمد الأبد بحمد الخلايق و شكرهم اجمعين لكنت مقصّراً فى بلوغ اداء شكر خفى نعمة من نعمك عليّ و لو انّى كربت معادن حديد الدّنيا بانيابى و حرثت ارضها باشفار عينى و بكيت من خشيتك مثل بحور السّموات و الارضين دماء و صديداً لكان ذلك قليلاً فى كثيراً ما يجب فى حقّک عليّ و لو انّك يا الهى عذبّتنى بعدلك بعذاب الخلايق اجمعين و عظمت للنّار خلقى و جسمى و ملأت طبقات جنهم منّى حتّى لايكون فى النّار معذّب غيرى و لايكون لجهنم حطب سواى لكان ذلك بعدلك عليّ قليلاً فى كثير ما استوجبه من عقوبتك و مثل تلك

ص ١٧٢

الكلمات يظهر من كلّهم سلام اللّه عليهم بل سرّ الأمر كُلّ شعرة من جسمهم لكان ناطقاً بذلك فيكلّ الأحوال و هو لما كان العبد فيكلّ مراتبه كان احتياجه باللّه كبدء وجوده و كان اللّه سُبحانه متجلّياً له به فيكلّ مراتبه كبدء وجوده و كلّ الان يجرى قول الرّحمن كما بدئكم تعودون و تلك المعصيّة الكبرى و الخشيّة العظمى للعباد هو وقوفهم فى بيت العبوديّة حيث نظروا فيهم فى الامكان او بالاعيان نظر الاثنينيّة و الّا اذا ارتفعوا عن تلك النظر و وقفوا فى منظر الاعلى فارتفعوا الاحكام و ذلك فيما سواهم آل اللّه و امّا فى اهل العصمة سلام اللّه عليهم لم تزل و لاتزال تلك المعبوديّة باقية و هذا الخوف و الخشية دائمة لانّ عبوديّتهم ربوبيّة ما سواهم لو ارتفع النظر من انفسهم لفنى العالمون و انّ اللّه خلقهم للبقاء لا للفناء و وعد اللّه حق وهم نظرتهم نظرة الرّحمن و انفسهم نفسه سُبحانهم عمّا تصفون قال على عليه السّلام فى مقام عبودية للّه الهى ان وعدت المطيعين النّار و العصاة الجّنة فبعزّتك و جلالك و لا حول و لا قوّة الّا بك لكان ابن ابى طالب عابداً لك و هذا خلوص عبوديتّهم للّه تعالى حيث لم يقدر احد سواهم و سرّ الامر هو ما كشف الصّادق عليه السّلام فى قوله انّه ع كان يُصلى فى بعض الأيّام فخر

173

مغشياً عليه فى اثناء الصّلوة فسئل بعدها عن سبب غشيته فقال مازلت ارد و هذه الآیة و هى ايّاك نعبد و ايّاك نستعين حتّى سمعتها من قائلها و هذه لايختّص بحالة و ذكر بل هم سلام اللّه عليهم في كلّ الأحوال يسمع من قائله كلّما يذكر لأنّ الدّاعى هو المدّعو يكشف سرّه للأخبار حتّى لايضل اهل الأسرار و ذلك ظاهره لاهل الدّيار كالشّمس فى رابعة النّهار و قول اللّه ممّا رزقناهم ينفقون اى يجعلون نفوسهم مظهر الرّحمانيّة و تعطون ممّا اعطاكم اللّه لكلّ ذى حقّ حقّه لاهل الحكمة من اسرار العلوم و الحقايق و الآیات المحكمة و لاهل الموعظة الحسنة من البواطن و المعارف و فروض العادله و لاهل المجادله من الظّواهر و القشريّات على نهج المصطلحة بينهم على طرف الحسان لسكون انفسهم لانّهم همج رعاع حرّم اللّه عليهم ما حلّل لغيرهم و من الانفاق العطاء على اهل جنّة الفردوس من اسرار المشيّة و الواح المعرفة ما ينبغى لعزّ قدسهم و على اهل جنة العالية من الأسرار اللّاهوتيّة الازليّة الثّانويّة الغير المتناهية من معرفة ارادة اللّه العاليه و لاهل جنّة النّعيم من اسرار قلزم الموّاج المتذاخر العميق من سرّ القدر و معرفة اختيار الاشياء باذن اللّه لايجبر و لايفوض بل قد خلق الاشياء بسّر الاختيار و انّ هذا الباب

ص ١٧٤

هو عرض هذا لجنان اوسع عمّا بين السّماء و الأرض و هو الشّمس المُضيئ و لايطّلع عليها الّا الفرد القديم و لاهل جنّة العدن من اسرار القضاء و البدآء بان كيف جرى القضاء للبدآء و يرفع الامضاء عند جريان البدآء و معرفة انّ هذه الجنّة اعلى الجنان و لاحظيره لها و هى قطب الجنان و تدور الجنان حولها معرفة اهلها و لاهل جنّة المقام باسرار مقامات اللّه و علاماته و لاهل جنّة الخلد من اسرارالحجب و السّرادقات و كيفيّته تعلّق البهاء و الجمال لاهل المجد و الكمال و لاهل جنّة المأوى من معرفة مسجد الاقصى الى او ادنى و لاهل جنّة السلام بالسلامة من غير اللّه و هو الفقر الّذى فخر به رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله لانّه انفق كلّه باللّه و صار فانيا بحيث لايبقى لوجوده شيئ فلمّا انفق كلّما رزقه اللّه جعله اللّه باقياً ببقائه فحينئذٍ كان فنائه عين بقائه و فقره عين غناه فمن اطاع كفعل رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله فى الانفاق فكان داخلاً فى هذه الآیة و الّا فللّه المشيّة فيه وذلك اعظم مراتب الأنفاق لاهل دار السّلام لايعرفه الّا من دخل بيت اللّه الكريم و شرب من كأس مجده القديم اذا دخل و شرب صدق لاهل الاسلام دار السّلام و من الانفاق لاهل الجحيم السّبعة

ص ١٧٥

كلّ مراتبة لما هم اهله من الانكار و الرّد و اسناد الكفر و الشركّ مما يستحقّ بهم و من الأنفاق ان يعطى کلّ‌شیء على ما هم عليه و ان يضع کلّ‌شیء فى محلّه الحقايق فى الحقايق و الجواهر فى الخزائن و الصّفات فى الصّفات و الأعراض فى الاشباح و للمؤمنين و افّة و خضوع وخفض الجناح و رحمة و للكافرين نقمة و غلظة و للاسمآء بان لايسمّى شيئاً الّا ما سّماه اللّه و رسوله و اوليائه و قد قال ابوجعفر عليه السلام قال للنّواة انّها حصاة و للحصاة انّها نواة ثمّ دان به فهو مشرك و للاحياء بالسّتر و العفو و للأموات بذكر الخير و طلب المغفرة و لكلّ­شيئ ما حدّد اللّه و رسوله حتى لو سئل رجل و هو على فرس لاينبغى ان يرده و من الانفاق فى وقت الصّلوة الصّلوة و الزّكاة الزّكاة و الصّوم الصّوم و الحجّ الحجّ و الجهاد الجهاد و كلّ ذلك رشحة من الأنفاق و قد عرفها اهل النّفاق قال اللّه تعالى و الذّين يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و بالآخرة هم يوقنون هذه الآیة عطف على قوله تعالى الّذين يؤمنون بالغيب و تابع له فى الأعراب رفعاً و نصباً و جرّاً لفظاً و معنى و هى عند اهل الحقيقة هى الآیة الأولى بعينها سّراً و جهراً لانّهم ينظرون بالأشياء بنظر الربّ يرى الأمكان و ما فيها حرفاً واحدة

ص ١٧٦

و ما انزل اليك من معرفة توحيد الذّات و الصّفات و الافعال و العبادة و ما انزل من قبلك على الأنبياء و هو قشر ما انزل من معرفة اللّه و اسمائه و صفاته و جميع اوامره و بالآخرة هو على عليه السّلام و هو ما نزل اليك من ولايته لانّ اوّل ما صعد من محمّد صلّى اللّه عليه و آله هو على عليه السّلام و اوّل ما نزل على جنابه هو على ع و ما بعث اللّه نبيّاً الّا بولايته ع و نزل من اللّه كتاباً و لا امراً الا فى ولايته و الآخرة هُو الاوّل و يوم الآخرة هو يوم الفضل و هو يوم ولايته الذى جعل اللّه في کلّ‌شیء لفضل الحق و الباطل و هو على صراط الواقف فقال بالجنان خذ هذا فانّه منّى من جنته الأحدية و طمطام الواحديّة و جنّات السّتة و حظاهر هم السّبعة فاطاع الجنان امره كطاعة عبد ذليل لمولاه الجليل و هَوُ القائل بالنيّران السّبع خذى هذا فانّه عصى امرى فاطاع امره كطاعة عبد جائر عند عدل ملك العدل القاهر و هو لم يزل لواقفاً على الصّراط و قائلاً بتلك المقال من سبقت لها العناية ادركتها ادركتها السّعادة دخلت بيت الولاية و هى دار الآخرة و جنّة الخلد و انّ الدّار الآخرة لهى الحيوان لو كانوا يعملون و من سبقت لها الشقاوة من نفسها بالأعراض عن ولايته دخلت بيت

ص ١٧٧

الجحيم و هى دار الدّنيا و الدّنيا ملعونة خائنة و سرّ الأمر انّ للأشياء حركتان حركة ذاتيّة اصليّه حول ربّها وهى حالة الاقبال و دارالآخرة و حركة عرضيّة مجتّثة حول نفسها و هى حالة الأعراض و دار الدّنيا و كلتاهما يحوم حول على ع لانّه قطب عالم الأمكان و كلّ يستمدّ منه المدد بما يقتضى نفوسهم و ما هو بظلّام للعباد و قد قال الحسن بن على عليهما لسّلام من دفع فضل امير المؤمنين عليه السّلام على جميع من بعد النّبى ص فقد كذب بالتّوريّة و الانجيل و الزبّور و صحف ابراهيم و سائر كتب اللّه المنزلة فانّه ما نزل فيها الا و اهمّ ما فيه بعد الأمر بتوحيد اللّه و الاقرار بالنبوّة و الأعتراف بولاية على عليه السلام و الطيّبين من آله عليهم السّلام و قد قال الحُسين ابن على عليهما السّلام اى الزّاهد العابد دفع الفضل على عليه السّلام على الخلق كلّهم بعد النّبى ص ليصير كشعلة نار فى يوم ريح عاصف و يصير سائر اعمال الدّافع لفضل على عليه السّلام مثل الخلفاء امتلأت منها الصّحارى و اشتعلت فيها تلك النار و نغشيها تلك الرّيح حتّى تأتى عليها كلّها فلاتبقى لها باقية وَ هُو و اللّه ما قال الأمامان الحسنان ع قد عرفها اهل العهود بعين الشّهود و قد عرفها اهل الشّهود على كلمة المعهود وها اَناَ اذكر سرّها انّ آيّة الولاية هى نفس

ص ١٧٨

آية النبوّة و آية النبوّة نفس الأحديّة من دفع فضل آية الولاية الّتى جعل اللّه في کلّ‌شیء و هى آية على عليه السّلام كمن دفع فضل آية النبوّة و من دفع فضل آية النبوّة كمن دفع فضل آیة الاحديّة فحینئذ هو قول الحُسين ع فلاتبقى لها باقية و انّ عليّاً ع هو ما انزل اليك من آیات اللّه و علاماته و هو ما انزل اليك من قبلك على الأنبياء لما تجلّى لهُم بهم من آیات التّوحيد و علامات التّفريد و مقامات التجرّيد و آیات النبوّة لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و آیات الولاية لنفسه و لاوصيائه سلام اللّه عليهم و هو دار الآخرة فمن اقرّ بولايته له به فقد شرب من كأس المختوم من يدى الحى القيّوم من شراب الكوثر و هو الماء الطّهور و صرف الظّهور من على عليه السّلام و هو سرّ ما قال الصّادق عليه السّلام لابى بصير فقد شربته اى ماء الكوثر عرف من عرف و لايعرفه الّا اهل الشرف قال اللّه تعالى اولئك على هدى من ربّهم و اولئك هم المفلحون ثمّ اخبر اللّه تعالى عن جلاله هوَلاء الموصُوفين بهذا الصّفات الشّريفة من الأيمان باللّه وحده و اقامة الصّلوة و هى الأقرار بنبوّة محمّد صلي اللّه عليه و آله و الأنفاق في سبيل اللّه بفضل شيعة علي عليه السّلام و الايمان بما انزل اللّه فى ولاية على و الحسن و الحُسين و على و محمّد و جعفر و موسى و على

179

و محمّد و على و الحسن و محمّد الغائب المنتظر سلام اللّه عليهم و بالدّار الآخرة و هى الفاطمة صلوات اللّه عليها على هدى و الهداية على هولاء المؤمنين على اربعة اقسام قسم بازاء الألف و هو طمطام الواحديّة من حبّ اللّه الخالص و قسم بازاء اللّام و هو حبّ الانفراد فى نبوّة محمّد صلي اللّه عليه و آله خاصّة و قسم بازاء الهمزة في اولئك و هو الحبّ الخالص لأيمان باوصياء محمّد و بنته صلواة اللّه عليهم و قسم بإزاء الكاف و هو الحبّ الخالص لشيعة آل اللّه سلام اللّه عليهم و أولئك هم المهدّيون من ربّهم اى مربّى وجوداتهم فى التّكوين و التدّوين و للمربوبيّة مراتب سبعة، الأولى ربّوبيّة ذات البحت القديم سُبحانه و تعالى و هى ربوبيّة اذ لا مربوب ذكراً و لا عيناً و لا احاطة و هو لم يزّل ربّ و لا مربوب الان كما كان سُبحانه تقدّست ربوبيّته من ان تنال اليها يد ممّا سواه لاكلام و لا بيان و لا رسم و لا اسم و لا عبارة و لا اشارة عن معرفتها السّبيل مسدود و الطّلب مردود سُبحان ربّك ربّ العزّة عمّا يصفون و الثانى دليل تلك الرّبوبيّة و ايتها اى العين الّتى تستّدل بها اليها و هى معرفتها معرفة الاوّل بالدّلالات لانّها وجهها و معرفة الوجه هو عين معرفة ذى الوجه الهى بك عرفتك و انت دللتنى

180

عليك دعوتنى اليك و لولا انت لم ادر ما انت و هو دلّ على ذاته بذاته و لا ذكر للمربوبين فى ساحة عزّة لا ذكراً و لا صلوُحاً و لا احاطة و لا ظهوراً بل فى الحقيقة تلك الربّوبيّة الرّبوبيّة الاولى و لا اسم و لا اشارة الى جنابه سُبحان القديم عن وصف ما سواه هو خلو من خلقه و خلقه خلو منه كلّما اشار من معرفته هو معرفة آیاته سُبحانه هو الأجل عمّا تصفوُن و الثّالث ربّوبية المشيّة و هى ربّوبية اذ مربوب ذكراً او اذ لا مربوب عيناً و لا احاطة و هى مقام الهويّة و اعلى مراتب الواحديّة و الرّابع ربّوبيّة الأراده و هى ربوبيّة اذ مربوب ذكراً و عيناً اجمالياً و اذ لا مربوب بالتعلّق لا بالظّهور و لا بالاحاطة و الخامس ربوبيّة اسم اللّه الاكبر و هى ربوبيّة اذ مربوب ذكراً و عيناً تفصيليّاً و اذ لا مربوب بالتعلّق لا بالظّهور و لا بالاحاطة و السّادس ربوبيّة اسم الرّحمانيّة و هى ربوبيّة اذ مربوب ذكراً و عيناً بالتعلّق و بالاحاطة و اذ لا مربوب بالظّهور و تلك الربّوبيّة هى العبوديّة ايّاك نعبد و اياك نستعين و السّابع ربّوبية اذ مربوب ذكراً و عيناً و احاطة و ظهوراً و هى الربّوبيّة الملقاته فى هوية حقيقة المربوب و لقد اشار الصّادق عليه السّلام فى قوله بتلك الربّوبيّة العبوديّة

ص ١٨١

جوهرة كنهها الرّبوبيّة فما فقد فى العبوديّة وجد فى الرّبوبيّة و ما خفى فى الربوبيّة اصيب فى العبوديّه بکلّ‌شیءمحيط و ان تلك الرّبوبيّه موجودة فى غيب الاشياء و شهادتها و هو المراد فى قوله تعالى هُدى من ربّهم اى ربوبيّة الملقاة فى هويّاتهم و هو اللّه تعالى اهديهم بتلك الرّبوبيّه لهمُ بهم و انّ اللّه سُبحانه جعل عليّا عليه السّلام مقام نفسه فى تلك الرّبوبيّات السّبعة لعزّ كبرياء ربوبيّته اذ كان لاتدركه الأبصار و لاتحوية خواطر الأفكار و لايصعد الى هوآء ربوبيّته طير الأفئدة و الأوهام و هو يدرك الأبصار و هو اللّطيف الخبير و ذلك رشحة من ذكر الهداية من ربّهم و اولئك هم المفلحُون و الفلاح من ربّهم و هو على درجات لأهل البيان نفس التّجريد و ورودهم في بيت التّفريد و استقامتهم على التوّحيد بحيث لايمكن فى امكانهم ذكر شيئ الّا ذكر اللّه الاعزّ الاكرم و لاهل المعانى معرفة المبادى و ورودهم فى طمطام ذكر الواحديّه و هى رضوان الاكبر و لاهل المعترفين بولاية آل اللّه عليهم السّلام ورودهم فى ارض الزّعفران و هذه لجّة بحر الرّحمن و لاهل المعترفين بشيعة آل اللّه سلام اللّه عليهم ورودهم فى كثيب الاحمر و مجمل القول انّ كلّ راحة حق فى محلّ الحقّ هو الفلاح قال

ص ١٨٢

رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ارحنا يا بلال و انّما هذه الراحة لاجل الصّلوة لانّ فيها يكشف المحبوب نقابه لانّ الصّلوة هى حقّ الفلاح و هى لقاء الرّحمن اى راحة اعظم منها قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قرّة عينى فى الصّلوة و الصّلوة و كلّ الأعمال هى مقتضى الكينونيّة الالهيّة و صورة الأنسان و ما هى تكليف من اللّه بالأجبار على عبادة تعالى الرّحمن و هو الغنّى المتعال بل هى الرّوح و الراحة من مقتضى العبوديّة لجلال الربّوبيّة و هى الفلاح و النّجاة من عمل للّه تعالى فى كلّ العوالم و فى كلّ اعماله على نهج الحُبّ و الرّاحة و الرّوح و الرّيحان فهو اهل الفلاح و من عمل على سبيل المشقة و الکلفة فعاقبته النجاة بعد مكثه فى وجه النّار لانّ اللّه عادل غفّار حامل تلك الفلاح من اللّه هو حامل الربّوبيّة و هو على عليه السّلام و الأقرّار بعبوديّة للّه هو الفلاح و الإقرار لربّوبيّة من غير عطاء اللّه هو الغلّو و الهلاك قال اللّه انّ الّذين كفروا سوآء عليهم ءانذرتهم ام لم تندرهم لايؤمنُون ارادت اللّه احداث الشيئ و انّ اللّه بعلمه و قدرته و انذاره سوآء بالمؤمنين و الكافرين لانّ اللّه سبحانه خلق المؤمن بما هو فيه من الأيمان و خلق الكافر بما هو فيه من الأنكار و علّة الأيمان بالقبول هى بعينها علّة الانكار و هو اللّه كان

ص ١٨٣

مسُتوياً على عرش الفعل بكلّ الاشياء فمن شاء الأيمان شاءاللّه و من شاءاللّه اوجده بايمانه و من شاء الكفر اوجده بكفره و ما اللّه مانع قدرة عن شيئ و هو القادر المختار خلق اللّه الاشياء على كمال الأختيار بما يمكن فى حقّ الأمكان و اوّل الكفر الّذى اراد اللّه ايجاده بما هُو عليه فى علمه هو فوآد ابوالدُّواهى لعنة اللّه عليه و هى لعنة اللّه عليه لا يؤمن باللّه طرفة عين لا فى ذر الأولى امكان فوأده و لا فى ذرّ الثّانى امكان قلبه المعكوس و لا فى ذرّ الثّالث امكان نفسه و لا فى ذرّ الرّابع امكان جسمه و هو كافر مطلق و هو معنى قول على عليه السّلام لقد تقمصها ابن ابى قحافه من قميص الأعراض عن التوّحيد و الكفر بمحمّد صلى اللّه عليه و آله و الشّرك بى و باوصيأئى و العداة لاحبّائى و هو لعنة اللّه عليه ليعلم انّ محلى منها محل القطب من الرّحى ينحدر عنى فى عوالم الأربعة ينحدر عنى السّبل و لايرقى الى الطّير فيعلمه كفرّت بعدما عرفت و هو تمام الكفر و من رشحة كفره ابوالشّرور لعنة اللّه عليهما و هو ما فى الحديث انّ الثّانى سيّئة من سيّئاته و هو الكفر منه بدئت و عليه دلّت و هو تمام الكفر و اصل الجحيم و كلّ شر وجدت فى اى ارض الى ما لانهاية فمنها و انّ الّذين كفروا بالأصالة منها و بالتبعيّه

ص ١٨٤

لفروعها و هى الجهل الكلّى و من مظاهرها هى الابليس سوآء عليهم دعوة محمّد صلّى اللّه عليه و آله بالتوّحيد و النبوّة و الولاية لعليّ عليه السّلام ءانذرتم خوفتهم ام لم تنذرهم ام لم يخوّفهم لايؤمنون اخبر اللّه تعالی عن علمه فيهم و هم الّذين لما كفروا بمحمّد رسُول اللّه صلي اللّه في ذرّ الرّابع هذا العالم فكانوا في علم اللّه عزّ و جلّ لايؤمنون قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله اوّل ما عصى اللّه عزّ و جلّ ستّ حبّ الدّنيا و حبّ الرّياسة و حبّ الطّعام و حبّ النوّم و حبّ الرّاحة و حبّ النسّاء و قال صلى اللّه عليه و آله الكفر اربّعة الرّقبّة و الزحمة و السّخط و الغضب و قد قال ابو عبداللّه عليه السّلام أصول الكفر ثلاثة الحرص و الاستكبار و الحسد فامّا الحرص فانّ آدم حين نهى عن الشّجرة حمله الحرص على ان اكل منها و امّا الاستكبار فابليس حيث امر بالسّجود لآدم ع فابى و امّا الحسد فابنا آدم حيث قتل احدهما صاحبه و حقيقة الامر الكفر هو الشرك فاوّل عصيان آدم الاولى هو ميله الى الشجرة الواحديّة و ميله هو إيجاد تلك الشّجرة فى نفسها و الا ان كان و اقفاً فى لُجّة الأحّديه و لايميل الى غيرها فلايخرج من جنّة محمّد صلوات اللّه عليهم و آله فعند الميل جاء

ص ١٨٥

الشّرك فاذا جاء الميل عن الجنّة و تعلقّ المشيّة بالارادة و هي حوّا آدم الأولى خلقها اللّه من المشيّة لسكون آدم الاولى فلمّا عصى خرج من جنّة الهوّية و دخل فى طمطام الاسود الدّنيا نار الّاثنينيّة فتلاطم و تداخر بالخضوع و الخشوع فادركه جود فاطمة صلوة اللّه عليها فبكى و اقرّ للّه بالبدآء و بحرمة الخمر و بكى ثلثين يوماء ثمّ تاب الى اللّه تعالى بالتمّسك بحسب الاعتراف بآل اللّه سلام اللّه عليهم فقبل اللّه توبته فكان من المحسنين قال اللّه تعالی ختم اللّه على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظيم الختم سمة الختم من امضاء القضاء بان لابدآء بعده القلب هو الثالث لانّه كذب على رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله براية و السّمع هو الأوّل لانّه كذب على رسول اللّه بسمعه و البصر هو الثّانى لانّه افترى على رسُول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ببصره و انّ اللّه سُبحانه و سم هؤلاء الّذين كفروا قلوبهم و اسماعهم و ابصارهم بسمة يعرفها من يشاء من عباده و هو اللّه تعالى شاء ان يعرفهم بتلك السّمة كلّ عباده لان لايجهل من كفرهم شيئاً و العقل يعرف كفرهم بهذه السّمة و الجهل يعرف كفرهم بهذه السّمة و السّمة كل ما نسب منهم و اليهم و قد عرفهم كلّ الاكوان و الأعيان من فى الأقطار و الأكوار بانهم كفّار لا

ص ١٨٦

يؤمنون و جعل اللّه على ابصارهم غشاوة و هى كفر نفوسهم الذى حجبت اعينهم من النّظر الى آیة اللّه و آیة نبيّه و وليّه و شيعة و وليه سلام اللّه عليهم و هذه الغشاوة لهم سمة ظاهره و لهم عذاب عظيم فى الآخرة بما كانوا يكذبون من كفرهم باللّه و بمحمّد و اوصيائه صلواة اللّه عليهم و العذاب العظيم هو على عليه السّلام لانّه مظهر عظمة اللّه و جلاله و عدله اذا كشف الغشاوة يوم القيمة عن بصائرهم يرونه بانّه المقصود و علانيّة المعبود و مظاهر آیات الحّى فى عوالم القدس و الجبروت يتمنّون لقائه و قربه و لما كان حرم اللّه لقائه عن كلّ كافر بولايته جائت على اعينهم غشاوة فيبعدهم عن قربه و مشاهدة جمال كبريائه كانت لهم عذاباً عظيماً و ناراً كبيراً و تلك العذاب من مبدء وجودهم و فى كلّ عالم فيهم و لكنّهم لايشعرون قال اللّه تعالى و من النّاس من يقول آمنّا باللّه و باليوم الآخر و ماهم بمؤمنين اى القوم المخصوصُون الّذين نسى اللّه بارئهم يعتقدون بالأيمان بعلى عليه السّلام بولايته و باليوم الآخر دار السلطنة على عليه السّلام و ما هم بمؤمنين لأنّ عليّا ع انمّا هو مظهر الهوية فى مقام التّوحيد من عرفه بانّه آية للّه فى مقام الأحديّة و لا هى هو و لا هو القديم غيرها و استقرّ

ص ١٨٧

فى تلك اللّجة بحيث لايخرج منها لمحة فهو من المؤمنين باللّه و باليوم الآخر و هو يوم الأوّل و هو مبدء ذكر الشّيئ فى الأمكان و هو يوم الّذى اضاء بنور اللّه و هو نور على عليه السّلام فهو من المؤمنين و من اخرج من تلك المقام دخل فى تلك المقال و ما هو بمؤمن متعال عصمنا اللّه بمحمّد و آله سلام اللّه عليهم من الدّخول فى تلك الضّلال و لقد قال الامام الحسن ابن على ابوالحجّة عليهم السّلام فى تفسير هذه الآیة انّ رسول اللّه صلى اللّه لما اوقف عليّا عليه السّلام فى يوم الغدير موقف المعروف ثم قال يا عبيد اللّه انسبونى فقالوا انت محمّد ابن عبد اللّه ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد مناف ثمّ قال ايّها النّاس الست اولى بكم من انفسكم و اَنَا مولاكم و اولى بكم منكم بانفسكم قالوا بلى يا رسول اللّه ص فنظر الى السّماء و قال اللّهمّ اشهد ثلثاً ثمّ قال الا من كنت مولاه و اولى به فهذا على مولاه و اولى به اللّهم و آل من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله ثمّ قال لاوّل قم فبايع له و كذلك الثّانى امره بالقيام و البيعة فبايع له بامرة المؤمنين ثمّ قال لتمام التّسعة ثمّ لرؤساء المهاجرين و الأنصار فبايعوه كلّهم ثمّ تفرقوا عن ذلك و قد اكدت عليهم العهود و المواثيق

ص ١٨٨

و كانوا يأتون رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و يقولون لقد اقمت عليّاً احبّ الخلق الى اللّه و اليك و الينا فكفيتنا به مؤنة الظلّمة لنا و الجبّارين فى سياستنا و علم اللّه ذلك فى قلوبهم خلاف ذلك فاخبر اللّه عزّ و جلّ عنهم فقال يا محمّد و من النّاس من يقول آمنا باللّه الّذى امرك بنصب عليّ اماما وسايسا و لامتّك مدبّراً و ما هم بمؤمنين بذلك و ذلك المشهد هو بعينها هو مشهد ذرّ الاول حين اخذ عهد الرّبوبيّة عرف من عرف قد علم اولوالالباب ان ما هنالك لايعلم الّا بما هيهنا التشّريع طبق التّكوين و تلك المشهد اعظم من مشهد الأولى ذرّ الأقرار بالتوّحيد و ذرّ الثانى و مشهد الثّانى ذرّ الاقرار بالنّبوة بل سرّ الأمر هذا المشهد يوم الغدير هو مشاهد الثلثّة و ذرّ الاكبر و بقى مشهد اخرى و هو ذرّ الرّكن الرّابع أقامه القائم عجل اللّه فرجه فى بدء ظهوره و هو ذرّ اخذ العهد بالأقرار لشيعتهم فانّهم كلمة التّكبير فى بحبوحة قدس التسّبيح و لذا لما اقام الأمام عليه السّلام باظهار هذا العهد العظيم و البيعة الكريم لشيعتهم مظاهر انفسهم القديم يفرّون اصحاب الثلّث مأة و ثلثة عشر عن تلك العهد و البيعة ثمّ يرجعون و يؤمنون بالحجّة بتلك البيعة و

ص ١٨٩

ذلك المشهد لو كان مع المشاهد الثلّثة بالاجمال و الأمكان ولكن كونه و تفصيله لابد من اقامة الحجّة عليه السّلام و من النّاس من يؤمن باللّه و رسوله و اوصيائه سلام اللّه عليهم و ماهم بمؤمنين لانّهم لايؤمنون بشيعتهم و من لايؤمن بهم دخل فى دلالة ذلك الآیة و المؤمن من آمن بنفسه لسّر الحديث تجلّى لها بها و لقد اشار بتلك المقام الصّادق عليه السّلام فى قوله انّ اللّه تبارك و تعالى خلق اسماء بالحروف غير مصوّت و باللّفظ غير منطق و بالشّخص غير مجسّد و بالتّشبيه غير موصوف و باللّون غير مصبوغ منفى عنه الأقطار منبعد عنه الحدود محجوب عنه حس كلّ متوهّم مستتر غير مستور فجعله كلمة تامة على اربعة اجزآء معاً ليس منها واحد قبل الآخر فاظهر منها ثلثة اسماء لفاقة الخلق اليها و حجب منها واحداً و هو الاسم المكنون المخزون فهذه الأسماء الّتى ظهر فالظّاهر هو اللّه تبارك و تعالى الحديث اسم المكنون هو مشهد عهد المحبه للّشيعة و مقامها الفوأد اظهرها الحجّة ع و الثلثّة الظّاهرة الأوّل هو اللّه و هُو ذرّ الأولى الاقرار بتوحيد اللّه و الثّانى اسمه تبارك و تعالی و هو ذرّ الحمد للّه و هو الأقرار بمحمّد صلّى اللّه عليه و آله بالنبوّة و الثالث اسمه تعالى و هو ذرّ لا اله الّا اللّه فى يوم الغدير و هو الأقرار بوصاية على

ص ١٩٠

و احدى عشر من ولده و فاطمة صلواة اللّه عليهم اظهر اللّه هذه الثلثّة لفاقه اليها و حجب واحد العدم احتمال الخلق و هو المكنون عند انفس الشّيعة قد عرفه المتّفرس بنور الحقيقة قال عليه السّلام اوالى من والوا و اعادى من عادوا قال اللّه تعالى يخادعون اللّه بالدّخول فى لجّة التّفريد بان فيهم امكان النّظر الى انفسهم و الّذين آمنوا و هم اهل الاقرار بولاية على واحد عشر من ولده و هم اهل لجّة التّوحيد استقروا فى ولايته على عليه السّلام بانّه اولى من امكان النّظر الى انفسهم و ما يخدعون الّا انفسهم لانّهم حين النظر الى انفسهم كسراب بقيعة و شجرة مجتثة لانّهم حرموا انفسهم بالورود الى لجّة العزّ و البقاء و دخلوا فى طمطام الذلّ والفناء و ما لهم من قرار و لا شعور و لا من يفرّون بتلك الخدعة الّا انفسهم و انّ اللّه لغنّى عنهم وعن نصرتهم و لولا امهاله لهم ما قدروا على شيئ من طغيانهم بالنّظر الى انفسهم و فجورهم بالأقرار لخلفاء الباطل دائمة الكفر و النّظر الى الكثرة و ما يشعرون و للآیة معنى حقيقى و ها انا ذاكره لان لايضّل اهله و هى انّ اللّه سُبحانه جعل آیة نفسه فى حقايق الأشياء ليعرفوه بها و هى آیة حادثة مخلوقة لايشابها شيئئ آیة اللّه الحق بانّه ليس كمثله شيئ لا اله الّا هو سُبحانه عمّا يشركون و لقد قال عليه السّلام كلّ­شيئ

ص ١٩١

وقع عليه اسم فهو مخلوق ما خلا اللّه و تلك الآیة نفس الشّيئ و حقيقة من ربّه و طرفه الّذى به نظر اليه اعرفوا اللّه قال رسول اللّه صلي اللّه عليه و آله اعرفكم بنفسه اعرفكم برّبه و قال علي عليه السّلام

من عرف نفسه فقد عرف ربّه و فى الانجيل قال اللّه تعالى اعرف نفسك تعرف ربّك ظاهرك للفناء و باطنك اَنَا من عرف اللّه بسبيل هذه النفس الّذى فيه فقد عرف اللّه و لا سبيل للعبادة سواه و لا فرق في المعرفة الّا انّه عبده و خلقه من عرفه كمعرفة اللّه سُبحانه فقد عرفه و من عرفه بصفت الممكنات فلايعرفه لانه هو آیة التّوحيد و شبح التّفريد و غاية حق الممكن من عطاء القديم انّ الّذين يعرفون اللّه و لايعرفون الّا انفسهم و انّ الّذين يخادعون اللّه و لايخدعون الّا انفسهم و في کلّ‌شیء له آیة تدّل على انّه واحد و تلك الآیة مرآءت اللّه فى الأشياء ينظرون فيها جمال اللّه اى بما تجلّى لهم بهم و هى انفسهم انّما تشير الأدوات الى انفسها عرف من عرف كلامنا و لايعرفه الّا من اخذ زادنا و يتسافر معنا و لقد قال على عليه السّلام كشف سبحات الجلال من غير اشارة مشاهدة العبد وجه الربّ هى كشف السّبُحات من غير اشارة و ليس اقرب من شيئ من نفسه اليه و حقيقة لديه و ان اللّه سُبحانه ناظر بالعبديه و متجليّه به و محاسبه به

ص ١٩٢

سبحانه من ان ينال اليه توجّه احد من خلقه و لقد قال الامام عليه السّلام كلّما ميّزتموه باوهامكم فى ادقّ معانيه فهو مخلوق مثلكم مردود اليكم و الشّيئ لايجاوز وراء مبدئه و الأمكان يصعد الى الامكان و لا سبيل الى الأزل البحت بوجه لانّ ما سواه معدوم بحت عند جنابه و الان كما كان قال سيّد الموجودات صلى اللّه عليه و آله فى الأمكان ما عرفناك حق معرفتك و انّ اللّه سُبحانه رضى بالعجز من معرفة نفسه من عباده لانّ ما سوى ذلك لايمكن فى حقّ الأمكان و لقد قال الامام عليه السّلام لا سبيل الّا بسبيل معرفتنا و هذه معنى لا آله الّا اللّه و تلك النّفس هو بعينها هذه الكلمة حادثة مخلوقه تدّل على اللّه بالتوّحيد و ذلك ظاهر لاهل الفؤآد لانّ اللّه قد انزله من مجرى المداد على لوح السدّاد كذلك و قد قال الأمام موسى ابن جعفر عليهما السّلام على ما قال الأمام الحسن العسكرى عليه اللسّلام فى تفسيره لهذه الآیة لما اتصّل مواطاتهم فى على عليه السّلام برسُول اللّه صلى اللّه عليه و آله دعاهم و عابتهم فاجتهدوا فى الأيمان فقال اولّهم يا رسول اللّه ص و اللّه ما اعددت بشئ كاعتدادى بهذه البيعة و لقد رجوت ان يفتح اللّه تعالی فى قصور الجنان و يجعلنى فيها من افضل النزال و السّكان و قال ثانيهما بابى انت و امّى يا رسُول اللّه ما وثقت بدخول الجنّة و النّجاة من النّار الّا بهذه البيعة و اللّه

193

ما يسرنى ان نقضتها او نكثت بعدما اعطيت من نفسى ما أعطيت و لو ان لى طلاع ما بين الثرى الى العرش لئلاء رطبة و جواهر فاخره و قال ثالثهم و اللّه يا رسُول لقد صرت من الفرح بهذه البيعة و السّرور و الفتح من الامانى فى رضوان اللّه و ايقنت انّه لو كانت ذنوب اهل الارض كلّها على لمحصّت عنّى بهذه البيعة و حلف على من قال من ذلك و لعن من بلغ عنه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله خلاف ما حلف عليه ثمّ تتابع بمثل هذه الأعتذار من بعدهم من الجبابرة و المتمرّدين قال اللّه تعالى لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله يخادعون اللّه الحديث اى يخادعون انفسهم بالبيعة لعلى عليه السّلام و قول اصل الكفر و فروعه خرجت من اصل الجحيم و كذلك كلماتهم من اقرار الحق صور العقارب السّجين ما لهم آیة توحيد الّا خدعوا بالشّرك و لا آیة نبوّة الّا خدعوا بالكفر و لا آیة ولاية الّا خدعوا بالنفّاق لعنهم اللّه بكفرهم و ما يخدعون الّا انفسهم يخرجون من السّجين و يتكلمون فى السجّين و يرجعون الى سجّين و لايشعرون لانّ الشّعور الحقيقى هو فى آیة التّوحيد و محله الفؤآد و هو اعلى مشاعر الأنسان و لمّا هؤلاء الكفّار خدعوا فى عليّ آیة التّوحيد اللّه

ص ١٩٤

رفعت شعورهم و بدّل اللّه شعورهم بالأنكار و ما لهم شعوراً ابداً لانّ الشعور هو صفّة المؤمنين قال على عليه السّلام اتّقوا فراسة المؤمن فانّه ينظر بنور اللّه و هو نور اللّه الّذى خلق منه و الكافر ناظر بنفسه و خلق منه و ما له من شعور قد عرفه المؤمن الظهور بنور اللّه الغفور قال اللّه تعالی فى قلوبهم مرض فزادهم اللّه مرضاً و لهم عذاب اليم بما كانوا يكذبوُن القلب اوّل مظهر الفؤآد و هو قلبان قلب محل العقل الأوّل و هو قلب محمّد صلى اللّه عليه و آله و قلب معكوس محّل الجهل الكلّى و هو قلب ابوالدّواهى لعنة اللّه عليه و هما معذّبان الاوّل اصل خير و من فروعه التّوحيد و كلّ برّ و الثّانى اصل كلّ الشّر و من فروعه الأعراض عن اللّه و كلّ شرّ و هو تمام قلوب الكافرين و المرض ضدّ الصحّة و الصحّة الحقيقى هى لجّة الاحديّة و المرض الحقيقى هى الأدبار عن تلك اللّجة و قلبه اى الجهل الكلى تمام الأمراض لانّه تمام الأدبار و الأنكار فى قلوبهم مرض فزادهم اللّه مرضاً و ازدياد المرض هو لاجل ازدياد الصّحة لان الظلّ لايتخلّف عن الاصل و ازدياد بالتبع و للصحّة بالاصالة لانّ اللّه خلق العقل للبقاء و ما لفيضه تعطيل و لانفاد لانّ العقل يترّقى الى فيض اللّه بما

ص ١٩٥

لانهاية كما فى بدء وجوده و لا له وصول الى محلّ الغنى لو وصل لكان فقره ازيد و الممكن محتاج فى كلّ الحال و اللّه سُبحانه يمدّه لا من شيئ بالأبداع و الأبداع بالأبداع بما لانهاية و ما له من نفاد و كذلك المدد يصل الى جهل الكلى بالعرض بما لانهایة الى ما لانهایة و ذلك المدد فى مرضهم من اللّه سُبحانه لهم عذاب اليم و نار عظيم و يتمنّون الكفّار فى عذاب جنهّم بالانعدام وجودهم و لايقدرون و ذلك العذاب بما كانوا يكذبون بما فى انفسهم بما جعل اللّه فيهم من آیات على عليه السّلام من بدء المعانى الى رتبة التّراب و الكذب هو الشّرك و الشّرك بعليّ عليه السّلام هو الشّرك باللّه لانه آیة اللّه و آیة اللّه آيه نفسه و ليس للأزل آيه السّبيل اليه مسدود و اوّل عقل يحكى فى الّامكان عمّا فى قلب محمّد صلى اللّه عليه و آله هو نفس على عليه السّلام فقال ع فى تلك النفس اللّاهوتيّة الكليّة الاوّلية قوة لاهوتيّه و جوهرة بسيطة حیة بالذّات اصلها العقل منه بدئت و عنه وعت و اليه دلّت و اشارت و عودها اليه اذا كملت و شابهت و منها بدئت الموجودات و اليها تعود بالكمال فهى ذات اللّه العُليا و شجرة طوبى و سدرة المنتهى و جنّة المأوى من عرفها لم يشق ابدا و من جهلها ضلّ و غوى و هذه سرّنا ورد فى الحديث بانّه ع قام الى الصّراط و اقرّ للّه بان منّى صدرت

ص ١٩٦

كلّ الخير من کلّ‌شیء انّ ذكر الخير كان اوّله و اصله و فرعه و معدنه و مأويه و منتهاه صلّى اللّه على محمّد عقل الكلى و على على عليه السّلام نفسه نفس الكلّيه و كذلك اوّل ما يحكى عن جهل الكّلى هو ابوالشرور لعنة اللّه عليه و هذه سرّ ما ورد فى الحديث اقامه اللّه على الصّراط حتّى اقر اللّه تعالى بان منى صدرت كلّ الشّر عن كلّ ذى شرّ لانّه تفصيل الأول جميع مقاماته لعنة اللّه عليهما لم يؤمن باللّه طرفة عين قال عليه السّلام خلق اللّه الجهل من البحر الاجاج ظلمانّياً فقال له ادبر فادبر ثمّ قال له اقبل فلم يقبل فقال له استكبرت فلعنته الحديث بدوام قدرة اللّه هو كذّب و فى النّار بعدل الملك القهّار قال اللّه تعالى و اذا قيل لهم لاتفسدوا في الأرض قالوا انّما نحن مصلحون الا انّهم المفسدون ولكن لايشعروُن و اذا قيل محمّد ص لسان اللّه لكلّ العوالم لاتخرجوا عن ارض الأحديّة نكس على عليه السّلام فان خروجكم عن محبته دخولكم فى طمطام مجتّثة و مالها من قرار قال الأوّل مبدء الكفر انى و من فى امكانى مقرون بولاية على عليه السّلام لقبول الايجاد ولكن الفساد لثمرة الأنوجاد قال اللّه تعالی فاخبر اللّه عن سّرهم بالخروج عن لجّة محبته و افسادهم لنكس بيعته و هم لايعرفون بان نكس بيعة على عليه السّلام

ص ١٩٧

نكُس بيعة اللّه و هم عند نكثهم معذبّين بنار الأنكار و لايشعرون قال اللّه تعالى و اذا قيل لهم آمنوا كما آمن النّاس قالوا انؤمن كما آمن السّفهاء الّا انّهم هم السّفهاء و لكن لايعلمون و اذا قيل شيعة على عليه السّلام للخارجيّة عن لجّة احديّة مولاهم اعترفوا لفضائله من آیاته و علاماته الّذى جعل اللّه فى کلّ‌شیء كما اذعنوا اهل الأنس باللّه يقولون اتؤمن بعلى ع كما آمن السّفهاء كالسّلامان و اصحابه صلى اللّه عليهم بانّهم فنوا انفسهم فى بقاء اللّه و اعرضوا عن ذكره غيره بالدّوام لذكره و طاعته فاخبر اللّه الحقّ لاهل الأماكن و الاكوان اعتقدوا بان الاوّل و فروعه هم السفهاء لانّهم رضوا بالفناء و العذاب بالاعراض عن ولاية على عليه السّلام مقصد عزّ و بقاء لانّهم لايعلمون قال اللّه تعالى و اذا لقوا الّذين آمنوا قالوا آمنّا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انّا معكم انّما نحن مُستهزئون اللّه يستهزى بهم و يمدّهم فى طغيانهم يعمهون و اذا لقوا اهل طمطام الواحدية الّذين آمنوا بعلى عليه السّلام فى لجّة الأحديّة قالوا آمنّا به له الجلال بعد كشف السّبُحات و الأشارات و اذا رجعوا الى انفسهم قالوا انا معكم فى طمطام السُبّحات و الكثرات امكانا او تكونياً انّما نحن مستهزؤن باهل لجّة الأحديّة و الورود فيها بالأعتراف بولاية

ص ١٩٨

على عليه السلام اللّه يستهزؤ بهم اى خلق الأستهزاء لهم بهم هو عادل فى فعله فلمّا استهزئوا بانفسهم خلق الاستهزاء و سرّ الأمر هو انّ اللّه سُبحانه خلق الاشياء بفعله على حبّ قوابلها لفعله بمعنى انّه احدث موادها لا من شیئی و صورها كما قبلت و انّ اللّه سبحانه خلق الاستهزاء بصورتها الّتى هى نفس قبولها و استهزاء الكفّار للمؤمنين هى نفس ايجاد استهزاء اللّه لهم بهم بما هم عليه على قبول صُورتهم و ما اللّه بظلّام للعباد و قال الرّضا عليه السّلام حين سئله عن هذه الآیة و اشباهها انّ اللّه تبارك و تعالى لايسخر و لايستهزئ و لايمكر و لايخادع ولكن اللّه عزّ و جلّ يجازيهم جزاء السُّخريّه و جزاء الاستهزاء و جزاء المكر و الخدعة تعالى عمّا يقول الظّالمون عُلوّاً كبيراً قال اللّه تعالى اولئك الّذين اشتروا الضّلالة بالهُدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين اراده اللّه بشيئ هو ايجاد لشيئ و ارادته باوليك هم ايجادهم وتمام الضّلالة و اصلها هى ابوالدّواهى لعنة اللّه عليه لانّه بالكون بنفسه و بامكان بجيمع الكفّار اشترى الضّلالة لنفسه لقميص قصب الخلافة بالهدى الّذى هو الولاية و رضى بالخوف و البعد عن الأنس و القرب و دخل مدينة الوصاية حين غفلة من أهلها لانّ اهلها لايرضون بها و ليس فى اهلها احد فيه يمكن ليس تلك القميص

ص ١٩٩

العُظمى دون نفسه الشقّى الّا شقّى فما ربحت تجارتهم بالكفر لعلى عليه السّلام لان الرّابح فى التجّارة من فان بالولاية و للمعرض خسارة الكفرة و عدم القدرة بالورود فى لجّة الوحدة فما ينفعهم ذلك الأدبار و ما يملكون شيئاً في الأمكان لانّ الملك للولى و ما كانوا مهتدين لانّ الهادى من استّقر فى عماء الأحديّة و ليس محتجباً بالكثرة الامكانيّه و اقرّ لعلى عليه السّلام بالولاية فى لجة الأحديه فحینئذ كان هاديّاً مهدياً و ان المُعرضين ما كانوا مهتدين قال اللّه تعالى مثلهم كمثل الّذى استوقد نارا فلما اضائت ما حوله ذهب اللّه بنورهم و تركهم فى ظلمات لايبصرون المشبه عين المشبه به مثل الخارجين عن لجّة الأحديّة كمثل المنكرين ولاية آل اللّه عليهم السّلام و مثل المنكرين كمثل الذى استوقد ناراً فلمّا اضائت ما حوله ذهب اللّه آیة الولاية عن نفوسهم و تركهم فى ولاية ائمة النّار و هم لايبصرون صّمء بكّمء عمئ فهم لايَرجعُون الأول فالأوّل للكفر بمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و الثّانى فالثّانى للكفر بعلى عليه السلام و الثالث فالثالث للكفر بفاطمة صلواة اللّه عليها فهم بعد كفرهم لا يرجعون ولايّة على عليه السّلام قال اللّه تعالى او كصيّب من السّماء فيه ظلمات و رعد و برق يجعلون اصابعهم فى آذانهم من الصّواعق حذر الموت و اللّه محيط بالكافرين و المشبّه عين المشبّه به او كصيب الثّانى لانّه

ص ٢٠٠

مطّر السّماء و السّماء الاوّل فيه ظلمات الثّالث و الرّعد الرّابع و البرق يريد لعنة اللّه عليه و هؤلاء و اظلتهم يجعلون اصابعهم فى آذانهم اى ما كانت فيهم بالامكان يظهرونها الى الكون من الخدعة و الصّواعق لعلى عليه السّلام بعد وفات رسُول اللّه صلى اللّه عليه و آله حذر الموت و على عليه السلام باحاطة اللّه محيط بالكافرين و للاحاطة ثلثة مراتب احاطة آیة ذات البحت جلّ جلاله و هو محيط لم يزل و لا محاط لاذكرا و لا عينا الأن كما كان الاسم و لا رسم و لا معرفة عنه لانّه احاطة و احاطة ذاته سبحان من لايعلم كيف هو الا هو و هو المحيت المتعال و الثّانية احاطة فعله اى ابداع الصّرف و اختراع البحت و هو محيط بالاشياء ذكر امكانياً و لا محاط عينا تكونيياً و هى احاطة اللّه جعل اللّه حاملها محمّد صلى اللّه عليه و آله و الثّالثة احاطة مقترنه مع المحاط و هى احاطة الرّحمانيّة جعل اللّه حاملها على عليه السّلام و هو المحيط بالكافرين بما تجلى لهم بهم و ليس المراد احاطة الذّات لالزام التّغيير و الأقتران و التّحديد لان الاشياء محدود و هو سُبحانه هو المحيط بعلمه الامكانى و الذّات عالم و لا معلوم و هو لم يزل عالماً و لقد قال الصّادق عليه السلام العلم ذاته و لا معلوم اشهد انّ قوله الحقّ و الان كما كان علم الذّات و هو غنى من وجود المعلوم و علمه بالأشياء قبل وجودهم كعلمه بعد

ص ٢٠١

وجودهم و علمه المحيط هو علمه المتقرن بالشيئ سمّاه اللّه تعالی علماً نسبة تشريف و على عليه السّلام حامل ذلك العلم و هو محيط بالكافرين و الكافرين خرج عن لجّة الأحديةّ بغير اذنه و هو محيط بالأشياء لهم بهم و هو عذاب بالكافرين قال اللّه تعالى يكاد البرق يخطف ابصارهم كلّما اضاء لهم مشوا فيه و اذا اظلم عليهم قاموا و لو شاء اللّه لذهب بسمعهم و ابصارهم انّ اللّه على کلّ‌شیء قدير انّ المنكرين لولاية على عليه يكاد البرق يخطف انصار افئدتهم بالتوجه الى وحدة الحقّه آیة على عليه السّلام و اذا اظلم عليهم بوفاة محمّد صلى اللّه عليه و آله قاموا بالأنكار لعلى عليه السّلام و لبسوا قميص الغضب بنظر الأستقبال الى انفسهم و لو شاء على لاخذ القدرة و الحيوة عن الغاصبين و هو على کلّ‌شیءقدير لانّه ما يشاء الا بما شاء اللّه و هو ذات مشيّته اللّه فى كلّ العوالم و لقد قال الحجّة محمد ابن الحسن عليهما السّلام في زيارة آل يس مجاهدتك فى اللّه ذات مشيّة اللّه و مقارعتك فى اللّه ذات انتقام اللّه و صبرك فى اللّه ذو اناة اللّه و شكرك للّه ذو مزيد اللّه و رحمته و فيها بعد هذه و القضاء المثبت ما استاثرت به مشيّتكم و المحوّ ما لا استأثرت به سنّتكم و ذلك حقّ مشيّة اللّه احداثها فلمّا شاء وجود الأوّل و اظلامه لازدياد كفرهم و ابقاء شيعة على عليه السّلام شاء افسادهم و يتحمّل اذاهُم لانّه عليه

ص ٢٠٢

السلام اعطاهم عن اللّه بما هم عليه و هو على کلّ‌شیء قدير و ليس المراد قدرة الذات لانّ قدرته ذاته و هو لم يزل قادر و لا مقدور و الان كما كان و القدرة المقترّنة بالاشياء و المتعلقّة بإيجاد لهم هى قدرة الفعل و هي قدرة و جعل اللّه عليّاً عليه السّلام حاملها و هو على کلّ‌شیء قدير و اذا جرى

القلم بذكر المقام فها اَنَا ذا اذكر سرّ المقام قد علم اولوالألباب ان ماهنا لك فى هذا الكتاب لايعلم الّا بما هيهنا و هو انّ الأزل هو هو لايعرفه سواه و انّ المعروف لدى الأشارات اتيّة و سبيله و لقد قال على عليه السّلام تجلّى لها بها الحديث فلمّا تجلّى اللّه لها بها جعلها مقام فى المعروفيّة اذ كان هو المتعال من ان تنال مفرقة العارفين بعزّ قدسه او ان يقدر عظم الافئدة بالصّعود الى الكبرياء نفسه و هو كما يقول لاتدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللّطيف الخبير قال على عليه السّلام للسّلمان معرفتى بالنّورانيّة معرفة اللّه و معرفة اللّه معرفتى و هو الدّين الخالص بقول اللّه سُبحانه و تعالى و ما امروا الّا ليعبدوا اللّه مخلصين له الدّين بالتّوحيد و هو الأخلاص و قوله حنيفاً و هو الاقرار بنبوّة محمّد صلى اللّه عليه و آله و هو الدّين الحنيف و قوله و يقيمون الصّلوة و هى ولايتى فمن ... ولايتى فقد اقام الصّلوة و هو صعب مُستصعب يا سلمان و يا جندب المؤمن الممتحن الّذى لم يرد عليه

ص ٢٠٣

شيئ من امرنا الا شرح صدره لقبوله و لم يشك و يرتاب و من قال لم و كيف فقد كفر فسلّموا للّه امره فنحن امر اللّه يا سلمان و يا جندب ان اللّه جعلنى امينه على خلقه و خليفته فى ارضه و بلاده و اعطانى ما لم يصفه الواصفوُن و لايعرفه العارفون فاذا عرفتمونى هكذا فانتم مؤمنون يا سلمان و يا جندب قال اللّه تعالى و استعينوا بالصّبر و الصّلوة فالصّبر محمّد صلى اللّه عليه و آله و الصّلوة لايتى و لذلك قال و انّها لكبيرة و لم يقل انّهما ثمّ قال الأ على الخاشعين و فاستثنى اهل ولايتى الّذين استبصروا بنور هدايتى يا سلمان و يا جندب و نحن سرّ اللّه الّذى لايخفى و نوره الّذى لايطفى و نعمة الّذى لاتجزى اوّلنا محمّد و اوسطنا محمّد و آخرنا محمّد فمن عرفنا فقد استكمل الدّين القيّم يا سلمان و يا جندب كُنتُ و محمّد نور نسبّح قبل المسبحّات و نشرق قبل المخلوقات فقسم اللّه النور نصفين نبى مصطفى و ولى مرتضى فقال اللّه عزّ و جلّ لا كن محمداً و للآخر كن عليّا كذلك قال النّبى انا من على و عليّ منّى و لايؤدى عنى الّا انا و على و اليه الاشارة بقوله تعالی و انفسنا و انفسكم و هو اشارة الى اتحادهما فى عالم الأرواح و الانوار مثله قوله تعالى افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و المراد هنا مات النبى او قتل الوصى لانهّما

ص ٢٠٤

شيئ واحد و نوره واحد اتحدى لمعنى و الصّفة و افترقا بالجسد و التّسمية فهما شيئ واحد فى عالم الأرواح انت الّتى بين جسمى و كذلك فى عالم الاجساد انت منى و انَا منك ترثنى وارثك انت منّى بمنزلة الرّوح من الجسد و اليه الاشارة بقوله تعالی صلّوا عليه و سلّموا تسليماً و معناه صلّوا علي محمد و سلموا لعلي امره فجمعهما في جسد واحد جوهري و فرق بينهما بالتسميّه و الصّفات فى الامر فقال صلّوا عليه و سلّموا فقال صلّوا علي النبي و سلّموا علي الوصي و لاتنفعكم صلوتكم علي النّبي بالرّسالة الّا بتسليمكم على عليّ بالولاية يا سلمان و يا جندب و كان محمّد النّاطق و عليّ الصامت و لابدّ فى كلّ زمان من ناطق و صامت فمحمّد صاحب الجمع و اَنَا صاحب الحشر و محمّد المنذر و اَنَا الهادى و محمد صاحب الجنة و اَنَا صاحب الرّجعة و محمد صاحب الحوض و اَنَا اللّوآء و محمّد صاحب المفاتيح و اَنَا صاحب الجّنة و النّار و محمّد صاحب الوحى و انَا صاحب الألهام و محمّد صاحب الدّلالات و اَنَا صاحب المعجزات و محمد خاتم النّبيين و اَنَا خاتم الوصييّن اشهد انّه الحق و كلّ الحقّ منه و اليه من آیة التوحيد الى ما ابدع القديم الحميد من عرفه امامه اليقين و من جهله ورائه السجين و ما هو الّا آیة الحميد قال اللّه تعالى يا ايّها النّاس اعبدوا ربّكم الّذى

ص ٢٠٥

خلقكم و الّذين من قبلكم لعلّكم تتّقون يااهل الأنس باللّه اعبدوا ربّكم اى ادخلوا الجنّة الاحديّه بيت الولاية فان من دخل بيت الجلال بعد كشف السُبّحات و محو الموهومات و هتك الأستار فقد

عبد اللّه بما هو يمكن فى حق الأمكان و الذّات البحت ربّ اذ لا مربوب فكيف العبادة من لاسبيل اليه بالتوّجه بلى العبد عابدا للّه بما تجلّى اللّه له به و كل معبود ممّا دون عرشه الى قرار ارضه السّابعة السّفلى باطل مضمحل ما عدا وجهه الكريم و العابد الحقّه بما لايمكن مثله كان محمّد صلى اللّه عليه و آله لأنّ معبوديّة الحقّه به ظهرت على كمال ما يمكن فى حقّ الأمكان تجلّى اللّه له به قال اللّه عزّ شأنه فى ليلة المعراج يا محمد انت الحبيب و انت المحبُوب و هذه سرّ القول من كلام على عليه السّلام دام الملك في الملك و سُبحان الذّات من ان تقع اليه الاشارة و سُبحان اللّه عمّا يصفّون و حقّ العبادة الممكن من عبد اللّه به و دخل لجّة الاحديّة لانّ فى تلك اللّجة يفنى العبد و ما يعبد به و ما بقى للعبد الّا صرف الظهور و وجه المعبود فحينئذٍ كان عابدا للّه بما يمكن فى حقّ الأمكان من عطاء الرّحمن و من عبد اللّه بغيره بالنظّر الى نفسه بانّه عابد و هو اللّه معبود فقد اشرك باللّه و لم يعبد شيئاً لانّ من اشار الى اللّه فقد اشرك به كيف التوّحيد بين

ص ٢٠٦

الأشارتين بل دخل بيت آیة الّتى تجلّى اللّه له به بلا اشارة و لا اشعار و توجّه باللّه الأحد الصّمد الّذى لا آله الّا هو فقد عبداللّه بما يمكن في حقّه و الا كما هو حقّه لايقدر احد لانّ ما سواه حادث كيف عرف القديم و عبده من ليس له ذكر فى عزّ رتبته من دخل لجّة الأحديّة شهد لنفسه فاسمع رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله فى ليلة المعراج لانّ فيها ارتفع المتغاير بين الواصف و الوصف و الموصوف و هى لجّة التوّحيد و شبح التّفريد قد اختصّها اللّه لنفسه لمقام معرفته من دخل ها عرف نفسه بان ما وصل اليه هو ما قال عليه السّلام لكميل يرشح عليك ما يطفح منى و لايحصل الورود فيها الّا لمن نظر و شهد بما سوى اللّه و وجهه بالفناء و دخل بيت بقائه مستقّراً فيها نعم القول ما صدق الرّسول صلى اللّه عليه و آله قائلاً الا کلّ‌شیءما خلا اللّه باطل و كلّ نعيم لا محاله زآئل و هو ما قال على عليه السّلام لكميل اطفى السّراج اى ذكر الأمكان عن کلّ‌شیء فلمّا اطفاء الكثرات فقد طلع الصّبح و من طلع له الصّبح عرف انّ الربّ هو المعبود و هو الذّات البحت القديم لا آله الّا هو بما تجلّى لما سواه بما سواه و من اشرك فى عبادة و صفاً او اسماً فقد كفر به و لم يعبد شيئاً و لقد قال ايضاً عليه السّلام من عبد اللّه بالتّوهم فقد كفر به و لم يعبد شيئاً اى خارج عن لجّة الأحديّة و من عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و من عبد الاسم و المعنى فقد اشرك و من عبد المعنى باشیاع

ص ٢٠٧

الاسماء عليه بصفاته الّتى وصف لها نفسه فقعد عليه قلبه و نطق به لسانه فى سرّه و علانيّه فاولئك اصحاب امير المؤمنين عليه السّلام حقّاً و قال أبو جعفر عليه السّلام ان من عبد الاسم دون المسمّى بالأسماء فقد اشرك و كفر و جحد و لم يعبد شيئاً بل اعبدوا للّه الواحد الاحد الصّمد المسمّى بهذه الأسماء دون الأسماء و انّ الأسماء صفات، وصف بها نفسه تعالى و قال على عليه السّلام الاسم ما انباء عن المسمّى و الحرف ما انباء عن معنى معنى و ليس باسم و لا فعل و ان الاشياء ثلثة ظاهرا و مضمرا و ما ليس بظاهر و لا مضمر و انّما يتفاضل العلماء فى معرفة ما ليس بظاهر و لا مضمر و لقد قال عليه السّلام يسّبح اللّه باسمائه جميع خلقه قال الأمام عليه السّلام نحن و اللّه الأسماء الحُسنى الّتى لايقبل اللّه عمل احد الا بمعرفتنا و الاسم باب المسمّى لا فرق بينهما الّا ان الاسم عبده و خلقه و المعنى العمل بالوجُدان و الأسم عالم الوجودى من عرف الفصل من الوصل فقد عرف فرقهما لقد قال على عليه السّلام اَنَا المعنى الّذى لايقع عليه اسم و لا شبه و الذّات البحت لا سبيل له العبادة مردود و التوّجه مسدود الا بما وصف به نفسه سُبحانه و تعالى عمّا يشركون عرف من عرف الاشارة بان لاسبيل الى اللّه فى العبادة الّا بعد كشف السُّبحات و المعبود هو الرّب القديم و هو الذّى خلقكم لكم بكم قال

ص ٢٠٨

الأمام عليه السّلام خلق اللّه الاشياء بالمشيّة و خلق المشيّة بنفسها من وحد اللّه بتوحيد وحده بتوحيد الصّفات و الأفعال و العبادة و التّوحيد واحد و هو الحقّ خلق الاشياء بفعله و هو لم يزل خالقاً و لا مخلوق لا يقارن ذاته المقدّس شيئاً انّ الخالقيّة المقترنة صفة فعله ابدعه بنفسه و اخترعه لا من شئ و امسكه فى ظلّه سُبحانه لم تزل كان و لم يكن معه شيئ الأن كما كان كلّ الصّفات صفة فعله و الاسماء مشيّته و لقد قال على عليه السّلام كمال التّوحيد نفى الصّفات عنه بشهادة كلّ صفة انّها غير الموصُوف و كلّ الموصوف غيرالصّفة و هو الاحد الفرد ليس كمثله شيئ قد جلّ نفسه عن وصف ما سواه سُبحانه لايعلم كيف هو الّا هو و لقد قال الأمام عليه السلام تتقى عند الحدّين حدّ التعطيل و حد التّشبيه و هو الذّى خلقكم و الذّين من قبلكم هم ما فى الأمكان الّذى لا نزل بالاكوان و ما فى الابداع الّذى لايتعلّق بالأختراع و كل ما احدث اللّه اناً فاناً من المدد بالأبداع و الأختراع يتعلّق بقوله الّذين من قبلكم فاعبدوا بارئهم الّذى خلقكم واحدكم لا من شيئ بالأبداع الجديد كما خلقكم و الّذين فى قبلكم لعلّكم تتّقون اى تعلمون انّ احتياجكم فى كلُ الحال كبدء وجودكم و لا تبطلوا وجوداتكم بالنّظر الى اطوار الواحديّة و ادخلوا لجّة الأحديّة فانّها التقوى

ص ٢٠٩

الخالص و حقّ العبادة الأعتدال التام لو كانوا يعلمون قال على عليه السّلام فى جواب اليهوديّة و ما تعنى بالفلسفة اليس من اعتدل طباعه صفي مزاجه و من صفي مزاجه قوي اثر النفس فيه و من قوي اثر النفّس فيه سُمّى الى ما يرتقيه فقد تخلق بالاخلاق النفّسانيّه فقد صار موجوداً بما هو انسان دون ان يكون موجوداً بما هو حيوان فقد دخل فى الباب الملك الصّورى ليس عن هذا الغايّه لمغير و انّ فى تلك الإشارات عبادة اهل التشريح على سبيل الحبّ بان يعبد اللّه على سبيل الحقيقة بالاستحقاق و ما العقلاء هى فى مبدء الفرق ايّاك نبعبد ايّاك نستعين و اذا جرى القلم بذكر العقل فها انَا اذكر فضله حتى علم اهله قدره قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ما قسم للعباد شيئاً افضل من العقل فنوم العاقل افضل من سهر الجاهل و اقامة العاقل افضل من شحوص الجاهل و لا بعث اللّه نبّياً و لا رسولاً حتى يستكمل العقل فيه و يكون عقله افضل من جميع الأمّة و ما يضمر النبى فى نفسه افضل من اجتهاد المجتهدين و ما ادى العبد فرائض اللّه حتى عقل عنه و لا بلغ جميع العابدين فى فضل عبادتهم ما بلغ العاقل و العقلاء هم اولو الالباب الّذين قد قال اللّه و ما يتذكرّ الّا اولوالالباب و قال

ص ٢١٠

على عليه السّلام رايت العقل عقلين فمطبوع و مسموع و لاينفع مسموع اذا لم يك مطبوع كما لاينفع العين وضؤ الشّمس ممنوع و قال عليه السّلام فقد العقل فقد الحيوة و لايقاس الا بالاموات و لقد قال ابو عبداللّه عليه السّلام ان الثواب على قدر العقل و هو احبّ الأشياء الى اللّه و لقد قال الرّضاء عليه السّلام العقل حياء من اللّه و الأدب كلفة و من التكليف الأدب قدر و من تكلّف العقل لايزداد بذلك الّا جهلاً الحديث و انّ عبادة للّه هى الطاعة لعلى عليه السّلام في كلّ العوالم و لقد قال الأمام الحسن العسكرى عليه السّلام فى تفسيره لهذه الآیة اعبدوا ربّكم و اطيعوا ربّكم من حيث امركم ان تعتقدوا ان لا آله الّا اللّه وحده لا شريك له و لا شبه و لا مثل عدل لايجور جواد لاينحل حليم لايجعل حكيم لايخطاء و انّ محمّد صلّى اللّه عليه و آله عبده و رسوله و انّ محمّد ص افضل النّبين و انّ عليّاً (ع) افضل آل محمّد ص و ان اصحاب محمّد المؤمنين منهم افضل صحابة المرّسلين و انّ امّة محمّد ص افضل امم المرسلين قال اللّه تعالى الّذى جعل لكم الارض فراشاً و السّماء بناء و انزل من السّماء ماء فاخرج به من الثمّرات رزقاً لكم فلاتجعلوا للّه انداداً و انتم تعلمُون و الجعل نفس الأختراع و اعظم الاراضى ارض الأمكان و هى

ص ٢١١

ارض الجزر جعلها بارئها فرث الخروج الاكوان بما لانهایة الى ما لانهایة و هى سطح الكبرى صُور اللّه تعالى فيها كلّما فى الأبداع و الأختراع و الأرض جهة الانفعال و هى المنفعل عن سماء الفعل و جعل الأرض سبعة طبقات للسّماء، الأولى ارض المشيّة و سمائها اسم الهويّة و الثّانية ارض الارادة و سمائها اسم الأحديّة و الثّالثة ارض القدر و سمائها اسم الواحديّة و الرّابعة ارض القضاء و سمائها اسم الألوهيّة و الخامسة ارض العرش و سمائها اسم الرّحمانيّة و السّادسة ارض الكرسى و سمائها اسم العلى سلام اللّه عليه و السّابعة ارض الكتاب و سمائها اسم الفاطريّة و جعل الأرض بالنّسبة الى السّماء كخلقه تلقاة فى فلاة جعل اللّه الأرض بالسّماء الأولى فوق سماء الثّانية الى ان ينتهى الى ارض السّابعة فالسّماء هو النور الالهى جهة المقبوليّة و الارض جهة الانّية فلما اقترن القابل بالمقبول مادت الشيئ شيئاً و حقيقة الأرض هى صرف عنصر البرودة و اليبوسة و على الاراضى هى على السّموات و هى وجود الشّيئ و حقيقیة من ربّه ليس فيها جهة تمايز و افترق و جعل اللّه حكم عناصرها حكم عنصر واحدة حتّى كانت آیة معرفته قال الأمام عليه السّلام انت اللّه عماد السّموات و الأرض و اعلى الأراضى

ص ٢١٢

ارض لجّة الهويّة و سمائها ارضها لايمكن عند الأبداع اعلى منها بل فى الحقيقة هى الأرض خلو من الأراضى و الأراضى خلوة منها و اوّل ارض تلعلع من هذه الأرض هى ارض الواحديّه مبدء النباتات من الأسماء و الصّفات و كلّ ارض وجدت فى كلّ عالم صفة هذه الأرض و شئونها و انزل من السّماء ماء اى من سماء المتجلّى بالفتح و به يخرج من الأبداع لا من شيئ من شئونات الربوبيّة و اطوار الالهية جوداً لكم من فضل آل اللّه سلام اللّه عليهم فلاتجعلوا للّه انداداً اى لا لاتجعلوا لعلى عليه السّلام شريكاً فى خلافته فان من جعل له شريكاً فقد جعل للّه نداً لأنّه آیة اللّه البحتة و فعل اللّه الصّرفة و ليس فى آيته في الاشياء ذكراً عن غير اللّه و انتم تعلمون باسمه صارت الارض فراشاً و السماء بناء و المآء ماء و الثّمرات رزقاً فلاتجعلوا فى الأمكان معه فى الوصاية لرسُول اللّه صلى اللّه عليه و آله و ان تعلمون بان ما سواه لايستحّق تلك المقام و سر الأمر في كلّ العوالم هى اذا امتزجت النّطُفتان نطفة الاب هى السّماء و نطفة الّام هى الأرض وجدت الأثمار و الأولاد فمن يشابه الأب شابهت جواهر اوائل علله و من تشابه الام شابهت انيّة نفسه و يجرى عليهما حُكمها و الأرض فاطمة صلواة اللّه

ص ٢١٣

عليها و السّماء على عليه السّلام و الماء الحسنين عليهما السّلام فاخرج اللّه بالحسين ع من الائمة تسعاً ائمة لكم و لاتجعلوا فى آية رسُول اللّه صلي الله عليه و آله الّتي جعل اللّه في انفسكم شبهاً و في آية وصيّته سلام اللّه نداً و انتم تعلمون و المخاطب بالحقيقة الاوليّه محمّد ص لانّه يعلم جلالة آل اللّه سلام اللّه عليهم فرداً قال عليه السّلام لاعلم الّا خشيّتك و لا حكم الا الايمان بل ليس لمن لم يخشك علم و لا بمن لايؤمن بك حكم قال اللّه تعالى و ان كنتم فى ريب ممّا نزّلنا على عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائكم من دون اللّه ان كنتم صادقين و الرّيب صفة الأول و فروعه اي انتم في شكّ و انكار مما نزّلنا فى ولاية على عليه السّلام على عبده محمّد صلّى اللّه عليه و آله فانظروا فى عوالم الأمكان ايمكن فى خلافة مثل على عليه السّلام ان امكن فاعترفوا بشهدائكم ممن جعلوهم آیات ربّكم من دون على عليه السّلام ان كنتم صادقين لايمكن بمثله و لا ورود لجّة الأحديّة الّا بولايته و هو المقصود من وجودكم لانّ اللّه جعلكم لاجل تلك اللّجة و جعل فيها حياته و عزّه مّما يمكن فى الأمكان ان كنتم تعلمون قال اللّه تعالى فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقّوا النّار الّتى وقودها النّاس و الحجارة اعدّت للكافرين

ص ٢١٤

اخبر اللّه عن كفرهم فان لم تفعلوا فى امكانكم راضين بلجّة الاحّدية و لن تفعلوا فى اكوانكم معترفين بولاية المطلقة لعلى عليه السّلام فاتقّوا نار دعوة الحسين عليه السّلام فى يوم عاشورا فان لم تقوموا جعل اللّه تلك الادبار نار محبّة الأول الّتى وقودها الثّانى و الحجارة هى ثالث اعد اللّه حبّ هذه الثلثّة للكافرين قال اللّه تعالى و بشر الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات جنّات تجرى تحتها الأنهار كلّما رزقوا منها من ثمرة رزقاً قالوا هذا الّذى رزقنا من قبل و آتوا به متشابهاً و لهم فيها ازواج مطهرّة و هم فيها خالدين هذه الآیة لاهل الحقيقة لها و جهة لايعرفها غيرهم و ها اَنَا ذا اذكرها انّ اللّه بشر الّذين آمنوا بعلى عليه السّلام و عملوا الاعمال فى ولايته انّ لهم اى جنّة الهُويّة و لجّة الأحديّة صرف الآیة للحّى القديم تجرى من تحتها الأنهار اى تجلّيات من اللّه بها اليها كلّما رزقوا من ثمرة اى وجدوا تجلّيات من تلك اللّجة قالوا هذه الّذى رزقنا من قبل بان جعل اللّه فى امكاننا و اتوا به من اللّه دائماً متشابهاً بلجّة انفسهم بان لا شبه لها و لا مثل و لهم فيها ازواج مطهرّة اى سكونات انفسهم مقدسّة عن ذكر ما سوى اللّه امكاناً و هم فى تلك اللّجة القديمة دائمون ببقاء اللّه خالدون

ص ٢١٥

يخلدوّن بخلود سلطنة اللّه بل هم مظهر سلطنته سُبحانه و هو سُلطان اذ لا مملكة و لا مال بل هم عطاء اللّه اجلّ من تلك الاوصاف و الأشارات يجرى لاهل السُبّحات و هم لايعرفون بالأشارة و لا بنفيها عرفهم من عرفهم بان لا اله الّا اللّه بارئهم و سُبحان اللّه عمّا يصفون و لاهل الباطن انّ اللّه بشرّ الّذين آمنوا بمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و آمنوا بوصيّته بالبيعة لعلى عليه السّلام بان لهم جنّات و هي حبّ فاطمة صلوات اللّه عليها تجرى من تحتها الانهار اى الحسنين عليهما السّلام كُلمّا اخذوا منها علماً قالوا هذا الذى علمنا من محمّد صلّى اللّه عليه و آله و اتوا بالحسين عليه السّلام و من نسله الائمة متشابهاً به في جلالة و لهم اى لمن آمن بالتّسعة المتشابهة بالحسين عليه السّلام ازواج مظهرّه اى نفوس مقدسّة مُطهرّة عن ولاية غيرهم و هم في محبّة اللّه محبتّهم خالدين و لاهل الباطن على نهج الظّاهر انّ الّذين آمنوا بمبدء المسمّى على عليه السّلام و عملوا الصّالحات باسمائه و صفاته الّذى وصف بها نفسه انّ لهم جنّات ثمانية قد جعل اللّه فيها معارف حقّه من معرفته على عليه السّلام ما لا رایت عين دون عينه و لا سمعت اذن الّا مظهر سمعه و لا خطر عَلى قلب بشر الّا من اتاه بقلب سليم

ص ٢١٦

و دخل لجّة الاحدّية ير حين غفلة عمّا سواها تجرى من تحتها انهار أربعة لظهور الانوار فى الاكوار و الأدوار النّهر الأولى للخلق و الثانيه للرزق و الثّالثة جعلها بارئها مظهر اسمه المُحيى و الرّابعة ماء الخمر جعلها بارئها لذّة للشاربين و تلك الأنهار جاريّة من تحت جبل الأزل الّتى جعل اللّه فى كلّ الجنان لاستقرارها و الأنهار جارية الى ما لانهاية بما لانهاية و ما كان لأمر اللّه تعطيلاً و النهر الأولى من ماء البيضاء جارية لخلق الاشياء ومنه انبعث الافئدة لتوحيد الرّحمن صافياً عن شوائب الكثرات مكتوب على ذروتها لا آله الا هو و اليه المصير و الثّانية من لبن الصّفرآء جارية لرزق الاشياء و منه اصفّرت العقول لنبوّة الرّسول صلى اللّه عليه و آله كتب اللّه على ذروتها فضل محمّد على الانبياء كفضلى و اَنَا ربّ العزّة على العالمين و الثّالثة من عسل المُصّفى الخضرآء جاريّة لحيوة الاشياء و منه اخضرّت النّفوس بالتلئلاء الآیات اوصياء الرّسول صلّى اللّه عليه و آله و كتب اللّه على ذروتها أسماء آل اللّه و فضلهم و ما لفضل اللّه من نفاد و الرّابعة من خمر الحمرآء جارية لكسر الاشياء وصوغهم عن الآیات و العلامات و منه احّمرت

ص ٢١٧

الأجساد لمحبّه شيعة آل اللّه الأطهار سلام عليهم و صور اللّه فى تلك النّهر صور المؤمنين و كتب اللّه على ذروتها حبّ شيعة على عليه السّلام حصنى فمن دخل حصنى آمن من عذابى و كلّ من شرب من نهر قالوا هذا الّذى جعل اللّه في كل الانوار من آیات اربعة و الوان مجتمعة و أتوا بالشاربين مدد المشاكل و المشابهة بالبيضاء البيضاء و بالصّفرآء الصفراء و بالخضرآء الخضرآء و بالحمرآء الحمرآء و لهم فيها ازواج مطهّرة صالحة لجميع الاطوارات و الشّئونات من آیات جنّة الأحديّة و علامات طمطام الواحديّة و مقامات لجّة الرّحمانيّة و دلالات جنّة الخمسة مطهرا بامر اللّه من ريب الوقوف فيها وهم فى محبّته شبح الفاطمة صلوات اللّه عليها خالدون و لقد اشار الأمام جعفر ابن محمّد الصّادق عليهما السّلام فى حديث الجابر و ها اَنَا ذا اذكره لانّ فيه اسرار الهيّه غيبيّة يحرم من معرفتها الا كثّرون و هو ما فى الكافى عن جابر قال نزل جبرئل عليه السّلام بهذه الآیة على محمّد صلّى اللّه عليه و آله هكذا ان كنتم فى ريب ممّا نزّلنا على عبدنا فى على عليه السّلام فاتوا بسورة من مثله قال اللّه تعالى انّ اللّه لايستحيى ان يضرب مثلاً ما بعوضة فيما فوقها لدن اللّه تعالى لايستحيى ان يخلق بعوضة لانّ خلق البعوضة هى بعينها خلق المشيّة الانّ القدرة من فعل اللّه سواء

ص ٢١٨

و الأختلاف من صور الأشياء و المادّة فى كلّ عالم واحدة و جعل اللّه صورة سلسلة العالي مادة سلسلة السّافل و ما تري في خلق الرّحمن من تفاوت و البغوصة على عليه السّلام و ما فوقها محمّد صلّى اللّه عليه و آله و انّ اللّه سُبحانه لايخلق خلقاً الا و ان يجعل فيها مثلاً من آیة واحديّة و فوقها آیة احديّته الأولى للوقوف فى مقامات اللّه و كثرة الشّئونات و الأطوار هو هو و نحن نحن و الثّانية للوقوف فى مقام التّوحيد و شبح الّتفريد نحن هو و هو نحن قال الصّادق عليه السّلام انما ضرب اللّه المثل البعوضة لان البعوضة مع صغر حجمها خلق اللّه فيها جميع ما خلق فى الفيل مع كبره و زيادة عضوين آخرين فاراد اللّه سُبحانه ان يتنبه بذلك المؤمنين على لطف خلقه و عجيب صنعه و هى كمال قال عليه السلام جعل اللّه في كل­شئ امكان کلّ‌شیء فى رتبته اذا شاءاللّه اظهر كما اظهر من عصى موسى ع ما اظهر قال اللّه تعالى فامّا الّذين آمنوا فيعلمون انّه الحّق من ربّهم اى انّ الّذين يؤمنون بعلى عليه السّلام فيعلمون انّه الحّق و آیة الربّ و جعل اللّه تلك الآیة فى الأشياء حتّى يعلموا انّه هو الحقّ قال اللّه تعالى و امّا الّذين كفروا بعلى عليه السّلام فيقول ماذا اراد اللّه بهذا مثلاً المثل الأعلى ليس كمثله فى انفسنا يضلّ

ص ٢١٩

به اى بعلى عليه السّلام كثيراً لانّ ظاهره من قبله العذاب و يهدى كثيراً لان باطنه فيه الرّحمة و ما يضّل به اى بآیات على عليه السّلام الّا الفاسقين لانّ الكافر من فسق عن امر ربّه بنكّس البيعة و الاعراض عن الكينونة الالهيّه و اللّطيفة الرّبانية فبعلى عليه السّلام يدخل لجّة الاحديّه من دخل و يخرج عنها ما خرج عن ولايته و ما اللّه بظلّام للعبيد و لقد قال الصّادق عليه السّلام انّ هذا المثل ضرب اللّه لاميرالمؤمنين عليه السّلام فالبعوضة على عليه السّلام و ما فوقها رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و الدّليل على ذلك قوله تعالى فامّا الّذين آمنوا فيعلمون انّه الحّق من ربّهم يعنى اميرالمؤمنين كما اخذ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله الميثاق عليهم و امّا الّذين كفروا فيقولون بماذا اراد اللّه بهذا مثلاً يضّل به كثيراً و يهدى به كثيراً فَرَد اللّه عليهم فقال و ما يضّل به الّا الفاسقين و فى تفسير الأمام الحسن العسكرى عليه السّلام وقع فيه قيل للباقر عليه السّلام ان من ينتحل موالاتكم بزعم انّ البعوضة على عليه السّلام و انّ ما فوقها هو الذّباب محمّد صلى اللّه عليه و آله فقال الباقر عليه السّلام سمعوا هؤلاء شيئاً لم يصفوه على وجهة انّما كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قاعدا ذات يوم و على عليه السّلام اذا سمع قائلاً

ص ٢٢٠

يقول ما شاءالله و شاء محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سمع آخر يقول ما شاءاللّه و شاء على عليه السلام فقال لاتقرنوا محمّداً و عليّاً باللّه عزّ و جلّ ولكن قولوا ما شاءاللّه ثمّ ما شاء محمّد ما شاء محمّد ثمّ ما شاء على عليه السّلام ان مشيّة اللّه هى القاهرة الّتى لاتساوى و لاتكافى و لاتدانى و ما محمّداً رسول اللّه فى اللّه و فى قدرته الّا كَذُبابة يطير فى هذه الممالك الواسعة و ما على عليه السّلام فى اللّه و فى قدرته الّا كبعوضةً في جملّة هذه الممالك مع انّ فضل اللّه على محمّد و على الفضل الّذى لايغنى به فضله على جميع خلقه من اوّل الدّهر الى آخره هذا ما قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى ذكر ذباب و البعوضة فى هذا المكان فلايدخل فى قوله تعالى انّ اللّه لايستحيى ان يضرب مثلاً ما بعوضة انتهى و هذه الرّواية بالحقيقة ما كانت معارضة لقول الصّادق عليه السّلام اسقاهما ربّهما بماء واحد من نظر اليها بعين الحقيقة يعرف ما اشرت فيها فيها و من و لم ير التعارض فيهما كان فقيها قال اللّه تعالی الّذين ينقضون عهد اللّه من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر اللّه به ان يوصل و يفسدون فى الارض اولئك هم الخاسرون اى ان الّذين ينقضون عهد محمّد صلّى اللّه عليه و آله فى عالم الغيب فى آیات على ع فى ذرّ الافئدة

ص ٢٢١

مقام التّوحيد و ذرّ العقول رتبة محمّد صلّى اللّه عليه و آله و ذر النّفوس مقّر الامامة و ذرّ الأجسام محل محبّته الشيعة من بعد ما اخذ اللّه تلك الميثاق عن جميع الاشياء بالأيمان بمحمّد و على و الحسن و الحسين و جعفر و موسى و فاطمه صلواة اللّه عليهم اولئك هم الكافرون و اوّل من نقض عهد اللّه فى الأمكان فى جميع مقاماته من آیة التوّحيد الى منتهى التكّثير هو أبو الدواهى لعنة اللّه عليه نقض عهد اللّه فى اوليائه فى عوالم الغيب و قطع ولاية على عليه السّلام فى مظاهره فى أئمة الشّهاده و هم على و محمّد و على و محمّد و الحسن و محمد صاحب الأمر سلام اللّه عليهم و فسد فى الارض الأمكان بنظرها فى معرفة على عليه السّلام بالنورانية و من افساده اخذ بالغصب ارض الفدك عن فاطمة صلوات اللّه بعد ما علمه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى حياته بانّها مختّصة لها و حرّم اللّه ثمرها على غيرها فكفّر باللّه و ليس قميص الأنكار فى اللّه و قميص الكفر فى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و قميص الشّرك فى على ولّى اللّه سلام اللّه عليه قال على عليه السّلام لقد تقمصها ابن ابى قحافة و انّه ليعلم انّ محلّى منها محلّ القطب من الرّحى ينحدر عنّى السّيل و لايرقى الى الطّير الحديث فكان بذلك مبدء الخُسران و يرجع اليه كلّ الخاسرون

ص ٢٢٢

و لقد قال الأمام عليه السّلام فى هذه الآیة من بعد ميثاقه فى على عليه السّلام و فى قوله ان يوصل يعنى من صلة امير المؤمنين ع و الائمة عليه السّلام و لقد اشار الأمام جعفر ابن محمّد الصّادق عليه السّلام فى حديث طويل على تفسيرها و ها اَنَا اذكرها بطوله لانّ فيها اسرار الهيّة غيبيّة يحرم من معرفتها الا كثرون وحارت فى عجائبها حكماء الهيّون و هى ما يروى عن الشّیخ الثقّة ابى الحسين محمّد ابن على الحلبى عن شيخه السيّد ابى عبداللّه الحسين ابن احمد ابن احمد ان الخصيبى قال حدّثنى جعفر ابن مالك الفرادى الكوفى عن عبداللّه ابن يونس المُوصلى عن محمد ابن صدقة العبدى عن محمد ابن سنّان الزّاهرى عن صفوان ابن يحى الكوفى عن المفضّل عمر الجعفى قال قلت لمولانا الصّادق الوعد منه الی الرّحمة و قد خلوت به فوجدت منه فرصة اتمّناها اسئلك يا مولاى عمّا جرت فى خواطرى من ظهور المعنى لخلقه بصورة مرئیة فهل الذّات تتصّور او تتجزّى لو تتبعّض او تحّول عن كيانها او تتوهّم في العقول بحركة او سكون و كيف ظهور الغيب الممتزج بخلق ضعيف و كيف يطیق المخلوق النّظر الى الخالق مع ضعف المخلوُق فقال عليه السّلام يا مفّضل انّ فى خلق السّموات و الأرض و اختلاف اللّيل و النّهار

ص ٢٢٣

لآیات لاولى الالباب يا مفضل علمنا صعب مستصعب و سرّنا وعر بعيد على اللّسان ان يترجم عنه الا تلويحاً و ما يعرف شيعتنا بحسب درايتهم لنا و معرفتهم لنا و سحقاً لمن يروى ما لايدرى و يعتقد ما لايتصرّف فى العقل و لاينضج فى لب و ذلك ايمان اللّسان و وعر الحواس و الحجّة فيه على صاحبه و ذلك انّ القرآن نزل على ايّاك اعنى و اسمعى يا جارة فاستمع لما يوحى اليك و انظر بعين عقلك و انصب بنور لبّك و اسمع وع فقد سالت عن بیان عظيم و حقّ يقين و سالقى منه سولاً ثقيلاً و هو الذّى ضل فى معرفته اکثر الخلق كثيرا الّا من رحم ربّك انّه هو الغفور الرّحيم و ما انباء به الباقر الجابر من الوعر الاوعر الّذى خفى على ساير العالم الا عن صفوة المختصّين و البلغاء المُستحفظين الّذين اخلصوا و اختصوا و شهدوا الحق بما علموا و صدقوا بما عاينوا كما ذكر فى التنّزيل قول السيّد الأمين الّا من شهد بالحقّ و هم يعلمون انّه الحقّ و الأمر يا مفضل لطيف و سرّ هذا العلم غامض و اعلم انّ الذّات تجلّ عن الاسماء و الصّفات غيب ممتنع لايمتنع عنه بالحقّ سر مستسر باطن و لايستر عنه خفى لطيف و لا شييء اعظم منه موصوف باتّصافه له مشهور بآیاته معروف بظهوراته كان قبل القبل و قبل ان يحيث الحيث بحیث لاحیث

ص ٢٢٤

غيره و قبل المكان اذ لا مكان الا ما كونه و هو الى ما لانهاية لایحو ل عن حال و لاینتقل عن کیانه عمّا كان منه من كيانه و لايفتقر الى شييء فيستعيّن به و لاينسب الى غيره فيعرف به بل هو حيث هو و حيث كان فلم يكن الّا هو و اعلم يا مفضّل انّ الظّهور تمام البطون و البطون تمام الظّهور و القدرة و العزّه تمام الفعل و متى لم تكن كليّات الحكمة تامّة فى بطونها و تامّة فى ظهورها كانت الحكمة ناقصة من الحكيم و ان كان قادراً يا مفضّل قلت زدنى يا مولاى شرحاً يُحیى به من قرب و تقرّب به مشي بنورك و عرفك حقيقة المعرفة قال عليه السّلام يا مفضّل انّ الظّهور الأزل بين خلقه عجيب لايعلم ذلك الّا عالم خبير و انّ الذّات لايقال لها نور لانّها منيرة كلّ نور فلمّا شاء من غير فكر و لا هم اظهار المشيّة و خلق المشيّة للشيء و هما الميم و الشّين فاشرق من ذاته نور شعشعانى لاثبت له انوار غير باين عنه فاظهر النّور نور الضّياء لمن تبيّن منه و اظهر الضّياء ظلا فاقام صورة الوجود بنفسى الضّياء و الظلّ و جعل النّور باطنه و الذّات منه مبدئها و كذلك الأسم غير متحّد بنور بارى خلقه بخلقه فاذا بطن ففى ذاته و غيّبه الّذى ليس شييء لهو الّا هو فتعالى اللّه العظيم يا مفضّل فقد سئلت عن المشيّة كيف ابداها منشئها فافهم ما اَنَا ذاكره لك

ص ٢٢٥

يا مفضّل فقد سئلت عن امر عظيم ان مولاک القديم الأزل تعالی ذكره يبدى مشيّة لم يزل بها عالماً و كانت تلك ارادة من غير همّة و لا حدوث فكرة و لا انتقال من سكون الى حركة و لا من حركة الى سكون لانّ القدرة طباعه و ذلك انّه يظهر المشيّة التى هى اسمه و دلّ بها على ذاته لا لحاجة منه اليه و لا غيب به فلما بدت بطبع الحكمة عند ارادته یكون الأسم و العلم بان الحكمة اظهار ما فى الكيان الى العيان و لو لم يظهر ما علمه من غامض علمه الى وجود معانية بعضها لبعض لكان ناقصاً و الحكمة غير تامّة لان تمام القوّة الفعل و تمام العلم المعلوم و تمام الكون المكوّن فافتح يا مفضّل قلبك لكلام امامك و اعلم ان النّور لم يكن باطناً فى الذّات و ظهر منه و لا ظاهراً منه فبطن فيه بل النّور من الذّات بلاتبعيض و غائب فى غيبته بلا استتار و مشرق منه بلا انفصال كالشّعاع من القرص و النّور من الشّعاع لمولاك يا مفضل اخترع الأسم الأعظم و المشيّة الّتى انشأت الاشياء و لم يكن للنّور عند اختراعه الأسم زيادة و لا نقصان و الأسم من النّور الذّات بلا تبعيض و ظاهره بلا تجزى يدعو الى مولاه و يشير الى معناه و ذلك عند تغيّر كلّ ملّة لأثبات الحجّة و اظهار الدّعوة ليثبت على المقر اقراره و يرد على الجاحد

ص ٢٢٦

انكاره فان غاب المولى عن ابصار خلقه فُهم المحجُوبون بالغيبة ممتحنون بالصّورة يا مفضّل الّتى ظهر بها الاسم ضياء نوره و ظلّ ضيائه الّذى تشخّص به للخلق لينظروه و دّلهم على بارئه لیعرفوه بالصّورة الّتى هي صفّة النّفس و النّفس صفة الذّات و الأسم مخترع من النّفس الذّات ذلك سمّى نفساً و لاجل ذلك قوله عزّ و جلّ و يحذّركم اللّه نفسه و انّما حذركم ان تجعلوا محمّد صلّى اللّه عليه و آله مصنوعاً و الا لكان الذّات مُحدّثاً مصنوعاً و هذا الكفر الصّراح و اعلم يا مفضّل انّه ليس بين الأحد و الواحد الّا كما بين الحركة و السّكون او بين الكاف و النّون لاتصاله بنور الذّات قائمة بذاتها و هو قوله تعالى الم تر الى ربّك كيف مدّ الظّل و لو شاء لجعله ساكناً ثمّ جعلنا الشّمس عليه دليلاً يعنى ما كان فيه من الذّات فالصّورة الأنزعيّة هى الضّياء و الظّل و هى الّتى لاتتغير فى قديم الدّهور و لا فيما يحدث من الأزمان فظاهره صورة الانزعيّة و باطنه المعنويّة و تلك الصّورة هى هيولی الهيولات و فاعلة المفعولات و اسّ الحركات و علّه كلّ علة لا بعدها سرّ و لايعلم ما هى الّا هو و يجب ان يعلم يا مفضّل انّ الصّورة الانزعيّه الّتى قالت ظاهرى امامة و وصية و باطنى غيب منيع لايدرك ليست كليّة البارى و لا البارى سواها و هى هو اثباتاً

ص ٢٢٧

و ايجادا و عياناً يقينا و تعیينا لا هو هى كلا و لا جمعاً و لا احصاء و لا احاطة قال المفضل قلتُ يا مولاى زدنى شرحاً فقد علمت من فضلك و نعمك ما اقصر عن صفة قال عليه السّلام يا مفضل سل عمّا أحببت قلت يا مولاى تلك الصّورة الّتى رايت على المنابر تدعوا من ذاتها الى ذاتها بالمعنويّة و تصرح باللالوهیة قلت لى انّها ليست كليّه البارى و لا البارى غيرها فكيف یعلم بحقيقة هذا القول قال عليه السّلام يا مفضّل تلك بيوت النّور و قمص الظّهور و السن العبارة و معدن الإشارة حجبك بها عنه و دلّک منها اليه لا هى هو و لا هو غيرها محتجب بالنّور ظاهر بالتّجلى كلّ يراه بحسب معرفته و ينال على مقدار طاعته فمنهم من يراه قريباً و منهم من يراه بعيداً يا مفضّل انّ الصّورة نور مُنير و قدرة قدير و ظهور مولاك رحمة لمن آمن به و اقرّ و عذاب على من جحد و انكر ليس ورائه غاية و لا له نهاية قُلت يا مولاى فالواحد الّذى هو محمد فقال هو الواحد الذی اذا سمّى و محمّد اذا وصف قلت يا مولاى فعلى مه باين عن المعنى وصف اسمه فقال عليه السّلام الم تسمع الى قوله ظاهرى امامة و وصية و باطنى غيب ممتنع لايدرك قلت يا مولاى فما باطن الميم فقال عليه السّلام نور الذّات و هو اوّل الكون و مبدع الخلق و مكّون لكلّ مخلوق و متصّل بالنّور و منفصل لمشاهدة الظّهور

ص ٢٢٨

ان بعد فقریب و ان ناى فمجيب و هو الواحد الّذى ابداه الاحد من نوره و الاحد لايدخل فى عدد فالواحد اصل الاعداد و اليه عودها و هو المكنوُن قلت يا مولاى يقول سيّد الميم اَنَا مدينة العلم و عليّ بابها فقال عليه السّلام يا مفضّل انّما عنى به التسلسل نور الّذى سلسل من نوره فمعنى قوله و على بابها يعنى انّه هو اعلى المراتب و باب لهم و منه يدخلون الى المدينة و العلم و هو المترجم بما یمدّه سيّده من علم الملكوت و جلال اللّاهوُت فقلت يا مولاى يقول السيّد الميم انا و على كهاتين

لا ادرى يميناً و لا شمالاً و اقرن بين سبابتیه فقال عليه السّلام يا مفضّل ليس مقدار احد من اهل العلم ان يفصل بين الاسم و المعنى غير انّ المعنى فوقه لانّ من نور الذّات اخترعه فليس بينه و بين النّور فرق و لا فاصل فلاجل ذلك قال انا و على كهاتين اشارة منه الى العارفين ان ليس هناك فصل و لو كان بينه و بينه فصل لكان شخصاً غيره و هذا هو الكفر الصّراح ا ما سمعت قوله تعالى یریدون ان يفرّقوا بين اللّه و رسله و قوله يقطعون ما امر اللّه به ان يوصل و یفسدون و ايمائها للافساد ان يقول انّ بينه و بين بارئه واسطة فلاجل هذا قال اَنَا و على كهاتين لانه بدء لاسماء و اوّل من یسمّى به فمن عرف الاشارة استغنى عن العبارة و

ص ٢٢٩

من عرف مواقع الصّفة فقد بلغ القرار المعرفة الم تسمع الى اشارات الأسم الى مولاه تصريحاً بغير تلويح حيث يقول انّك كاشف الهّم عنى و انت مفرّج كرُبتى انت قاضى دينى انت منجّز عدتى يكشف عن اسمه الظّاهر بين خلقه فيقول انت على اشارة منه الى مولاه فكانت الاشارة الى بابه اَنَا مدينة العلم و على بابها فمن اراد المدينة فليقصد الباب آه و قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ان من شيعة على ع لمن يأتى يوم القيمة بسيّأت عظيمة و اعمال قبيحه فتكافيها و تنجو لایشك اهل المحشر فى انّه من الهالكين و فى عذاب اللّه من الخالدين فيأتى النّدآء من قبل اللّه ايّها العبد هل لك من حسنات بازاء السيّئات فتكافيها و تنجو انت و تدخل برحمة ربّك الجّنة فيقول لا لا ادرى فيقول له ناد فى العرمات هل لاحد عنده يد او عارفه فيغشى بمخازمة عنها فهذا اوان اجتى اليها فينادى الرّجل فاوّل من يجيبه على ابن ابى طالب عليه السّلام بلبيك لبّيك ثمً يأتى و يضمن لخصمائه تعويضهم عن ظلاماتهم فيقولون و يسئلون عنه اعطاء ثواب نفس واحد من انفاسه ليلّه مبية على فراش رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فيعطيهم فيدخلون بذلك الدّرجات من الجنان و يحسبون ان كلّ الجنّان قد اعطى لهم فيقولون

ص ٢٣٠

هذا كلّه لنا فاين محلّ ساير عبادك المؤمنين و الانبياء و الصّديقين و الشّهدآء و الصّالحين فيأتى الندآء يا عبادى هذا نفس واحد من انفاس على عليه السّلام فخذوه و انظروا فيسرونهم و هذا المؤمن الّذى عوضهم على عليه السّلام عنه الى تلك الجنان ثمّ يرون ما يضيفه اللّه عزّ وجلّ موالى على عليه السّلام فى الجنان بما هو اضعاف ما بذله عن وليّه الموالى مما شاءالله عزّ وجلّ من الاضعاف الّتى لايعرفها غيره قال اللّه تعالى كيف تكفّرون باللّه و كنتم امواتاً فاحياكم ثمّ يميّتكم ثمّ يحييّكم ثمّ اليه ترجُعون لايطلق فى اللّه و لا فى آیاته و اذا اطلق الامام ع فى شييء فاذا كان فى المعرفة هى نفسها و اذا فى غيرها هى من مقولة الأعراض و الصّفات لاقوام لها فى صقعها الّا بجواهرها و موصوفاتها و تلك الآیة الشّريفه هى نفس الأوّل فى امكانها و صفتها فى تكّوينها و الكفر ضدّ الأيمان فى كلّ العوالم اصلها الاولى و فرعها الثّانى و اغصانها ائمّة الضّلال و اثمارها بدعهم و اوراقها ظلال انفسهم هؤلاء يكفرون بآیات على عليه السّلام و للمُوت اطلاقات قبل الأبداع موت بحت هى الّتى لاتسبقها الحيّوة اعنى الأبداع موت بالخروج عن لجّة اثر الأبداع و هي للموءمنين اقبال و للكافرين ادبار و هذا لموت لانهاية لآخرها يترقتّ

ص ٢٣١

فى جميع الاشياء بجود الأبداع و لا نفاد لفيض الاختراع لانّ الموت كسر مقيّد لضوع مطلق و ما للفيض تعطيلاً و المقصود من الموت في هذه الآیة الاوّل فلاول و الثّانى فالثّانى و الحيوة صفة الحى و لها جهات جهة وحدة وبساطة و هى حيّوة لجّة الأحديّة لا اشارة عنها و لا عبارة لايسبقها شييء و لايساويها شئ سبحان اللّه بارئها عمّا يصفون وجهة صالحة للتّعلق بالكثرات و هى المساوق للموت لابد لها بها يترقت الى ما لانهاية بما لانهاية و ما للفيض تعطيلاً و فيها الاوّل و الثّانى فالاوّل للموءمنين و الثّانى للكافرين و فيها الأول فالثّانى و الثّانى فالاوّل للمؤمنين و الثّانى الثّانى للكافرين ثمّ الى ميقات اللّه ترجعون يوم الرّجع هو يوم البدء و كلّ راجع الى ربّه بما تجلّى على عليه السّلام به و الاشياء لم يبدء من ذات اللّه و لايرجع اليه سُبحانه ابدع المشيّة لا من شييء بنفسها و ابداع الاشياء بها و هو لم يزل كان و لم يك شيئاً الان كما كان سُبحانه عمّا يقول الظّالمون من الاقتران و الارتباطه علوّا كبيرا بدء الفعل لجّة الأحديّة و رجعها اليها و بدء الأنفعال طمطام الواحديّة و رجعها اليها و لكلّ المراتب مقاما فى البدء و الرّاجع و ها اَنَا اذكرهم بالاجمال بدء الاحديّة محمّد صلّى اللّه عليه و آله و كان رجعه اليها و بدء الواحدية على عليه

ص ٢٣٢

السّلام و كان رجعه اليها و الأئمة عليهم السّلام نفس على عليه السّلام لانفرّق بين احد منهم و الفاطمة اخترعها اللّه من نور ذاته و كانت رجعها اليه تعالی و الانبياء بدئهم لجّة الأحديّة الّتى اخترعها اللّه تعالی من نور جسم فاطمة صلوات اللّه و كان رجعهم اليها و المؤمنون من الأنس ابدعهم اللّه من ظلّ حقايق الانبياء و جعل اللّه رجعهم اليهم و الجّن ظلّ الأنس فى البدء و الرّجع و الملك اشباح نورانيّة فى جميع الأصقاع من جنسه بدئهم من اللّه بالاظلّه و رجعهم بها الى اللّه تعالی و الحيوان شبح الملك فى بدعه و رجعه و النّبات ظلّ الحيوان فى بدئها و رجعها و الجماد آخر مراتب الأشياء في النّزول بدئها من النّبات و كان رجعها اليها و كذلك الاشرار رجوعهم كعكوس الأنوار فى كل الاصقاع على ما ذكر فى الأخبار و قد عرفها المؤمن الفطن بسّر الأختيار و محمّد صلّى اللّه عليه و آله كان مالك البدئين و الرجعين بتمليك الأبداع اقامه اللّه مقام نفسه فى الاختراع اذ كان هو الغنّى عن الاقتران و كيف تكفرون به و كنتم امواتاً فاحياكم بعلى عليه السّلام في الأمكان ثمّ يمييتكم بخروجكم عن الأمكان ثمّ يُحييكم بعلى عليه السّلام فى الاكوان ثمّ الى عدل اللّه ترجعون و العدل المقترن بالاشياء هو عدل محمّد صلّى اللّه عليه و آله و مظهر كان عليّا على عليه السّلام فى العدالة

ص ٢٣٣

قال اللّه تعالى هو الّذى خلق لكم فى الأرض جميعاً ثمّ استوى الى السّماء فسويهن سبُع سموات و هُو بکلّ‌شیء عليم حاصل هذا الاسم الأعظم و هو هو اعظم الآیات فى الأمكان و هو محمّد صلّى اللّه عليه و آله بدء منه و رجع اليه و دلّ عليه السّبيل الى الذّات البحت مسدود و لا اسم و لا إشارة و الطريق اليه مردود و الرسم و لا عبارة انمّا الدّليل الّذى يشير اليه آیاته و هى ابداعه و الوجود الابداع هى اثباته سُبحانه عمّا يصفون و خلق هو بدع و هو اشارة الى مراتب الفعل ابدعه اللّه بنفسه و اسّتقره فى ظلّه بحيث لايخرج منه الّا غيره و المخاطب هو المخاطب و هُو ما اشرت هنا لانّه غاية الأبداع و ما سواه ثمره الأختراع و هو المقصود لدى المخاطب بالحقيقة عند الابداع و ما سواه بالقرينة عند الاختراع و الارض ارض الجرز و هى ارض الامكان خلق اللّه لكلّ­شييء فى امكانه ما فى الأرض جميعاً و انّ اللّه خلق لمحمّد صلى اللّه عليه و آله ما فى الأرض الجرز و من آیات الأحديّة و مقامات الواحديّة و علامات الرّحمانيّه و دلالات العبّوديّة جميعاً خلقية صفّة و موصوف و بينه و بين ما سواه بينونه صفة لا عزّ له و جعل اللّه كنهه تفريقاً بينه و بين ما خلق له بشهادة انّ كلّ صفة غير الموصوف و كلّ موصوف غير

ص ٢٣٤

صفته و هو المنفرد في تلك المقام عن الاشباه و الأمثال و لقد قال على عليه السّلام فى خطبة يوم الغدير و الجمعة و اشهد انّ محمّداً صلّى اللّه عبده و رسوله استخلصه فى القدم على ساير الأمم على علم منه منفرداً عن التّشابه و التّشاكل من ابناء الجنس أقامه مقامه فى الاداء اذ كان لاتدركه الأبصار و هو يدرك الابصار و هُو اللّطيف الخبير و جعل اللّه سبُحانه حامل تلك الأرض الجامعة فاطمه صلوات اللّه عليها و ما فيها الائمّة سلام اللّه عليهم هو الّذى خلق لمحمّد صلواة اللّه عليه و آله بالملائكة ما فى الأرض الاحديّة جميعاً و هى الفاطمة صلوات اللّه عليها ثمّ استوى الى السّماء اى زوجها بعلى و هُو المُساوى السّماء فى الشّرف و جعلها اللّه احدى الكبر نذيرا للبشر لمن شاء منكم ان يتقدّم او يتأخر فلمّا استوت الى السّماء فسّويهن سبع سموات اى سبع حجج و هُم مسارن فى علّة الأبداع مع على عليه السّلام و السبعة اذا كرّرت فى الأبداع و الأختراع صارت اربعة عشر سبعة مظهر الأبداع وهى السّموات السّبع، الأولى المشيّة و الثّانية الارادة و الثالثة القدر و الرابعة القضاء و الخامسة الاذن

ص ٢٣٥

و السّادسة الأجل و السابعة الكتاب و سبعة مظهر الأختراع و هى الارضين السّبع وعند الجمع يكون صراط على حقّ نمسكه و هذا لكلمة جامعة للحروف النّورانيّة و هى حرز اللّه الاعظم و اسمه الاكرم من نقش على عقيق الصّفرآء تلك الرّمز العليّا عارفاً بسّر معناه كانت له حصن من النّار و لكلّ ارض سماء و السماء جهة المشيّة و الأرض جهة الأراده و ان اللّه سبُحانه لم يخلق شيئاً فرداً قائماً بنّفسه خلق الأشياء مركباً من جهات السّبعة عند ابداعه و من جهات السّبعة عند انفعاله ابى اللّه ان يجرى الأشياء الّا باسبابها و لايمكن ان يشيئاً شيئاً الّا بالورود فى ملكوت السّموات و الأرضين و لقد قال ابو عبداللّه عليه السّلام لايكون شييء فى الارض و لا فى السّماء الّا بهذه الخصال السّبع بمشيّة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و كتاب فمن زعم انه يقدر على نقض واحدة فقد كفر ذلك فى السّموات و فى الأرضين قال اللّه عزّ وجل و ان منكم الا واردها كان على ربّك حتماً مقضّياً و ذلك مشهود عند من اشهده اللّه خلق نفسه و امّا آیة الأحديّة فى الاشياء و لو كان فيها فى المعرفة تركيب و لكن دفعه اللّه تعالی عند الوجدان لما هى فيها من الافتقار و ليس فيها جهة

ص ٢٣٦

امتياز و كثرة لانّهاد الدّليل للحّى القيّوم و لايجعل اللّه الكثرة دليل احديّته و اما فى المعرفة و الوجود لابّد للأستشعار بان الشييء لايجاوز وراء مبدئه و الملك يصعد الى الملك و لا وصول الى الذّات البحت و لا معرفة منه السّبيل مقطوع و المعرفة ممنوع و لا غاية الّا العجز و لا نهاية الّا اليأس الآیات معلول مشيّته و دال عليها و العلامات ناطقة بالعجز و القطع و ذلك اعظم الدّلالات بان لا دليل له لا بالعجز و لا بالقطع سُبحانه لايعرفه احد و لايعلم كيف هو الّا هو انّما المعروف مشيّته و المقصود غاية الأمكان من فيضه في كلّ الاصقاع بما هى لما هى من تجليّات مشيّته على ما هى قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ربّ ارنى حقايق الاشياء كما هى و الأخبار بما هى عليها ذكر من مشيّته و اشارة اليها ودلّة عليها و حاكيه عنها و قد قال الأمام عليه السّلام كلّما وقع عليه اسم شيئ فهو مخلوق الّا هو اللّه تعالى لا اسم و لا اخبار و لا عبارة لا بالاشارة و لا بنفيها سُبحانه عمّا سواه تسبيحاً عليّاً و لايعرف ما سواه الّا ما سواه و لايعرف كيف هو الّا هو سُبحانه عمّا يقول الظّالمون فى معرفته علوّاً كبيراً و هو بكلّ­شييء عليم و حامل هذا الأسم هو ما اشرت بالاجمال و العلم الذّات هو الذّات

ص ٢٣٧

لايعلم علمه الّا هو و لا معرفة و لا بلاغ و فى مقام المعرفة بآیاته و وصف اللّه نفسه بلسان حجتّه و قد قال ابو عبداللّه عليه السّلام لم يزل اللّه عز و جلّ عالماً و العلم ذاته و لا معلوم و السّمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر و القدرة ذاته و لا مقدور فلمّا احدث الاشياء و كان المعلوم وقع العلم منه على المعلوم و السّمع على المسموع و البصر على المبُصر و القدرة على المقدور الحديث كذلك اللّه ربّنا الان كما كان و هو العالم و لا معلوم احداثه علمه بالاشياء و اوّل ما بدع اللّه هى المشيّة و قد قال عليه السّلام علم اللّه السابق المشيّة و العلم تمام المعلوم و علم الذّات هو الذّات لايقع على شييء لالتزام التغيير و الاقتران سُبحانه هو لم يزل على حالة واحدة و قد قال ابو ابراهيم عليه السلام اول الدّيانة معرفته و كمال معرفته توحيده و كمال التّوحيد نفى الصّفات عنه بشهادة انّ كلّ صفة انّها غيرالموصوف و شهادة المُوصوف على انّه غير الصّفة و شهادتهما جميعاً بالتّثنيّه الممتنع منه الأزل فمن وصف اللّه فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه و من عدّه فقد ابطل ازله و من قال كيف فقد استوصفه و من قال فيما فقد ضمنه و من قال عليم فقد جهله و من قال اين فقد اخلى منه و من قال ما هو فقد نعته و من قال

ص ٢٣٨

الى م فقد غاياه عالم اذ لا معلوم و خالق اذ لا مخلوق و ربّ اذ لا مربوب و كذلك بوصف ربّنا و هو فوق ما يصفه الواصفون و علم الذّات غنى عن وجود المعلوم و علم المشيّة و ذاتها و هى علم اللّه تعالی نسبها لنفسه تشريفاً و علمها بها و بالاشياء قبل كونهم كعلمها بهم بعد كونهم و لا كيف لها لانّ الكيف معلول لها و هى مكيف الكيّفية فلا يعرف بها و هى علم اللّه الامكانى جعل اللّه محمّد صلى اللّه عليه و آله حاملها و هو بعلم اللّه عليم بكلّ الاشياء من من فى قوة الابداع و امكان الاختراع و انّ اللّه سبُحانه اجّل و اعظم بان يوصف بعلم الاشياء الا ان ما فى القرآن لمكنسه الأوهام و قد قال على عليه السّلام على منبر الكوفه انّ ربّى لطيف اللّطافة لايوصف باللّطف عظيم العظمة لايوصف بالعظم كبير الكبرياء لايوصف بالكبر جليل جلالة لايوصف بالغلظ قبل كلّ­شييء لايقال شييء قبله و بعد كل­شييء لا يقال له بعد شاء الأشياء لا بهمة درّاك لا بخديعة فى الأشياء كلّها غير متمازج بها و لا باين منها ظاهر لا بتاويل المباشره متجل لا باستهلال رؤية ناء لابمسافة قريب لا بمداناة لطيف لا بتجسّم موجود لا بعد عدم فاعل لا باضطرار مقدر لا بحركة مريد لا بهمامه

ص ٢٣٩

سميع لا بالة بصير لا بارادة لاتحوية الاماكن و لاتضمنه الأوقات و لاتحدة الصّفات و لاتأخذه السّناة سبق اوقات كونه و العدم وجوده و الابتدآء ازله بتشعيره المشاعر عرف ان لا مشعر له و بتجهيره الجواهر عرف ان لا جوهر له و بمضادته بين الاشياء عرف ان لا ضدّ له و بمقارنته بين الاشياء عرف ان لا قرين له ضاد النّور بالظلمة و الیبس بالبلل و الخشن باللبین و الصرد بالحرور مؤلف بين متعادياتها مفرق بين متدانیاتها دالّ بتقريقها على مفرقها و بتاليفها على مؤلفّها و ذلك قوله تعالی و من کلّ‌شیء خلقنا زوجين لعلّكم تذكرون ففرق بين قبل و بعد ليعلم ان لا قبل و لا بعد شاهدة بغرائزها ان لا غريزة لمغرزها مخبرة بتوقيتها ان لا وقت لموقتها حجب بعضها عن بعض ليعلم ان لا حجاب بينه و بين خلقه كان ربّاً اذ لا مربوب و الهاً اذ لا مالوه و عالماً اذ لا معلوم و سميعاً اذ لا مسموْع. و كلّ ما اشار عليه السّلام وصف اللّه نفسه به لا وصف للذّات القديم لان الوصف غيره و هو الأجل من ان يعرف بغيره بل الغير يعرفون به و هو المتفرّد فى معرفة نفسه السّبيل لما سواه معدوم سُبحانه لا يعرف كيف هو الّا هو و لقد قال على عليه السّلام فى تفسير هذه الآیة

ص ٢٤٠

هو الّذى خلق لكم ما فى الارض جميعاً لتعتبروا و تتوصلوا به الى رضوانه و تتوفوا به من عذاب نيرانه ثمّ استوى الى السّماء اخذ فى خلقها و اتقانها فسويّهن سبع سموات و هو بكلّ­شييء عليم و بعلمه بكلّ شئ اعلم بالمصالح و خلق لكم كلّ ما فى الأرض لمصالحكم يا ابن آدم قال اللّه تعالى و اذ قال ربّك للملائكة انّى جاعل فى الأرض خليفةً قالوا اتَجَعل فيها من يفسد فیها و يسفك الدّماء و نحن نُسبّح بحمدك و نقدس لك قال انّى اعلم ما لاتعلمون و الكلام صفة محدثة ليست بازليّة و هي صفة الفعل و حاملها الربّوبيّه المقترنة بها احدث اللّه المشيّة لا من شييء و جعلها مكلمّا عن نفسه و قد قال على عليه السّلام اَنَا مكلّم موسى فى الشّجرة و الذّات هو هو ليس معه غيره لم يزل كان و لم يكن معه شييء الان كما كان على حالة واحدة سبُحانه عمّا يشركون و اوّل كلمة تعلّقت بالابداع هى كلمة كن نطقت عن اللّه اَنَا اللّه لا اله الّا اَنَا ربّ العالمين و للّربوبيّة ثلثة مراتب ربوبيّة اذ لا مربوب و هى آیة الربّ و جهة اعلى المشيّة السّبيل اليها مقطوع و الطّريق اليها مردود و كان اللّه ربّاً اذ لا مربوب و ربوبيّة اذ لا مربوب عيناً و اذ مربوب ذكراً و هى ربوبيّة

ص ٢٤١

نفس المشيّة لا سبيل اليها الا كما وصف رسُول اللّه صلّى اللّه عليه و آله نفسه قال ما عرفنى اللّه و انت يا على و ربوبيّة اذ مربوب ذكرا و عينا و هى ربوبيّة المقترنة مع المربوب و الرّحمن على العرش

استوى و هى ربوبيّة الرحّمانية لا سبيل اليها الّا بما وصف محمّد صلى اللّه و آله نفسه قال ما وصفك يا على الّا اللّه و اَنَا ذا قال ربّك للملائكة و الملئكه هى الرّوابط كالحروف و هى شئونات ربوبيّة الثّالثة بما تجلّى الرّحمن لهم بهم و جعل اللّه روابط العلويّات جواهر السفليّات و كلّ ما سوى المشيّة و كورها فى مظاهرها هى الملئكة و لايوجدون و لايتحركون الّا باذن على عليه السّلام و لايعلم جنود ربّك الّا هو و جعل اللّه مبدء وجودهم عند طمطام الواحديّة في كلّ عالم ملئكة من جنسه فى عالم الاسماء اسم و الانوار نور و العماء عماء و الأحجاب حجاب و العرش عرش و السّماء سماء و العقول عقل و النّفوس نفس و الأرواح روح و الالفاظ لفظ و كذلك فيما سواهم من العوالم و کلّ‌شییء وقع له اسم شيئ ما خلا اللّه له ملئكة کلّ‌شییء يحفظونه بامر على عليه السّلام لو فنى واحد منهم لفنى الشييء و ذلك من تقدير العزيز الحكيم انى جاعل فى الارض من خليفة

ص ٢٤٢

فاعل الجعل ربوبيّة الملقاة فيها و جعل اللّه احداثه لا من شييء و في تلك المقام المراد اظهاره لا ايجاده و الأرض ارض الأبداع و هي جهة القبول شاملة لكلّ الأراضى من فى الامكان و الاكوان بما لانهاية الا ما لانهاية و ما للفيض تعطيلا و الخليفة هى خلافة اللّه فى الأبداع و الأختراع جعل اللّه عليّاً عليه السّلام الخليفة فى العزّة فى كلّ العوالم فى الأدآء اذ كان هو الغنى فى الأبداع و الاختراع لاجل الاقتران اقامه اللّه مقام نفسه فى جميع عوالمه من لجّة الاحديّة الى يمّ الواحديّة اذ كان هُوالمتعالى من ان يصل بساحة عزّه الطف الأشارات و ان يصعد الى هوآء مجده اشرف الكثرات و هو كما يقول لاتدركه الأبصار و هُو يدرك الأبصار و هو العلى الكبير و هو عليه السّلام خليفة فى عالم المسمّى و الأسماء فى لجّة الأحديّة هو هو بغير اشباع واو و فى طمطام يمّ الواحديّة هو هو بغير تكرير واو و لم ار ذكرا لّاذكره و لا اسمع وصفاً الّا وصفه و هو المتعالى عن الأذكار و الأوصاف قال روحى فداه اَنَا المعنى الّذى لايقع عليه اسم و لا شبه اَنَا باب حطة و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلى العظيم اذ قال على عليه السّلام عن اللّه سبُحانه فى ذرّ عالم الأكبر

ص ٢٤٣

للملئكة ادخلو لجّة الاحدّية فانى جاعل فى الارض وجودكم تلك الآیة العظيمة خليفه عنى لكم قالوا جهات الربّ من جميع الاشياء و هم ملئكة اللّه اندخل تلك اللجّة آیة الهويّة و نفسك الدماء بنفى وجودنا و فناء انفسنا و نحن نسبح بوصف نبيّك صلّى اللّه عليه و آله و نعتقد بفضائل على عليه السّلام و نعتقد انه لك و تقديسك قال اللّه عزّ و جلّ انّى اعلم انّكم فى التسبيح و التقّديس واقفون فى مقام الصّفتيه و الموصوف لجّة الأحديّة بيت على و بيت وقوفكم بيت البقاء المحدود و هى اللانهاية و ان تسبيحكم و تقديسكم رشحات تلك البيت و انتم ما لاتعلمون الّا بعد ورودكم تلك اللجّة فان دخلتم انّكم لمؤمنون ذلك فى تفسير ظاهر الباطن و فى ظاهر الظّاهر فينا و الارض و سفك الدّماء صفة اهل الأرض من الجّن و النّسناس على ما قال على عليه السّلام و فى باطن الباطن اسم واحد لمعنى واحد و فى باطن الباطن سرّ الاحديّه و هو سرّ على عليه السّلام قال عليه السّلام فى تفسير الظّاهر لنا قال اللّه عزّ و جلّ انّى اعلم ما لاتعلمون فقالت الملئكة ربّنا افعل ما شئت لا علم لنا الّا ما علّمتنا انّك انت العليم الحكيم فباعدهم اللّه عن العرش مسيرة خمسمأة عام ذلك اشارة

ص ٢٤٤

الى خطائهم بالنّظر الى انفسهم بالتّسبيح و التّقديس و كلّ من ينظر فى علم و عمل الى نفسه يبعد عن عرش الرّحمن كبعُدهم قال على عليه السّلام فلاذوا بالعرش و اشاروا بالاصابع و ذلك كتابه عمّا فى امكانهم باسناد الفعل الى اللّه عزّ و جلّ وحده فنظر الربّ عزّ و جلّ اليهم و نزلت الرّحمة فوضع لهُم البيت المعمور فقال طوفوا له و دعوا العرش فانّه لى رضا فطافوا به و هو البيت الّذى يدخله كلّ يوم سبعون الف ملك لايعودون اليه ابداً فوضع اللّه بيت المعمور توبة لاهل السّماء و وضع الكعبة توبة لاهل الأرض و كلّ الأشارات من جنابه صدرت فى عوالم القدس و قد عرفها المتّنور بنور الربّ و قد قال عليه السّلام فقال اللّه تبارك و تعالى انى خالق بشراً من صلصال من حماء مسنوُن فاذا سويته و نفخت فيه من روحى فقعوا له ساجدين و كان ذلك تقدمة من اللّه فى آدم عليه السّلام قبل ان يخلقه و احتجاجاً منه عليهم فاعترف ربّنا عرفه بيمينه من الماء الفرات وكلتا يديه يمين فصلصلها فى كفيه حتّى جمدت فقال لها منك اخلق النبيّين و المُرسلين و عبادى الصّالحين و الائمة المهدييّن والدّعاة الى الجّنه و اتباعهم الى يوم القيمة و لا ابالى و لا

ص ٢٤٥

اسئل عمّا افعل و هم يسئلون ثمّ اغترف غرفة اخرى من الماء المالح الأجاج فصلصلها فى كفة فجمدت ثمّ قال لها منك ماخلق الجّبارين و الفراعنة و العتاة و اخوان الشّياطين و الدّعاة الى النّار الى يوم القيمة و لا ابالى و لا اسئل عمّا افعل و هم يسئلون قال و شرط فى ذلك البدآء و لم يشرط فى اصحاب اليمين البدآء ثمّ خلط المابين جميعاً فى كفه فصلصلها ثمّ كفاهم قدام عرشه و هما سلالة من طين اشار عليه السّلام اشارات قدسيّه و ها اَنَا اظهر شموم عطر مجده و المراد بالربّ الربوبيّة المقترنة و هو ربوبيّة اذ مربوب عيناً و حاملها على عليه السّلام و المراد باليمين على عليه السّلام ادخر فهما فى العدد متساويان و كلتا يديه يمين و اليد عدده اربعة عشر و كلّهم على عليه السّلام و ايديهم يمين و الماء الفرات ماء بحر الصّاد و هو ماء الوجود نزل من قطراط شجرة المزن حتّى صارت بحرا و هو الماء الّذي كان عليه العرش و جعل اللّه مبدء جريانها من ميم الرّحيم و المراد بالصلصال فى الكف عكس الماء فى ولاية على عليه السّلام فاذا قبلت انجمدت بالسّكون فى كفه و اذا عرضت انجمدت و صارت ملحا اجاجاً فخلق اللّه من ماء القابل

ص ٢٤٦

حقائق الاخيار و صفاتهم بما هم اهله و امضى اللّه ما قضى فيهم من بداء التكوّينى و لهم بداء الأمكانى و هى لايتخلّف من شييء و لقد قال عليه السّلام ما عبداللّه بشييء مثل البدآء و من ماء الملح الأجاج المعرض حقايق الاشرار و صفاتهم بما هم عليه و امضى اللّه بالبدآء لهم و بما اقتضت نفوسهم لانفسهم ما اجرى البدآء لهم و ذلك من عذاب اللّه الأكبر عليهم و ما اللّه بلظلام للعباد و المراد بخلط الماء ان في كفّه اشارة عالية بانّ الوجُودات المقترنه بالماهيّات فى كفّ قدرة عليّ عليه السّلام و كل الوجود من آیات تجريد بهم الى مظاهر تكثرهم مخلوط المائين عند نفسانيّته بل معدوم بحت جلّ و علا ذكره ما قدره احد حقّ قدره و السّماء المقبولات بيمينه و الأرض القابلّيات جميعاً فى قبضته سُبحانه عمّا يصفون و المراد بيوم القيمة يوم لقاء الربّ و هو يوم البدآیة و لا بدء له و هو يوم القيمة و لانهایة له سُبحان موجده عمّا يصفون و المراد لاسئل عمّا افعل لانّ اللّه ما فَعل الّا ما هُم يفعلون و هُم يسئلون عمّا يفعلون لانّ اللّه سُبحانه ابدع الاشياء بما هم يفعلون و هو لا يسئل عمّا يفعل و هم يسئلون و لقد قال ابوجعفر عليه السّلام وجدنا هذا فى كتاب على عليه السّلام« فخلق اللّه

ص ٢٤٧

آدم ع فبقی اربعين سنة مصوّرا فكان يمرّ به ابليس اللّعين فيقول لامر ما خلقت فقال العالم ع فقال ابليس لئن امرنى اللّه بالسّجود لهذا لعصيته قال ثمّ نفخ فيه فلمّا بلغت الرّوح الى دماغه عطَسَ فقال الحمد للّه فقال اللّه يرحمك اللّه قال الصّادق عليه السّلام فسبقت له عن اللّه الرّحمة »و المراد بالآدم الاولى هى المشيّة و المراد باربعين سنة دهريّه لا زمانيّة و هى سنة لا لها بدآیة و لانهایة و الاربعين اشارة بتثليثة في القابليّة و تربيعه فى المقبوليّة و المراد بالصّورة صورة الأنسانيّة و هى الصّورة الّتى صورة الرّحمن بيده و جعل فيها صور العالمين و هي مجمع البحرين و برزخ النشاتين كتب اللّه فيها احكام العالمين و إشارة التّصوير عدم ذوبانها لقبول التّجلى و المراد بالابليس اوّل ماهية تنبت فى ارض الأمكان بالأنكار و المراد ركناية بما فى الآدم من قرب الشّجرة الاحديّة و المراد بنفخ الرّوح روح تجلّى اللّه بالمشيّة لها بها و هى روح مخلوقه نسبها اللّه لنفسه تشريفاً و الوصول الى الدّماغ اشارة بوجود عقله لان العقل اوّل حامد للّه بالاقرار لنبوّة محمّد صلّى اللّه عليه و آله فلمّا اقرّ بانّ الحمد للّه قال اللّه يرحمك اللّه قال اللّه عزّ و جلّ و علّم آدم الاسماء كلّها ثمّ عرضهم على الملئكة فقال انبئونى بأسماء هؤلاء

ص ٢٤٨

ان كنتم صادقين و المعلم محمّد صلّى اللّه عليه و آله و الآدم على عليه السّلام و الاسماء كلّ­شييء وقع عليه اسم شييء و هى الطّمطام الواحديّه اعطى اللّه عليّا ما فى طمطام الواحديّه كلّها و اعلى الاسماء الائمّة من ولد على عليهم السّلام ثمّ عرضهم بالشّبحيه على الملئكة و هم مّما سوى اهل العصمة سلام اللّه عليهم فقال اللّه لهم بهم وحددنى كتوحيد هوءآلاء اى الائمة سلام اللّه عليهم ان كنتم فى صقع افئدتكم صادقين فقالوا باجمعهم من ذرّة إمكانهم الى ذرّة تكونيهم سُبحانك انّ الأئمة آية تسبيحك و لا علم لنا في معرفتهم الّا ما علمّتنا فى مظاهر نفسك انّك انت العليم الحكيم قال اللّه تعالى يا آدم انبئهم باسمائهم فلمّا انبئهم باسمائهم فلما اعترفوا بالعجز عن معرفتهم قال اللّه يا آدم عرفهم باسماء الائمة عليهم السّلام فلمّا تجلّى عليه السّلام باسماء اشباه اجسام عترته لهم بهم عرفوا بانّ التسّبيح لهم و التّقديس بهم و الوجود الدّال للهويّة منهم نشات و اليهم دلّت رجعوا عمّا نظروا الى انفسهم بنظر التّسبيح و التّقديس قال اللّه تعالى الم اقل لكم انّى اعلم غيب السّموات و الأرض و المراد بالغيب على عليه السّلام لانّه غيب ممتنع فى السّموات و الأرض فيه قامت السّموات و الأرض و به تحركّت المتحرّكات فى السّموات العُلى و به سكنت السّواكن فى الارضين

ص ٢٤٩

السّفلى و هو الذّى نطق عن اللّه بانّى اعلم ما تبدون و ما كنتم تكّتمون الأوّل علم التقارب و الثّانى علم التباعد يعلم عليه السّلام باحاطة اللّه من فى لجّة الأحديّه من القرب البحت و من فى طمطام الأنكار من البعد البحت و علمه بهم بعد وجودهم كعلمه بهم قبل وجودهم و ذلك ذكره في امكانهم و فى ذكره عند نفسه لا وجود لغيره و هوعالم اذ لا معلوم كذلك خلق اللّه وليّه سُبحان اللّه عمّا يشركون قال اللّه عزّ و جل و اذ قلنا للملئكة اسجدُوا لآدم فسجدُوا الّا ابليس ابى و استكّبر و كان من الكافرين و فى تفسير الباطن القائل محمّد صلّى اللّه عليه و آله و الملئكة ذرّ الاشياء فى مشهد الأولى وهم اشباح و اظلّة و السّجدة إقرار العبوديّة لولاية الحقّ بنفى ما سواه و الآدم على عليه السّلام فسجدوا الانوار فى عوالم الاشباح بالاقرار بولاية الأحديّه لعلى عليه السّلام اذ قال محمّد صلّى اللّه عليه و آله يوم الغدير للملئكة اسجدوا بالبيعة لعليّ عليه السّلام فسجدوا بالاخلاص السّلمان و الجندب و المقداد و هم جميع الملئكة الّا ابليس و هو الّاول الّذى قال عليه السّلام لقد تقمصها ابن ابى قحافه و هُو ابو الدواهى لعنة اللّه عليه و فروعه مذكور فى نفسه ابى فى الظّاهر و استكّبر عن اللّه فى الباطن و كان بذلك اصل شجرة الشّرك

ص ٢٥٠

و مبدء الكفر و ما المستكبر الّا نفس واحد و باستكباره ايقن بولاية ولى الحق و هو تمام الكافرين و فى باطن الباطن الآدم المسجود أبو عبداللّه الحُسين عليه و على آبائه و ابنائه آلاف التحيّة و السّلام لانّه حامل آية الخامس من سورة الحمد من عرفه بانّه وجه اللّه الّذى يتوجه اليه الاولياء فهو من السّاجدين و من لم يعرفه بعد ما عرفه اللّة تعالى فهو من الكافرين و من تأملّ لمحه اوقفه اللّه على الصّراط خمسين الف سنة جزاء سيئته سيئته بمثلها و من شكّ فيما اشرت صبر صبراً جميلاً انّهم يرونه بعيداً و نريه قريباً و فى ظاهر الظّاهر هذا شبح الباطن الباطن قال الحسين عليه السلام باللطف لاصحابه اولاً أحدّثكم باوّل امرنا و امركم معاشر اوليائنا و محبيّنا و المُبغضين لنا ليسهل عليكم احتمال ما انتم له مُعرضون قالوا بلى يابن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله قال انّ اللّه سبحانه لما خلق آدم و سواه و علّمه أسماء کلّ‌شیء و عرضهم على الملئكة جعل محمّداً و عليّا و فاطمة و الحسن و الحُسين عليهم السّلام اشباحاً خمسه فى ظهر آدم عليه السّلام و كانت انوارهم يضئى فى الآفاق من السّموات و الحجب و الجنان و الكُرسى و العرش ثمّ امر اللّه الملئكة بالسجود لآدم ع تعظيماً له و انّه قد فضله بان جعله

ص ٢٥١

دعاء لتلك الأشباح الّتى قد عمّ انوارها الآفاق فسجدوا الّا ابليس ابى ان يتواضع لجلال عظمة اللّه و ان يتواضع لانوارنا اهل البيت و قد تواضعت لها الملئكة كلّها فاستكبر و ترفع و كان بآبائه ذلك و تكبره من الكافرين و لقد اشار بسّر الامر ابوالحسن عليه السّلام قال« لما رأى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله تیما و عديا و بنى اميّه يركبون منبره افظعه فانزل اللّه فيه قرآنا يتاسى به و اذ قلنا للملئكة اسجدوا لآدم فسجدوا الّا ابليس ابى ثمّ اوحى اليه يا محمّد انى امرت فلّم اطع فلا تجزع انت اذا امرت فلّم نطع فى وصيّتك» و الآدم الأولى هى المشيّة فسجد لها جميع المشاءات بالمعلوليّه حتّى ابليس الا انّه سجد معكوساً من حيث يريد لا من حيث امر اللّه و قد قال الصّادق ع قال ابليس يا ربّ اعفنى من السّجود لآدم و اَنَا اعبدك عبادة لم يعبد مثلها ملك مقرّب و لانبّى مرسل قال تبارك و تعالی لاحاجة لى الى عبادتك انّما اريد ان اعبد من حيث اريد لا من حيث تريد فابى الاوّل ان يبايع عليّاً عليه السّلام بعد محمّد صلى اللّه عليه و آله فلمّا استكبر قال اللّه عزّ و جلّ فاخرج فانك رجيم و انّ عليك لعنتى الى يوم الدّين و هو المراد بالحقيقة الأوليّه كما انّ الآدم

ص ٢٥٢

الف الف آدم و هو آخر الآدميين اى متنّزل عن عالم المشيّة بالف الف مرتبة و المراد بالمشيّة مشيّة الّتى تجلى اللّه لها بها فى صقعه لانّه بالنّسبة الى المشيّة الأولى لا وجود له و لايساوقه بالنهاية و لا بما لانهایة و اين الترّاب و ربّ الأرباب كذلك فى الأبليس لا تختلف الظّل اصله و سرّ الامر اَنا ذا اشير اليه بدليل الحكمة جعل اللّه مظاهر مُلكه فى الاشياء للعلم بجعله آدم جهة الرّبوبيّة المقبوليّة و الأبليس جهة الأنيّه المشركة فى كلّ العوالم يجرى حكمه بحسبه و حقيقتها هى اشرت بالتّلويح اذ بالتّصريح يرتاب المُبطلون و المؤمنون ملئكة غالبة فيهم جهة الرّبوبيّة بحيث اختفت فيهم جهة الانيّة قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله لكّل نفس شيطان قيل حتّى لك و رسول اللّه ص قال ص نعم ولكّنه اسلم بيدى و كذلك العكس الغالب عليهم ظلّه الماهيّة و هم ابالسة الكافرون و المؤمنون هم السّاجدون لاجل المحبّة و هم قوم سكتوا فكان سكوتهم فكرا فى قدرة اللّه فتكلّموا فكان كلامهم ذكرا فى ذات اللّه و نظروا فكان نظرهم الى وجه اللّه دائماً و نطقوا فكان نطقهم للّه حكمة و رضوا بقضاء اللّه بدائه و سلموا لامره و نهيه و انقطوا بكلّهم اليه و توكلّوا عليه و فوضّوا امورهم

ص ٢٥٣

بيده و جعلوا همسات قلوبهم مظاهر عدله و حرکات اعينهم مطارح عفوه و حركات اعضائهم مرأت رحمانيّته و صرفوا وجوههم عمّن يحتاج الى رفده و قلبوا مسئلتهم عمن لم يستغن عن فضله و دابهم الارتياح اليه و الحنين و بدنهم الزفرة و الأنين و جباههم ساجدة لعظمته و عيونهم ساهرة فى خدمته و دموعهم سائلة من خشيته و قلوبهم معلّقة بمحبّته و افئدتهم منخلعة من مهابته و ترسخت اشجار الشّوق اليه فى حدائق صدورهم و اخذت لوعة محبته بمجامع قلوبهم و هي الي اطوار الرّبوبيّة يانسون و فى رياض القرب المكاشفة يرتعون و شرايع المصافات يردون و قد كشف الغطاء عن بصائرهم و انجلت ظلّمة الريّب عن ضمائرهم و اذا جنّهم الليل لم يناموا عن محبوبهم و حولّت اليه ابصارهم من قلوبهم وشلّت عقوبته بين اعينهم فخاطبوه عن المشاهدة و كلّموه عن الحضور و فرحوا بقربه و استراحوا بامنه و تلذّذوا بذكره و تنغّموا بمناجاته و اذا اشتغلوا بغيره طرفة عين تابوا و استغفروا و قالوا الهى استغفرك من كل لذّة بغير ذكرك و من كلّ راحة بغير انسك و من كلّ سرور بغير قربك و من كلّ شغل بغير طاعتك و كلّ ذلك ممّا ارشحت فى سبيل العبّودية و هى لاهل الباطن و لاهل الظّاهر هى

ص ٢٥٤

الّتى كتب الرّضا عليه السّلام للّسائل و كان ذلك امر اللّه حتما مقضّياً و هى ممّا اشتمل عليه كلّ الدّين اما بّعد حدّثنا ابو على محمّد ابن الحسن ابن الفضل قال حدّثنا احمد ابن على ابن حاتم عن ابيه قال حدّثنا ابو عبداللّه الحسين ابن على ابن الفضل قال حدّثنا الشّيخ ابوالحسن على ابن حاتم القزوينى عن على ابن جعفر الشّهير برمانى عن احمد ابن حماد ابن المفضل ابن سنان الهاشمى و ابراهيم محمّد ابن مون بعث الى الامام على ابن موسى الرّضا عليهما السّلام و وجهه ابى الفضل ابن سهيل ذ الرّياستين فقال احبّ ان تجمع لنا أصول الدّين جميعاً من التّوحيد و الحلال و الحرام و الفرائض و السّنُن فانّك حجّة اللّه على الخلق و معدن العلم و مفترض الطّاعة قال فدعى الرّضا عليه السّلام بدوات و قرطاس و كتب بسم اللّه الرّحمن الرّحيم اوّل الفرائض اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شريك له الهاً واحداً احداً صمداً حيّاً قيوماً سميعاً بصيراً قوّياً دائماً باقياً عالماً لا بجهل قادراً لا بعجز قائماً لايحول غّنياً لايحتاج عدلاً لاپ يجور و انّه خالق کلّ‌شیء ليس كمثله شيء لا شبه له و لا ضدّ له و لا نّد له و لا كفواً له لم يتّخذ صاحبة و لا ولداً و انّ محمّد صلى اللّه عليه و آله عبده و رسوله و امينه و صفيّه من خلقه

ص ٢٥٥

سيّد المرسلين و خاتم النبيّين و افضل العالمين لا نبّى بعده و لا تبديل لملّة و لا تغيير لشريعة و انّ جميع ما جاء به النّبى صلى اللّه عليه و آله هو الحقّ المبين و التّصديق به و بجميع ما مضى قبله من انبياء اللّه و رسله و حججه و التّصديق بكتابه النّاطق الصّادق الّذى لايأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه و انّ كتابه مهيمن على الكتب كلّها و انّه حق من فاتحة الكتاب الى خاتمته نؤمن بمحكمه و متشابهه و خاصة و عامة و وعده و وعيده و ناسخه و منسوخه و قصصه و اخباره لايقدر احد من المخلوقين ان يأتى بمثله و انّ الدّليل بعده و الحجّة على المؤمنين و القائم بامور المُسلمين و النّاطق عن القرآن و العالم باحكامه اخوه وخليفته و وصيّه و وليّه الّذى كان منه بمنزلة هرون من موسى على ابن ابوطالب امير المؤمنين و افضل الوصيّين عليه السّلام و بعده الحسن و الحسين و على ابن الحسين و محمد ابن على و جعفر ابن محمّد و موسى ابن جعفر واحداً بعد واحد الى يومنا هذا اتّقياء عترة الرّسول و اعلمهم بالكتاب و السّنة و اعد لهم بالقضيّة و اوليهم في الامامة فى كلّ دهر و عصر و انّهم العروة الوثقى و الأئمّة الهدى و الحجّة على الدّنيا الى ان يرث اللّه الارض و من عليها و هو خير الوارثين

ص ٢٥٦

و انّ كلّ من خالفهم ضال مضلّ تارك الحق و الهدى و انّهم المعبّرون عن القرآن و النّاطقون عن الرّسول بالبيان من مات و لايتوّلاهم و لايعرفهم باسمائهم و ياتم بسواهم فقد مات ميتة الجاهليّة و انّ من دينهم الورع و الفقر و الصّدق و الصّلاح و الأجتهاد و ادآء الامانة الى البار و الفاجر و طول السّجود و قيام اللّيل و اجتناب المحارم و انتظار الفرج و حسن الصّيحتة و حسن الجواب و بذل المعروف ولف الاذى و بسط الوجه و الصحبة و الرّحمة للمؤمنين كما امر اللّه فى كتابه غسل الوجه و اليدين و مسح الرأس و الرّجلين واحدة فريضة و اثنان استحباب و من راد على الأثنين اثم و لا بوجر و لا ينقص الوضؤ الّا الريّح و البول و الغائط و النوم و الجنابة و من مسح على الخفين فقد خالف اللّه تعالى و رسوله و كتابه و لم يخر عنه وضوئه و لا صلواته و لا ايمانه و ذلك انّ عليّا ع خالف القوم فى المسح على الخفين فقال عمر رايت النبى يمسح على الخّفين فقال على عليه السّلام قبل نزول سورة المائدة او بعده فقال لا ادرى فقال اكون ادرى ان رسُول اللّه

ص ٢٥٧

صلّي اللّه عليه و آله لم يمسّح علي الخفين بعد ما نزلت سورة المائدة و الأغتسال من الجنابة و الانزال و الحيض و مس الميّت اذ كان ابرد فرض و غسل يوم الجمعة و العيدين و دخول مكّه و المدينة و غسل الزّيارة و الأحرام و يوم عرفة و اوّل ليلّه من شهر رمضان و ليلة تسعه عشر و احدى وعشرين و ثلث و عشرين سنة و صلوة فريضة الظّهر اربع ركعات و كذا العصر و العشاء الآخره و المغرب ثلث ركعات و الصُّبح ركعتان فذلك سبعة عشر ركعة و صلوة السّنة اربع و ثلثون ركعة ثمان ركعات قبل الظهر و ثمان ركعات قبل العصر و اربع ركعات بعد المغرب و ركعتان و انت جالس بعد العشاء الآخرة و ثمان ركعات فى السّحر و الشّفع و الوتر ركعات بعد الثّمان تسلم بعد الرّكعتين و ركعتان بعد الوتر تصليها قبل ان يدخل وقت صلوة الفجر و الصّلوة في اوّل الوقت افضل و فضل الجماعة علي المنفرد بكلّ ركعة الف ركعة و لا تصل خلف الفاجر و لاتعتدى الا باهل الولاء و لاتصل على جلود الميّته و لا جلود السّباع و لا يجوز لك ان تقول فى التّشهد الأوّل السّلام علينا و على عباد اللّه الصّالحين لانّ تحليل الصّلوة التسليم فاذا قلت هذا فقد سلمت و التّقصير فى ثمانية

ص ٢٥٨

فراسخ فاذا قصرت افطرت فان لم تفطر لم تجز عنه صومه و عليه القضاء لانّه ليس عليه صوم فى السّفر و لو لم تقصر لم تجر صلوته لانّه قد زاد في السّفر فريضة و القنوت فى اربع مواضع صلوة الغداة و المغرب و العيدين و يوم الجمعة و كلّ القنوت قبل الرّكوع و الصّلوة على الميّت خمس تكبيرات فمن نقص منها خالف السّنة و ليس فى صلواة الجنازه لانّ التسليم فى الصّلوة الّتى فيها ركوع و سجود و الميّت يصلم من رجليه و يربع فى قبره و لايستم و الجهر فى بسم اللّه الرّحمن الرّحيم سنة و الزكوة المفروضه من كلّ ماتا درهم خمس دراهم و لايجب فيما دون ذلك شييء ثمّ كل مازاد اربعون درهما وجب درهما و لايعطى حتّى يحول الحول عليه و لايخرج الا الى اهل الولاية و الفرقة و الخُمس من جميع المال مرّة واحدة و العشر من الحنطة و الشّعير و التمر و الزّبيب اذا بلغ خمسة اوسق اذا كان يسقى بالدلالء فنصف العشر للمعسر و المؤسر و الوسق سّتون صاعاً و الصّاع اربعة امداد و المدر طلا و ربع برطل العران و هو ستّة ارحال برطل المدينة و زكوة الفطر على كلّ رأس صغير و كبير و حرّ و عبد ذكور و اناث من الحنطه و الشّعير و التمر والزبيب صاع و لايجوز ان يعطى الا اهل الولاية و الكثر الحيض عشرة

ص ٢٥٩

ايّام و اقلّه ثلثة ايّام و المستحاضه تغتسل و تصلى و الحائض تترك الصّلوة و تقضى الصّوم و الصّيام شهر رمضان و لايجوز التراوح في الجامعة لانّ ذلك بدعة و كل بدعة ضلالة و كلّ ضلالة فى النّار و صوم ثلثة ايّام فى كلّ شهر اربعاء من العشرالأول و اربعاء من العشر الأوسط و الخميس من العشر الآخر و صوم شعبان ستّة و صوم رجب و هو شهر الاصم و فيه البركة فان قضيت فرايت شهر رمضان متفرقة اجزءاك منه و حجّ البيت فريضة لمن استطاع اليه سبيلاً و السّبيل هو الزّاد و الرّاحله و لايجوز الحجّ الّا تمّتعاً قال اللّه تعالى واتمو الحج و العمره للّه و لا يجوز القرآن و الافراد الّذى يستعمله العامة الا لاهل مكّة وحاضريها و لايجوز فى النسّك الخصى لانّه ناقص و لايجوز الموجور و الجهاد واجب و الامام العادل و من قتل دون ما له فهو شهيد و من قتل دون نفسه فهو شهيد و من قتل دون اهل فهو شهيد و لايقتل من الكفار و النّصاب فى دار التّقية الّا قاتل او باغ و ذلك اذا لم تخف على نفسك و لاتحل أموال المخالفين و غيرهم فى التّقيه فى دار التّقيه و اجب و لا حبّه على من خلف التقّية يدفع به ظلماً عن نفسه و كل طلاق يخالف السّنة فليس بطلاق كما ان كلّ النّكاح بغير السّنة فليس بنكاح و لايجمع اكثر

ص ٢٦٠

من اربعة حرآئر و اذا طلقت المرأة بسّنة ثلث مرآت لم تحّل لزوجها حتّى تنكح زوجاً غيره قل امير المؤمنين عليه السّلام اتّقوا المطّلقات ثلثاً فانّهنّ ذوات ابعال و الصّلوة على النّبى صلّى اللّه عليه و آله في كلّ مواطن و العطاس و عند الرّياح و غير ذلك وجب اوليائه و اوليائهم و بغض اعداءاللّه و اعدائهم و البرائة منهم و من ائمتهم و بر الوالدين و ان اكانوا مشركين و اجب فلا تطعهما فى الشّرك لانّ اللّه اسمه يقول فلا تطعهما و صاحبهما فى الدّنيا معروفاً و قال امير المؤمنين عليه السّلام من اطاع مخلوقاً فى غير طاعة فقد اتخذّ من دون اللّه تعالى زكوة جنين ذكوه امه و تحليل المتعيّن اللّتين انزلهما اللّه فى كتابه و سنتها رسول اللّه ص و متعة النّساء و متعة الحجّ واجب و الفرائض على امر اللّه به لا تحول و لايرث مع الوالد الوالدين الّا الزّوج و الزّوجة و ذوالسّهم احق ممّن لا سهم له و ليست العصمة من دين اللّه و العقيقة عن المولود الذّكر و الانثى و قسيمته و حلق رأس يوم السّابع و يتصدّق بوذن شعرة ذهباً و فضّة و الختان سنّة للرّجال و مكروهة للنّساء و أفعال العباد مخلوقه خلق تقدير لا خلق تكوين و لاتقول بالجبر و التفويض و لايؤاخذ اللّه البرى بجرم السّقيم و لايعذّب اللّه الاطفال بذنوب الآباء

ص ٢٦١

فانّه جّل و علا يقول و لا تزر وازره وزر اخرى و ان ليس للانسان الّا ما سعى و اللّه يغفر الذّنوب و لايظلم و لايفرض اللّه على عباده طاعة من يعلم انّه يكفر بظلمهم او يقويهم و لايختار لرسالته و لايصطفى من عباده من يعلم انه يكفر به او يعيد الشّيطان دون الأسلام غير الأيمان و كلّ مؤمن مسلم و ليس مؤمنا و لايسرق السّارق حين يسرق و هو مؤمن و لايقتل قاتل النّفس الّتى حرمّ اللّه قتله و هو مؤمن و لايشرب الشّارب حين يشرب و هو مؤمن و اصحاب الحدود مسلمُون لايؤمنون و لا كافرون باللّه تعالی و لايدخل النّار مؤمناً و قد وعده الجّنة ابدا و لايخرج من النّار كافرا و قد وعد الخلق فيها ابداً و انّ اللّه لايغفر ان يشرک به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء و مذنبوا اهل التّوحيد يدخلون النّار و يخرجون منها و الشفاعة جائزه لهم و الدّار اليوم دار التقّية و دار الأسلام لا دار الكفر و دار الأيمان و الأمر بالمعروف و النّهى عن المنكر و واجبان اذا امكن و لم يكن على النّفس ضرر و ادآء الفرائض و اجتناب المحارم و هو معرفة بالقلب و الأقرار باللّسان و العمل بالأركان و التّكبير في العيدين واجب فى دبر خمس صلوة و يبداء من صلوة المغرب ليلة الفطر و فى الاضحى فى دبر عشر صلوة و يبدء فى صلوة الظّهر يوم النّحر و النفساء

ص ٢٦٢

لاتقعد اكثر من عشرة ايّام فان ظهرت و الا احتشت ثمّ تغتسل و تصلّى و تؤمن بعذاب القبر و منكر و نكير و البعث بعد الموت و الحساب و الميزان و الصّراط و الأيمان و بالبرائة من الجبت و الطّاغوت الّذين ظلّما آل محمّد حقهم و اخذوا ميراثهم غصباً و اخذوا فدكاً من فاطمة و هما باحراق البيت عليها و استسها و غير اسنته بينهم و البرائة من النّاكسين ذو و اصواع الذين هتكا حجاب رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و نكثاً بيعة امامهم و اخرجا المرآة و حارباً امير المؤمنين و قتلا شيعة امام المتّقين و الرّأية من يغوث الّذى ضرب الاخيار و نفاهم و شردهم فى البلدان و ادى الصّرداء و اللعنا و جعل الاموال دولة بين الأغنيا و استعمل السّفهاء و البرائة من يُعوق و نسر و معوية وعمر ابن العاص و اتباعهم حاربوا امير المؤمنين ع و قتلوا المهاجرين و الأنصار و اهل الفضل و الصّلاح من التّابعين و البرائة عن الحمار الّذى يحمل اسفاراً ابى موسى الاشعرى و اهل ولايته و البرائة من السّامرى و اصحابه الّذين ضلّ سعيهم فى الحيوّة الدّنيا و هم يحسبون انّهم يحسنون صنعاً اولئك الّذين كفروا بآیات ربّهم و ولاية امير المؤمنين يلقو اللّه بغير ولايته و امامته فحبطت اعمالهم

ص ٢٦٣

فلايقيم لهم يوم القيّمة وزنا كلاب النّار و البرائة من يزيد ابن معاوية من الشقّى المرادى نظير عاقر ناقة الّذي كان اشقى الّاولين و الآخرين و البرائة من يزيد ابن معوية عليه اللّعنة و اصحابه الّذين قتلوا الحُسين ابن على عليهما السّلام و الولاية الاولياء امير المؤمنين الّذين مضوا على منهاج الرّسول و بارك و سلمّ لم يبدّلوا و لم يغيرّوا بعد نبيهّم ص و هم سلمان ابن سلام الفارسى و جندب ابن جناده و المقداد ابن الأسود و عمّار ابن ياسر و سهل ابن حنيف وحذيفة اليمانى و ابو هاشم يتهانى و خالد ابن سعيد و عبادة ابن الصّامت و أبو ايوب الأنصارى و حذيفة ابن ثابت ذى شهادتين و ابوسعيد الخدرى و امثالهم رضى اللّه عنهم اجمعين من شيعة امير المؤمنين ع آه و لاهل الباطن اطوار طمطام الواحديّة و هم ان يوردوا تلك الموارد اخرجهم اللّه عن جنّة الأحديّة و قال اللّه تعالى فى حقهّم كما قال فى حق الآدم و هم يخرجون علما كما خرج الآدم قرباً» قال اللّه سُبحانه و قلنا يا آدم اسكن انت و زوجك الجنّة و كلا منها رغداً حيث شئتما و لاتقرّبا هذه الشّجرة فتکوناً من الظّالمين الآدم الاولى هى المشيّة و هى ذكر الأوّل الظّاهر فى امكان الأولى و زوجها الاُرادة و هى العزيمه على الذّكر الأول و الجنّة هى جنّة الواحديّة لاجنّة الأحدية

ص ٢٦٤

لان فيها لا ذكر لقرب الشّجرة لا امكاناً و لا کوناً و هى جنة الازليّة داخلها لم يخرج و خارجها لم يدخل لا ضدّ لاهلها و لا اهلها غيرها لم يزل اهلها على حالة واحدة لايعرفها بالتلويح الّا من خرق حجب السُّبحات و الأشارات و اللّانهآیات و النّهآیات و دخل عرش الجلال فحينئذٍ يسمعه الرّحمان من الحان طوايس تلك الجنّة ما شاء و ما هو بظلّام للعباد و هذه الجنّة مخصوصّه لآل محمّد عليهم السّلام و لايستحقّ احد بها الّا بعد معرفتهم بالنّورانيّه و هى جنّة الخلد اختصّها اللّه لنفسه و اشار فى كتابه و يحذركم اللّه نفسه و ذكرهم بايّام اللّه و انا اذكر رشحة و قد علمتم النّشأة الأولى فلولا تذكرون و جنة آدم الأولى هى لجّة الأحديّة فلمّا استأنس بزوجها و هى مقام تعين آدم اسكنتها ربّهما جنّة الواحديّة و امرهما اللّه بالسّير اليه فيها من اطوار الواحديّة و شئونات الرّبانيّه بالمعرفة ما شئتما بما لانهایة الى ما لا نهاية و عهد اليهما ان لاتقرباً هذه الشّجرة و هى آيّه الاحديّة لانّ من نظر اليها بعين الأمكان لايعرفها و يظلم نفسه و من ينظر اليها بطرفها عرفها و لا العارف غيرها و لا المعروف سواهما و هذه هى

ص ٢٦٥

شجرة المحمّديّة الظاهره فيها آیة الأحديّه و هى جهة اعلى الشيّته قد قربها علما لا عملا آدم الأولى و زوجها فتكونا من الظالمين و المراد بقربها اى الصّلوح الأمكانى الّتى كانت فيهما من جهة الانيّه فقربهما بالحضور الأمكانى بعد ما عرفهما اللّه انّ الشّجرة الانيّة مخرجة فوق الأرض ما لها من قرار لاتقرباً بنظر الأستقلال اليها لانّ آیات التّوحيد آیات محمّد صلى اللّه عليه و آله بما تجلّى اللّه له به فقربا تلك الشّجرة بقسم كذب الانيّة علماً بانّ الأمكان يمكن فيها به فتكونا من الظّالمين و انّ هذا الظّلم الّذى نسب اللّه اليه لكان بالنسبة الى قربها لمبدء الابداع و الّا هذا الظّلم عند ما سواهما لجّة الاحديّة لاتصل اليها احد من الأشياء فاوّل ولد يولد فى الأمكان بعد ظلمهما هى بحر القدر لايطّلع عليها الّا اللّه الفرد و هى بحر ذاخر موّاج صوّر اللّه فيها كلّ من وجد بالمشيّة و هى بحر لابدآیة لها و لانهایة سُبحان مبدعها عمّا يصفون و ذلك رشحة من ذكرهما يجرى امر اللّه فى كلّ العوالم و لايعلم صنعه اللّطيف الّا هو و لقد قال الصّادق عليه السّلام حين سئله عن جنّة آدم قال كانت من جنان الدّنيا تطلع فيها الشمس و القمر و لو كانت من جنان الآخرة ما اخرج منها ابدا لوح عليه السّلام بالدّنيا طمطام الواحديّة

ص ٢٦٦

و هى مبدء الحدود فى عالم الجبروت بما لانهایة الى ما لانهایة و المراد بطلوع الشّمس و القمر هى بدو الأبداع و الاختراع و بالآخرة هى لجّة الاحديّة من آیات الأزل الظّاهر لها بها و لقد يعرف ما اشرت بالتّصريح من يعرف لحن القول و لقد قال الحسن ابن على أبو الحجّة عليه السّلام فى تفسير هذه الآیة الشّجرة شجرة العلم علم محمّد و آل محمّد عليهم السّلام الّذى اثرهم اللّه بدون سائر خلقه فانّها لمحمّد و آل محمّد ع خاصه دون غيرهم و لايتناول منها بامر اللّه الّا هم و لقد لوح الصّادق عليه السّلام ممّا تناول بامر اللّه انّ لنا مع اللّه حالات نحن فيها هو و هو نحن الّا انّه هو هو و نحن نحن و فى مقام آخر مخاطباً للسّائل الم تر فى وقتك هذا و فى مقام اخرى فى وصف صورة الانزعيّة من جدّه على عليه السّلام لا هى هو و لا هو غيرها و اجمل الكلام فى قوله جعلوا لنا ربّاً نؤب اليه و قولوا فينا ما شئتم و ما عسى ان تقولوا فو اللّه ما وصل اليكم من فضلنا او من علمنا الّا الف غير معطوفه اشهد ان هذا هو الحقّ و ما اوتينا من العلم الّا قليلاً و قد قال الأمام عليه السّلام بعد ما ذكر و منها كان يتناول النّبى ص و على و فاطمه و الحسن و الحسين صلوات اللّه عليهم بعد اطعام المساكين و اليتيم و الأسير

ص ٢٦٧

حتّى لم يحسبوا بعد بجوع و لا عطش و لا تعب و هى شجرة تميّزت من بين اشجار الجنّة عن ساير الأشجار الجنّة كان كل نوع منها يحمل نوعاً من الثمار و المأكول و كانت هذه الشّجرة و حسنها تحمل البر و العنب و التيّن و العنّاب و سائر انواع الثمار و الفواكه و الاطعمة فلذا اختلفت الحاكون لذكر الشجّرة فقال بعضهم هى مبرّه و قال آخرون هى خلق عنبه وقال الآخرون تينه و قال الآخرون هى عناية قال اللّه تعالى و لا تقربا هذه الشجّرة تلتمسان بذلك درجة محمّد و آل محمّد صلى الله عليهم فان اللّه خصّهم بهذه الدّرجه دون غيرهم و هى الشّجرة الّتى من يتناول منها بغير اذن اللّه الهم علم الأوّلين و الاءخرين بغير تعلم من تناول منها بغير اذن اللّه خاب عن مراده و عصى ربّه اراد عليهم السّلام بالشّجرة امكان المُطلق لانّه فيها كانت مطويه جميع التجلّيات و الشّئونات بالأبداع ممّا لانهايّه الى ما لانهايّه الى النّهايه و انّ آدم خلق اللّه مبدء وجوده من فاضل اشعة جسم فاطمة عليها السّلام و الشييء لايقرب ورآء مبدئه فلمّا اقرب الآدم بالشّجرة الحقيقة المتجلّية من فاطمة عليها السّلام بقرب الوجود عصى ربّه لانّه سبحانه امره ان لايقربها الّا بالوجدان لانّ حين الوجدان المقرّب هى الشّجرة لا سواها فلمّا نظر بآیة الأحديّه بنظر الامكانى عصى ربّه و كان من المبعدين و هذه

ص ٢٦٨

سرّ الواقصى حيث وردت فى الحديث قال اللّه انظر الى ساق العرش قال الرّضا عليه السّلام فرفع آدم رأسه و نظر الى ساق العرش فوجد عليه مكتوباً لا اله الا اللّه محمّد رسُول اللّه و على ابن ابى طالب امير المؤمنين و زوجته سيّدة نساء العالمين و الحسن و الحُسين سيدى شباب اهل الجنّة فقال آدم يا ربّ من هولاء فقال اللّه عزّ و جلّ هؤلاء ذرّيتك و هُم خير منك و من جميع خلقى و لولا ما خلقتك و ما خلقت الجنّة و لا النار و لا السّماء و لا الأرض و ايّاك ان تنظر اليهم بعين الحسد وتمنى منزلتهم فتسلط عليه الشّيطان حتّى اكل من الشّجرة الّتى نهى عنها و تسلّط على حوّا لنظر الى فاطمة بعين الحسد حتى اكلت من الشّجرة كما اكل آدم ع فاخرجهما عن جنّة و اهبطهما عن جواره الى الأرض و انّ فى تلك الأشارات ارشحنا لأهل السُّبحات انّ قرّبه بالشّجرة لاينا فى عصمته جعل اللّه حسنات الابرار سيئات المقربين قال اللّه تعالى فازّلهما الشّيطان عنها فاخرجهما مما كانا فيه و قلنا اهبطو بعضكم لبعض عدّو و لكم فى الأرض مستقرق و متاع الى حين و الزّلال الشّيطان و الشّيطان اعراض النظّر فى جهة الحقّ الى جهة الماهيّه و هى انيتّها الّتى جعل اللّه فيهما لامساك وجودهما فلمّا ازّلهما الشيطان قرباً علما بالشّجرة

ص ٢٦٩

الهويّة فعند خطور القرب اخرجهما ربّهما عنها اى الجنّة الألوهيّة و قلنا اهبطوا و ما فى امكانكم فان بعضكم غير بعض فى المظهريّة و هى العداوة و لكم فى الأرض الرّحمانيّه المستويّة بالعرش مسّتقر و متاع الى حين اى تلك الاستواء متاع الأقتران الى حين ما انتم فى تلك الأرض فاذا صعدتم و دخلتم لجّة الأحديّة كانوا منزّهين عن هذا المتاع و ما الحيوّة الدّنيا الّا متاع الغرور و لقد قال الصّادق عليه السّلام اهبط آدم على الصّفا و الحوّا على المروة فبقّى آدم اربعين صباحاً يبكى على الجنّة نزل عليه جبرئيل ع فقال يا آدم الم يخلقك اللّه بيده و ينفخ فيك من روحه و اسجد لك ملئكته و امرك ان لاتأكل من الشّجرة فلم عصيته قال يا جبرئيل انّ ابليس حلف لى باللّه انّه لى ناصحاً و ماظنتت ان خلقّاً يخلقه اللّه انّ لم يحلف باللّه كاذباً و قد قال ابوه الصّادق عليه السّلام كان عمر آدم ع من يوم خلقه اللّه الى يوم قبضه تسع مأة و ثلثين و دفن بمكة و نفخ فيه يوم الجمعة بعد الزوال ثمّ برء زوجته من اسفل اضلاعه و اسكنه الجّنة من يومه ذلك فما اسّتقر فيها الّا سّت ساعات من يومه ذلك حتّى عصى اللّه و اخرجهما من الجنّة بعد غروب الشّمس و ما بات فيها و لقد لوح روحى فداه رمزا معى انّ الساعات الست هى الواو

ص ٢٧٠

الواو فى هو ما سكن فى لجّة الأحديّة مشيّته الأولى الا ستّ ساعات و هى لما ضربت فى نفسها ظهر الشين و هى ثلثمائه سنه الّتى وردت فى الأخبار بها الّتى قد جعل اللّه التّشريع طبق التّكوين ما هى هى بالشّيئیة الّا هو هو فى جنّة الاحديّه قد علم اولو الالباب ان ما يوجد شيئاً فى الكتاب الّا بساعات السّت فى الجنّة السّبعة و ما ترى فى خلق الرّحمن من تفاوت قد جمع الاخبار عند الاجتماع لو كان من عند غير اللّه نزل لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً قال اللّه تعالى فتلقى آدم من ربّه كلمات فتاب عليه انّه هو التوّاب الرّحيم و الكلمات هى الاحرف المجتمعة و انّ لآل اللّه سلام اللّه عليهم مقامات الأولى مقام النّقطة و هى لمحمّد صلى اللّه عليه و آله خاصّة و الثّانية مقام الالف الليّيّنة و هى لعلى عليه السّلام خاصة و الثّالثة مقام الالف المتحركة و هي للحسن سلام اللّه عليه خاصة و الرّابعة مقام الف غير معطوفة و هي للحسين عليه السّلام خاصة و الخامسة مثام الحروف المجرّدة عن التّركيب و هى للائمة سلام اللّه عليهم خاصّة و السّادسة مقام الكلمة و هي للفاطمة صلوات اللّه عليها خاصة و خلق اللّه توحيد الانبياء من دلالة تلك الكلمة فتلقى آدم من ربّه كلمات الأعتراف بولاية الشّجرة الأحديّة

ص ٢٧١

الّتى حرّمت قربها فلما اعترف تجلّت شبح الفاطمة له به و القى اللّه في هويّته مثال توابيّته فتاب عليه انّه هو التوّاب الرّحيم و لقد قال الامام عليه السّلام نحن كلمات اللّه و اشار الحق فى كتابه العزيز بتلك الكلمة قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربّى لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربّى و لو جئنا بمثله مداداً و البحر بحر امكان الانبياء و الكلمات هى جهة الربّ في رتّبتهم بما تجلّى اللّه لهم بهم و المدد هى الأبداع و الأختراع الّتى جعل اللّه تحت رتبة ربوبيّتهم و تلك الأبداع ينفد قبل ان ينفد نور فاطمة صلواة اللّه عليها و ما له من نفاد و لقد قال الامام عليه السّلام انّ آدم رأى مكتوباً على العرش اسماء مكرمّة معظمة فسئل عنها فقيل له هذه اسماء اجل الخلق عند اللّه منزلّة و الاسماء محمّد و على و فاطمة و الحسن و الحسين صلوات اللّه عليهم فتوسّل آدم الى ربّه بهم فى قبول توبته و رفع منزلته و قال على ابن الحسين عليه السّلام حدثنى ابى عن ابيه عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قال يا عباد اللّه ان آدم ع لما رأى النّور ساطعاً من صُلبه من ذروة العرش الى ظهره و لم يتبيّن الاشباح فقال يا ربّ ما هذه الأنوار قال اللّه عزّ و جلّ انوار اشباح نقلتهم من اشرف بقاع عرشى على ظهرك و لذلك امرت الملئكة بالسّجود لك

ص ٢٧٢

اذ كنت دعاء لتلك الاشباح فقال آدم يا ربّ لو بنيتها لى فقال اللّه عزّ و جلّ انظر يا آدم الى ذروة العرش فنظر آدم ع فوقع نور اشباحنا من ظهر آدم ع الى ذروة العرش فانطبع فيه صور انوار اشباحنا الّتى فى ظهره كما ينطبع وجه الأنسان فى المرأت الصّافية فرأى اشباحنا فقال ما هذه الأشباح يا ربّ قال اللّه يا آدم هذه الأشباح افضل خلائقى و برايتى هذا محمّد و اَنَا الحميد المحمود فى افعال شققت له اسماء من اسمى و هذا على و انا العلى العظيم شققت له اسماً من اسمى و هذه فاطمة و انا فاطر السّموات و الارضين فاطم اعدائى من رحمتى يوم فضل قضائى و فاطم اوليائى عمّا يبيرهم و يشينهم فشققّت لها اسماً من اسمى و هذا الحسن و هذا الحُسين و اَنَا المُحسن المحمل شققّت لها اسمهما من اسمى و هذا الحسن و الحسين و اَنَا المُحسن المحمل شققت اسمهما من اسمى هُولاء خيار خلقى و كرام بريّتى بهم اخذ و بهم اعطى و بهّم اعاقب و بهّم اثيب فتوسّل بهم الى يا آدم و اذا وهتك داهيه فاجعل هم الى شفعائك فانى آليت على نفسى قسماً حقاً لا اخيّب بهم املا و لا ارد بهم سائلاً فلذلك حين نزلت منه الخطيئة دعى اللّه عزّ و جلّ بهم فتاب عليه و غفر له ان

ص ٢٧٣

فى تلك الأشارات قد شرح الأمام عليه السّلام مبداء العصيان و الغفران و اَنَا ذا افضله انّ اللّه جعل في كّل شيئ آيتين آیة نفسه و هى آیة الاحديّة و لايمكن ورودها الا بعد نفى ما سواها و انّ الوارد الّا كان مورداً فاذا ورد شيئ و استّقر فيها غفر اللّه له ما احاط علمه و هى المبدع بالابداع لمبدء الغفران و آیة خلقه فلمّا نظر الى اللّه بالأشارة و الأقتران قرب الشّجرة و كان من الظّالمين و هى آیة جعلها اللّه لخلقه و حرّمت للواردين عليها النّظر الى وجهه و هى مبدء العصيان و لايغفر اللّه احدا الّا بالورود فى آیة نفسه و هى آیة كتب اللّه على ذروته اسماء آل اللّه سلام اللّه عليهم من وردها فتاب اللّه عليه و من اعرض عنها يكون بعد اللّه من الظّالمين قال اللّه تعالى قلنا اهبطو منها جميعاً فاما يأتينكم منّى هدى فمن تبع هداى فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون قال اللّه تعالى لمّا في قوّة الأبداع اهبطوا منها جميعاً الى لجّة الامكان و طمطام يمّ الاكوان فامّا يأتّينكم منّى آیات الهداية من مظاهر نفسى في كّل العوالم فلا خوف عليهم لانّ الخوف فى عالم الشّرك فمن اتّبع هداى اى عليّاً عليه السّلام فى كلّ العوالم فاذا ارتفع النّظر عن

ص ٢٧٤

الأشارة و الحدود و دخل بيت آیة على عليه السّلام شبح التّوحيد فقد اتّبع هداه قل ان كنتم تحبّون اللّه فاتبعونى يحببكم اللّه المتبع هو المتبع فلا خوف عليه و لا هم يحزنون لانّ الحزن صفة اهل النّار و ذلك يجرى من عدم الرّضا بالقضاء قال اللّه سُبحانه ان كان کلّ‌شیء بقضائى و قدرى فالحزن لماذا و انّ اللّه سُبحانه قد طهر المتبعيّن لعلى ع من صفات المُعرضين عن جنابه لانّهم اهل الجنّة و اوّل دعواهم قول اللّه الحق الحمد للّه الّذى اذهب عنا الحزن و آخر دعويهم انّ الحمد للّه ربّ العالمين اشهد انّ هذا هو الحقّ من اتّبع عليّا عليه السّلام فقد دخل لجّة الأحديّه و انّ اللّة قد طهر واردها عن اشارات الامكانيّة و سُبحان اللّه عمّا يصفُون و انّ للتبعّيه درجات و الطّرق اليها بعدد انفس الخلايق اوّل من اتبّع عليّا عليه السّلام فى الامكان هو هو اسمه و مُسمّاه بغير اشباع واو ثمّ الالوهيّة الظاهرة ثمّ الأحديّه القاهرة ثمّ الرّحمانيّه الجامعه ثمّ الازليّه الثانيّة ثمّ عالم الصّفات ثمّ عالم الأفعال ثمّ حجاب القدرة ثمّ حجاب العظمة ثمّ حجاب العزّة ثمّ حجاب الهيبة ثمّ حجاب الجبروت ثمّ حجاب الرّحمة ثمّ حجاب النبوّة

ص ٢٧٥

ثمّ حجاب الكرامة ثمّ حجاب الرفّعة ثمّ حجاب السّعادة ثمّ حجاب الشّفاعة ثمّ عالم الأمر ثمّ عالم الخلق كلّ ذلك يتبعه بحركة التوالى و هو عليه السّلام ممدهم بالهداية بما هم عليه و اهل الأنكار يتبعه بالانكار بما هم عليه على خلاف التوالى و انّ اللّه سُبحانه ادخل اهل الجنّة الجنّة باتباعه و اهل النّار النّار باتباعه و لايتبع هُدى اللّه بمثل ما يتبّع نفسه يتبع بحيث لايبقى لنفسه الّا نفس اللّه الظّاهرة له به في كلّ عوالمه من کلّ‌شییء له من الحقائق رشحت اَنَا ذات الذّوات و من الأسماء و اَنَا الاسم الاعظم الاعلى و من المعانى اَنَا المعنى الّذى لا يقع عليه اسم و لا شبه و من الصّفات اَنَا آیة اللّه الكبرى و من الأفعال اَنَا امر اللّه و من الألسن اَنَا لسان اللّه النّاطق و من الأعين اَنَا ُعين اللّه النّاظرة و من الباطن اَنَا ظاهر اللّه فيكم و من الظاهر اَنَا علانيّة المعبود اشهد انّه المتّبع ولايته بحيث لايتّبع هدى اللّه احد بمثله لانّ اللّه سُبحانه تجلّى له به و انّه الحقّ ليس كمثله شييء و هو العلى الكبير و هو المتبع بالحقيقة لذلك المثل الكبرى و ما سواه لو صفيت عن الأعراض و اخرجت عن الأشباع و الامثال و ادخلت بيت الجلال مطلقاً الى جمال الوجدان غافلاً عن سحائب الامكان فقد اتبع هدى اللّه بالعرضية

ص ٢٧٦

الشبحيّه فحینئذ لا خوف عليهم و لا هم يحزنون و انّ فى رتبة الفراق كان الحزن محموداً و لذا قال الصّادق عليه السّلام الحزن شعار العارفين لكثرة واردات الغيب على بسرائرهم و طول مباهاتهم تحت سرّ الكبرياء و المحزون ظاهره فيض و باطنه بسط يعيش مع الخلق عيش المرضى و مع اللّه عيش القربى و المحزون غير المتفكر لان المتفكّر متكلّف و المحزون مطبوع و الحزن يبدء من الباطن و الكفر يبدء من رؤية المجرّدات و بينهما فرق قال اللّه عزّ و جل فى قصة يعقوب عليه السّلام انما اشكوا بثى و حزنى الى اللّه و اعلم من اللّه ما لا يعلمون فسبب ما يحبّ الحزن علم خص به من اللّه دون العالمين و الحزن يختّص به العارفون للّه و الّتفكر يشترك فيه الخاص و العام و لو حجب الحزن على قلوب العارفين ساعة لاستغاثوا و لو وضع فى قلوب غيرهم يستنكروه و الحزن اوّل و ثانية الامن و البشارة التفكرتان اوله تصحيح الأيمان باللّه و الأفتقار الى اللّه عزّ و جلّ بطلب النّجاة و الحزين متفكرو المتفكر معتبر و لكل واحد منها رجال و علم و طريق و شرف قال اللّه تعالى و الذّين كفرو و كذبوا بآباتنا اولئك اصحاب النّار هُم فيها خالدُون انّما الآیات ادلاء الحق بدلالة الوحدة و اعظم

ص ٢٧٧

الآیات على عليه السّلام و هو الّذى دلّ على اللّه بدلالت الثبوت بان لا اله الّا هو و المدلول و هو الظّاهر الموصوف و الذّات البحت لا آيّه له انّما الدّال عليه خلقه خلق اللّه الآیات بما كان يمكن الأبداع دلالة عن التّوحيد بان ليس كمثله شييء و هو العلى الكبير يا من دلّ على ذاته بذاته قال على عليه السّلام اى آيّه اللّه اكبر منى من خرج من لجّة الأحديّة فقد كفر و كذب لانّه دخل لجة التّثليث عن شبح التّفريد و كذلك آية النبوّة و الولاية مكذبها مكذّب آيّه الأحديّة و من يكذب بذرّة من الآیات بان قيل ليس للّنملة توحيد فقد دخل فى ظلال هذه الآیة و هو من اصحاب الأوّل لانّه النّار مادام فيها فيها خالدوُن و ما لامر اللّه من نفاذ قال اللّه تعالى يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى الّتى انعمت عليكم و اوفوا بعهدى اوف بعهدكم و ايّاى فارهبون و الأسرائيل على عليه السّلام و المخاطب بنوه و هم احد عشر الأئمة عليهم السّلام امرهم اللّه ان يظهروا ولايتهم لانفسهم لان تجلّى لهم بهم اوفوا بعهدى و هذا لعهد عبوديّتكم اوف بعهدكم و هذا لعهد ربوبيّه اللّه لهم بهم و ايّاى فارهبون فلمّا سلام اللّه عليهم يوفون بعهد اللّه لايرهبون الّا ايّاه لانّ عهد التجلى لايتحقّق الّا بعهد المتجلى و هى الرهبة الكبرى عند الابداع

ص ٢٧٨

الأولى من وفى بعهد اللّه اوفى بعهده بان يجعله مقام نفسه فى الآداء اذ اراد ان يقول للشييء كن فيكون فسبحان الّذى و فى بعهده لآل اللّه بعهدهم بان جعل ملكوت السّموات و الأرض فى اصبعهم و سُبحان اللّه عمّا يشركون و لقد قال الصّادق عليه السّلام فى قوله عزّ و جلّ اوفوا بعهدى بولايّه عليه السّلام اوف بعهدكم بالجنّة و العهدين عهد واحد عهد الربّ عهد العبد بما تجلّى اللّه له به و الذّات لايقارن شيئاً و سبحان اللّه عمّا يشركون قال اللّه تعالى و آمنوا بما انزلت مصدّقاً لما معكم و لاتكونوا اوّل كافر به و لاتشتروا بآیاتى ثمنا قليلاً و ايّاى فاتّقون اوّل ما ينزل من اللّه آیة هويّته و هى آیة الولاية لعلى عليه السّلام و هذه الآیة مصدّقة لما معكم بالعبوديّة للّه و جعل اللّه شبح هذه الآیة فى جميع الاشياء للايمان بها بان يفنى نفسه و انيسى الأشياء لبقائها و ذكرها و من اعرض عنها فهو اوّل كافر بها و ما اعرض فى الأمكان اوّلاً الّا ابوالدّواهى لعنة اللّه عليه و لذا صار اوّل كافر به و امر اللّه عبادّه ان لاتكونوا مثله لانّ من اعرض عن ولاية آل اللّه سلام اللّه عليهم فهو آیة الاوّل و كان اوّل كافر به و انّ الّذين يشترون بآیات اللّه بان

ص ٢٧٩

يرى غير آل اللّه سلام اللّه عليهم فقد اشترى ثمنا قليلاً برؤية نفسها و ان الرّاضى بالبقاء فى اطوار طمطام الواحديّة من مقامات الرّحمانيّة فقد اشترى آیات الأحديّة بثمن الواحديّة و هى قليل و ايّاى اى لجّة الأحديّة فاتّقون فانّ العبد لايكمل فى التّقوى الّا اذا استقام فى عماء الصّمديّة و الّا ما دام الّذى يسافر فى اطوار الواحديّه فهو الواقف فى مشعر الحدّ و انّ اللّه حرّم اهل المحبّة عن هذا الوقف بقوله و ايّاى فاتّقون قال اللّه تعالى و لاتلبسُو الحقّ بالباطل و تكتموا الحق و انتم تعلمون كلام الحق لايجاد الشييء و الحقّ على عليه السّلام و الباطل ولاية الاوّل امر اللّه عباده ان لاتعرفوا آیة توحيدكم بصفة الأمكان و تغفلوا عن لجّة الاحديّة و انتم تعلمون ان ما سواها فان باطل و انّها الحق و غاية فيض الربّ و انّ النّاظر بغير عين اللّه فقد التبس الحق بالباطل و يكتم الحق بعد ما عرفه اللّه ولايّة على عليه السّلام فانّى تصرفون قال اللّه تعالى و اقيموا الصلوّة و اتوا الزّكوة و اركعوا مع الراكعين الصّلوة ولايّة على عليه السّلام لايقيمها احد الّا بعد كشف السُّبحات فاذا دخل لجّة الأحديّة بلا كيف و لا اشاره فقد اقرّ بآیة ولايّة على عليه السّلام

ص ٢٨٠

بما تجلّى له به و اقام الصّلوة بما شاء الرّحمن و من اقامها وراء تلك اللّجة فليس من المصلّين و ايتاء الزكوة عطاء شئونات الربّوبيّة و هى لايمكن الّا بعد اقامة الصّلوة فان من دخل بيت الهوّيه امر اللّه له بالزّكوة و هى التجلّى لنفسه بنفسه و لغيره بالابداع بما يتحمّل قوة الأمكان و ما لفيضه من نفاد و هذه رشحة عن ذكر الزّكوة قد عرفها من اقام الصّلوة و لاهل الظاهر ما شرع الشّارع و ليس المقام اظهار البيان و الرّكوع ركن من اركان الصّلوة و هذا الركن الشّيعة قد امر اللّه المؤمنين و المقيمين للصّلوة بالمحبّة الصّادقة للشّيعة و هم الراكعون بآیات على عليه السّلام قد امر اللّه بالرّكوع لسّر التجلّى بالمتجّلى و ما امر اللّه الا واحدة قد علم اولوالألباب ما هنالك لايعلم الّا بما هيهنا و من إتمام الركوع صلّوة الجماعة و هى الأسم الّتى يسبّح اللّه بها جميع خلقه من عرفها و يسبّح بها فقد اقتدى بركوعه بامام عادل و هو الاسم الّذى جعل اللّه فى الرّكوع سُبحان ربى العظيم و بحمده و مسمّاه الظّاهر المتجلّى بالأسم و لقد قال الامام عليه السّلام نحن اسماء الحُسنى من عرف الأسم من المسمّى فقد بلغ قرار المعرفة قال

ص ٢٨١

اللّه تعالى اتأمرون الناس بالبرّ و تنسون انفسكم و انتم تتلون الكتاب افلاتعقلون هذه الآیة مخاطب لمن نسى نفسه و لم يعرفه ان الّذين يأمرون النّاس بورود لجّة الاحدّية ينسون انفسهم لانّهم يخرجون عنها و يعيشون فى طمطام الواحديّة مع ان اللّه قد عرفهم انّ الحق مع على عليه السّلام و هم يتلون الكتاب بان لاينطق الّا عن ولايته افلاتعقلون بانّ النّاظر لو كان غير المنظور ينسى نفسه عرفه من عرفه بالوحدة مشعراً بسّر امره بان تلك الآیة مخلوق بينها و بين منشئها فى المعرفة الا انّها عبده و خلقه قد جعلها اللّه تلك الآیة آیة نفسه حتّى يتلئلاء الممكنات بمعرفته و يبلغ الممكن غايته و هذه المعرفة حقّ التّلاوة لو كانوا يعقلون قال اللّه تعالى و استعينوا بالصّبر و الصّلوة و انّها لكبيرة الّا على الخاشعين الصّبر لجّة الأحدّية و جنّة الهوّيّة و الصّلوة اسم الواحديّه و جنّة الرّحمانيّه امر اللّه عباده بالتّوجه اليه بهما بالصّبر لاجل التّوحيد و معرفة القديم بانّه منزّه عن وصف ما سواه و بالصّلوة للحكاية عن رحمانيّته بالأستواء على عرش العطاء حتّى يسوق الى کلّ‌شیء حقّه و انها اى مظهر الرّحمانيّته لكبيرة عظيمة الّا من خشع بكلّه اليه و لا ابقى لنفسه انيه فحینئذ كان مظهر الواحديّة و مستعينا

ص ٢٨٢

فى سفره الا ما لانهايه بما لانهایة بالصّلوة و كان من الخاشعين قال على عليه السّلام الصبر محمّد صلى اللّه عليه و آله و الصّلوة ولايتى و لذلك قال و انّها لكبيرة و لم يقل انهما ثمّ قال الا على الخاشعين اسم الواحديّة عبد الاحديّة في كل العوالم و بها يعرف بها و لذا سمّاها بارئها صبراً و هى سمّة سهلة لا ذكر لغيرها لديها و بها يعرف ما سوى اللّه و شرط فيها ان لايخرج احد الّا باللّه و لاينظر الّا بعينه و لايسمع الّا بسمعه و لايعطى الّا بيده و لا اشار الّا اليه و لا عمل الّا له و لا نطق الّا عنه و ذلك صعب مستصعب ما اقامها الّا آل اللّه سلام اللّه عليهم و لذا اختصها اللّه بالخاشعين و هم الخاشعون حقاً قال على عليه السّلام ما رأيت شيئاً الّا و رايت اللّه قبله او معه هذه ثمرة الخشوع من راى فى مقامه كما راى فهو من الخاشعين قال اللّه تعالى الّذين يظنّون انّهم ملاقوا ربّهم و انّهم اليه راجعون انّ المستعنين بالصّبر و الصّلوة يظنّون انهم ملاقوا ربّهم و المراد بالرّب ربوبيّته الظّاهره لکلّ‌شییء بکلّ‌شییء و جعل اللّه حاملها و متجلّيها ابا عبداللّه الحسين عليه السّلام لانّه كان وجه اللّه الّذى يتوجّه اليه الاولياء فى كلّ العوالم من نظر اليه بطرفة بعد كشف السّبُحات و الأشارات قد شرفه الرّحمن بلقائه و انّه اليه اى الولايّة

ص ٢٨٣

التى تجلّى اللّه له به راجع و انّ اللّه قد وعد عباده ان يعطيهم بما يظنّون به قال عليه السّلام انّ اللّه عند ظّن كلّ امرء انّ الّذين يظنّون انهّم ملاقوا ربّهم فعند الظّن يلاقون لان العبد حين مشاهدته باللّه يكشف الحجب و الاستار و دخل فى مدينة اللقاء حين غفلة من اهلها و انّه فى تلك الحال الى اللّه راجع و هذا معنى قول على عليه السّلام لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً من عرف سرّ المقام قد صدق بالشّهود كلام المعبود بانّ الّذين يظنّون یلاقون لو تعلمون علم اليقين لترون ما اشرت بالتلويح و ان المعرض عن الحقّ حين الأعراض لترون الحجيم لو تعلمون علم اليقين ثمّ لترّونها عين اليقين و الكلّ يلاقون بارئهم اهل الجنّة يتنعمون بفضله و اهل النّار يعذّبون بعدله و ما هو بظلّام للعبيد و الذّات البحت جلّ شأنه لا سبيل الى لقائه لان وجهه ذاته و لا سبيل اليه لما سواه لا بالمعرفة و لا بالاشارة و لا بالتوجّه سُبحانه لايعرفه الّا هو و لاينظر اليه الّا هو و ما سواه معدوم لدى عزّته سبحان اللّه عما يصفون قال اللّه تعالى يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى الّتى انعمت عليكم و انّى فضلّتكم على العالمين هذه الآیة مخاطبه لآل اللّه خاصّه و الأسرائيل على عليه السّلام و بنوه الائمة احدى عشر سلام اللّه عليهم امرهم اللّه بذكر نعمته عليهم لنفسه

ص ٢٨٤

بالعبوديّة و لما سواه بالرّبوبيّة و هم ذكروا لما سواه بامر اللّه نعمته فلمّا ذكروا ما سواه وجدوا قال على عليه السّلام نحن صنايع اللّه و الخلق بعد صنائعنا فلما وجدوا جميع الاشياء عرفهم فضائل انفسهم و ذكروا هم بنعمة اللّه بانفسهم فلمّا اذعنوا و اعترفوا بالفضائل قسم الصّادق عليه السّلام بان ما وصل اليكم من فضلنا الّا الف غير معطوفة و سوى هذه الالف لايمكن فى الأمكان ذكره و الّا هم المطيعون لامر اللّه سُبحانه باظهار نعمته على عباده و من هذا الألف یتحقّقون الأشياء و يترقّون الى ما لانهایة بما لانهایة و من ورآء اللانهایة ازليّه الظاهره و ما لذكر بنو على من نفاد و انّ فى تلك الأشارات قد ظهرت انّهم افضل العالمين فكيف جرى القلم بذكر فضلهم مقترناً بالعالمين سُبحان عز جلالتهم انّ ما سواهم معدوم عند انفسُهم و انّ الأشياء وجدوا من ذكر الف غير معطوفة من فضلهم فى صقع الاشياء و فضلهم فضل اللّه فى كلّ المقام قال اللّه يا محمّد فضلك على الأنبياء كفضلى و اَنَا ربّ العزّة على العالمين و الأئمة نفس رسُول اللّه صلى اللّه عليه و آله فى كلّ المقامات و لقد قال الأمام عليه السّلام اولّنا محمد و آخرنا محمّد كلّنا محمّد و فضلّهم آيّه التّوحيد و كلّ معترف بالعبوديّة و بهم

ص ٢٨٥

ملأت السّموات و الارضين حتى ظهر ان لا آله الّا هو ربّ العالمين قال اللّه تعالى و اتقّوا يوماً لاتجزى نفس عن نفس شيئاً و لايُقبَلُ منها شَفاعة و لايؤخذ منها عدل و لا هُم يُنصَرونُ و المراد بالنفس الأولى آيّه الأحديّة و هى نفس على عليه السّلام و اليوم يوم لقاء الربّ لاتجزى نفس بالورود فى لجّة الأحدّية الّا منها لانّها آیة الربّ ليس شييء و لايقيل بدونها شييء و لا شفاعة و لايؤخذ من احد عدل لانّ تلك النّفس لايعادلها شييء من جاء بها فاز بالجنّه و من جاء بغير ولاية على عليه السّلام لايقبل له شفاعة و لايؤخذ منه عدل و لا مال و تلك النّفس خلوة من النّفوس و النّفس خلوة منها و هى فى باطن و امّا فى الظّاهر ان يوم القيمة لاتجزى نفس عن نفس شيئاً لانّ الامر يومئذ للّه و لايشفع احد الا باذنه و لايقبل من احد فديّة لان توحيده لايعادله شييء و ليس من دون اللّه نصيراً انّ اللّه امر الخلق بالتّقوى الخالص فى ولاية وليه لهذا اليوم ان الواردين المستقرّين فى آیة هويته ناجين و ما كان لما سواهم من نصير جعل اللّه الفناء لکلّ‌شییء ما عدا آیة وجهه الكريم و اوّل من يشفع يوم القيمة من اللّه كان محمّد صلى اللّه عليه و آله له لنفسه بنفسه ثمّ الاقرب فالاقرب و ما اجد لفيض اللّه تعطيلاً قال اللّه تعالى و اذ نجناكم من آل فرعون يسُومونكم سوء العذات

ص ٢٨٦

يذبحون ابنائكم و يستحيون نسائكم و فى ذلك بلاء من ربّكم عظيم هذه الآیة مخاطبة لفاطمة و بعلها و ابوها صلوات اللّه عليهم و الفرعون ابوالشرور لعنة اللّه عليه و المراد باله مظاهر نفسه اينما وجدت كفر او شرك او شرّ دلت عليه و كانت من آله و المراد فى هذا المقام يزيد لعنة اللّه عليه و المراد بالذّبح ابناء الرّسول صلّى اللّه عليه و آله و سيّدهم ابو عبداللّه الحُسين عليه السّلام و هم قوم ذبحوا فى عشر المحرّم فى ارض كرب و بلا بامر آل فرعون عليهم اشّد العذاب اللّه اكبر من هذا الذبح العظيم الّذى تحرقت البلاد و من عليها اللّه اكبر من ذبح الحسين ابن على ابن ابى طالب فو اللّه قتل بقتله آیات التّسبيح و علامات التّحميد و بكى لعظيم بلائه ما فى الأبداع و الأختراع و لم يجر الأقلام ممّا شربت رضاء عن كأس القضاء و من مصيبته خرجت اسم الواحديّه عن الأمكان و ينزل الى الاكوار و الأدوار ما لبكائها من نفاد و لولاه اراد الأوّل فى الأمكان قتله ما قرب آدم بالشّجرة الحسينيّة و ان آل اللّه سلام اللّه عليهم فى رتبة جسمهم الظّاهره اقوى جسمهم من افئدة اهل الجنان لولا يقتلهم احد لايموتون لانّ اجسادهم كانت معتدله و لايجرى التغيّر لهم كما يكون الحجّة محمّد ابن

ص ٢٨٧

الحسن عليهما السّلام حيّاً عذب اللّه قوماً قتلوهم بعد ما عرفوا علوّ جلالتهم و عظيم رفعتهم و انّ الحسين عليه السّلام لو اراد ذرّة من شعر جسمه بهلاك من فى الأمكان فيكون و كان ذلك عدلاً منه و مع تلك القدرة النّافذة و الارادة الموجودة استسلم للّه بانّ اللّه شاء ان يراه قتيلاً و نساؤه اسيراً و قوله الحق و يستحيون نسائكم اشارة الى مصائب اهل بيت الحسين عليه السّلام بعد ذبح سيّدهم اللّه اكبر من مصيبته شهد الرّحمن بعظمته و فى ذلك الشّهادة بلاء من ربّكم عظيم و سرّ الامر ها اَنَا ذا اشير اليه باشارة لما قرب آدم ع بالشّجرة و خرج عن الجنّة جعل اللّه بازآء آيّه الاحديّة البحتة آیة نفسه قتل نفس الحسين عليه السّلام لنفسه فلمّا قتل وعد اللّه بوفائه و من قتلته فانا ديته و لذا ملأت الآفاق من رشحات الأخبار انّ زيارته زيارة الربّ فى العرش و العرش مصرعه و الرّب الظاهره للاشياء نفسه و الذّات البحت لا سبيل لما سواه لديه سُبحانه لايعرفه الّا هو و ان من بكى عليه او ابكى او تباكى وجبت له الجنّه لان الباكى حين بكائه يحرق الاحجاب حتّى اتصّل الى عرش الجلال فحینئذ دخل الجنّه لبكائه بالحسين عليه السّلام و قبل اللّه فى الأمكان آیة وجه الحسين عليه السّلام عن آیة نفسه فى الأزل

ص ٢٨٨

و الأزل نفسه نفسه و الأمكان نفسه نفسه هو خلو من خلقه و خلقه خلومنه و الأئمه عليهم السّلام فى تلك المقام نفس الحُسين عليه السّلام لا نفرق بين احد منهم و نحن مسلمون لو علم العالم ما فى ذكره و بكائه ما اختار لذكره ذكرا و لا لبكائه شيئاً قال الحسين عليه السّلام من بكى لاجلى فانا جزائه و من نظر بعين الحقّ فى تلك الأشارات المملوة من اكسير الحمراء قد شهد بالعيان بان فلمثل هذا فيعمل العاملون و الباكى حين بكائه آيته بما تجلّى اللّه له به اسقيت فى ذلك المقام هذه الأشارات من ماء واحدة قد عرفها من ادخلها الرّحمن بيت الواحديّة و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلى العظيم قال اللّه تعالى و اذ فرقنّا بكم البحر فانجيناكم و اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون و البحر بحر القدر و المخاطب اهل العصمة سلام اللّه عليهم اذ فرقنا بآل اللّه ابحر الوجود من كلّ­شييء و انجيناهم من تلك البحور لانّ تلك البحر بحر الامكان من غرق فيها كان من آل فرعون و من نجى عنها بالورود فى بحر الاحديّة كان من آل اسرائيل عليه السّلام و حين الغرق انتم اى آل الرّسُول تشهدُون و تنظرون لانّهم بعين اللّه ينظرون يعلمون مقام كلّ­شييء و بما هو صائر الى ما لانهایة بما لانهایة و

ص ٢٨٩

ما لرؤيتهم من زوال و المراد بآل فرعون الثّانى من اعرض من آیات على عليه السّلام في کلّ‌شییء فكان من آل فرعون و هو من المغرقين قال اللّه تعالى و اذا و اعدنا موسى اربعين ليلّة ثمّ اتّخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون و المراد بالحقيقة الاوّلية عن موسى محمّد صلى اللّه عليه و آله و بالاربعين على عليه السّلام و عشر حجج من نسله اذ وعد الرّحمن لمحمّد صلى اللّه عليه و آله ثلثين ليلة و المراد على عليه السّلام لانّه بقى بعد وفات محمّد صلى اللّه عليه و آله ثلثين سنة و اتممناها بعشر الحسن و الحُسين و الأئمة الثمانيّه من ولد الحسين عليهم السّلام و الأشارة بالليلة لاختفاء جلالتهم فى الكفر فلمّا اظهر الحق ولايته بينه و اوصيائه عليهم السّلام اخبر عن كفر اعدائه باتّخاذهم الأوّل وصيّاً و هو العجل من بعد ما بين رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله لهُم وصاية على عليه السّلام و كانوا بذلك البيعة لابى الدّواهى لعنة اللّه عليه ظالمين و القائم عليه السّلام هو لما اظهر اللّه امره فى الرّجعة اظهر ما اشرت بالتلويح و مقامه لظهور سلطنته عند اللّه كان يوماً و هو محمّد و محمد هو صلى اللّه عليهما و عجل ايّامهما و انّ وعد اللّه كان مفعولاً قال اللّه تعالى ثم عفونا عنكم من بعد ذلك لعلّكم تشكرون وعد اللّه الّذين كفروا بوليّه ثمّ رجعوا اليه

ص ٢٩٠

بالعفو لعلّهم يشكرون بالنّباء العظمى و الآیة الكبرى الّتى هى الأقرار بولاية على عليه السّلام و لايشكر اللّه احد الّا من عرف عليّا عليه السّلام من عرفه بعد ما اقر بالعجز عن معرفته و احصاء نعماء بارئه فكان من الشّاكرين و ذلك العجز حقّ الشّكر لو كانوا يعلمون قال اللّه تعالى و اذ اتينا موسى الكتاب و الفرقان لعلّكم تهتدون و الموسى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و الكتاب على عليه السّلام و الفرقان شيعته انّ اللّه جعل آیات هدايته فى الأشياء من آیة احديّته و دلالة رحمانيّته و علامة رحمته للايمان بمحمّد و آله و شيعتهم سلام اللّه عليهم لعلّهم بهذه الآیات يهتدون قال اللّه تعالى و اذ قال موسى لقومه يا قوم انّكم ظلّمتم انفسكم باتّخاذكم العجل فتوبوا الى بارئكم فاقتلوا انفسكم ذلكم خيرٌ لكم عند بارئكم فتاب عليكم انّه هو التوّاب الرّحيم اذ قال على عليه السّلام للخارجين عن لجّة ولايته انكم ظلمتم انفسكم فى وقوفكم فى بحر السّبحات و الأشارات فاعرضوا عن العجل باتّخاذ الاشارة فى توحيد ربّكم و ارجعوا فى الولاية الألوهيّة بالتّوبة عن محبتّه ما سواها و اقتلوا كل انيّاتكم الامكانيّة الّتى يحجبكم عن الورود الى بارئكم لانّ ولايتى لجّة الاحديّة و هي خير لكم عند اللّه بارئكم فان اطاعوا امر اللّه تاب اللّه عليكم بالعفو

ص ٢٩١

عن وقوفكم فى ارض السُّبحات و ادخلنّكم فى بيت آيته انّه هو التوّاب الرّحيم قال اللّه تعالى و اذ قلتم يا موسى لن نؤمن لك حتى نرى اللّه جهرة فاخذتكم الصّاعقة و انتم تنظرون و اذ قال قوم موسى الاوّل لن نؤمن لك فى ولاية على عليه السّلام حتى نرى اللّه جهرة و المراد بالروية آیة الذّات و ذلك ممتنع محال لانّ الرؤية فرع الأقتران و ذلك صفة الأمكان و انّ اللّه لايراه احد الّا نفسه و ما سواه معدوم عند نفسه فكيف يمكن الرّوية من لا وجود له لدى وجوده جلّ جلالته من ان يراه ابصار عباده و ان يمكن فى الأمكان عين بالنّظر الى جماله السّبيل مسدود بنفس ابداعه و الطّريق مردود بخلق اختراعه سُبحانه لا إشارة اليه و لا اخبار عنه سُبحانه لايعرفه الّاهو و بذلك السئوال اخذتكم الصّاعقة لانه ما من عبد خطر بقلبه تلك السّؤال الّا اخذته صاعقة الرّحمن بظلمه و اى صاعقة اعظم من ذلك السّئوال لاجل الخطور بها لو كانوا يفقهوُن ينظرون و انّ المبايعين للأوّل و اتباعه و الواقفين فى مشعر السُّبحات و اشباهه اخذتهم الصاعقة جهرة من حيث لايشعرون و انّ الاشاراة بالرويّة فى كلمات آل اللّه و شيعتهم و مانزلت فى الكتاب بذكرها دالّة بآیات الربّ و مقاماته

ص ٢٩٢

بما تجلّى لكّل­شييء بکلّ‌شییء و قد كشف الحق فى كتابه عن تلك الاسرار بقوله الاعظم لاهل الأمكان و لقد راى من آیات ربّه الكبرى و الممكن لايجاوز عن امكانها دام الملك فى الملك و انتهى المخلوق الى مثله و اللّه حق و ما سواه خلق لا ثالث بينهما و الحقّ خلو من خلقه و خلقه خلو منه فى مقام المعرفة و ليس بين اللّه و بين خلقه بينونة صفة و لا عزلة و ادني التّوحيد تنزيهة عن الصّفات بشهادة انّ كلّ صفة غير موصوف و كلّ موصوف غير صفته قال الأمام عليه السّلام كلّ شييء وقع عليه اسم شييء فهو مخلوق ما خلا اللّه اشهد انّ كلامه الحق سُبحان اللّه عمّا يشركون قال اللّه تعالى ثمّ بعثناكم من بعد موتكم لعلّکم تشكروُن الأبداع الأولى موت و الثّانية بعث و هذه ترقّت فى جميع الاشياء بما لانهایة الى ما لانهایة و ما كان لبعث امر اللّه و لا لموته من نفاد انّ الّذين يعتقدون بالرّوية للّه تعالى يموتون ثمّ يبعثهم اللّه بعد الصّاعقة بعدم الاعتقاد فى الروّية لعلّهم يشكرون بمعرفته بان لايمكن فى الأمكان روية الرّحمن و ان المسافرون فى طمطام الواحديّة اموات بعثهم اللّه بلجّة احديّته لعلّهم يشكرون و هذه الآیة ناطقة برجعة آل اللّه

ص ٢٩٣

سلام اللّه عليهم و ما يتذكر بها الا من ينيب قال اللّه تعالى و ظللّنا عليكم الغمام و انزلنا عليكم المنّ و السّلوى كلوا من طيبات ما رزّقناكم و ما ظلمونا و لكن كانوا انفسهم يظلمون و المنزل على عليه السّلام لان اللّه قد جعله ولى العزّ لنفسه فى كلّ العوالم من الأبداع و الاختراع و المراد بالمخاطب آل اسرائيل ع خاصّه لان اللّه في كل­شييء قد تجلّى لَهُم بهم و الغمام ارادة اللّه قد ظلّل الرّحمن بارادته لآل اللّه على عليه السّلام اذا ارادوا ان يقولوا للشييء فيكون و ذلك غمام الحقّ عليهم و ما كانوا لامره من نفاد و قد جعل اللّه تلك الغمام لشيعتهم آيّه التّوحيد لو كانوا يسلمون و المراد بالمنّ آیة الاحديّة و السّلوى لجّة الواحديّة لما سواهم بالشبجية و العبوديّة و امروهم بالقبول للعبوديّة من طيبات ما رزقناهم و المراد بالطيّبات الشيعه و اهل الانكار لآل اللّه ما ظلمونا ولكن كانوا انفسهم يظلمون و انّ آل اللّه سلام اللّه عليهم لايظلمون و لايغصب احد حقهّم و كيف لا و ان سلطنته اللّه كيف يغلب و جنب كيف يقهروهم فى ازل الازال مستّقرون فى بحر العظمة و الجلال و لايصل الى ساحة كبريائهم اشارات الظلّام و هم فى بحبوحة الذّلة من الاعدآء معزّين بعزّة اللّه سُبحانه و لقد قال الصّادق عليه السّلام فى زيارة الحسين

ص ٢٩٤

عليه السّلام لا ذليل و اللّه معّزك و لامغلوب و اللّه ناصرك اشهد انّ هذا هو الحّق و ما ظلموا بآل اللّه و لكن كانوا بانفسهم يظلمون قال اللّه تعالى و اذ قلنا ادخلوا هذه القريّة فكلّوا منها حَيثُ شِئتم رغدا و ادخلوا الباب سُجّداً و قولوا حطّة نغفر لكم خطاياكم و سنريد المُحسنين و المراد بالقريّة لجّة الأحديّة و بالباب على عليه السّلام قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله اَنَا مدينة الحكمة و عليّ بابها امر اللّه اهل الأمكان و الاكوان بان يدخلوا قريّة آیة النبوّة محمّد صلى اللّه عليه و آله بولاية على عليه السّلام سجّدا للّه و تعظيماً له و يقولوا عند الاقرار بولاية على عليه السّلام حطه اى برأته عن ولاية الأوّل و اتباعه نغفر لكم خطاياكم عن ولاية الباطل و سنزيد المحسنين فى معرفة اسرار على عليها السّلام فيما لانهایة بالأبداع على المحسنين و المحسن من اسلم بكله اليه و ان قد جعل في كل­شييء آیة من نفسه ومدينة عن نبيه و صور بيده على باب المدينه صورة على عليه السّلام و امر الواردين بالسّجود لنفسه بكشف السُّبحات و الأشارات و الدّخول فى هذا الباب بنفى ما سواه فمن اطاع ربّه فى تلك الأشارات فهو القائل بالحطه و قد غفر اللّه له مااحاط علمه و ازاد بقدرته عليه على ما يمكن فى حق الامكان و ماكان لفيضه من زوال و من دخل

ص ٢٩٥

فى هذا الباب فقد حلل له الرّحمن ما شاء و ما كان لنعمه من زوال و هو في ذلك الباب مايشاء الّا ما شاء الّا شاء الرّحمن و لذا عند المشيّة يوجد المشاء بلا فضل و ذلك كان من فيض اللّه على المحسنين قال الباقر عليه السّلام نحن باب حطتكم قد عرف كلامه من عرف لحن اشاراته اشهد انّهم باب الحطه فى كلّ العوالم و انّا نحن لهم مسلمون قال اللّه تعالى فبدّل الّذين ظلموا قولاً غير الّذى قيل لهم فانزلنا على الّذين ظلموا رجزا من السّماء بما كانوا يفسقون فبدل الاول و اتباعه بلبس قميص الخلافة ظلماً و هى غير الّذى قال رسُول اللّه صلّى اللّه عليه و آله لهم بالتّسليم لعلى عليه السّلام فانزل اللّه على الّذين كفروا بعلى عليه السّلام رجزاً من السّماء اى حيث ولاية الاوّل بما كانوا يعرضون عن ولاية على عليه السّلام فكانوا بذلك عند اللّه فاسقين و لقد قال ابو جعفر عليه السّلام نزل جبرئيل بهذه الآیة على محمّد صلّى اللّه عليه و آله هكذا فبدّل الّذين ظلموا آل محمد حقّهم قولاً غير الّذى قيل لهم فانزلنا على الّذين ظلموا آل محمّد عليهم السّلام و جزآء من السماء بما كانوا يفسقون قال اللّه تعالى و اذا استسقى موسى لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشر عيناً قد علم كلّ اناس مشربهم كلوا و اشربوا من رزق اللّه و لاتعثوا فى الأرض

ص ٢٩٦

مفسدين و الضارب محمّد صلّى اللّه عليه و آله و العصى على و الحجر فاطمة و العيون الائمّة الاثنى عشر سلام اللّه عليهم و على عليه السلام فى الولاية فيهم و فى رتبة العصائية منفرد عنهم و هى الحرف الّذى قد جعل اللّه عنده دون الائمة عليهم السّلام و انّ اللّه امر محمّداً صلّى اللّه عليه و آله ان اضرب بعصاك الحجر فلمّا ضرب فا نفجرت منه اثنتى عشرة عيناً حتى قد علم اهل كلّ امان امامهم كلوا و اشربوا من تجلّيات علوم امامكم من فضل محمّد صلّى اللّه عليه و آله عليكم و لاتعثوا فى ارض الولاية بنظر التشّبيه و الاشارة اليها فانّ النّاظرين بجلال اللّه فى عالم السُّبحات قد كانوا من المفسدين قال اللّه تعالى و اذ قلتم يا موسى لن نصبر على طعام واحد فاَدَعُ لنا ربّك يخرج لنا ممّا تُنبت الأرض من بقلها و قثائها و فومها وَ عَدَسِها و بَصَلها اذ قال اهل الأمكان لن نصبر على آیة واحدة آیة الأحديّة فينا فادع لنا ربّك يخرج لنا مما تنبت الأرض اى ارض الواحديّه الّتى يخرج منها الصّفات و الاسماء من ابداعها و اختراعها و انشائها و احداثها و ما يدّل عليها و تلك الدّعوى قد نشأت من قرب آدم بالشّجره فقد كانوا بذلك ظالمين قال اللّه تعالى قال اتسَتَبَدلون الّذى هو

ص ٢٩٧

ادنى بالذى هو خيراً اى ترضون بطمطام الواحديّة التى هى ادنى من لجّة الاحديّة الّتى هى خير منها قال اللّه تعالى اهبطوا مصرا فانّ لكم ماسئلتم و ضربت عليهم الذلّة و المسّكنه و بائوا بغضبٍ من اللّه ذلك بانّهم كانوا يكفرون بآیات اللّه و يقتلون النّبيين بغير الحق ذلك بما عصُوا و كانوا يعتدون فلمّا اهل لجّة الواحديّة يرضون بالادنى عن البلد الأعلى اهبطهم اللّه عن لجّة الولاية الّا مصر الإمكان و ضربت ذلّة الاشارات و مسكنة الحدودات و استحقّوا بولاية الباطل بابداع ولاية الحق ذلك بانّهم قد كانوا يكفرون بولاية على عليه السّلام لانّه اصل الآیات بجعل الرّحمن قد جعله آیة الكبرى لجميع الآیات من كفر بولايته فقد كفر بآیات الأحديّة و علامات الواحديّة و مقامات النبويّة و عند الكفر فكانما قتل النبيّين بغير الحق لان اللّه قد جعل جميع الأنبياء اشعة آية وليّه و المُعرض حين الأعراض عن ولايته فقد قتل النّبيين و كفر بالآیات و ذلك بما عصى محمّد صلى اللّه عليه و آله فى بيعة وصيّه على عليه السّلام و كانوا يعتدون لانّ المعرضين يعتدون عن امر ربّهم فى الولاية و قد كانوا بذلك مُبعدين قال اللّه تعالى انّ الّذين آمنوا و الّذين هادوا و النّصارى و الصّائبين من آمن باللّه و اليوم الآخر و عمل

ص ٢٩٨

صالحاً فلهم اجرهم عند ربّهم و لا خوفء عليهم و لا هُم يُحزنون انّ اللّه قد كشف بفضله فى هذه الآیة جميع السُّبحات لمن شاء ان يدخل عليه من كل باب اليهود من انكر آیة الهُوّية المتجلّيه لمُوسى به بانّها ليس عن على عليه السّلام بل من الذّات البحت سُبحانه و تعالى عمّا يصفون و النّصارى اقوام اخذوا عن كلّ صورة كلمة لا شكل التّثليث و حلّوا آية اللّاهوت فى النّاسوت و زعموا انّ عليّا عليه السّلام تجلّى لعيسى بنفسه العلى الكبير تعالى اللّه عمّا يقول الظّالمون فى وليّه علوّاً كبيراً و الصّائبين اهل الوقوف فى مشعر الحد و انّهم قوم قد شكوا فى قدرة اللّه بنفى الحدود عن على عليه السّلام و لقد قال الأمام عليه السّلام لاتشكوا فينا فتنكروا قدرة اللّه فتفكروا و انّ اللّه قد بشرّ الذين آمنوا من اهل الأمكان من آمن باللّه وحده بان لا اله الّا هو مشعرا بان الملك ينطق عن الملك و لايعلم كيف هو الّا هو و اليه المصير و آمن باليوم الآخر محمّد صلى اللّه عليه و آله بان لا شبيه له فى الأمكان و هو يوم الأبداع و هو يوم الآخر فى الأختراع لايعرف كنه عظمته الّا اللّه و نفسه سبُحان اللّه بارئه عمّا يصفون و عمل صالحاً بالاعتراف للولاية المطلقة لآل اللّه سلام اللّه عليهم بانّهم عباد مقدّسون

ص ٢٩٩

لايسبقونهم بالقول و هم بفعل اللّه يعملون فلهم اجرهم عند على عليه السّلام بما يمكن فى الابداع فى مقاماتهم و لا خوف عليهم لانّهم اهل الحرم الكبرى قد جعل اللّه افئدتهم آمناً من جميع الأشارات الأمكانيّة و الصّفات عبوديّة و لا هم يحزنون لانّهم يرون جريان القضاء بالعدل كانّهم يخترعون لأنفسهم ما يشائون و ما يشائون الّا ان يشاءاللّه و ذلك امر الحق يؤتيه من يشاء و هو اللّه ذو الفضل العظيم قال اللّه تعالى و اذا اخذنا ميثاقكم و رفعنا فوقكم الطّور خذوا ما آتيناكم بقوة و اذكروا ما فيه لعلّكم تتّقون و انّ اللّه قد اخذ الميثاق على من فى الأمكان بولاية على عليه السّلام فى المشهد الأولى عن آية هويّته و الثّانية عن آية الوهيّته و الثّالثة عن لجّة احديّته و الرّابعة عن آية رحمانيّته لاجل رفعتهم فوق الطّور و المقصود بالطّور الحسين عليه السّلام و انّ اللّه قد صلى على من رفع اليه بزيارته او البكاء عليه او اللعن على اعدائه بل كلّ و جهة قد رفعت اليه فحين التوّجه اليه قد صلى الرّحمن و جميع خلقه له و انّ اللّه قد جعل بلطيف حكمته قلوب من والاه قبره و امر اللّه قد امر عباده فوق الطّور بالأخذ عما اتاهم الحسين عليه السلام من معرفته و

ص ٣٠٠

ذكره و بكائه و بان يذكروا كلّما فيه من جلالته و عبوديّته و ذكر سبيل محبتّه لعلّهم يتّقون و يعلمون انّ الحسين عليه السّلام مع قدرته العظمة كيف استسلم للقتل و الظّلم لشيعته و اهل بيته للّه ربّه و من استسلم بكلّه للّه الأحد فكان من المتقيّن قال اللّه تعالى ثمّ توليّتم من بعد ذلك فلولا فضل اللّه عليكم و رحمته لكنتم من الخاسرين و المراد لدى الحق بالفضل القائم عليه السّلام و هو فضل اللّه فى كلّ العوالم و لولاه ما بدع الأبداع و ما يحدث الاختراع به قد قامت الأبداع و به قد وجدت ثمرة الأختراع عن آية الاحديّة البحته و آیات الواحديّة الصّرفة من آمن بما هو عليه من الوحدة و الجبروت فقد جمع له الفضل من ربّه و خلص عن دركات الخاسرين بجود امامه و ما يؤمن به الّا قليل و لو كشف الغطاء من رشحة من وحدته و اشارة من جبروتيّته فقد بهت الاشياء من فضله وردت الى هوآء محبّته بالدّخول فى مدينة شبح نفسه غافلاً عمّا سواه فحینئذ قد بقى البقاء لابيه و قد نطقوا باجمعهم به ملأت السموات والأرض بان لا اله الا اللّه اليه المصير قال اللّه تعالى و لقد علمتم الّذين اعتدوا فى السّبت فقلنا لهم كونوا قردة خاشعين

ص ٣٠١

و المراد لدى الربّ بالسبّت الفاطمة الزهراء صلوات عليها لانها يوم الكتاب و انّ اللّه قد اظهر الاشياء بها مشروح العلل مبين الأسباب قد علم اللّه اهل الأمكان غير آل محمّد بان حقيقتهم اظلّة جسمها بما تجلّت لهم بهم فاعتدوا مما قد عرفهم اللّه بالاعتقاد بان حقائقها فى مقام الوحدة و المعرفة اعلى من جسمها قال اللّه لهم جزآء عملهم فى معرفة فاطمة صلوات اللّه عليها كُونوا قرّدة خاشعين من زعم ان الانبياء قد وحّدوا فى صقع افئدتهم بما وحدت جسم فاطمة صلوات اللّه عليها فقد جعله بارئه عند الزّعم قرّدة جزآء السّيئه عدلا من اللّه بما كانوا يزعمون قال اللّه تعالى فجعلناها نكالاً لما بين يديها و ما خلفها و مؤعظة للمتّقين اخبر اللّه عن الظّالمين المعكوسين المشيرين الى اللّه بالاشارة التّثليث بانّهم قرّدة اى يتوجّهون الى آية توحيدهم بالنّظر الأمكانى فجعل اللّه هذه الآیة المعكوسه موعظة لما بين يديها بما ابدع الأبداع و ما خلفها اى لما يمكن فيها من قدرة الرّحمن و آية للمتّقين الّذين يتّقون عما امر اللّه بقربها من ورود لجّة الاحدّية بغير كيف و لا اشاره و عما امر اللّه بان لاتقربها الا بالاعتقاد فى معرفة فاطمة ص بان لايمكن فى الأمكان الا بما

ص ٣٠٢

تجلّت لما سواها بما سواه و هى الأمر الأزل و لا سواه و قد عظم اللّه موعظة للمتقيّن قال اللّه تعالى و اذ قال موسى لقومه انّ اللّه يأمركم ان تذبحوا بقَرَة اذ قال محمّد صلى اللّه عليه و آله لمن فى الأمكان ان تذبجوا بقرة و كل ما سوى آيه الاحديّة و مظاهرها فى الأشياء لدى المعبود قد كانت بقرة و امر اللّه بذبحها لان ما سوى آل اللّه سلام اللّه عليهم قد كانوا بقرة و منها السُّبحات و الأشارات و اللّانهآیات و الحدودات و ما سوى نفس الأحديّه و مظاهرها هی نفس البقرة ما استقلت فى السّلطنة البقاء آية الأحديّه البيضاء الابذبح البقرة التى هى ما سواها قال اللّه تعالى قالوا اتتّخذنا هزواً قال اعوذ باللّه ان اكون من الجاهلين لما امر اللّه محمداً صلى اللّه عليه و آله بالبلاغ لاهل الأمكان بذبح الشّئونات و الاطوار النّفسانيّة و بالأدوار عن ولاية الباطل الّتى هى البقرة قد بلغ صلى اللّه عليه و آله فى يوم الثّمانية و العشر من شهر الحجّ من امر به من ربّه بقوله الحق من كنت مولاه فى عوالم الوحده فعليّ هذا مولاى اللّهمّ وآل من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و العن من ظلمه قالوا اهل الامكان اتتخذنا هزوا بان تقتل انفسنا و نجعل البقاء

ص ٣٠٣

لآية على عليه السّلام قال صلى اللّه عليه و آله اعوذ باللّه ان اكون ممّن امركم بالوقوف فى ارض السّبحات و النّظر الى الرّحمن بالإشارة الأمكانيّه و هذه صفة الجهّال و ما انَا الّا اوّل العابدين قال اللّه تعالى قالوا ادع لنا ربّك يبيّن لنا ما هى انّ الشئونات النّفسانيّه لما بعدوا عن المبدء قد ضعفوا عن الأمتثال نسئلوا بالتعيّين للبقرة قال اللّه تعالى قال انّه يقول انّها بقرة لا فارض و لا بكر عوان بين ذلك فافعلوا ما انتم تؤمرون عرفهم اللّه بانّها وجدت لا فارض اى لا آية عن على عليه السّلام و لا اية عن بكر و هو محمّد صلى اللّه عليه و آله عوان بين ذلك اى ان الشّئونات اللانهایة عوان بينهما فاذبحوها ان كنتم تريدون اللّه و رسوله فافعلوا ما تؤمرون فان في تلك الذّبح حيوة يا اولى الالباب لعلّكم تعقلون قال اللّه تعالى قالوا ادع لنا ربّك يبيّن لنا ما لونها قال انّه يقول انّها بقرة صفرآء فاقع لونها تسّر النّاظرين اخبر اللّه عمّا فيهم من البعد ما قد عرفهم اللّه فى الاوّل انّ الحقيقة هى كشف السّبحات ما يعرفون و قد عرفهم اللّه ثانياً بانّها محو للموهوم و صحو للمعلوم و هو و هى بقرة صفرآء لونها تسّر النّاظرين لان النّاظرين اهل السُّبحات يسرون وجود اطوار كثرتهم من حيث لايعلمون قال اللّه تعالى قالوا ادع لنا ما هى

ص ٣٠٤

انّ البقر تشابه علينا و انّا انشاءالله لمهتدون اخبر اللّه عن ظلمات ادبارهم بعدما قد عرفهم اللّه سبيل محبّته بالسّئوال عن البقرة و هم ان شاءالله لما ذبحوا بناتهم لكانوا مهتدين قال اللّه تعالى قال انه يقول انّها بقرة لا زلول تثير الأرض و لاتسقى الحرث مسّلمه لا شيّه فيها قالوا الان جئت بالحق فذبحوها و ما كادوا يفعلون ان اللّه قد عرفهم صفات ابوالدّواهى فى هذه الآیة انّه بقرة لا ذلول بالتّوجه الى اللّه تثير الأرض و لاتسقى الحرث مسلمه لا شيّة فيها لو ان الكفر بما يمكن فى الأمكان فيها قالوا اهل الرّجوع الى ولاية على عليه السّلام الان قد جئت بالحق فذبحوا آية ولايتها بالأعراض الدّائم عنها و ما كادوا يفعلون اى قرب ان يدخلوا لجّة الاحديّة بالنّظر الى الأمكان و ما كادوا كما امرهم اللّه فى البدء الامر يفعلون قال اللّه تعالى و اذا قتلتم نفسا فاذا رأيتم فيها و اللّه مخرج ما كنتم تكتمون قد اشار الرحمن فى تلك الآیة العظيمة الى مقامات الاشياء و ما هم اليه سائرون بان من قتل نفساً في كل عالم من حق او باطل فاللّه يظهرها و هو المخرج عن عباده ما يكتمون الحق لاجل الثّواب و الباطل لاجل العذاب

ص ٣٠٥

والقاتل حين القتل ان كان حقّا فقد احيا الناس جميعاً و ان كان باطلاً فقد قتل النّاس جميعاً و انّ اللّه قد يجزى العاملين بعدله بما كانوا يعملون و ان الدّارئة هى الاختلاف فى القاتل و هي لاهل الظّاهر ظاهرة لو كانوا يعقلون قال اللّه تعالى فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحى اللّه الموتى و يريكم آية لعلّكم تعقلون قال اللّه عزّ و جل للذّين ذبحوا انيّاتهم المجّتثة و يبقون فى عزّ الهوية البحتة اخترعوا ببعض قدرتكم ما تشائون من احياء الأموات و ما تحبّون كذلك يحى اللّه الموتى ببعض جسم بقرة ميتة و يريكم فيها آیاته لانّ الأبداع لايوجد الّا بفعل اللّه و فى كلّ الاشياء تمام الآیات بما يمكن فيها مكتوبه قد عرفها الناظر بنور اللّه كذلك قد خلق الآیات لعلّكم تعقلون قال اللّه تعالى ثمّ قست قلوبكم من بعد ذلك فهى كالحجارة او اشّد قسوة و ان من الحجارة لما ينفجر منه الأنهار و انّ منها لما يشقّق فيخرج منه الماء و ان منها يهبت من خشيّة اللّه و ما اللّه بغافل عمّا تعملون انّ هذه الآیة قد نزلت للذّين سمعوا ذكر الحسين عليه السّلام و لم يدخلوا فى لجّة الاحديّة ببكائه او حب بكائه و انّ اللّه حرم على النار عينا قد بكت لمصيبته

ص ٣٠٦

او لخشيّته عدله او رفعت عما لايحلّل لها و بها و انّ الّذين يتوجهون الى اللّه بالاشارة فقد قست قلوبهم فى ذكر الحُسين عليه السّلام من بعد ما تجلّى الحسين ع بنفى الاشاراة كالحجارة الأمكانيّة او اشد قسوة و انّ منها لما يتفجرّ منه الأنهار و الأطوار و الأنيّات و ان منها لما يتذللّ فيخرج عند ذكر الحسين عليه السّلام ماء التوّجه بالوحدّه الحقّه و ماء الحبّ لعظيم شهادته الصّدقة و ان منها اى الحجارة منى تذكروا مصيبته الحسين عليه السّلام لما يتباكون و ما يتخافون من عدله و ما يهبط عليهم خشيّة اللّه فانّما نملى لهم ليزدادوا اثما و ما اللّه بغافل عمّا فعلوا بنو اميّه عليهم اللّعنة بالحسين عليه السلام و سيعلم الّذين قد قتلوه انّ اللّه طالب ثاره و دينه و هم لايقدرون بعد قتله و قتل قتله بالتوجّه الى اللّه و لايشعرون و من رضى بفعلهم فجزاؤه جهنم بعدل اللّه لو كانوا يفقهُون و اذا جرى القلم بذكر المقام فها اَنَا اذكر السّر المقنع بالأسرار انّ اللّه كان و لم يكن معه شييء و انّ الّذين يبقون فى آية الهوُيّة الاحديّة بانّ اللّه هو هو لا سواه فقد دخل فى ظلّ محبّة الحسين عليه السّلام و شرفه اللّه ببكائه و جعل افئدته آية قبره و من خرج عن تلك اللّجة القديمة

ص ٣٠٧

فقد حشره اللّه فى معشر اعدائه و جزاؤه جهنّم و ما له من نصير و هذه كلمة خرجت من طور السّيناء منبتة بالدّهن الثّناء لايصدقها الّا اهل البهاء و سيعلم الّذين ظلموا انفسهم بتكذيبها بايّ منقلب ينقلبون قال اللّه تعالى افتطعمون ان يؤمنوا لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلام اللّه ثمّ يحرّفونه من بعد ما عقلوه و هُم يعلمون هذه الآیة قد نزلت فى امر الحسين عليه السّلام ليلة عاشورآء حيث يطمعون جنود الكفر ببيعته لليزيد عليه اللّعنة و العذاب فقال الحُسين عليه السّلام اتطمعون ان يؤمن نفسى بالبيعة لليزيد ابن الكافر المشرك عليهما اللعنة و العذاب و قد كان فريق منكم يا جنود الكفر قد سمعوا كلام محمّد صلّى اللّه عليه و آله فينا اهل البيت بانّى و اخى سلام اللّه عليه سيد اشباب اهل الجنّة فكيف تحرفون كلام اللّه بمحاربتى من بعد ما عقلوه اللّه اكبر ثمّ يحرفون كلام اللّه و يقتلونه مع ما كان معه من شيعته من بعد ما عرفوه بانّه حجّة اللّه المعبود و الآیة المحمود و الكلمة الجامعة و الرّحمة الواسعة فاطاعوا الشّيطان و عبدوا الأصنام من بعد ما عقلوه و هم يعلمون انّه ثمرة فؤآد الرّسُول و كبد البتول و مع ذلك قد قتلوه بقتل لم يقتل فى الأسلام مثله لا مسلم و لا كافر اللّه انتقم بعدله عنهم عمّا كانوا يعلمون

ص ٣٠٨

قال الحسين عليه السّلام بعد بعد وفاة اخيه الحسن عليه السّلام فى تلقاء قبره ؟

ا ادهن راسى ام اطيب مجالسی و رأسك معفور و انت سليب \*

فلا زلت ابكى ما تغنّت حمامة عليك و ما هبت صبا و جنوب \*

بكائي طويل و الدّموع غزيزة و انت بعيد و المزار قریب

غريب و اطراف البيوت تحوطه الا كل من تحت التراب غریب

اروح بعم ثمّ اغد و بمثله \* كايبارد مع المقبلتين سكوب

فللعين منى عبرة بعد عبرة \* و للقلب منى رنّة و نحيب \*

قال اللّه تعالى و اذا القوا الّذين آمنوا قالوا امنّا فاذا خلا بعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح اللّه عليكم ليحاجوكم به عند ربّكم افلاتعقلوُن ان الكتابة هذه بالقضاء قد جرت فى يوم عاشورا قد تشقّق اقلام العلى من ذكره قتله و قد تنزل اهل العماء الكبرى لاسماع مصيبته اللّه اكبر من وقعة عظيمة و قد شهقّت الأبداع من عزّته و الأختراع من ذّلته و قد خرجت الصّفات و الأسماء عن اعراشهما عريانا متشهقّاً متباكياً لعظيم بلائه و شدّة قتله و اد خارج من الاسماء عن عرش العظمة للبكاء عليه قد كان اسم اللّه ها قد نزل بتربته متشّهقاً متذّللاً فلمّا راى الحسين عليه السّلام بعظيم قتله ليس

ص ٣٠٩

لباس السودآء لعزآئه فظهر اسم اللّه هو ثمّ اسم الالوهية ثمّ اسم الواحديّة ثمّ اسم الصّمديّة ثمّ اسم الرّحمانيّه ثمّ اسم الواحديّه و من فيها من امكان الظّهور فلايبقى فى السّموات و الكرسّى و العرش شييء الّا و قد نزل بزيارته شعشاء غبراء و امّا اهل الارض يبكون عليه الاخيار لاجل الحّب و الأشرار لعظيم الخوف من عدل اللّه و للاول رحمة غير متناهية و للثانى نقمة بلا نفاد و ما ابدع الأبداع شيئاً الّا و قد جعله اللّه فيه آية لبكاء الحسين عليه السّلام و من ابكى او ابكى او تباكى او ذكره فقد دخل الجنّة عند ذكره و ذلك غاية الامكان من فيض الرّحمن و انّ اللّة سُبحانه قد خلق الجّنة و ما فيها من آیات الأحديّة الأزليّة و المقامات اللانهایة الابديّة من شعاع جسم الحسين عليه السّلام و لذا من ذكر مصيبة جسمه و خرج عن عنيه ذرّة اقل من رأس الشّعيره من الماء فقد غفر اللّه له ما لايحبّ عنه و وجب عليه الجّنة و ذلك فضل اللّه يؤتيه من يشاء و اللّه ذو الفضل العظيم قال الحسين عليه السّلام عن جدّه صلّى اللّه عليه و آله يا حسين انّ اللّه قد شاء ان يراك قتيلاً و ان يراك مخضباً شيبك بدمائك و ان يراك مذبوحاً و مقطوعاً رأسك من قفاك و قد شاء ان يرى حرمك سبايا على اقطاب فسبحان اللّه صدق ما قال محمّد صلّى اللّه عليه و آله

ص ٣١٠

فى مثل هذا اليوم آهٍ آهٍ انّ يوم قتل الحسين عليه السّلام بكربلا اقرح جفوننا و اسيل دموعنا فقد قام على جواده وحيداً غريباً فقال اللّهُمّ انّك ترى ما صنع بولد نبيّك صلى اللّه عليه و آله فهل من ناصر ينصر آل محمّد المختار و هل من ذاب يذب عن ذرّية الأطهار فلّم يجيبه احد و لا بقى من رجال آل اللّه الّا على العليل عليه السّلام فقد اجابه و قام رافعاً اليه بالنّصرة فلمّا رأه الحسين عليه السّلام فقال اللّه اللّه امنعيه يا اختاه فانّ الدّنيا بوجوده تبقى آه ثمّ آه فعلى مثل الحسين عليه السّلام يليق البكاء و الضجيج و النّوحة و العجيج و انّ اللّه قد وعد لباكيه لقائه و انّ وعد اللّه قد كان مفعولاً و قد قال الحسن ابن على ابى الحجّة المنتظر عليه السّلام آلاف صلى اللّه على الباكين على الحسين عليه السّلام و المقيمين عزاهء آهٍ آهٍ

اذا جاء عاشورا تضاعف حسرتى لآل رسُول اللّه و انهّل عبرتى

هو اليوم فيه اغبرت الارض كلّها رجوماً عليها و السّماء اقشّعرت \*

اضاقت فوأدى و استباحت تجارتى و اعظم كربى ثمّ عيشى امرّت \*آهٍ آهٍ

اريقت دماء الفاطميات بالملا و لو عقلت شمس النّهار لخرّت \* آهٍ ثمّ آهٍ

لما جرى القضاء صعودا بنعليه فوق صدره \* فخرّت على العرش ساجدة لعظيم بلائه و قالت

ص ٣١١

فاطمه صلوات اللّه عليها وا حسرتى عليك ايّها الغريب العطشان و البعيد عن الأوطان و الطّامى او اللهفان و المدفون بلا غسل و لا اكفان يا اهل عاشورا ابكى قتيلا بكربلا \* مضرّج الجسم بالدّماء \* قتيل البغاة ظلما ما يرى منه الّا الوفاء \* ابكى قتيلاً بكى عليه من ساكن

الارض و السّماء \* وهتكوا اهله و استحلوا حريمه فى الاماء \* آهٍ آهٍ

ما عذر من لم يبك يوم مضائه \* متاسفا بدم و دمع هام \*

ابكى مصارع فيها آل احمد \* شربوا على ظماء كئوس حمام \*

احشاء فاطمه لهم مقروحة \* و بكت عيونها حزنا على الأيتام \*

و ابكى اليتامى للبغاة خواضعاً \* و ابكى على النحر الخضيب الدّامى \*

و تمثلّى اخواته ونباته \* يد نيته بتفجع و لطام \*

تنوح هذه و هذه تبكى \* لما سلب العدا من برقع و لثام \*

و ابكى لزينب تستغيث بامّها ذات المفاخر و المحل السّامى \*

يا امّ قومى من ترابك شارعى و نيسى ذلّى و سوء مقامى \*

وقفى على المقتول و انفجعى له \* فابكى له فردا بغير محامى \*

و ابكى على الطّفل الصغير مضمّخا \* بدماء بعد تحرّق و ادام \*

و ابكى عزيزات الحسين حواسرا \* و وجوهها يسرّف بالاكمام \*

و ابكى لزين العابدين مقيّدا \* بالاسر يشكوا كربة الأسقام \* آهٍ ثمّ آهٍ

ص ٣١٢

جودى بالبكاء و جودى ابكى ياعين

الحسين الشهيد ابن سيّدا \*

قتلوه يوم الطف طعنا بالقناة من اجل ملعُون الخبيث المولودا \*

اللّه يعلم عظيم مصيبته و آل اللّه سلام اللّه عليهم يصبرون لقتله و ما سواهم لايعقلون من مصيبته شيئاً ابداً و لايمكن الادراك فيهم سرمدا و اما سرّ الآیة الشّريفة ان المعرضين عن آیة الاحديّة المتجلّية من آيه الحسين عليه السّلام اذا لقو الّذين آمنوا به قالوا اعترفنا بجلالته و شهادته لاحقان دمائنا و اذا اوردوا فى معشر السُّبحات خلابعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم بامر الحسين عليه السّلام بما فتح اللّه عليكم ليحاجوكم بقتله عند اللّه ربّكم افلاتعلقون انّ اللّه طالب ثاره عن الّذين قتلوه و طالب آية ايمانه عن الّذين كفروا به فما لهولاء القوم لايكادُون يفقهون حديثاً قال الباقر عليه السّلام قد كان قوماً من اليهود و ليسوا من المعاندين المتوطّئين اذا لقوا المسلمين حدّثوهم بما فى التّوراة من صفة محمّد صلى اللّه عليه و آله فنهاهم كبرآئهم عن ذلك و قالوا لاتخبروهم بما فى التّوراة من صفة محمّد صلى اللّه عليه و آله فيحاجوكم به عند ربّكم فنزلت الآیة انتهى قال اللّه تعالى او لايعلمون انّ اللّه

ص ٣١٣

يعلم ما يسرّون و ما يعلنون علم الذّات هو الذّات لايعلم كيف هو الّا هو و انّ اللّه سُبحانه قد علّم اهل العصمة سلام اللّه عليهم علم الاشياء او لايعلمون انّهم مظهر الهوّية عن اللّه سُبحانه يعلمون ما يسّرون فى الأمكان و ما يُعلنون فى الاكوان و لما كانت الكتابه بعد عاشورا قد احببت بذكر الحُسين عليه السّلام فاقول بما امر اللّه سبحانه \*

و الممكنات قطرة رشح من اشارة امره \* و الكائنات لمحة رشح من ترّشح فضله \*

انّ الوجود رشحة عزّ من انعكاس جماله تبرقوا رجاء وصل ظلّ جلاله \*

بحر الوجود بعزّه ملأت من جوامع فيضه والانوجاد بحزنه ملأت من شوامخ ذكره \*

انّ الجواهر بعدما جّودت فتعيّنت عند مجده \* انّ الفؤاد بسرعة سيرّة يتوقف عنه قتله \*

مملّوة تلك البحور المسّجره \* ما كانت الاشياء من فيض الحسين ع ممتنعة

فقال على ابن الحسين عليه السّلام بالكوفه ايّها النّاس من عرفنى عرفنى و من لم يعرفنى فانا على ابن الحسين ابن على ابن ابى طالب انا ابن الممنوع بشطّ الفرات من غير دخل و لاتراث \* انا ابن من هتك حريمه و سلب نعيمه \* انَا ابن من انتهب ماله و سبى عياله \*

اَنَا ابن من قتل جبراً و كفى بذلك فخراً\* لاعّز ان قتل الحسين و شيخه \* قد كان خيراً

ص ٣١٤

من حسين و اكرما \* و لاتفرحوا يا اهل كوفان بالذّى \*

اصيب حسين كان ذلك اعظما \* قتيلاً بشط النهر روحى فدائه \*

جزاء الّذى ارداه نار جهنّماً \* آهٍ آهٍ حين النزول على التّراب منطق اللّه

استوى اسم الرّحمن بالعرش \* فقال رسُول اللّه يا ارض طف و بهجتى \*

اذا غاب فيك انت العرش فى الطّرق \* فقالت ضجيجة معجّة مقشعرّت \*

فيا ليتنى مت قبل ان يستوى الرّحمن بالعرش \* فقال لها اصبرى فشاء ربّك فيك

محجوبة جسم مخضّب متذبح \* غرق فى بحر دم و دمع و جرح و حرّقه \*

كشمس غريق فى بحور الكسوف مقمّص \* فقالت معرّة منعّريا عن حجابها مالى

و دم الحسين عليّ اريق \* فلمّا خرعن فوق الجواد الى التّراب \*

تخربّت الأمكان من شدّة الفراق \* فقال باعلى صوته يا عساكر الشيّطان \*

اَنَا المقصود فيكم مالكم من عطشان تحرّك بالصّدر و الرّجل منخفظاً لحرمة

حرمّة اللّة نصرة الحق \* فخر العرش و الأرض و ما بينهما مغشية \*

فوق التّراب من كثرة الحزن فخرّت عوالم الأحديّة من عالم العُلى \*

متحجّباً بمصيبته الأشارة فى الخمس \* آهٍ آهٍ بلغ العلى حزن الحسين مقُنعا \*

ص ٣١٥

احزان كلّ الكون و الأمكان مجسمّاً فيا حسرتى من رؤية الزهراء

عند احمرار طلعته متعريا رأسها متشقّيا ثوبها لجريان دم و جهته

قال الحسين عليه السّلام من زارنى بعد موتى زرته يوم القيّمة و لو كان فى النّار لاخرجته قال على ابن الحسين عليهما السّلام بالمدينة ايّها النّاس ابتلانا اللّه و له الحمد ببلايا جليلة و ثلمة فى الأسلام عظيمة قتل ابو عبيد اللّه عليه السّلام و عترته و سبى نسائه و صبيّه و دار برأسه فى البلدان من فوق عالم السّنان ايّها النّاس اى قلب لايتصدّع لقتله ام اى فوآد لاتحزن له ايّها النّاس اصبحنا مطرودين مشرديّن مندوبين شايعين كانّا اولاد ترك و كابل آهٍ آهٍ اللّه اكبر من الوقعة الّتى عند القديم اعظم من كلّ ما بدع \* اللّه اكبر \* من مشهد الدماء مطرد من اشرف العرباء نسل الاحمد \* وا احمداه من حال الحسين حين الّذى رأى جمال عليّه المذبوح \* و اللّه اكبر المصائب قتل العلى لدى جنابه شبه الرّسول منطقة كان محمّد \* و اللّه ان تبكوا بماء البحور لاجله لم يعدل بشعر دم متحمّر منه مُنقطع \* هذا كفى بلغ الحزن مقعد عالياً سُبحانه من الحزن اذ انّه سيّد محمّد \* اللّه يعلم حُزن الحُسين و حلمه لولا القضاء الحق كان العرش و الأرض متقطّع \* و قالت زينب عليها

ص ٣١٦

السّلام حين راته يا لهفاه يا كبد البتول بهجة المحمود فسارت من الخيام معجّة مستجيرة \* خرّت بوجهتها على وجه المطروح فقالت يا رسول اللّه يا معدن الهُدى \* انظر بحالى و جرح هذه المقصود اهل الجحود يقتل بضعتى و بهجتك \* قتل عظيمة متعطّشاً ممنوع و اللّه اعظم المصائب يا جدّنا شهادته \* يا ليتنى متّ قبل ان اراه مقطع مطرود \* ثمّ قالت يا ولى اللّه يا نفس احمد \* كيف اشرح من هذه الطّريح مذبح \* و اللّه قد قتلوه اهل الشرك متعطّشاً حين الّذى كان السّماء بشمس اليوم مطلوع \* اللّه اشكوا اليك عظيم مصابنا \* عن قتل ابن القتيل مجدد \* يا اُمّنا الزّهرآء قد تحرق قلب الحسين \* لقتل عليّ ابنه المذبوح \* و تحرقت اكبادنا من حرقت قلب العلى معّطشا من الماء مردود \* يا امنّا بقتل بهجتك قد تفرقت اكبادنا من جسمه المطروح \* آهٍ آهٍ \* اللّه اكبر من يوم عاشورا الّذى فيه قد ذبحوا ابهاج احمد \* اللّه اكبر فيه قتل الحسين مذبّحاً \* و من اجله تحرق قلب الرّسول فى جنة العدن \* اللّه يعلم امر الحسين بارض طف \* ما يمكن الأبداع مثله متذبّح فرد \* ان الّذى لوشاء شاء الربّ فى العزّ \* و ما شاء الا ما شاء الحق بالذّل \*

ص ٣١٧

قال اللّه تعالى و منهم أميّون لايعلمون الكتاب الا امانّى و انّهم الا يظنّون و المراد بالكتاب على عليه السّلام و بالامّى قوم يقرّون بولايته فى لجّة الأحديّة و لايعلمونه فى عزّ الأحديّة فانّهم و اقفون فى ارض الظّن لانّ اهل طمطام الواحديّة لايعرفونه الّا بالظّن و الظّن شئونات الواحديّة لابداية لها و لانهایة و اللّه من ورائها محيط بل هو قرآن مجيد فاذا كان العبد آمن بالكتاب حين وروده فى عزّ الهويّة و استقرّ فيها فكان من الموقنين و من تحركّ و تسكن عن ورائها فكان الّامى و من اهل الظّن بعلى عليه السّلام و اللّه المشيّة فيه لو شاء اللّه لهدى النّاس جميعاً ولكن اللّه لايشاء الّا بما هم يشاؤن و ما هم بظلّام للعبيد قال اللّه تعالى فويل للذّين يكتبون الكتاب بايديهم ثمّ يقولون هذا من عند اللّه ليشتروا به ثمنا قليلاً فويلُ لهم ممّا كتبت ايديهم فويلُ لهم ممّا يكسُبون كلّ الاشياء كانوا يكتبون فضل على عليه السّلام بايديهم اى بما يختارون لأنفسهم و قد كتبوا فى آية التجرّيد آية الاحُديّة و فى آية الواحديّة جميع الآیات ممّا يمكن فى الأبداع و الأختراع فامّا الّذين لايخرجون عن ولايته فاحلّ اللّه لهم ممّا يكتبون من الكتاب و امّا الّذين قد خرجوا عن لجّة الأحديّة الّتى كتبوا لانفسهم بايديهم فقد اشتروا

ص ٣١٨

آيه على بالثمّن القليل من بعد ما كانوا يعرفون و يقولون بان ولاية على هذا من عنداللّه قد نزلت فويل لهم مما قد كتبت ايدهم فضله و ويل لهم ممّا كانوا فى التوجّه بالاشارة اليه مع ولاية الباطل يكسبون الويل و هى ولاية الباطل فى الآیة الأولى الأوّل و الثّانية الثّانى و الثّالثة الثّالث لعنة اللّه عليهم و ويل لهم ممّا كانوا يكسبون قال اللّه تعالى و قالوا لن تمسّنا النّار الّا اياماً معدودة انّ الّذين يحبّون ولاية الباطل فقد عبدُوا العجل و قالوا لن تمسّنا النّار اى ولاية على عليه السّلام الا ايّاماً معدودة فى حيوة رسُول اللّه صلى اللّه عليه و آله قال اللّه تعالى قل اتّخذتم عند اللّه عهدا فلن يخلف اللّه عهد اللّه عهده على من كسب سئية و احاطت به خطيئة فاولئك اصحاب النّار هم فيها خالدون اى قل لهم يا محمّد ص ان استقررتم عند ولاية على عليه السّلام بالعهد الّذى قد اخذ اللّه عنكم ان اتخذتم انفسكم مستقريّن فى ولايته فلن يخلف اللّه عهد لجّة احديّته و لقائه بلى من كسب ولاية الاوّل فقد احاطت به خطيئة لان آية ولايته عند اللّه قد كانت كلّ الخطيئة و له نار جهنّم اى ولاية الثّانى من فيها فى القيمة فيها و الكافرون هم اصحاب النّار لانّ كلّ كفر وجد فى کلّ‌شییء فقد كان

ص ٣١٩

من الثّانى لعنة اللّه عليه و الشرور اصحابه هم فيها اى فى ولايته فى النّار خالدون و قد قال الامام عليه السّلام فى قوله عزّ و جلّ قال اذا جحدوا امامة امير المؤمنين عليه السّلام اولئك اصحاب النّار هم فيها خالدون و سرّ الأمر ها انا ذا اشير اليه و هو ان الجنّة الّتى وعد الرّحمن عباده لما سوى آل اللّه سلام اللّه عليهم هى ظلّ جسم الحسين عليه السّلام و الجسم السّبعة هى لما سوى الاوّل و مظهره قد خلها اللّه من كفر جسم اليزيد عليه اللعنة و العذاب من اقرّ بولاية على عليه السلام فقد دخل الرضوان و من اعرض فقد دخل النيّران و ذلك تقدير محتوم من عزيز حكيم قال اللّه تعالى و الذّين آمنوا و عملوا الصّالحات أولئك اصحاب الجنّة هم فيها خالدون انّ الّذين آمنوا بآیات اللّه في كل العوالم مقّر بان الآیات آیات على عليه بالابداع و انّ الذّات لاسبيل اليه و لا له آيه يعرف بها و لايعلم كيف هو الّا هو لو كان له آية للزم الأقتران فسُبحانه قال على ابن الحسين عليهما السّلام و اللّه الآیات آیاتنا و الولاية احدها و عملوا الصّالحات بان لايعمل في العالم الّا باللّه و للّه و فى كلّ حركاته يتحرك عن اللّه و لايخرج عن لجّة الأحديّة لمحة الّا و يَرى الأشياء و نفسه نفساً واحده قال الحقّ جلّ

ص ٣٢٠

سبحانه ما خلقكم و لا بعثكم الّا كنفس واحدة و قد كان نفسه الظّاهر عن نفس الحّق في كل الصّفات و الأسماء كان عفوه عفوه و صبره صبره وحلمه حلمه و غناه غناه و عطائه عطائه و كذلك فى صفات الأحديّة و الالوهيّه و الرّحمانيّة و الواحديّة و فى كل تلك الأشارات قد كان عبداللّه و لايخاف فى علمه الّا عن اللّه فاذا كان كذلك فقد عمل الصّالحات و اولئك هم اصحاب القائم عليه السّلام حقّاً و هُم فى رضوان الاكبر خالدون لانّ الحجّة وجه المعبود و لازوال له من دخل فى ولايته فبقائه قد كان باقياً و ذلك الوجه وجه حادث نسبة اللّه لنفسه تشريفاً و ذلك غاية البقاء من فيض اللّه لأهل الأمكان و من كان فى ولاية القائم عليه السّلام قد كان فى الجنّة خالداً و ما لوجه الربّ المتجليّة للأشياء بهم تعطيلاً قال اللّه تعالى و اذا اخذنا ميثاق بنى اسرائيل الّا تعبدوا الّا اللّه و بالوالدين احساناً و بذى القربى و اليتامى و المساكين و قولو للنّاس حسناً و اقيموا الصّلوة و اتوا الزّكوة ثم تولّيتم الّا قليلاً منهم و انتم مُعرضون و المراد بالأسرائيل فى بطن الرّابع المشيّة و كلّ ما سواه عند اللّه بنوه قد اخبر اللّه عن اخذ ميثاقه

ص ٣٢١

عن الأشياء فى الجنّات الثّمانيّة لولاية على عليه السّلام الأولى في لجّة الوحدة بان لا تعبدوا الّا اللّه وحده بلا اشارة و لا امكان ما سواه و فى الثانيّة بالاعتراف بالولاية الكليّة للوالدين محمّد و على عليهما السّلام و ذلك الأعتراف عند اللّه قد كان احساناً ان يحسن لكلّ بما هو اهله و بالوالدين لايحسن الّا ما قد اشرت اليه بالتلّويح اذ بالتّصريح يرتاب المُبطلون و فى الثّالثة الأحسان بذى القربى و فى الثّالثة الرّابعة اليتامى و فى الخامسة المساكين و المراد بالقربى الفاطمة صلوات اللّه عليها و باليتامي الحسنين عليهما السّلام و بالمساكين آل الحسين عليهم السّلام خاصّة و فى السّادسة بالاحسان مع الأنبياء و الأوصياء و هم النّاس لدى الرّحمن لانهم استأنسوا فى ظلال آل اللّه و استغفلوا عمنّ سواهم و لذا قد جعلهم اللّه اهل مشعر السّادس و مظاهر عدله لو كانوا يعلمون و فى السّابعة قد اخذ اللّه عن الأشياء عهد الشّيعة من آل اللّه سلام عليهم و هم الصّلوة عند الربّ سبحانه من احبّ شيعة آل اللّه سلام اللّه عليهم فقد اقام الصّلواة و من اقام الصّلوة فقد وصف الربّ بما تجلّى لشيعة آل اللّه سلام اللّه عليهم و ما يؤمن بهم الّا قليلاً و بالثّامنة بالزّكوة لكل ما سوى مما قد ذكرته هيهنا بما هو

ص ٣٢٢

اهله و هذه الجنّة هى جنّة ما سواهم من کلّ‌شییء من الملئكة و الجنّ و الحيوان و النبات و الجماد ثمّ يقولون الاشياء بعضهم عن بعضها و لايؤمن باللّه فى تلك الجنان الّا قليل فربما احد دخل السّبعة و اطاع ربّها فيها و كفر بالواحدة منها و هو عند اللّه قد كان من المشركين و انّ اللّه لايغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء و لايؤمن اكثرهم بآل اللّه سلام اللّه عليهم الّا و هم معرضون و خرج عن هذه الآیة كثير و ما يدخل فيها الّا ما شاءاللّه و ما شاءالله الا قليلا قال اللّه تعالى و اذا اخذنا ميثاقكم لاتسفكون دمائكم و لاتخرجون انفسكم من دياركم ثمّ اقررتم و انتم تشهدون اخذ اللّه فى هذه الآیة من المؤمنين عهداً عظيماً اخذ اللّه ميثاق ولاية على عن الاشياء بان لاتسفكوا دماء آية واحديّتكم و ان لاتخرجوا انفسكم من لجّة الأحديّة ديار توحيدكم ثمّ اقررتم فى الأول بان لاتسفكوا دمائكم و فى الثّانية بان لاتخرجون من دياركم و انتم تشهدون فى ذلك المقامين بتجلى اللّه لكم بكم بعد ما اقررتم حقيقة هذين المشهدين و انتم تشهدون قال اللّه تعالى ثمّ انتم هولاء تقتلون انفسكم و تخرجون فريقاً منكم من ديارهم تظاهرون عليهم بالاثم و العدوان و ان ياتوكم احادى تفادوهم

ص ٣٢٣

و هو محرّم عليكم اخراجهم افتومنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم الّا خزى فى الحيوة الدّنيا و يوم القيمة يرّدون الى اشّد العذاب و ما اللّه بغافل عمّا تعلمُون و المخاطب الاوّل و اصحابه انتم تقتلون آيه عليه السّلام بما قد جعل اللّه فى انفسكم بعد ما عرفكم رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله اعرفكّم بنفسه اعرّفكم بربّه و تخرجون فريقاً منكم من ديار الأحديّة الّتى قد جعل اللّه فيهم لكنكم انتم هؤلاء تظاهرون للمشركين بولاية الاثم و العدوان و الاثم الثّانى و العدوان الثّالث و ان يأتوكم اسارى وهم اهل لايعرفون الامام عليه السّلام تفادوهم بولاية انفسكم و هوعند اللّه محرّم عليكم و تخرجونهم عن ولاية الحقّ عليه السّلام بعد ما تعرّفونهم بنبوّة محمّد صلى اللّه عليه و آله لاجل وصايتكم أفتؤمنون ببعض الكتاب بعد ما عرفكم اللّه انّها شجرة ملعونة فى القرآن و تكفرون ببعض الكتاب بعد ما عرفكم اللّه انّه فى ام الكتاب لدنيا لعليّ حكيم فما جزاء من يفعل ذلك منكم الّا ولاية الثّانى فى الحيوة الدّنيا لانّه خزى ادنى و فى يوم القيمة اى يوم الاكبر و هو يوم ولاية الاوّل و فيه يردون الكفّار الى ولاية الأوّل و هو عند اللّه اشدّ العذاب و ما اللّه بغافل عمّا يعملون فى تقمص قميص الولاية غصباً لانفسهم فسوف يلقونهم

ص ٣٢٤

عدل على عليه السّلام بما كانوا يظلمون من جحد احد عن ذكر اللّه او ذكر آل اللّه او ذكر شيعتهم فقد اخرجه من ديارهم و جزاؤه يوم القيمة اشّد العذاب بما كان قد اكتسبت بايديه و ما اللّه بغافل عمّا يعملون و قد قال الصّادق عليه السّلام فى الظّاهر انّ هذه الآیة قد نزلت في ابى ذر رحمة اللّه و عثمان و امره ظاهر و ليس ذلك المقام اظهار امره و لقد ترشح فيها قواعد كليّه قد عرفها المؤمن امره فى خلال تلك الدّيار قال اللّه تعالى اولئك الّذين اشتروا الحيوة الدّنيا بالآخرة فلايخفف عنهم العذاب و لا هم ينصرون اولئك الّذين يؤمنون بذكر اللّه ثم يكفرون و يقتلون الانبياء اللّه بظلمهم فى دين اللّه اولئك الّذين قد هاجروا الى بلد القدس و يكتبون كتاب الأيمان ثمّ يعرضون من امر اللّه و يأخذون ما كتبوا الى ذكر اللّه ليفسدون فى الأرض بغير الحق و يقتلون النّاس بغير نفس و يفترون على اللّه بغير حق و يستكبرون على كلمة اللّه بغير فضل من عند اللّه اولئك الّذين مثلهم فى التوّرية و الأنجيل كمثلهم فى القرآن كلّما استوقد ناراً فاحاطت على انفسهم و كلّما استكبروا على المؤمنين ظلما يذلوا عند انفسهم و كلّما استكتبوا من آیات اللّه يحكم بينهم و يلعنهم في كلّ شأن بامر اللّه فاولئك الّذين اشتروا الحيوة

ص ٣٢٥

الدّنيا بالآخرة فلايخفف عنهم كلمة العذاب فى كتاب اللّه ثمّ يردّون يوم القيمة الى اشّد العذاب ذلك بما يكفرون فى دين اللّه و يحجدون امر اللّه ويحاربون عبد بقيّة اللّه فمثلهم كمثل الّذين لايؤمنون بكتاب اللّه و لا يتّبعون احكامه بل انّ مثلهم فى حكم الكتاب كمثل الحمار يحملون كتاب اللّه و يجعلونه ورآء ظهورهم و يكتبون بايدهم ما يليقهم الشيّطان و يحسبُون انهّم المُهتدون فى دين اللّه فمثلهم كمثل الكلب ان تحمل عليهم يعرضون و تتركوهم يفسدون قتلهم اللّه بئس ما اقتدت به انفسهم فى دين اللّه بعد ما سمعوا حكم المباهلة و عقلوه و انّ من النّاس يحبوّنهم فى دين اللّه كأنّهم يتبعون عدو اللّه بعد ما عرفوهم و اولئك هم لايبصرون و لاينظرون و لاينصرون قال اللّه تعالى و لقد آتينا موسى الكتاب و قضينا من بعده بالرّسُل و آتینا عيسى ابن مريم البينّات و ايدّناه بروح القدس أفكلّما جائكم رسول بما لاتهوى انفسكم استكبرتم ففريقاً كذبتم و فريقاً تقتلون انّ الازل هو نفسه و نفسه هو لايقارن شيئاً ابدع محمّد صلى اللّه عليه و آله لا من شييء و جعله ولى العز لنفسه فى كلّ العوالم من الأبداع و الاختراع والمراد فى هذه الآیة الشّريفة بموسى محمّد صلى اللّه عليه و آله و بالكتاب عليّ عليه السّلام و بالرّسل العشرة من آل اللّه سلام اللّه عليهم و آتينا

ص ٣٢٦

عيسى ابن مريم البيّنات البقا لشرف لقاء الحجّة محمّد ابن الحسن صاحب الامر عليهما السّلام و هو البيّنات عند اللّه سُبحانه و ايده الحجّة في الرّجعة بوزارته و هو المراد بروح القدس و هو اعظم الملائكه لان الملئكة كالحروف روابط صرفة و روح القدس مقامه فى الحروف حرف الأشارة الجامعيه رتبته مع البشر و الملئكة و هو ملك قد خلقه اللّه لتربية جسم محمّد صلى اللّه عليه و آله فى هذا العالم و هو اعظم الخدام لآل اللّه عليهم السّلام ايّد اللّه عيسى ابن مريم به بانّه اشرف شيعة على عليه السلام في الامكان أ فكلما جائكم حجّة من اللّه بما لاتهوى انفسكم المشركة استكبرتم فريقاً كذّبتم و فريقاً تقتلون قال الامام الحسن العسكرى عليه السّلام قد صعدنا ذري الحقائق باقدام النّبوة و الولاية و الكليم البس حلّة الاصفياء لما عهدنا منه الوفاه و روح القدس فى جنان الصّاقورة ذاق من حدائقنا الباكورة و لقد قال ابو جعفر عليه السّلام فى قوله تعالى قد جائكم محمّد صلى اللّه عليه و آله بما لاتهوى انفسكم بمولاه على عليه السّلام استكبرتم ففريقاً من آل محمّد صلي اللّه عليه و آله كذّبتم و فريقاً تقتلون و ما منهم الّا و قد كذبّوا و قتلوا آل محمّد صلى اللّه عليه و آله فجزاهم اللّه عمّا كانوا يعملون و ان تكذيب الكفار لآل محمّد عليهم السّلام عند العالمين لايخفى و ان قتل الحُسين عليه

ص ٣٢٧

السّلام قتل الجميع لو كانوا يعقلون قال اللّه تعالى و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم اللّه بكفرهم فقليلاً ما يؤمنون اخبر اللّه عن مقام المعرضين عن ولاية آل اللّه سلام اللّه عليهم بانّهم في مقام العذر قالوا على قلوبنا غطاء يمنعنا بالنّظر الى الواقع كذبّوا امر الولاية الّتى هى اوضح من الشّمس الطالعة أ فى الحجّة شكّ انّه ممسك السّموات و الأرض لعنهم اللّه بكفرهم فقليلاً ما يستقيمون فى لجّة الأحديّة و قليلاً ما يؤمنون بعلى عليه السّلام فى تلك اللّجّة و المؤمنون قليلون اقل من الكبريت الأحمر و الكيمياء الأبيض و ما يؤمن بمقام آل اللّه سلام اللّه عليهم الّا قليل قال اللّه تعالى و لما جائهم كتاب من عند اللّه مصدّقاً لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على الّذين كفروا فلمّا جائهم ما عرفوا كفروا به فلعنة اللّه على الكافرين و قد اخبر اللّه فى هذه الآیة عن الّذين يظنّون بالايمان لامر و اقع بعد كشف الغطاء و لكن ابى اللّه عن ولاية اوليائه لقوم لايعلمون انّ المعرضين عن مقامات الربّ لمّا جائهم ولاية على عليه السّلام من عند اللّه مصدقاً لما معهم في كلّ ما ابدع اللّه لهم بالعبُوديّة العرضيّه لعلى عليه السّلام و كانوا من قبل ظهور الولاية يدعون بالأيمان للّه تعالى و يستفتحون على الّذين كفروا بان لو كشف الغطاء قد اخترنا الواقع فلما كشف رسُول اللّه

ص ٣٢٨

صلي اللّه عليه و آله يوم الغدير غطاء الواقع و جاء امر اللّه المقصود و ما اعرفوا من الحق بعد ما عرفهم اللّه انّ عليّاً عليه السّلام آیة للحق في كل العوالم و اريهم آيته فى الآفاق و الأنفس حتى يتبيّن لهم انّه الحق فى معرفتهم قد كفروا به فلمّا كفروا قد جاء الأمر فلعنة اللّه على الكافرين و اللعنة من اللّه ايجاد وجود الكافرين قال اللّه تعالى بئس ما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل اللّه بغيا ان ينزل اللّه من فضله على فى يشاء من عباده فبائوا بغضب على غضب و للكافرين عذاب مهيّن انّ الّذين يرضون بآية الواحديّة عن آية الاحديّة بئس ما اشتروا به انفسهم التى هى آیة الربّ من عرفها فقد عرف اللّه بانفسهم المُشركة آیة خلفاء النّار و هو يدعون الى جنود الشّيطان بان يكفروا بما انزل اللّه فى ولاية على عليه السّلام بغيا و عنادا و انّ اللّه ينزل من فضله اى ولايته على من يشاء و ما شاء الربّ الّا آل اللّه سلام اللّه عليهم عباده و لغيره لو شاء و الولاية فباؤا بعضب اى الثّانى على غضب اى الثّالث و للمُعرضين عن ولاية على عليه السّلام عذاب مهين و هو ولاية الاوّل و قد قال ابوجعفر عليه السّلام نزل جبرئيل على رسُول اللّه ص هكذا بئس ما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل اللّه فى على عليه السّلام بغيّا اشهد

ص ٣٢٩

انه المقصود فى الآیات عند الرّحمن و سبحان اللّه عما يشركون قال اللّه تعالى و اذا قيل لهم آمنوا بما انزل اللّه قالوا أنؤمن بما نزل الينا و يكفرون بما ورائه و هو الحق مُصّدقاً لما معهم قل فَلَم تقتلون

اَنبياء اللّه من قبل ان كنتم مؤمنين و انّ اللّه سبحانه ما ابدع في الآفاق شيئاً الّا ما ابدع فى الانفس بمثله اذ قال محمّد صلى اللّه عليه و آله لاهل الأمكان آمنوا بالعرفان بما انزل اللّه اَنا فآنَا فى الأبداع من آیات على عليه السّلام فى الأنفس و الآفاق قالوا اهل الاشارة فى سرّ البيان نؤمن بما تجلّى اللّه لنا بنا فى الأنفس و الآفاق و يكفرون بما ورائه من مدد الأبداع بما ابدع الرّحمن من آیاته مع ما هو الحق و انّ اللّه كلّ يوم هو فى شان من احداث امر بديع لم يكن و هو المُصّدق للايمان بما انزل قبله و ما معهم بالعرضيه و لنفسه بالمقصوديّه مع ما كان المقام الّتى قد كانت فوقها مصدّقة بما صدق لمّا معهم قل مع تلك المقام النّاقصه فلم تقتلون الحُسين عليه السّلام الّذى هو قتل الأنبياء و قتله قتل الجمع منهم ان كنتم مؤمنين بقدرته الّتى لا تعطيل لها و لا نفاد لابداعها بعد ما عرفكم ان مبدع الأبداع محمّد ص و كلّ ما ابدع اَنا فاَنا فاوليّته قد كانت لمحمّد صلى اللّه عليه و آله خاصة و ثانويّة لآل اللّه سلام

ص ٣٣٠

اللّه عليهم الى ما كان الربّ مبدعا مالكم لاتعرفون ان الآیات الجديدة لو كانت من عند غير اللّه لوجدوا فيها غير آية على عليه السّلام و تعالى الرّحمن ما من سواه اله يبدع الأبداع مالكم كيف تعرفون قال اللّه تعالى و لقد جائكم موسى بالبيّنات ثمّ اتّخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون و المراد بالحقيقة الاوليّة عند اللّه سبحانه بموسى محمّد صلى اللّه عليه و آله و بالبيّنات آل اللّه سلام اللّه عليهم و بالعجل ائمة النّار و اشدّهم ابو الدّواهى لعنّة اللّه عليه اذ جاء محمّد بعلى عليه السّلام ثمّ اتّخذ العجل خليفة بعد ما عرفكم اللّه مقامه و من يكفر بالطّاغوت و يؤمن الآیة الاحديّة على عليه السّلام فقد استمسك بالعروة الوُثقى الّتى لا انفصام لها اى غاية الأبداع من فيض الرّحمن كانت تلك الآیة الكبرى و اللّه سميع عليم قال اللّه تعالى و اذا اخذنا ميثاقكم و رفعنا فوقكم الطّور خذوا ما آتيناكم بقوّة و اسمعوا قالوا سمعنا و عصينا و اشربوا فى قلوبهم العجل قل بئس ما يأمركم به ايمانكم ان كنتم مؤمنين و انّ اللّه سُبحانه اخذ عن الأمكان و من عليها ميثاق الولاية لآل اللّه سلام اللّه عليهم بعد رفعتهم فوق الطّور بميثاق التّوحيد لنفسه و امرهم في الطّور بالاخذ ممّا اتاكم اللّه فى نبوّة محمّد صلى اللّه عليه و آله بالقّوة الّتى قد

ص ٣٣١

جعل اللّه فيهم من مثل محمّد صلى اللّه عليه و آله لانه لايعرف الآیة اعرفوا النّبى بالنبوّة و اسمعوا بسمع افئدتكم معارف امره قالوا سمعنا بحجّة اللّه بالغة و عصينا فى المواثيق الّتى قد اخذ اللّه عنا و ذلك قد نشرت من شرب قلوبهم حبّ العجل اى النظّر الى اللّه بالنّظر الامكانى و العجل الأول لعنة اللّه عليه و من عبد غير اللّه الفرد الأحد الصّمد الّذى ليس كمثله شييء فقد عبد العجل و من رضى بالولاية لغير آل اللّه سلام اللّه عليهم فقد شرب العجل و من نظر بشييء ان كان الشّييء لِلّه فكانّما عبداللّه و ان كان الشّييء واقفاً فى طمطام نفسه فقد عبد العجل و عبد الطّاغوت و من اشار الى اللّه فقد شرب العجل قال اللّه و قد قال الامام عليه السّلام من يستمع من ناطق شيئاً فقد عبده ان كان النّاطق ينطق للّه فكانّما عبد اللّه و ان كان النّاطق ينطق عن الشّيطان فكأنمّا عبد الشّيطان قل لمن شرب حبّ العجل بئس ما يامركم به ايمانكم من اقر بولاية الباطل فقد عبد الشّيطان ان كنتم مؤمنين قال اللّه تعالى قل ان كانت لكم الدّار الآخرة عند اللّه خالصّة من دون النّاس فتمنّو الموت ان كنتم صادقين اى قل يا محمّد لمن فى الأمكان جميعاً ان كان لاحد دار الأحديّه عند اللّه خالصة من ذكر ما سوى اللّه من دون النّاس اى اهل الأنس باللّه و هم آل اللّه

ص ٣٣٢

سلام اللّه عليهم الّذين كانوا نفس محمّد صلّى اللّه عليه و آله صدقاً فقد تمنّى حبّ الحُسين عليه السّلام لانّه الموت و لقاء الربّ و قد جعل اللّه دار الآخرة لمن اقر بولايته بعد معرفته و قد كان زائره و لاهل التغيّر و لاهل التغييّر فى شهادته و المتبّرء عن اعدائه ان كنتم صادقين فى الموت صدق اللّه وعده و قد كان وعد اللّه مفعولاً من جعل حالة رضائه بالموت فكتب اللّه له ثواب الشّهدآء لو كانوا يوقنون قال اللّه تعالى و لن يتمنّوه ابداً بما قدمت ايديهم و اللّه عليم بالظّالمين اخبر اللّه عن مقام المعرضين من حبّ الحسين عليه السّلام بانّهم لن يتمنّوا ظهور القائم عليه السّلام لانّه عند اللّه موت العدل لو كانوا يعدلون و لمّا شربوا حبّ العجل و ذلك كفر ما قدمّت ايديهم لن يتمنّوا ولاية آل اللّه عليهم السّلام لانّ اللّه قد حرّم شرب حبّه عمّن شرب حبّ غيره و هُو اللّه عليم بالظّالمين و الظّالم من اشار الى اللّه بنظر الامكان و غفل عن بارئه باقل ما احصى كتاب الرّحمن و ذلك جزاوه فى الدّنيا و الآخرة لو كانوا يعملون و لقد قال على عليه السّلام فو اللّه لابن ابى طالب اشتاق الى الموت عن الطفل بثدى امّه و ذلك شعار الموحّدين قال اللّه تعالى و لمّا جائهم رسُول من عند اللّه مُصدّقاً قائماً معهم نبذ فريق من الّذين اوتو هذه الآیة و لتجدّنهم احرص

ص ٣٣٣

النّاس على حيوة و من الّذين اشركوا يوّد احدهم لو يعمّر الف سنة و ما هو بمزحزجه من العذاب ان يعمر واللّه بصير بما يعملون هذه الآیة مخاطبة لاهل طمطام الواحديّه و لتجدنّهم اى اهل تلك البحر احرص النّاس على حيوة الدّنيا الّتى هى حيوة تلك اللّجة و من الّذين اشركوا بآل اللّه سلام اللّه عليهم يوّد احد لو يعمر الف مقام من مقامات لجتّها و ما هو بذلك المقام و الحيات و لو كان الى ما لانهایة بما لانهایة بمزحزجة من النّار اى حيوة لجّة الاحديّة الّتى لابداية و لانهایة الّتى هى آية الربّ سبُحانه و لو ان يعمر لجة الواحديّه بما يمكن فيها و اللّه بكلّ­شييء بصير بکلّ‌شییء و فى عزّ وحدته قد كان بصيرا و لا مبصر الان كما كان لو كانوا يعقلون قال اللّه تعالى و من كان عدوا لجبرئيل فانّه نزله على قلبك باذن اللّه مُصدّقاً لما بين يديه و هدى و بشرى للمؤمنين القلب اول ما ابدع الأبداع و الجبرئيل ملك جعله اللّه حامل ما ينزل من الفوآد الى القلب قل يا محمّد ص عن اللّه من كان عدو الجبرئيل فانّ اللّه امره ان يأخذ الواح القرآن من ظاهر الكرسى و نزله على قلبك باذن اللّه الّذى هو اذنك لحفظ عوالم الأمكان من اشارات الشّيطان مصدّقاً لما بين يديه و المراد آل اللّه خاصّه لانّهم معنى الآیات بين يدى الرّحمن و

334

هُدى للذّين يريدونهم فى كلّ العوالم و بُشرى من اللّه بلقائه فى آیات انفسهم الّتى قد جعل اللّه فى المؤمنين و ما يذكر بها الّا المؤمنون قال اللّه تعالى من كان عدو اللّه و ملئكته و رسله و جبرئيل و ميكال فانّ اللّه عدّو للكافرين الاوّل آیة الأحديّه و الثّانى آيه الولاية و الثّالث آیة الرّسالة و الرّابع آیة الامامّة و الخامسة من آیة الثّانية و لكلّ منهم مقامات و اللّه خلو من خلقه و خلقه خلو منه و ما سواه اسمائه و كلّ يحكى عمّا تجلى اللّه له به الاوّل آیة التّوحيد بان لا اله الّا هو لا يعرف كيف هو الّا هو فانّى تصرفون و الثّانى آیة على عليه السّلام و الثّالث آیة محمّد صلى اللّه عليه و آله و الرابع آیة الحسين عليه السّلام و الخامس آیة الحسن عليه السّلام من كان عدداً لِلّه و اسمائه متى وجدت حتّى قطرة من الماء الفرات او ذرّة من التّراب ارضها فحين الخطور بالاعراض قد كان كافراً و انّ اللّه و اسمائه عد للكافرين و انّ اللّه لم يكن على حالته واحدة حبّه و عداوته ابداعه لا من شييء لمن احبّه بتجلّى الحبّ و لمن ابغضه بما هو اهله و سُبحان اللّه عمّا سواه و ما ابداعه لكلّ الّاعدلاً و العبد حين الحبّ لله بارئه ذلك حبّ اللّه له و حين البغض ظلماً لنفسه كان اللّه عدواً له بالعدل لو كانوا يشعرون قال اللّه تعالى و لقد انزلنا اليك

ص ٣٣٥

آیات بينات و ما يكفر بها الا الفاسقون و لقد انزلنا بك اليك يا محمّد صلى اللّه عليه و آله الآیات الأحديّة و البيّنات الواحديّه في نفسك و مظاهرهما فى نفوس اوصيائك عليه السّلام و اشباهها فى الآفاق و الانفس ممّا سواهم و ما يؤمن بها الّا الأقلون و ما يكفر بها اى بولاية القائم الّتى قد جعل اللّه فى آیة ولايته كلّ الآیات و البيّنات الّا القوم الفاسقون قال اللّه تعالى او كلّما عاهدوا عهدا نبذه فريق منهم بل اكثرهم لايؤمنون او كلّما عاهدوا فى على عليه السّلام عهداً بانّه آیة المعبود و كل ما ابدع الأبداع قد كان صعوداً بنذة اى نقضه فريق منهم من اهل الأمكان شرب حبّ الاوّل بل اكثر الأمكان قد شربوا من كأس ماء الحميم و لايؤمن بعهده اللّه فى آل الله سلام اللّه عليهم الّا قليل من المؤمنين قال اللّه تعالى و لمّا جائهم رسول من عند اللّه مصدّق لما معهم بنذ فريق من الّذين اوتوا الكتاب اللّه وراء ظهورهم كانّهم لايعلمون و لمّا جائكم يا اهل الأمكان محمّد صلى اللّه عليه و آله من عند اللّه اى لدى الأبداع مصدّق لما معكم و قبلكم و بعدكم بالعبوديّة لنفسه نبذ فريق الّذين اتاهم اللّه امكان التّلئلاء بالولاية لعليّ عليه السّلام كتاب ولايته ورآء الباطل

ص ٣٣٦

الّتى قد جعلها اللّه عكس ظهورها كأنّهم لايعلمون ان ولايته المقصود فى الأبداع عند اللّه كانّهم لايفقهون معالم دينهم ابداً قال اللّه تعالى و اتّبعوا ما تتلوا الشّياطين على ملك سليمان و المراد لدى

الجليل بالملك الولاية و بسليمان على ع و بالشّياطين الثّلثه الّذين قد تقمصّوا قميص الملك غصباً و بالتّلاوة كذّبهم على رسول اللّه صلّي اللّه عليه و آله و سرقتهم عن كلام اللّه في فضل السّلمان و اتّبعوا الّذين اوتوا الكتاب و جعلها ورآء ظهورهم ما تخرج الشّياطين في وصاية محمّد صلى اللّه عليه و آله ولكن اللّه يجزى الّذين كفروا بالكتاب بعدله انّه على كلّ­شييء شهيد و قد قال ابوعبداللّه عليه السلام انّ الآیة هكذا دلّت و اتبعوا ما تتلوا الشّياطين بولاية الشّياطين على ملك سليمان و قد قال أبو جعفر عليه السّلام لما ملك سُليمان و منع ابليس السّحر و كتبه فى كتاب ثمّ طواه و كتب على ظهره هذا ما وضع اصف ابن برخيا الملك سليمان ابن داود و من الذّخائر و كنوز العلم من اراد كذا كذا و كذا فليفعل كذا و كذا ثمّ فضه تحت السّرير ثم استتاره لهم فقراه فقال الكافرون ما كان سليمان يغلب الّا بهذا و قال المؤمنون بل هو من عند اللّه و نبيّه و قال اللّه

ص ٣٣٧

جل ذكره و اتبّعوا ما تتلوا الشّياطين على ملك سليمان و ما كفر سليمان ولكن الشّياطين كفروا يعلمّون النّاس السّحر و ما انزل على الملكين ببابل هاروت و ماروت و ما يعلمان من احد حتى يقولا انّما نحن فتنة فلاتكفر فيتعلّمون منهما ما يفرّقون به بين المرء و زوجه و ماهم بضارين به من احد حتّى الّا باذن اللّه و يتعلّمون ما يضرّهم و لاينفعهم و لقد علموا لمن اشتراه ما له فى الآخرة من خلاق و لبئس ما اشتروا به انفسهم لو كانوا يعلمون كلام الربّ ايجاد الشييء و هو ابدائه لا من شييء و كلام آل اللّه مظاهر قدسهم لا وجود لشييء عند كلامهم و لايشأون بشييء الّا و فى صقع المشاء قد كان موجوداً و شيعتهم لايتخيلّون بشييء الّا و قد اوجده اللّه لهم فى الجنّة و ليس فى ملك اللّه و ما لا فائدة له و هم المؤمن موجود فى عليّين و هم الكافر موجود فى سجيّن و ما فى الأبداع شييء الّا و هى مثمرّة بالأبداع و ما لفيض الرّحمن تعطيل و امّا تفسير الآیة المباركة عميق بعمق الأبداع قد جلّ مبدعها فها انَاَ اشير بسبيل الحقيقة و دليل الحكمة اليها قد كفروا الّذين اتبّعوا ما قد كذّبوا الشّياطين فى على عليه السّلام و ما كفر سليمان ولكنّ الشّياطين كفروا اى الأئمة الّذين يدعون الى النّار كفروا بآیة اللّه على عليه السّلام

ص ٣٣٨

و يعلمون النّاس الخنّاس السّحر اى ولاية الاوّل و هى كسراب بقيعه يحسبه اهل التوّجه باللّه وجهاً و اذ جاؤها فقد عرفوها كشجرة مخرجة فوق النّار ما لها من قرار و ما انزل على الملكين ببابل هاروت و ماروت يتعلّمون منها ما يفرقون به بين المرء و زوجه اشارة فيها بالواقف في ارض الطتنجين لانّ الواقف فيهما مشعر بالرّبوبيّة الأحديّة و العبوديّة النّفسانيّة و ما اهل لجّة الأحديّة بضارين فى مشعر النّظر بربّه من احد اى بولاية احد من ائمة النّار الّا باذن اللّه اى بولاية عليّ عليه السّلام و من اتبع ولاية الباطل فقد يتعلّم ما يضرّه عن بعد الحقّ و ما ينفعه الّا النّار و الحرمان عن لقاءاللّه و لقد علموا لمن اشتراه اى حبّ ائمة النّار ما له فى الآخرة اى حبّ آل اللّه سلام اللّه عليهم من خلاف اى من نصيب في الوقوف فى ارض الأحديّة الرضوان الكبرى و ليس ما اشتروا الّا النّار و عدم القدرة بالنّظر الى الرّحمن لو كانوا يفقهون قال اللّه تعالى و لو انّهم آمنوا و اتّقوا المثوبه من عند اللّه خير لو كانوا يعلمون اى لو انّهم اهل الأعراض عن لجّة الاحديّة لو آمنوا بنفی السّبحات و الاشارات بالورود فى لجّة الرّحمن و اتّقوا اى ولاية الائمة الّذين يدعون الى السُّبحات و الحجبات لمثوبة فى ولاية آل اللّه سلام اللّه عليهم

339

الّتى قد نزلت من عند اللّه وحده ما يدّلون الّا لتوحيد اللّه وحده لكان خيراً لَهُم لو كانوا يعلمون و لقد علموا بانّ طمطام الأبداع من الظهورات و الشّئونات معدومة لدى لجّة الأحديّه بيت آل اللّه سلام اللّه عليهم و لايشترون الّا على بالذّى هو ادنى فما لهؤلاء القوم لايكادون يفقهون مقاماً قال اللّه تعالى يا ايّها الّذين آمنوا لاتقولوا راعنا قولوا انظرنا و اسمعوا و للكافرين عذاب اليم قد ادب اللّه سُبحانه عباده الموحديّن فى هذه الآیة العظيمة اى اهل الأيمان لاتقولوا باللّه راعنا لانّه جلّ و علا اجل و اعظم من ان يعرفه احد او يقترن بشييء و لا بمحمّد صلي اللّه عليه و آله لانّه قد جلّ صلواته قد كان آیة الربّ في المعرفة و آیة نفسه فى مقام الرّسالة و لايرعى الخلق بنفسه بل هو النّاظر بفعله و لا بآل اللّه سلام اللّه عليهم لانّهم ما كانوا راعون للعباد و لا وجود لشييء لدى وجودهم فكيف الرّعاية لمن لا وجود له فى صقعه قولوا باللّه انظرنا بابداع نظرتك علينا لانّ اللّه سُبحانه كان ناظراً و لا منظوراً فى ساحة عزّه الان كما كان سبحانه عمّا يشركون و بمحمّد انظرنا بتجلّى آيتك لنا بنا و محال فعلك انكّ انت العزيز الحكيم و بآل اللّه سلام اللّه عليهم انظرونا بنظرتكم و هى ابداعنا قبل نظرتكم لا وجود لشييء كذلك

ص 340

بعد نظرتكم لانّهم ينظرون لكلّ بكلّ جلّ جلالتهم فيما يشاءون في تلك الآیة و اللّه على ما اشرت شهيد قال اللّه تعالى ما يوّد الّذين كفروا من اهل الكتاب و لا المشركين ان ينزل عليكم من خير من ربّكم و اللّه يختّص برحمته من يشاء و اللّه ذو الفضل العظيم ما يوّد الّذين كفروا بعد ان آمنوا بالكتاب ثمّ هاجُروا الى امر اللّه و لا المشركين الّذين يقرؤن آیات اللّه و لايؤمنون بما نزل عليه الحكم و لا المنافقون الذين يؤمنون بآیات اللّه و يبلغون امراللّه و يكتمون فى دين اللّه بما يعلمون فى سبيل اللّه ان تنزل عليهم كلمة طيّبة فى كتاب اللّه و لا فيما بين يدى اللّه من عند اللّه فى شأنهم و ذلك اشّد عذاباً لهم فى كتاب اللّه و عند المؤمنين الى يوم البعث و ان اولهّم و ثانيهم و ثلثهم و رابعهم ملعونون اينما ذكروا فى كتاب اللّه او فى بين يدى النّاس الّا ان يرجعوا عمّا افتروا على اللّه و يردوّا على عمّا اخذوا بغير حق في آیات اللّه ثمّ تابوا و انابوا الى اللّه عمّا اكتسبت ايديهم فى دين اللّه بغير حقّ و ان لم يرجعوا و لن يؤمنوا فاولئك هم اصحاب النّار في كتاب اللّه الى يوم البعث فيومئذٍ وضع الميزان بين يدى اللّه ثمّ ينادى الملك اين المفترون ثمّ اين المكذّبون ثمّ ايّن المنافقون

ص ٣٤١

ثم اين العاملون فيأخذهم الملئكة بالسلسة الحديد من النّار فيدخلهم فى ارض النّار بين يدى هنالك يقول اللّه جلّ سبُحانه يا عبادى لِمَ تؤمنون ثمّ تكفرون الم ننزّل عليكم كتاباً الّا تشتروا آیاتى بثمن قليلاً الم يجبكم عبدى فيما سئلتموه فى كتابكم بآیات محكمة الم يبيّن حكم المباهلة فى مسجد الحرام برجل معروف منكم الم يسئل عنكم حين جحدكم آیة واحدة مثل ما نزلت عليه و انّكم تفترون باهوائكم و تزعمون بآیات اللّه بمثل اعمالكم الخبيثه ذلك النّار موعدكم فى ذلك اليوم و انّ فى الحيوة الدّنيا تلك الآیات خزى عليكم و انّها لاشّد عذاباً فى كتاب اللّه من نار جهنّم لانفسكم و انّ اللّه ربّكم يختّص برحمته التى هى كلمة الطّيبه من عبدى ممّا يشاء من عباده الذين يؤمنون بذكر اللّه و يوقنون بحكم اللّه و يستقيمون فى دين اللّه و انّ ذلك لهو الفضل العظيم فى كتاب الله لانفسهم و انّ الكلّ يقرئون فى كتاب اللّه اعمال المؤمنين و الكافرين و كان اللّه بما يعملون خبيرا و اللّه ذو الفضل العظيم قال اللّه تعالى ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخير منها او مثلها الم تعلم ان اللّه على كلّ­شييء قدير ما ننسخ من آیات اللّه فى الأنفس الّا نأت بالأبداع بخير منها اى الواحدية لان كل ما ابدع الأبداع ثانياً هى يكون خير من اولهّا او

ص ٣٤٢

مثلها اى الأحديّه لانّها آيه الحق و لم ينزل على حالة واحده ليس كمثلها شييء الم تعلم یا نفس الامكان انّ اللّه على کلّ‌شییء بالابداع قدير و انّ تلك الأشارات تدّل على الأنفس و امّا فى الآفاق ما ننسخ من آل اللّه سلام اللّه عليهم احد الّا نأت بخير منها اى القائم عليه السّلام لانّه خير من ائمة الثّمانية سلام اللّه عليهم قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله تاسعهم قائمهم افضلهم او مثلها اى على عليه السّلام لانّه مثل محمّد صلي اللّه عليه و آله و قد جعل اللّه الأنفس طبق الآفاق و جعلهما نفساً واحدة و ما فى الوجود الّا آية محمّد صلى اللّه عليه و آله نسخها موتها و موتها حياتها و هى لم تزل فى الصّعود فى الموت و الحيوة فى الآفاق و الأنفس و ما لامر اللّه من نفاد من زعم انّ مثل محمّد صلى اللّه عليه و آله يمكن فى الأبداع فقد جعل نفسه فى السّجين و اخذ من فيها من صور الباطل بلى يمكن فى الابداع و تلك المثل مقامه و ذلك من تقدير العزيز الحكيم قال اللّه تعالى الم يعلم انّ اللّه له ملك السّموات و الأرض و ما لكم من دون اللّه من ولى و لا نصير اى اهل الأمكان و الاكوان من فى الاكوار و الأدوار الم تعلموا انّ آیة الاحديّة الظّاهرة بالالوهيّة آية على عليه السّلام و الذّات اجلّ من ان يقترن وصفه بالملك و انّ

ص ٣٤٣

توليّة الملك و هى ولاية الأبداع و الاختراع و له يثبت ملك آيه الاحديّة لمن فى السّماء المقبولات و الأرض القابليات و ما لكم من دون آیة اللّه على عليه السّلام من ولّى لانّ هنالك الولاية للّه الحق و لا من دون آيه الاحديّة فى التّوحيد نصيرا و من دون آیة الواحديّة فى النبوّة نصيراً و من دون آیة الرّحمانيّة فى الولاية نصيراً و لا الآیات الّا آیات ملكه فانى تصرفون قال اللّه تعالى ام تريدون ان تسئلوا رسولكم كما سئل موسى من قبل و من يتبدّل الكفر بالايمان فقد ضلّ سوآء السّبيل ام تريدون ان تسئلوا محمّداً صلى اللّه عليه و آله رويّة الربّ الّذى لاتدركه الأبصار و لايعرف كيف هو الّا هو كما سئل موسى من قبل و من يتبدّل الكفر بالأيمان الكفر ابو الدّواهى لعنة اللّه عليه و الأيمان على عليه السّلام و من يتبّدل ولاية الكفر بالأيمان فقد ضلّ عن سبيل التّوحيد لانّ اللّه قد جعل عليّ عليه السّلام سبيل الأعظم سوآء فى التّوحيد لاسوآء و قد قال الامام عليه السّلام فى الزّيارة الجامعة انتم السّبيل الأعظم و الصّراط الأقوم و كشف عن سرّ المقام قول الامام عليه السّلام لا سبيل الّا بسبيل معرفتكم و هى كلمة التّوحيد لا آله الا اللّه فمن يبّدل السّبيل بالسّبيل فقد ضلّ سوآء السّبيل قال

ص ٣٤٤

اللّه تعالى ودّ كثير من اهل الكتاب لو يردّونكم كفارا حسدا من عند انفسهم من بعدها تبيّن لهم انّه الحقّ و اعفوا و اصفحوا حتّى ياتى اللّه بامره انّ اللّه على كلّ­شييء قدير اى يا محمّد ص ودّ كثيراً من اهل الامكان الّذين فيهم امكان الأيمان بالكتاب و لا يجعلون امكانهم احياء فى الاكوان لو يردّونكم كفّارا حسدا من عند انفسهم المشركه لان المؤمن عمله باذن اللّه و جهة ربّه و الكافر من عند نفسه فاعفوا عن كفر مقاماتهم بمقامات اللّه و اصفحوا عنهم يأتى اللّه بالرّسول امر الولاية فى الغدير تقبل آیات الكفر ان اللّه على كلّ­شييء وقع عليه اسم شييء لقدير بما جعل فيه من الأمكان و هو الشّهيد الخبير و قال الباقر عليه السّلام لم يأمر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بقتال و لا اذن له فيه حتى نزل جبرئيل ع بهذه الآیة اذن اللّه للذّين يقاتلون بانّهم ظلموا و قلده سيفاً قال اللّه تعالى و اقيموا الصّلوة و اتو الزّكوة و ما تقدّموا لانفسكم من خير تجدوه عند اللّه انّ اللّه بما تعملون بصير هذه الآیة عطف باهل العفو اى اقيموا لذواتكم وجه الهويّه الّتى هى الصّلوة عن اللّه ربّكم و اتوا الّا هنالكم وجهة الولاية لعليّ عليه السّلام الّتى هي الزّكوة عند بارئكم فاذا كانوا فى تلك المقامين بالمقامات ما تقدّموا

ص ٣٤٥

لانفسكم تجدوه من الذوّات بمثلها و من الافعال بخير منها عند عبداللّه على عليه السّلام بما تجلّى لكم بكم بالصّلوة الصّلوة و بالزّكوة الزّكوة عند انفسكم حتّى وهُم الذّرة و اقل منها تجدوها فى ملك الولى الّذى كان لدى الربّ عند بالنّقطة الفوق و عند بالنّقطة التّحت و كان عين الحقّ بما كنتم تعلمون من خطر لشييء فى ولايته تجده عند اللّه فى الجنّة جنّة عرضها كعرض السّماء و الأرض قد اعد اللّه فيها كان الأبداع مبدعها و ما لامره من نفاد و من توجّه باللّه فى عداوة الوّلى يجده عند اللّه فى النّار وجه العذاب بعدل الرّحمن و ما كان لعدله من نفاد و سرّ الامر من كان موقناً يرى فى الدّنيا ما فى الجنّة و النّار و عند اللّه لو كانوا يعلمون و اللّه بما تعملون بصير من كان فى ولاية على عليه السّلام فى الدّنيا فهو بصير بعين العلى عليه السّلام في كلّ مقامات صعوده بما لانهایة الى ما لانهایة حتّى قد علم من كلّ­شييء مقامه و افعاله و احواله و اقواله شيئا واحداً و عرف بدئها و ختمها وجنتها و بهاء ايمانها و كل مقامات اهل النّار و ما هم صائرون لانّهم ينظرون باللّه لايفترون لو كانوا يعملون قال اللّه تعالى و قالوا لن يد خل الجنّة الّا من كان هودا او نصارى تلك امانيهم قُل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين هذه الآیة

ص ٣٤٦

عطف على قوله تعالى ودّ كثير و اليهود اهل مشعر التّربيع و هم قوم يتوجّهون باللّه فى العبادة فى شكل التّربيع مشعر بالعابد و العبادة و المعبود و ما يعبد به و النّصارى اهل مشعر التثّليث و هم عبدوا الرّحمن فى هيكل التّثليث مشعراً بانفسهم بالعابديّه و بالرّحمن بالمعبوديّه و بصفاته الّتى وصف بها نفسه بالوساطة قد كذّبوا اهل المشعرين لن يدخل جنّة الاحدية من قال لا اله الا اللّه رابع أربعة و الرّحمن ثالث ثلثة تلك امانيهم المشركة دخل الجنّة من قال انّما هو اله واحد يتوجّه بوجهه به قل يا محمّد هاتوا برهان التّوحيد اى ولاية آل اللّه سلام اللّه عليهم ان كنتم فى جنّة الاحديّة صادقين قال اللّه تعالى بلى من اسلم وجهه للّه و هو محسن فله اجره عند ربّه و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون بلى قد دخل الجنان من سلم آیة اللّه الّتى تجلّى اللّه لكل بكّل عن غيره كونا و امكاناً و اسلم وجه اللّه اى آل اللّه للّه بانّهم لايحكمون فى عالم و مقام الّا عن اللّه و هو مُحسن اى مشعر اذا دخل الجنّة و استّقر على عرش العظمه بانّها شبح من اشباح آل اللّه سلام اللّه عليهم و للّذات الأحد لا سبيل لامكان اليه فاذا اعترف بالعبُوديّة لآل اللّه فيها فهو محسن عند ربّه فاذا اسلم احد على ما

ص ٣٤٧

اشرت فحين من اسلم جاء الآجر من عند آل اللّه سلام اللّه عليهم لانّ الوارد فى لجّة الاحديّة اجره نفسها و هى تلك اللّجة و هى من ظهور آل اللّه سلام اللّه عليهم تذوّتت فقد شهد اولو الأبصار قائماً بالقسط فيها من دخلها وقع اجره على اللّه و لا خوف فيها لانّ الأشارة فيها لغيرها و لا حزن لواردها لانّ الحزن من غير المحزون و ليس فيها جهة تغاير و تمايز جعل اللّه تلك البحر خالصاً لنفسه منزّهاً عن شوائب غيره مظهر عن غير ذكر اللّه سبُحانه اللّه مبدئها عمّا تصفون انّ الّذين اسلموا وجوههم للّه

بولاية القائم محمّد ابن الحسن عليهما السّلام فلهم اجرهم عند اللّه فى رجعته حيث وعد اللّه بان نمّن على الّذين استضغفوا فى الأرض القدرة و نجلعهم ائمه اى فى القدرة مثلهم ما يشاؤن الّا وجدوا و نجعلهم الوارثين اى نجعلهم المُقرّين فى آیة التّوحيد لان اللّه ارث السّماء و الأرض و المقام اشرف من الأوّل لانّ الاوّل معدوم فى صقعها صدق اللّه وعده و كان قريباً و لا لمن اسلم وجهه بولاية القائم عليه السّلام خوف عن ولاية الأول و لا حزن عن ولاية الثّانى لانهّما صفتها و انّ اللّه قد طهر معترفين بولاية آل اللّه سلام اللّه عليهم من صفتهما لو كانوا قائمين قال اللّه تعالى و قالت اليهود ليست النصارى على شييء و قالت النّصارى

ص ٣٤٨

ليست اليهود على شييء و هم يتلون الكتاب كذلك قال الّذين لا يعلمون مثل قولهم فاللّه يحكم بينهم يوم القيمة فیما كانوا فيه يخّتلفون انّ الّذين يؤمنون بمحمّد ص و لايؤمنون بآل اللّه سلام اللّه عليهم قد كان عند اللّه يهوديّا و من آمن ببعض آل اللّه سلام اللّه عليه و كفروا بواحد منهم فكانوا عند اللّه نصرانّيا قالت اليهود اهل الوقوف فى مشعر الحد ليست النّصارى على آية التّوحيد و قالت النّصارى اهل الوقوف فى ارض الثرّى ليست اليهودعلى شيئيّته من اللّه وهم يعرفون فى الآفاق و فى الانفس انّ الكتاب اى الحقيقة لايدرك الّا بنفى ما سواها كذلك قال الّذين يعلمون بآل اللّه سلام اللّه عليهم مثل قول الموافقين و انّ الّذين اعرضوا عن ابداع اللّه الجديده فى وصف آل اللّه سلام اللّه عليهم الظاهره من السنة شيعتهم او ابوا عن ذرّة عن فعلهم فقد يوردون انفسهم في اهل المشعرين قال اللّه و من عنده علم الكتاب ليست على شييء من التّوحيد فاللّه يحكم بابداع الحكم عن يد على عليه السّلام بين اهل الأمكان فيما كانوا فى الولاية لآل اللّه سلام اللّة عليهم الّذين فيهم ظهرت آية الهويّه و فيه اى و فى عليّ عليه السّلام يختلفون قال رسُول اللّه صلى اللّه عليه و آله انّما الاختلاف فيك يا على و اذا جرى القلم بذكر حكم الرّحمن فى يوم

ص ٣٤٩

القيمة من يد عليّ عليه السّلام شاء الرّحمن ان يجرى ماء الحيوة من سماء عرشه فى عروق تلك الكلمات حتّى قد شهد اهل الكتاب بان كلّ الازمان قد كانت يوم القيمة و كان عليّ عليه السّلام حاكماً فى البداية و النهايّة عن اللّه سبحانه من دخل حصن ولايتى و احكم له بالأحديّة و من اعرض عنها احكم به بالنّار الّتى هى ما سواها و ذلك حكم عليّ عليه السّلام يوم القيمة لو كانوا يشهدون حكم اللّه بحكم الأبداع و ما فيها ههنا فى تلك الكلمة من يد على عليه السّلام لو كانوا يعرفون قال اللّه تعالى و من اظلم ممّن منع مساجد اللّه ان يذكر فيها اسمه و سعى فى خرابها أولئك ما كان لهم ان يدخلوها الّا خائفين و المراد لدى الحق بالاسم على عليه السّلام و بالمساجد آله عليهم السّلام و بالمّسمى الظّاهر بالالوهيّه محمّد صلى اللّه عليه و آله و قد جعل اللّه تلك الآیات في کلّ‌شییء للايمان بها و من منع احد منها و من مظاهرها ممّا شاء الله فيها فقد اظلم و منع لجّة الأحديّة عن ذكر على عليه السّلام و سعى فى خرابها امكاناً قبل ان يصل الى الاكوان اولئك اى ما سوى اهل لجّة الأحديّة ما كان لهم ان يدخلوها اى فى ولاية آل اللّه الّا خائفين اى عن اشارة غير ذكر علی عليه السّلام فيها امكاناً او كوناً و ليس لهم امن الاحديّة

ص ٣٥٠

الثّانية الازليّة المنزّهة من اشارات غيرها لمنعهم عن آل اللّه سلام اللّه عليهم خلافتهم فى الآفاق و فى الانفس اولئك هم المشركون حقاً قال اللّه تعالى لهم فى الدّنيا خزى و لهم فى الآخرة عذاب عظيم خزى الدّنيا بعينها عذاب الآخرة لو كانوا يعلمون انّ الّذين يمنعون الموحدّين عن فضائل آل اللّه سلام اللّه عليهم فقد ضربت عليهم خزى الوقوف فى السُبحات الدّنيا اى ولايت الثّالث و لهم فى يوم الانكار و هى الآخرة عذاب عظيم اى ولاية الأول و الثّانى مظهر عظمته و لمن اقرّ لهما بالولاية جائت يوم آخرته و نزلت من اللّه عليه عذاب عظيما قال اللّه تعالى و للّه المشرق و المغرب فاينما تولّوا فثمّ وجه اللّه انّ اللّه و اسع عظيم وجه الذّات الذّات لايمكن التوجّه اليه الّا بظهوره سُبحانه لايعلم كيف هو الّا هو و انّه سميع عليم قال على عليه السّلام اَنَا و اللّه وجه اللّه و قال الصادق ع في زيارة جدّه الحسين ع فى ليلة النّصف من شعبان اشهد انكّ وجه اللّه الّذى لم يهلك و لايهلك ابدا وجه الربّ لما سواه كان تجليّه لما سواه نسبة اللّه لنفسه تشريفاً و هو غاية الأمكان من ابداع الرّحمن كلّ­شييء هالك الّا وجهه الكريم و المشرق محمّد صلى اللّه عليه و آله و المغرب

ص ٣٥١

القائم محمّد ابن الحسن صاحب العصر و الأمكان و الوجه آل اللّه سلام اللّه عليهم و جعل اللّه عدد احرف الوجه اربعة و عشر استبناء لال اللّه صدقاً اينما تولّوا فثمّ يا اهل الأمكان في لجّة الأحديّة و سواها فثمّ وجه اللّه و دام الملك فى الملك و نسبة ابداعه لكلّ بكلّ قبلها و بعدها سوآء و انّ اللّه واسع عليم صفة الذّات الذّات لا اشارة عنه و ما سواه ابداعه لامن شييء و قد جعل اللّه القائم عليه السّلام حامل الصّفات و الأسماء و نسبة لنفسه تشرفاً حتّى يوقنوا عباده بان اللّه واسع عليم قال على عليه السّلام من كان ظاهره فى ولايتى اكثر باطنه خفت موازينه و لايكمل المؤمن ايمانه حتّى يعرفنى بالنّورانيّه فاذا عرفنى بذلك فهو مؤمن امتحن اللّه قلبه للأيمان و شرح صدره للأسلام فصار عارفاً بدينه مستبصراً بشأنه و من قصر عن ذلك فهو شاكّ مرتاب و لايعرف عليه السّلام الّا بعد كشف السُّبحات فاذا عرفه احد فى بيت الجلال فمن تولّ فثمّ وجه اللّه و فى سواها لايمكن بالواقع لانّ فيهم جهة الغيريّة بل يختّص ذلك المقام بتلك الدّيار و ليست فيها جهة غير وجه اللّه من وردها فمن توّل فثمّ وجه اللّه و الوجه فى ذلك نفس ذى الوجه لانّ فيها كائن امر اللّه و لايكون جهة تمايز و اشارة

ص ٣٥٢

بل هى صرف الظّهور من حّى القّيوم من وردها قد صدق لاهلها ما فيها فلمّا خلق اللّه تلك اللجّة قال لها كلمى قالت لا اله الا اللّه الحّى القيوّم فقال اللّه جل و علا نجى واردها و هلك خارجها و بعزّتى و جلالى انت محرمّه على تكلمت غير كلامك فى سرّها و علانيتها فانا الحى القيّوم لا اله الا اَنَا فاعبدنى باقامة ذكر محمد و آله سلام اللّه عليهم فيها و الى المصير من اقرّ لآل اللّه سلام اللّه عليهم بانّهم وجه المعبود و نفسه المحمود فقد وردها حين غفلة من اهلها و ذلك من تعليم اللّه فى كتابه العزيز الحميد و قد قال الصّادق عليه السّلام ان الآیة نزلت من قبلة المتحيّر و قال العالم عليه السّلام انّها نزلت فى صلوة النّافله فصلها حيث توجهت اذا كنت فى سفر و امّاالفرائض فقوله عزّ و جلّ و حيث ما كنتم فولّوا وجوهكم شطره يعنى الفرائض لاتصلها الّا الى القبلة و تلك الرواتين نزلتا فى سبيل الظّاهر و هو طبق الباطن عند اهله لايعرفها الّا ما اعطاه اللّه نظرته و انّ اللّه علی كل­شييء محيط قال اللّه تعالى و قالوا اتّخذ اللّه ولداً سبُحانه بل له ما فى السّموات و الأرض كلّ له قانتون انّ الّذين يقولون انّ بين اللّه و بين خلقه ربط و يعتقدون انّ علّة الخلق ذات الحق و مبدع الابداع ذاته فقد اتّخذوا للّه ولدا سبُحانه عمّا

ص ٣٥٣

يقول الكافرون علوّاً كبيراً ما كان بين اللّه و خلقه فصل و لا وصل و علّة الاشياء صنعه و مبدع الأبداع فعله و لا علّة له سبُحانه بل لابداعه سماء المقبُولات و ارض القابلات و ما ينزل منها كلّ له اى لحامل الابداع محمّد و آله سلام اللّه عليهم قانتون اى مطيعون قال اللّه تعالى بديع السّموات و الأرض اذا قضى امراً فانّما يقول له كن فيكُون اى ابدع الأبداع و الأخترع لا من شيئيء بانفسها سُبحانه اذا شاء امرا فانّما يقول له كن فصار يكون و جَعَلَ اللّه محمّدا صلّى اللّه عليه و آله مقام نفسه فى الأبداع و الأختراع اذكان هو الغنّى عن الأقتران و الارتباط و الامر لدى الربّ عليّا و فاعل كن عند الحق يكون و ذلك تقدير الابداع من لدن قديم بديع اخبر اللّه فى تلك الآیة بان حكم القضاء حكم المشيّة فى الأمضاء لو كانوا يفقهون قال اللّه تعالى و قال الّذين لايعلمون لولا يكلّمنا اللّه او تأتينا آیة كذلك قال الّذين من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بيّنا الآیات لقوم يوقنون و قال الّذين لايعلمون اللّه لو يكلّمنا اللّه عن ذاته او تأتينا بآیة نفسه كذلك قال الّذين من قبلهم مما ابدع الأبداع بعد هم مثل قولهم كلمة الكفر تفرّقت قلوبهم فى سُبحات الاشباح قد بيّنا الآیات فى الأنفس و الآفاق بانّ

ص ٣٥٤

المعروف آیة الذّات و الكلام صفة محدثه و هى ابداعه لا من شييء و هو لم يزل كان و لا كلام فلمّا ابدع الكلام جعلها مخصوص اوليائه و انّ التّغير فى قولهم او تأتينا صفة خلقه و هو لم يزل على حالة واحدة و قد جعل اللّه تلك البيّنات لقوم يوقنون قد اشرت ذكر البيّنات فى تلك الأشارات لعلّهم يعرفون قال اللّه تعالى انّا ارسلناك بالحقّ بشيراً و نذيراً و لا تسئل عن اصحاب الجحيم اى اَنا ارسلناك يا محمد ص من الأبداع بالحقّ الحقيقى الّذى يمكن فى الأبداع بشيراً لاهل لجّة الأحديّة بآیة الالوهيّة من تجلّى نفسك و نذيراً لاهل طمطام الواحديّة على ما فى قوّة الأبداع و امكان الاختراع من سطوة العدل من نفسك و لاهل لجّة الأولى بشارته وجود انفسهم و لاهل بحر الثانيّة انذاره حقايقهم المنطقة بعدل اللّه المتجلية له بهم فى لجّة النّار ولقد ملأت الأبداع بالأبداع لابشار رحمته و الاختراع و بالاختراع لانذار نقمته كذلك قد اصطفى اللّه محمّد صلى اللّه عليه و آله فى القدم الّذى نفسه على ساير الأمم منفرداً على ساير الأمثال و الأشباه و الأشكال قائماً فى كلّ العوالم عن الرّحمن فى الأبداع و الاختراع اذ كان هو الغنّى عن الابشار و الانذار و هو كما يقول لاتدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللّطيف الخبير و لاتسئل يا محمّد عن

ص ٣٥٥

اصحاب الجحيم و المراد بالجحيم عند اللّه الاوّل و اصحابه اثنى عشر نفساً أئمة النّار و تقع دلالة الآیة على مظاهرهم فى جميع العوالم و الأزمان و في الظّاهر لاتسئل عنك يا محمّد ص عن عمل اصحاب الجحيم ومن الباطن لا تسئل عن اعراضهم لآیات الحق لانّهم يعملون على صورهم المجتثّه بما هم اهله على ما هم اهله و ما لهم من ثمرة النّعيم ابداً و فى البطن السّابع لاتسئل من ربّك عن غفران اصحاب السّبحات و الأشارات و اصحاب الجحيم و الكثرات لانّ عند مشيّتك بالسّئوال لكانوا هم منفورين عند الرّحمن الّا قاتل الحسين ع و لا هم بما هم اهله مستحقّون بالرضوان و لاتسئل كما ما شاء ربّك و نعيماً للّذين يكفرون بك و ادبّ اللّه التّابعين لمحمّد صلى اللّه عليه و آله فى تلك الآیة بتاديبه لاتسئلوا اهل لجّة الأحديّة الا عن اللّه و لا اهل قلزم القدر الّا عن ولى اللّه و لايتوجّهون بالذّين كفروا بآل اللّه سلام اللّه عليهم و لا كلما نسبت اليهم من العلوم و الأحوال و الكتب و الآجال كذلك قد ادب المؤمنين بآیاته لعّلهم یعملون قال اللّه تعالى و لن ترضى عنك اليهود و لا النّصارى حتّى تتّبع ملتّهم قل ان هدى اللّه هو الهدى و لئن اتبعت اهوائهم بعد الّذى جائك من العلم مالك من اللّه من ولّى و لانصير قال الصّادق عليه السّلام انّ

ص ٣٥٦

القرآن نزل على ايّاك اعنى و اسمعى ياجاره و لن يرضوا عنك يا محمّد صلى اللّه عليه و آله اهل الوقوف فى مشعر الحدّ من اهل الأمكان و لا فى اراضى اللانهایة نصارى حتى تصدق مقامهم قل لهم تلك المشعرين ارض المشركين و انّ هدى اللّه مشعر الأحديّة الجنّة و هى ولاية على عليه السّلام و هدى اللّه اى الحسين و آل اللّه اجل قدرا عند اللّه من ان يخاطبهم اللّه بالأتباع لاهواء اهل الظلام بل المخاطب شيعتهم الواقفون فى ارض الواحدية ولمن اتبع اهوائهم اى ولاية الثلثة الّتى ثمرتها الوقوف فى ارض الكثرة بعد ماجائكم من السّماء ولاية على الّتى ثمرتها الوقوف فى ارض الأحديّة مشافهة مالكم من ولاية اللّه من ولّى الّا فى على عليه السّلام و ما من دون اللّه نصير بالأبداع و الأختراع له الملك و اليه ترجعون قال اللّه تعالى الّذين آتيناهم الكتاب يتلونه حق تلاوته اولئك يؤمنون به و من يكفر به فاولئك هم الخاسرون و المراد آل اللّه سلام اللّه عليهم و بالكتاب ظهور اللّه لهم بهم و هم يظهرون ظهور اللّه لانفسهم حق الظّهور بحيث لايدّلون فى مقاماتهم فى عالم الا عن المظهر المطلق و ما سواهم حق الأمكان بالأمكان لكلّ بكلّ بما هم اهله بالأبداع و ما فى امكان ها بالاختراع و فى فوقها بالأبداع

ص ٣٥٧

جلّ جلالتهم لاينامون لمّحه شعر فى عوالم الأمكان و الاكوان عن حقّ التّلاوة من القرآن اولئك يؤمنون باللّه وحده لانّهم لايدّلون الّا عن اللّه وحده و من يكفر به اى بالقائم محمّد ابن الحسن عليهما السّلام فى حيوته و رجعته و ظهور دولته اولئك هم الخاسرون لانهم خسروا في حيوتهم بالتّلئلاء لأنفسهم عن تشعشع اشترآء آیة نفسه الّذى قد جعل اللّه امكانه في كلّ­شييء و لذلك الأعراض كانوا من الخاسرين سئل عن الأمام ابى عبداللّه عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ الذين آتيناهم الكتاب قال اللّه عليه السّلام هم الائمة عليهم السلام قال اللّه تعالى يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى الّتى انعمت عليكم و انّى فضلّتكم على العالمين خلق اللّه القرآن على هيكل التّوحيد لا فيه تكرار و لا مجاز بل ابداع فوق الأبداع و ما لأبدع و ما لأبدع الرّحمن فيه من نفاد لاهل الافئدة تلك الآیة نفس واحدة و ما فيها الا سرّ اللّه المكنونة من مقامات آل اللّه الظاهرة و ها انا ذا ابدع بامر اللّه فيها فوق ما ابدع من قبل فيها اسرائيل اسم اللّه واحد وبنوه كلّ الأسماء و الصّفات و جمع اللّه كلّها فى التّسعة من ابناء الحسين ع اى اذكروا يا آل اللّه نعمتى اى آیة الاحديّة الّتى مختصّه لنفسى الّتى انعمت عليكم اى قد جعلكم محال تلك الآیة

ص ٣٥٨

لانفسكم و شبهها منكم للعالمين و انّى فضلتكم بفضلى الممكنة في حقّ الخلق على العالمين و ان فضل اللّه لآل اللّه سلام اللّه عليهم لايدركه احد بل ان الاشارات فى ذكر فضلهم هى فضل ذكرهم الظّاهرة لما سواهم سُبحانهم لايعلم احد فضلهم قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله يا على ما عرفك الّا اللّه و انا الان كما كان لايعرفون انفس الحقّ الّا الحق و اللّه على كلّ­شييء شهيد قال اللّه تعالى و اتقّوا يوما لاتجزى نفس عن نفس شيئاً و لايقبل منها عدل و لا خلق للّه القرآن على هيكل التّوحيد تنفعها شفاعة و لا هم ينصرون يا اهل الأبداع و الأختراع اتقّوا عن الشّك فى ظلّ آل اللّه سلام اللّه عليهم ليوم الأحديّة آیة التّوحيد لاتقدّر لغير اهلها بالأبداع للجزآء لنفس عن نفس من شييء و لايقبل من غيرها عدل لانّها آیة لايعادلها في السّموات و الأرض شيئاً و لاتنفع لاهلها شفاعة لانّ أهلها كانوا آیة الرّحمن فى الغنى و لا لخارجها لانّ الخارج عند اللّه مشرك و وعد اللّه حق انّ الله لايغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء و لا هم يقدرون بان ينصرون انفسهم بولاية على عليه السّلام فى ذلك اليوم لانّ القضاء فيه جرت و لا امر الّا للّه و الملك يومئذ

ص ٣٥٩

للّه الواحد القهّار قال اللّه و اذ ابتلى ابراهيم ربّه بكلمات فاتمهّن قال انى جاعلك للنّاس اماماً قال و من ذريتى قال لاينال عهدى الظّالمين و اذا تشرّف ابراهيم ربّه بمقام شبح كلمات آل اللّه عليهم ص فلمّا دخل لجّة الأحديّة فاتمهّن اللّه كلمات آل اللّه و جعله للنّاس اماماً اى شیعة على عليه السّلام فلما البسه اللّه قميص الأمامة شبح على عليه السّلام لآیة تفريده عظمت في مقامها قال و من ذريّتى اى يا ربّ شرف بآل اللّه سلام اللّه عليهم لجميع صفاتي و اسمائي و ورود تلك اللجّة القديمه قال اللّه سُبحانه لاينال احد تلك للجّة الّا بطرفى وهذه مختصّة لفوءآدك و لاينال عهدى اى ولایة التّوحيد الظّالمين الّذين ظلّموا انفسهم بالأعراض عن آل اللّه سلام عليهم و قد حرمّ اللّه تلك الكلمات للظّالمين سئل المفضل عن الصّادق عليه السّلام عن قول اللّه عزّ و جلّ و اذ ابتلى ابراهيم ربّه بكلمات ما هذه الكلمات قال عليه السّلام هى الكلمات الّتى تلقاها آدم ع من ربّه فتاب عليه و هو انّه قال يا ربّ اسئلك بحق محمّد و على و فاطمة و الحسن و الحسين الّا تبت على فتاب عليه انّه هو التوّاب الرّحيم فقلت له يا ابن رسول اللّه فما معنى قوله فاتمهّن قال اتمهّن

ص ٣٦٠

الى القائم عليه السّلام اثنى عشر اماماً على و الحسن و الحُسين و تسعة من ولد الحسين سلام اللّه عليهم قال المفضل قلت له يابن رسول اللّه ص فاخبرنى عن قول اللّه عزّ و جلّ و جعلها كلمة باقية فى عقبه قال يعنى بذلك الامامة جعلها اللّه فى عقب الحسين عليه السّلام الى يوم القيمة فقلت له يابن رسُول اللّه فكيف صارت الأمامة في ولد الحسين عليه السّلام دون ولد الحسن ع و هما جميعاً ولدا رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سبطاه و سيّدا شباب اهل الجنّة فقال انّ موسى و هارن نبيّان مرسلان اخوان فجعل اللّه النبوّة في صلب هرون دون صُلب موسي و لم يكن لاحد ان يقول لِم جعلها اللّه فى صُلب الحسين دون صُلب الحسن عليهما السّلام لانّ اللّه عزّ و جلّ هو الحكيم فى افعاله لايسئل عمّا يفعل و هُم يسئلون قال الصّادق عليه السّلام و قد كان ابراهيم ع نبياً و ليس بامام حتّى قال اللّه تعالی انى جاعلك للنّاس اماماً قال و من ذريّتى قال لاينال عهدى الظّالمين من عبد صنما او وثنا لايكون اماماً و قال الرّضا عليه السّلام انّ الأمامة اجلّ قدراً و اعظم شاناً و اعلا مكاناً و امنع جانباً و ابعد غوراً من ان يبلغها النّاس بعقولهم او

ص ٣٦١

ينالوها بآرائهم و يقوموا اماماً باختيارهم انّ الأمامة خصّ اللّه عزّ و جلّ بها ابراهيم الخليل بعد النبوّة و الخلّه مرتبة ثالثة و فضيلة شرفه بها فقال انى جاعلك للنّاس اماماً فقال الخليل سرورا بها و من ذريّتى قال اللّه لاينال عهدى الظّالمين فبطلت بهذه الآیة امامة كل ظالم الى يوم القيمة وصارت فى الصّفوة ثمّ اكرمه اللّه عزّ و جلّ بان جعلها فى ذريّته و اهل الصّفوة و الطّهارة فقال عزّ و جلّ و وهبنا له اسحق و يعقوب نافله و كلا جعلنا صالحين و جعلناهم ائمة يهدون بامرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصّلوة و ايتاء الزّكوة و كانوا لنا عابدين فلم تزل فى ذريّته يرثها بعض عن بعض قرنا فقرنا حتّى ورثها النّبى صلى اللّه عليه و آله فقال عزّ وجلّ انّ اولى النّاس بابراهيم للذّين اتبعوه و هذا النّبى و الّذين آمنوا معه و اللّه ولى المؤمنين فكانت له خاصة فقلدها علياً عليه السّلام بامراللّه عزّ و جلّ على رسم ما فرضها فصارت فى ذرّية الاصفياء الّذين اتاهم اللّه العلم و الايمان بقوله عزّو جلّ و قال الذين اوتو العلم لقد لبثتم فى كتاب اللّه الى يوم البعث فهى فى ولد على خاصّة الى يوم القيمة اذ لا نبّى بعد محمّد صلى اللّه عليه و آله قال اللّه

ص ٣٦٢

تعالى و اذ جعلنا البيت مثابة للنّاس و آمنا و اتّخذوا من مقام ابراهيم مصلّى و عهدنا الى ابراهيم و اسمعيل ان طهراً بيتى للّطائفين و العاكفين و الركعّ السّجود و المراد بالبيت فى البطن الّتاسع بيت الهويّة و هى بيت التّوحيد و هو اوّل بيت تجلّى اللّه بالابداع لها بها و جعلها آية نفسه القديمه مدلّة بان لا آله الا اللّه العلى العظيم و فى البطن الثّامن بيت الألوهية و هو اوّل بيت قد وضع بالعمآء المطلق مستوياً على ما دقّ و جلّ و فى البطن السّابع بيت الاحديّة للّه الاحد الفرد و هى اوّل بيت قد وضع اللّه ربّه فى عالم اللاهوت بيده لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله و فيه فيه هو هو لا سواه و فى البطن الخامس بيت القدر و هو اوّل بيت قد وضع فى عالم الجبروت عن يد محمّد صلي اللّه عليه و آله لعليّ عليه السّلام و فيه هو هو بالاستقلال و هو مقدر التقدير فى البقاء و الفناء لمن فى تلك العوالم باذن الرّحمن و هو عرش الحق و الرّحمن على العرش استوى و فى البطن الرّابع بيت البدآء و فى البطن الثالث مصرح الحسين ع و فى البطن الثّانى قبر رسُول اللّه صلى اللّه عليه و آله و فى البطن الأوّل ما قال الرّحمن انّ اوّل بيت وضع للنّاس للذّى ببكه مباركاً و هدى

ص ٣٦٣

للعالمين الخ انّ تفسير هذه الايّة الشّريفة لاهل الحقيقة كانت نفسها كلّ على مقامها بعرفون الأبداع بالبيت و بالبيت النّاس كلّ­شييء و لايعرفون الّا للّه و لا فى شييء من دلالة الآیة الّا هو كذلك قد ابدع المبدع انفس النّاس لوكانوا يشعرون و اذا اخرجت الآیة عن البحبوحة الأمكانيّة حقيقتها قد ظهرت تفسيرها مما اراد اللّه من دلالتها فى صقع واحديّتها و لقد شاء اللّه بالبيت محمّد صلى اللّه عليه و آله و بالمثابه الصّمدية المقصوديّة المتجليّة لها بها و بالنّاس آل اللّه سلام اللّه عليهم لأنّهم اهل الانس باللّه للّه فى اللّه خاصّة و بالامن امنيّة الهويّة المنزّهة عن إشارة ما سواها و بالاتّخاذ قابليّة البيت بالاحديّه الابداعيّة المُقدّسة الشرقيّه الغربيّة و بالمقام مقام نفسها و هو على عليه السّلام عند اللّه سّماه خليلاً و قد جعل اللّه ذلك المقام مصلّى لاهل الأنس حقاً مقضيّاً لانّها اول مقام الفرق فى الأمكان جعل اللّه ذكر نفسه فى ذلك المقام بالغدوه و الآصال فى تلك البيت بقوله ايّاك نعبد و ايّاك نستعين و ذلك دين اللّه المستقيم و بالعهد الشّهادة للّه عن ايدى ما سواه و بالابراهيم على عليه السّلام و بالاسمعيل الحسين عليه السّلام لأنّهما قتلا بالسّيف وحده عذب اللّه قاتلهما بجميع الأبداع و ان اللّه

ص ٣٦٤

عادل قدير و بالظّهر آية الاحدية المتجليّة بالاشياء منها لاجل محمّد صلي اللّه عليه و آله حتّي يستقّروا فيها لاجل محمّد صلي اللّه عليه و آله حتّى يستّقروا فيها الطّائفون و هم اهل لجّة البيضاء يطوفون حول محمّد صلى اللّه عليه و آله عرش البهاء و العاكفين اهل قلزم الصفرآء و هم يعاكفون فى آیة محمّد صلى اللّه عليه و آله فى بلد الرّحمن و الرّاكعون هم اهل قلزم الخضرآء يركعون لبارئهم فى قطب منطقة السّناء باسم محمّد صلى اللّه عليه و آله حامل الأبداع و السّجود و هم اهل يمّ طمطام الحمرآء يسجدون اللّه لآیة محمّد ص فى الأنفس و الآفاق فى حرم الحُسين عليه السّلام اذ جعل اللّه سبُحانه بيت الأحديّة مرجعاً لآل اللّه سلام اللّه عليه و آمنا من اشارات ما سواهم لانّهم يستّحقون بوصاية رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله دون ما سواهم و اتّخذ اللّه من مقام على عليه السلام ظهور الولاية لانفسهم المقدّسة ظاهرة و قد عهد الرّحمن الى على و الحسين عليهم السّلام باظهار القيوميّة فيظهر آية محمّد ص فى عوالم الأمكان لأهل البهاء و الجمال و الواقفين فى ارض السّناء من الطّائفين فى حركاته حول الرّحمن و العاكفين فى مجسد الحرام و الرّاكع السّجود للحّى المعبود الّذى لا آله الا هو المحمود و انّ اللّه قد جعل الظاهر طبقاً

ص ٣٦٥

للباطن قبرمحمّد صلى اللّه عليه و آله عند الرّحمن ذلك البيت و لايدفن فى حرم اللّه الّا المطّهرون و انّ الاوّل و الثّانى لايدفنان فى تلك البيت لمحة قد اخذهما عن هذا البيت قدرة اللّه و قد جعل اللّه فى قبر الأوّل السلمان سلام اللّه عليه و فى قبر الثّانى اباذر رحمة اللّه عليه و لايسكن الأوّل و الثّانى فى حفرتهما الّا لمحين لمحةً وقت وفاتهما و لمحة يوم الّذى يخرجهما القائم عليه السّلام فى رجعته للانتقام و فى تلك اللّمحين بالحقيقة ما كانا ساكنين فقد ظهر الأمر على طريق العدل لتطهير البيت فى تلك اللمحّين لاهل المشعرين و هذا معنى قول الرّسوُل ص عليهما لاتسكنان فى حفيرتكما الّا لمحين قد اشرت للاعراف فى تلك الأشارات من الاكسير الحمراء لعلهّم فى بيت اللّه يستقيمون قال ابو جعفر عليه السّلام نزلت ثلثة احجار من الجنّة مقام ابراهيم و حجر بنى اسرائيل و الحجر الأسود استودعه اللّه ابراهيم حجراً ابيض و كان اشّد بياضاً من القراطيس فاسوّد من خطايا بنى آدم الحديث قال اللّه تعالى و اذ قال ابراهيم ربّ اجعل هذا بلداً امناً و ارزق اهله من الثّمرات من آمن منهم باللّه و اليوم الآخر قال و من كفر فامتعه قليلاً ثمّ اضطرهم الى عذاب النّار و بئس المصير اذ قال على عليه السّلام ربّ اجعل آیة محمّد صلى اللّه عليه و آله فى الأمكان و الاكوان هذا بلداً

ص ٣٦٦

آمنا خالصاً وحدك لا شريك لك آمنا عن ذكر ما سواك و ارزق اهله من الثّمرات من قدرة الابداع و اختراع على ما يشاؤن من آمن منهم باللّه الّذى لا آله الّا هو و بالقائم عليه السّلام الّذى هو اليوم الآخر عند الرّحمن قال اللّه عزّ و جل و من كفر بآیة الأحديّة الّتى هي بلدة محمّد صلى اللّه عليه و آله فامتعه بالتجلّى قليلاً لبقاء آل اللّه سلام اللّه عليهم و ذلك امر اللّه الى عليّ عليه السّلام بعد وفاة محمّد صلى اللّه عليه و آله بالعزلة لمتاع الكفّار بالحياء قليلاً ثمّ اضطّر اللّه الاوّل الى ولاية نفسه عذاب النّار و بئس المصير الى عدل اللّه الّذى لا ولى من دونه و لا نصير و من ثمرات تلك البلدة ما اشار الكاظم عليه السّلام فى قول الرّحمن حين سئله يحیى ابن اكتم عن قول اللّه تعالى سبعة ابحر ما نفدت كلمات اللّه ما هى فقال ع عين الكبريت و عين اليمين وعين برهوت و عين الطبّرية وجمّة ما سيدان و جمّة افريقية و جمّة ناجروان و نحن الكلمات الّتى لاتدرك فضائلنا و لا تستقصى اذ قد قصد عليه السّلام من كلّ عين رتبة من مراتب المشيّة و جنّة من الجنّات السّبعة من جنّان الهوّية فقد نفدت و ما ابدع الأبداع بمثلهّن و ما نفدت ثمرات تلك الابلدة لانها قد تذوّت من يداللّه لو كانوا يعلمُون

ص ٣٦٧

قال الصّادق عليه السّلام هو ثمرات القلوب اى حُبهم الى النّاس لو كنتم تحبّون اللّه فاتبعونى يحیبكم اللّه و قد جعلهم اللّه محال محبّته كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكى اعرف نحن الأعراف الّذين لايعرف اللّه الّا بسبيل معرفتنا و نحن الرّجال على الأعراف نعرف كلّا بسيماء افئدتهم قال الأمام عليه السّلام من اراد اللّه بدء بكم و من وحده قبل عنكم و من قصده توجّه بكم قد اظهر الرّحمن بابداع الثّمرات فى تلك الكلمات للذّين يريدون بلدّة الرّحمن و لايخرجون عنها بالعلوّ و الافساد و قد جعل اللّه العاقبة لو كانوا يعقلون قال اللّه تعالى و اذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت و اسمعيل ربّنا تقبّل منّا انكّ انت السّميع العّليم و قد اخبر اللّه سبحانه بان قواعد بيت الواحديّة من على و الحسين عليهما السّلام قد تحقّقت و اذ قال على عليه السّلام و اللّه الشّهيد عليهما السّلام ربّنا رضيّنا بالشّهادة تقبل منّا تجلّينا لما سو انا و تقبّل منهم آية احديّتك فيهم منّا و ان كانت تلك الآیة لاينبغى لك الّا لنفسها و ما فى امكانهم ارفع منها انّك انت السّميع و لا وجود للمسمُوع لديك و انكّ انت السّميع العليم و لولا دعائهم لم يقبل اللّه توحيداً من متوحّد و قد تقبّل اللّه دعائهما بشهادتهما

ص ٣٦٨

انفسهما لقبول نفوس الموحّدين انفسهم بان لهم الجنّة اشهّد ان فيضهما للعالمين جليل و لايدركه الّا اهل الحقيقة اذ بنيا البيت على اربع قوائم القوامع الأربع لاهل التّربيع و لاهل الوحدة نفس الاحديّة و لاهل الأولى ركناً على هيئة التّسبيح مصّبغاً على صبغة النبوّة بلون الصّفرة فى و ركنها و التّوحيد للّه الصّمد المجيد بلون البياض و ركناً على هيكل التمجيد مصبغاً على صبغة النبوّة بلون الصّفرة و ركناً على شبح التّهليل مصّبغاً بالولاية على حروف التّهليل ملوّنا بلون التّخضير و ركناً على صورة التكبير مصّبغاً على حسن التّشبيع لةل اللّه حامل التّهليل متحمراً بحمرة التّحمير كذلك يرفعان البيت بتلك القواعد في كلّ العوالم لعلّكم بآیات اللّه يوقنون قال اللّه تعالى ربّنا و اجعلنا مسلمين لك و من ذريتنا امّة مسلمة لك و ارنا منا سكنا و تب علينا انكّ انت التوّاب الرّحيم اذ قالا ربّنا و اجعلنا آیة نفسك سالمة من دلالة غيرك مسلمين لك وحدك و من ذريتّنا أئمة مسلمة سالمة عن حكاية غيرك و ارنا اى فى انفسنا و ذريّتنا ولايتنا المتجليّة لنا بنا و تب علينا بايجاد توّابيتّك لنا بنا انك انت التوّاب الرّحيم و ان السئوال بالتوبّة لاجل إيجاد التوّابية من اللّه بانفسهم و ظهور ذلك الأسم قد كان فى بحبوحة عبوديتهم

ص ٣٦٩

للطّاعة الرّبوبيّة بابداع ذلك المقام فى موضع عبوديّتهم و ذلك امر اللّه و قد كان وعد اللّه مفعولاً قال اللّه تعالى ربّنا و ابعث فيهم رسولاً يتلوا عليهم آیاتك و يُعلّمهُم الكتاب و الحكّمة و يزكيّهم انكّ انت العزيز الحكيم و المراد بالرّسول محمّد صلى اللّه و عليه و آله اذ دعى على عليه السّلام بذلك الدّعاء ربّنا و ابعث فى مقامات ذريتّى بآیة سفارتك الكُبرى الّذى هو محمّد صلّي اللّه عليه و آله يتلوا فيهم و عليهم آيات نفسه الّذي هي آيتك و يعلّمهم الكتاب لتجلّى الرّبوبيّة و بالحكمة لتجلّى العبوديّة ليزكّيهم و يزكّيهم بتزكية نفسه لتجليّك فيهم بهم الّتى هى آیة عزتّك انكّ انت العزيز و عزّة الذّات الذّات لا بيان و لا اشارة عنه لايعلم عزته الّا هو و العزّة المشيرة عزّة آل اللّه سلام اللّه عليهم نسبته اللّه لنفسه لانهم نفسه الظاهرة فى عوالم الأبداع و الأختراع مُدّلاً بان لا اله الّا هو العزيز الحكيم حكمة اللّه ابداعه لكلّ على ما هو اهله و ما هو اهله الّا آیة الّذى هو اهله لكلّ بكلّ حكمته ايجاده و هُو الحكيم الخبير قال اللّه تعالى و من يرغب عن ملّة ابراهيم الّا من سفه نفسه و لقد اصطفيناه فى الدّنيا و انّه فى الآخرة لمن الصّالحين اذ قال اللّه سُبحانه مخبراً عمّا فى الأمكان انّ الّذين يرغبون فى ولاية على عليه السّلام يعرفون انفسهم و ما يرغب عن لجّة

ص ٣٧٠

الاحديّه ملّة ابراهيم الا من سفة نفسه و لقد اصطفا اللّه عليّا عليه السّلام بصفوة نفسه فى الدّنيا اى الاختراع و انّه فى اوّل الأبداع يوم الآخرة لمن الّذين يصلحون عنهم بدلالة عن اللّه و الى اللّه و للّه و اولئك هم آل اللّه و هم الصّالحون قال اللّه تعالى اذ قال له ربّه اسلم قال اسلمت لربّ العالمين اذ قال اللّه لعليّ عليه السّلام فى اوّل ذكر الأمكان له به اسلم بسلامة آية نفسى عن ذكر غيرى و كن آية نفسى قال اسلمت بكلّى لربّ العالمين قال اللّه له فضلك فضلى و اَنَا ربّ العزّة على العالمين قد ملئت بتلك فضل اللّه الممكنة فى الأبداع و الاختراع على العالمين قال اللّه تعالى و وصى بها ابراهيم بنيه و يعقوب يا بنى انّ اللّه اصطفى لكم الدّين فلاتموتّن الّا و انتم مسلمون اذ اخبر اللّه وصاية آل اللّه سلام اللّه عليهم لانفسهم اذ وصى بآیة الأحديّة على بنيه اى الحسنين عليهما السّلام و يعقوب اى الحسين عليه السّلام على الأئمة يا على ع انّ اللّه اصطفى لكم الولاية عن نفسه فلا تشيرّن الى شييء الّا و انتم بعين اللّه تنظرون و بانفسكم الّذى نفسه مسلمون لانّ اللّه قد اصطفى انفسكم بانفسكم فلاتموتّن الّا و انتم بانفسكُم

ص ٣٧١

مُسلمون قال ابوجعفر عليه السّلام فى قوله عز وّ جلّ و وصّى بها إبراهيم بولاية على عليه السّلام و قال الرّضا عليه السّلام ولاية على عليه السّلام مكتوبة فى صُحف الانبياء و لم يبعث اللّه نبيّاً الّا بنبوّة و وصيّه على عليه السّلام قال اللّه تعالى ام انتم شهدآء اذ حضر يعقوب الموت اذ قال لبنيه ما تعبدون من بعدى قالوا نعبد الهك و آله آبائك ابراهيم و اسمعيل و اسحق الها واحداً و نحن له مُسلموُن هذه الآیة مخاطبة للذّين يتوجهّون الى اللّه بمشعر الأمكان و يزعمون فى معرفة آل اللّه سلام اللّه عليهم غير ما شاء اللّه فيهم ام كنتم موجودين اذ حضر القضاء بتعلّق الأمضاء اذ قال لبنيه الأذن و الكتاب ما تعبدون من بعدى قالو نعبد اللّه متجليّك الّذى اخترعك و آبائك المشيّة و الأرادة و القدر لا من شييء الّذى هو قد كان الهاً غير مالوه و واحد غير معدود نعبده بما وصف نفسه بان لا آله الّا هو و نحن له اى ولايته الكبرى على عليه السّلام مسُلمون بتسليم ظهوره العظمى الّذى جعل اللّه لنفسه الكبرى و انفسنا سالمين عن ولاية غيره لانّ اسلامنا في كلّ العوالم به تذوّتت دون غيره و نحن لذلك له مسُلمون قال اللّه تعالى تلك امّة قد خلت لها ما كسبت و لكم

ص ٣٧٢

ما كسبتم و لاتسئل عما كانوا يعمُلون حرف الاشارة اشارة الى آل اللّه سلام اللّه عليهم تلك امّة قد امضت لهم القضاء بولاية الرّحمن و لكم اى اهل الانكار للولاية ما كسبتم قد قضت ولكنّ اللّه لايجرى الامضاء لاجل البدآء انّما ما للحجّة عليكم و لاتسئلون عما قدمّت ايديكم و لا عمّا كانوا اهل المحبّة يعملون لانّ اللّه لم يسئل عن شييء بعمل شييء ولكن اللّه سيسئل عن كلّ عمل حكم كلّ شييء لان لايقول احد لو لايقدر اللّه فى ذلك لكنت من العاملين قال اللّه تعالى و قالوا كونو هودا او نصارى تهتدوا قل بل ملّة إبراهيم حنيفاً و ما كان من المشركين و قالوا الّذين يخرجون عن بيت الهُويّة للذّين يستقيمون فى بلد الواحدية كونوا فى على عليه السّلام قالياً او غاليا تهتدوا قل يا محمّد صلى اللّه عليه و آله انّ ولايت على عليه السّلام لدى آیة الاحديّة و صراطه مستقيم و هى غاية الأبداع فى دين الرّحمن و هذه ملّة ابيكم ابراهيم اى المشيّة حنيفاً و ما كان من ورود ذلك المقام من المشركين لانّ المشّرك ما كان له فيه كوناً اوامكاناً ذكر من غير و من اورد نفسها فى الولاية فقد عصمها اللّه عن الأشارة و قد كانت عند اللّه من المتوحّدين

ص ٣٧٣

قال اللّه تعالى قولوا آمنا باللّه و ما انزل الينا و ما انزل الى ابراهيم و اسحق و يعقوب و الاسباط و ما اوتى موسى و عيسى و ما اوتى النبيّون من ربّهم لا نفرق بين احد منهم و نحن له مُسلمون قال اللّه لكلّ الاشياء و ما فى قوّة الأبداع و الأختراع اوردوا نفسكم فى لجّة الهوّية و ما نزل اللّه من آیة تجليّه اليكم و ما ابدع اللّه على ابراهيم على و اسمعيل القائم عليه السّلام محمّد ابن الحسن و اسحق و يعقوب الحسين و الأسباط ذريّة الحُسين عليه السّلام و ما اوتى النبيّون من ولاية على عليه السّلام و لاتخرجوا عن آیة احد منهم بالتّفريق لانّ من فرق بين احد منهم كمن فرق فى الأبداع و ما خلقكم اللّه الّا كنفس واحدة و ما ترى فى حكم الرّحمن من تفاوت و قولوا نحن فى تلك الآیات و الدّلالات له اى لمحمّد صلى اللّه عليه و آله مدّلون لانّ اللّه قد حذركم نفسه و جعل محمّداً صلى اللّه عليه و آله مقام نفسه فى العلامات و الحكآیات و انتم له مسلمون لو كانوا تسلمون و الّا من لم يسّلم بانّه نفس اللّه فقد فرق بين آیات اللّه و قد كان بذلك من المشركين قال اللّه تعالى فان آمنوا بمثل ما آمنتم فقد اهتدوا و ان تولوّا فانّما هم فى شقاق

ص ٣٧٤

فسيكفيكهم اللّه و هو السّميع العليم انّ اللّه سبحانه جعل في كلّ­شييء آیة عن نفسه حتّى يعرفه بها و جعل تلك الآیة مقام آل اللّه سلام اللّه عليهم خاصّة لانّها منهم تحققّت و بهم تذوتّت و عليهم دلّت فان آمنوا بدخول افئدتكم فى ذلك البلد الحرام بمثل ما جعل اللّه فيكم فقد اهتدوا الى صراط اللّه العزيز الحميد و ان تولوّا فان الخارج عنها فى ادبار و شقاق فسيكفيكهم اللّه و بآیة نفسه او لم يكف برّبك انّه على كلّ­شييء محيط و هو موجود فى غيبتك و حضرتك بما تجلى اللّه لك بك و هو السّميع العليم كفاية الذّات ابداع الكفاية و هو سمعه و علمه بلا تغاير لفظ و لا معنى و لايعلم كيف هو الّا هو بابداعه الاسماع عرف ان لا سمع له و باختراعه العلم عرف ان لا شييء و هو الغنّى لم يزل كان و لم يك شيئاً و الان كما كان سبحانه عمّا يصفون قال ابو جعفر عليه السّلام انّما عنى بذلك عليّاً و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السّلام و قد جرت بعد هم فى الأئمّة عليهم السّلام ثمّ رجع القول فى النّاس فان آمنوا يعنى الناس بمثل ما آمنتم به يعنى عليّاً و فاطمة و الحسن و الحسين و الائمة عليهم السّلام فقد اهتدوا فان تولوّا فانّما هم فى شقاق يعنى النّاس انتهى

ص ٣٧٥

قال اللّه تعالى صبغة اللّه و من احسن من اللّه صبغة و نحن له عابدون صبغة اللّه على عليه السّلام لانّ اللّه قد صبغة فى لجّة الأبداع بصبغة آیة نفسه و من احسن من آية اللّه على وليّاً الّذى قد جعله اللّه مدلا لعظمة نفسه و نحن اى آل اللّه سلام اللّه عليهم للّه عابدون بما و صف نفسه بابداع آیته بان لا اله الّا اللّه الحّى المعبود و قول اللّه نحن عطف على قول اللّه آمنتم و قال اللّه اشارة بتلك المقام عن لسان وليّه و انا اوّل العابدين و قال ابوعبداللّه عليه السّلام فى قوله عزّ و جلّ صبغة اللّه صبغة المؤمنين بالولاية في الميثاق( الحديث) قال اللّه تعالى قل اتحاجوننا فى اللّه و هو ربّنا و ربّكم و لنا اعمالنا و لكم اعمالكم و نحن له مخلصون قال اللّه لحبيبه قل للذّين لايرضون فى ولاية على عليه السّلام ا تجادلوننا فى آیة الأحديّة للّه الفرد و هو ربّنا بابداعنا و ربّكم بابداعنا انفسكم لانا صنائع اللّه و الخلق بعد صنائعنا و ما لغير اللّه ابداع و لا صنع و لنا انفسنا و هي اعمالنا جعلها اللّه آیة نفسه الّذى ليس كمثله شييء و لكم اى اهل الخروج عن لجّة الأحديّة اعمالكم سبحات الجمال ان كنتم مؤمنين و ظلمات الظلّال ان كنتم كافرين و لست ما عَلى شييء من التّوحيد و نحن و مظاهرنا

ص ٣٧٦

فى العوالم عاملون لله مخلصون بتخليص آیة اللّه عن غيره و كنّا من الصّادقين قال اللّه تعالى ام تقولون ابراهيم و اسمعيل و اسحق و يعقوب و الأسباط كانوا هودا او نصارى قل ءانتم اعلم ام اللّه و من اظلم ممّن كنتم شهادة عنده من اللّه و ما اللّه بغافل عمّا تعملون ام تقولون انّ اهل لجّة الهوّية عن محمّد و على و الحسن و الحسين و الائمة من ذريّة الحسين عليهم السّلام كانوا واقفين في عرش الواحديّة و الرّحمانيّة قل الّذين يفترون على اللّه الكذب هاتوا برهانكم ءانتم اعلم ام اللّه الّذى ابدعهم لنفسه لايخرجون بقدرة للّه منه الى غيره و انتم من الّذين يظلمون انفسهم بكتمان شهادتهم فى الائمة حيث جعل اللّه فيكم ذلك المشعر بشهادة الابداع لهم و ما اللّه بغافل عن شييء سيجزيهم اللّه وصفهم يوم القيمة عمّا كانوا يعملون حتّى الشعر بالشعر و القشر بالقشر ومن يعمل مثقال ذرّة خيراً يره من فضل على عليه السّلام و من يعمل مثقال ذرّة شراً يره من عدل على عليه السّلام لانّ اللّه قد جعله الواقف على السّرائر كلّما نمدّ هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربّك و ما كان عطاء ربّك محظورا قال اللّه تعالى تلك امّة قد خلت لها ما كسبت

ص ٣٧٧

و لكم ما كسبتم و لاتسئلون عمّا كانوا يعملون و لقد اشرت فيها فيها اليها و الى هيهنا قد اخذت القلم من الجريان باذن الرّحمن في تفسير جزء تام من اوّل الكتاب و صلى اللّه على محمّد و آله اجمعين و الحمد للّه ربّ العالمين.

**للجزء الثانى من القرآن**

قال اللّه تعالى سيقول السّفهاء من النّاس ما وليهّم عن قبلتهم الّتى كانوا عليها قل للّه المشرق و المغرب يهدى من يشاء الى صراط مستقيم و لقد اراد اللّه في عالم لاهوت الفعل من النّاس نفس الأذن و الاجل و الكتاب اذ انّهم قالوا الارادة و القدر و القضاء ما وليهم عن قبلتهم الّتى هى المشيّة قل انّها قالت تجلّى اللّه لمشرق الابداع له به بنفسى ثمّ لمغرب الاختراع له به بجسمى و لم تروا فى ملكوت السّموات و الأرض شيئاً الّا و انّه هو آیة لعلانيّتى كذلك قد خلقها اللّه آیة لنفسه و طلعة لحضرته و هندسة لعظمته و مرآة لكينونيّته يهدى بها اليها من يشاء من عباده اذ انّها قسطاس عدل للّه يعادل فى الميزان انيّتها بمثل ذاتيّتها و نفسانيّتها بمثل كينونيّتها و انّها هى صراط يدعوا من نفسها الى

ص ٣٧٨

نفسها و تصرّح باللّاهويّته كأنّها هى ليست كليّة الأزليّته و لا هو غيرها و لقد نزل اللّه القرآن من لسانها حيث قال و قوله الحقّ انّ ربّى على الصراط مستقيم و انت يا ايّها النّاظر الى طلعة العماء و الشّارب ماء الفناء فى كأس البقاء من ايدى القضاء فاصرف كلّ حرف من كتاب الهاء البهاء بما اشرقناك من شمس البدآء و عرفناك من حكم الامضاء بانّ فى حقيقة الأنشاء حكم عنصر الماء بمثل الهوآء و انّ ذلك لهو المنهج البيضاء فى طلعة الحمرآء و الورقة البيضاء و الصّورة الصّفرآء و الشّجرة الخضرآء و ان ذلك تفسير من افق البيان لآیات المعانى فى الأنفس و الآفاق و انّ التّفسير في مقام البيان لايمكن الأشارة فى الأمكان لانّه هو مقام صرف الظّهور فى طلعة الأحدية بنفى ذكر البحت و نعت البات و سبحان اللّه ربك ربّ العرش عمّا يصفون فاذا تلجلجت لعرفان مقامات المعانى فاعرف ظهورات مقامات الأبواب بانّ السفهاء الّذين يقولون بما نزل اللّه من قولهم هم اهل النّار بعد طبقة الأولى و اولئك الّذين لم يعتقدوا بعليّة آل اللّه عليهم السّلام في سلسلة الوجود و من لم يوقن بانّ من اللّه لاينزل شيئاً الّا بهم و لا

ص ٣٧٩

يرفع اللّه شيئاً الّا بهم فانّه هو من السّفهاء الّذين ليحشرون فى النّار و انّهم اليوم قوم يقولون للذّين اتبعوا حكم اللّه و صلّوا تلقاء بيت المقدّس من قبل بان رضوا فى عرفان الأبواب بطلعة بحت البات و صرف ظهور النّار فى رتبة التّراب فانتم ان كنتم على حقّ فكيف يعرضون بذكر طلعة النّار بين النّاس و يصّمتون بعض النّاس عمّا هم يقولون فيه من قبل و انّ اليوم متوجّهون الى الكعبة بالصّمت قل ان الحكم للّه هو الّذى يحيى و يميت و يأمر و ينهى يفعل ما يشاء كما يشاء بما يشاء و انّ له المشرق و المغرب و ما بينهما فان تصفوة علانيّة بين النّاس فانتم كنتم عباده و ان تغلقوا باب ثنائكم لما اكتسبت ايدى النّاس فانتم كنتم اوليائه و انّ اللّه لغنّى عما انتم تصفون و من يقل انّ الأبواب الّذين يحكمون باذن اللّه اموات فى حكم الكتاب فاولئك هم اصحاب الاول عجل اللّه فى نقمته و اولئك هم الخاسرون و للنّاظر فى اجمة الملكوت ينبغى ان يفسر القبلة بمحمّد رسول اللّه ص فى عرش اللّاهوت و المشرق بالحسن عليه السّلام فى عرش الجبروت و المغرب بالحسين ع فى عرش الملكوت و انّ ذلك صراط عدل للذّين جعلهم اللّه فى ارض النّاسوت و لمن هو ناظر فى جوهريّات الذّاتيّات ينبغى ان يفسّر تلك الآيّه فى

ص ٣٨٠

جنان الأحديّة و شئونات الواحديّة و ظهورات الرّحمانية بالآیات اللّاهوتيّة و العلامات الجبروتيّة و الدّلالات الملكوتيّة و الاشباح النّاسوتيّة بما شاء اللّه فى نفسه و اذن لعبده و انّ ذلك رشح من طمطام يمّ جفر الاكبر فسوف ارشحناك باذن اللّه رشحاً يعلمك ما لم تكن من قبل و هو فاجعل طير المدف فى غياهب تلك الكلمات الف الليّينه ثم طير المصّف فى مستسرات تلك الدّلات الف المبسوطة ثمّ طاوس المتحرّك فى كينونيّات تلك الأشارات نقطة تحت الباء فى الباء الاوّل ثم ديك المصيح فى انيّات تلك العلامات نقطة تحت الباء فى الباء الثّانى ثم اجمع عدّة احرف الّتى قد اشرقت عليك و احيها بحرف الف الغيبى الّذى نار الابداع فحینئذ تشاهد تغرّد مغرّد الهويّة فى المنادى بمثل حرف النّداء و تقّر على نفسك حكم اولى الالباب بان ماهنالك لا يعلم الّا بما هيهنا و انّ ذلك لهو الطتنج المنشعب من طمطام يم القدر فاشرب منه و اسبق كل ما ترى فيه روح الايمان فان الرّحمن قال الرّحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان بشأن انت اليوم لدى الشمس و القمر فى ارض الكاف بحسبان انّهما لن يقدر

ص ٣٨١

ان يتكلما بمثل ما علمه الرّحمن حكم القرآن بالبيان و ان ذلك تفسير الآیة فى عالم الابواب و ان اردت ان تفسير الآیة فى رتبة الامامة فايقن ان وجود المشرق لم يتحقّق الّا بوجود الشّمس و انّها قميص النبوّة فى طلعة حضرت الاحمديّه ص و انّها لما افلت وجد المغرب في الحين و جاء الليّل بالسواد الاليل طلع القمر آية الولاية بالنور الازهر و انّه لهو الّذى صرّح بالكبريائيّة على عرش الاكبر و قال بعد ما قال فى خطبة البيان انا المعنى الّذى لايقع على اسم و لا شبه و انا باب الحطّة لا حول و لا قوّة الّا باللّه صدق و اللّه من صدق اللّه بالمنظر الاكبر في خیر كتاب المرسول المنظر المبشّر اقتربت السّاعة و انشّق القمر ثمّ قد خلق اللّه به النّجوم الزّهر الّذين جعل اللّه عدّتهم فى القرآن اثنى عشر و انهم الحج و البيت الحرام و الشهر الاكبر و انهم وجه اللّه يتوجّه بهم اليه كلّ من اقبل ثم ادبر و انّ للّه كما فرض فى عالم الأجساد قبلة لقيام الأجساد فى تلقائها فكذلك قد فرض اللّه فى عالم النفوس و الارواح و الافئدة قبلة ليتوجّه اليها فى الصّلوة كلّ النّاس و من ينحرف عنها فانّه هو بنصّ الصّادق عليه السّلام فعلى شكل الحمار ان اتقوا اللّه يا ايّها الانسان فى الصّلوة الّا تعبد اللّه ربّك بذكر شييء سواه فان من عبد اللّه بنبّى او امام او انسان فقد اشرك

ص ٣٨٢

برّبه و لم يعبد شيئاً فاعرف سبل العباده بمثل المعرفة كما قال على ابن الحسين عليه السّلام فى دعائه فى حين وقت آخر اللّيل فى الشّهر الأكبر الهى بك عرفتك اى عبدتك بك و انت دللّتنى عليك و دعوتنى اليك و لولا انت لم ادر ما انت اى و لولا انت لم اعبدك و انت اذا عبدت اللّه ربّك على ذلك الصّراط قد وجدت لذّة ذكره و عرفت مقام معرفته بانّه كما هو عليه لن یعرفه و لن يعبده و لم يوحّده و لايحبّه احد الّا هو اذ ذاتيّته مقطّعة الممكنات عن العبادة و العرفان و ان كينونيّته ممتنعة الموجودات عن الحكاية و البيان و انّ العبد يعبده بما تجلّى له به و هو فى الحقيقة غاية فيض الرّحمان فى الأمكان الّذى لم يدّل الّا على الرّحمن و انت يا ايّها الشّاهد طلعة الفوأد فى اللّيل الأمداد لو تعرف حكم يا ايدّناك من تأئيد روح الملائكة لتوقن بحكم ما قال الصّادق عليه السّلام فى الصّلوة بانى ما زلت اكرر هذه الآیة حتى سمعتها من قائلها بانه هو المتجلّى له به و انّ الذّات لم يزل لن يقترن مع شييء و لم يتغير حالته و كل لو يشعرون فيما ينطقون فى ذكر اللّه ليسمعون كلّما ينطقون فاذا عرفت حكم العيان فاجعل قبلة فوأدك ظهور آیة لا اله الا اللّه و

ص ٣٨٣

قبلة عقلك آیة محمّد رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و قبلة نفسك من جعل اللّه اسمه اليوم بقيّة اللّه و هو خير للمؤمنين من انفسهم ان كانوا يعقلون و قبلة جسدك و هو بيت اللّه فى المسجد الحرام حيث قد جعل اللّه مسماه نفس الّذى يحكم بين النّاس بعلم التائيد و انّه اليوم هو ذو بطش شديد بما ارتكب ذو فعل بعيد لما اقضى اللّه انّه هو فعال لما يريدوا انّ النّاس لو يتوجهّون فى عوالم المجرّدات بما فرض اللّه لهم و لم يتوجهّوا فى عالمك هذا بما امراللّه كلّ النّاس لن يرفع الى اللّه عملهم و هم فى حين العمل على شكل الحمار لو كانوا يعقلون و انهّم اليوم اموات ولكنّهم لايشعرون فاذا تلئلئت بتجليّات تلك الآیة المباركة فى المراتب المشهودة فاعرف معنى الآیة فى رتبة الأركان بانّها شجرة لا شرقيه و لا غربيه و قد جعلها اللّه قبلة فوآد النبيين و الصّديقين لانّ مبدء وجودهم قد ذوتّت من تجلّى جسم فاطمة صلوات اللّه عليها و ان اللّه قد فصل كلما قال النّاس بالانبياء فى قبلتهم فى سرّ تلك الآیة ولكن اكثر النّاس لايشكرون و ان اردت مسلك الوعر و السّبيل المستوعر فاصرف معنى الآیة في شئونات نفسك و اسمع قول السّفهاء من انّيات العرضّيات فى

ص ٣٨٤

سرّك بان ما دليّك عن قبلتك الّتى هى احكام احمد من قبل قل لذكر اللّه المشرق اى احمد و المغرب اى حامل وصايته و انّه لهو الوجه فى ملكوت الأمر و الخلق و قال ما قال فى اشاراته و انت لو تنظر الى سبحات مجد قدسه لتشهد ما اشرت لك و كلّ ما يخطر ببالك من احكام الدّين بان الامر لو كان كذلك لكان احسن فهو من انيّات المشركة لانّ اللّه هو حى قدير يجرى ما يشاء كما يشاء و ليس الفرق بين القول الّذى يقول السّفهاء ما وليهم عن قبلتهم او الّذى يقول لو اظهر اللّه من عند عبده آیة فى القدرة او الذّى حكى اللّه قوله فى القرآن فات بآبائنا و انّ كلّ ذلك من جهات النقص و ان المسلم بقضاء اللّه و الرضى بحكمه يرى كل ما ينزل اللّه عليه بمثل ما يمكن فى الأمكان ولكن الأمر لايشتبه عليك فانّ الامر لو كان كذلك فكيف يسئل منّى يعفو بعض رجال المتوسمّين من شئون القدره فلا وعرر لأنهّم يسئلون من لسان القوم مثل ما دعى موسى و ابراهيم ع ربّه و سئل ابو بصير عن الباقر عليه السّلام و انّهم فى نظر الواقع يسئلوا الّا باذن اللّه و انّ الشّرف البالغ و النصيب الشامخ و الحظّ الرّافع هو فى علم اليقين بظهور عين اليقين كما قال

ص ٣٨٥

عزّ ذكره لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً و حين الّذى ظهر منتهى قضاءاللّه فى حقّه قال بمثل قوله فى منتهى بهاءاللّه له فزت برّب الكعبة و انت يا ايّها السّائل اذا وجدت آیات الفردوس فى ظلال مكفهرّات الا فريدوس علم النّاس ما اَنَا اذا اعلمك باذن اللّه فى ظهورات المتلجلجات و الشّئونات المتلئلأت و الكينونيات المتشعشعات و الذّاتيات المتقدّسات و الأنيّات المتلامعات و انّه هو نزول الآیة فى مقام النّقباء و انّ السّفهاء الّذين يقولون فى حقّهم كلمة البعد فيحشرون فى طبقة السّادس من النّار الّذى هو ظلّ الجنّة فى السّجين فكما ينبغى ان يطلع الانسان بمقامات اهل الجنّة و يميّز فى هذه الدّنيا بين اعمالهم و كلماتهم فكذلك حقّ عليه عرفان طبقات النّار و أهلها ثمّ اعمالهم و كلماتهم كما امر الصّادق عليه السّلام فى كلامه قال و قوله الحق قال اللّه تعالى افترضت على عبادى عشرة فرائض اذا عرفوها اسكنتهم ملكوت جنانى اولها معرفتى و الثّانية معرفة رسولى الى خلقى و الأقرار به و التّصديق له و الثّالثة معرفة اوليائى و انهم الحجج على خلقى من والاهم فقد والانى و من عاداهم فقد عادانى فهم العلم فيما بينى و بين خلقى و من انكرهم اصلبته نارى و ضاعفت

ص ٣٨٦

عليه عذابى و الرّابعة معرفة الأشخاص الّذين اقيموا من ضياء قدسى و هم قوام قسطى و الخامسة معرفة القوام بفضلهم و التّصديق لهم و السّادسة مغرقة عدوى ابليس و ما كان من دابة و اعوانه و السّابعة قبول امرى و التّصديق برسلى و الثّامنة كتمان سرى و سرّ اوليائى و التّاسعة تعظيم اهل صُورى و القبول عنهم و الرّد اليهم فيما اختلفتم فيه حتّى يخرج الشّرح منهم و العاشرة ان يكون هو و اخوة فى الدّين و الدّنيا شرعاً سواء فاذا كانوا كذلك ادخلتهم ملكوتى و آمنتهم من الفزع الأكبر وكانوا عندى فى علييّن و انت فايقن بان ظلّ مرتبة سلسلة السّافل بالنّسبة الى سلسلة العالى جوهر السّم و اشدّ النّار لانّ الّذى ينكر الوصى كان عذابه عذاب من انكر النّبى و الوصّى و كذلك انت فاصرف تلك القاعدة من مبدء الدرّة الى منتهى الذّرة و انّ اليوم فاعرض من عدّة احرف وجه المعكوس و اجعله سيئة من سيئة الأوّل فانّه يكون جوهر كفره و ان الأول هو مظهر الدّواهى و الثّانى مظهر الشّرور و الثّالث نفس الشّيطان و ان الفرق بين كلماتهم فيكون بمثل ما جعل اللّه بين اعمالهم و ان انت تنظر بالواقع لترى التّطابق

ص ٣٨٧

فى اعمالهم بمثل اعمال الأولين من اقرارهم بالولاية و تبعيتهم بل انّهم قد عملوا فى مقام الأيمان اكثر منهم لأنّهم آمنوا و هاجروا و بلغّوا وكتبوا كتاب التّصديق و انّ الأولين لم يعملوا بمثلهم عذبّهم اللّه بما اكتسبت أيديهم و انت لتعلم انّهم مردودون فى مقابلة ابناء جنسهم و لايرغب احد بذكرهم ولكن اللّه لما يذكرهم ليسّخط عليهم فعرفناك بعض مقامهم لتبرء النّاس منهم و كانوا بذلك من المعروفين و اذا عرفت حكم السّفهاء فاعرف حكم البيت فانّه اليوم قبلة لمن توجّه من قبل بالبيت المقدّس و انّ للنّاس حجّ البيت فرض من استطاع اليه سبيلا و ان المشرق قد اشرق بشرق ما يشرق من مشرق شرق اسم الولاية و انّ المغرب يطلع بعد افول ما يشرق من شمس الطّلوع و انّ اللّه يهدى من يشاء بقوله هذا صراط اللّه فى السّموات و الأرض فمن شاء ان يقبل و من شاء ان يعرض و من كفر فانّ اللّه لغنى عن العالمين و اذا علمت بجهات الستّة فى تفسير الآیة فاعرف فى رتبة النّجباء حكم ربّك بمثل ما القيت اليك فى مقام النّقباء و لذا امرت الكلّ بان يعرفوا بحقّ اوّل مؤمن بآیات الكتاب و كذلك الحكم لمن اتّبع ذلك الأمر المأب من ذروة الأخيار عباد الّذين يسكنون فى حولى الى

ص ٣٨٨

منتهى ذرّ الأسرار حقّ على الكلّ بان يحبّونهم و يتبرّئون من اعدائهم فانّ بهم تحركت المتحرّكات فى اجمّات اللّاهوت فى رتبتهم و انّ بهم سكنت السّواكن فى اجمّات الجبروت فى مقامهم و من لم يعرفهم باسمائهم و لم يرض باتباعهم فاولئك هم الخاسرون و انّ الّذين يسبّون المؤمنين و المؤمنات ان لم يرجعوا الى اللّه و لم يتوبوا لم يكن اللّه ليغفر لهم و لا ليهديهم كبرت مقتاً فى كتاب اللّه ان يقولوا ما لايعلمون و ان اعدآء اللّه فى تلك الرّتبة فكانوا اشد عذاباً من رتبة العالية فكن حليماً صابراً و امش معهم حتّى تهديهم الى صراط العدل فانّ من يهدي نفساً فهو خير له ممّا يطلع الشّمس عليه و كان كمن اهدى كلّ النّاس ولكن اتّق الله الّا تميل اليهم و لاترض فى ارض الذّلة فان اللّه اقترن عزّة المؤمن بعزّة نفسه و انّ القوّة اللّه جميعاً و انّ كلمّا نوّرناك و اشرقناك و عرّفناك و ايّدناك و ارفعنّاك و علّمناك و ارشحناك من مراتب السّبعة حظ اهل المعرفة و المتفرّس بنور الفراسة و لمّا كان للضّعفاء من اهل الشّريعة نصيب من احكام الحقيقة فاشير ببعض ظاهر الآیة الشّريفة و هو انّ رسول اللّة ص قد صلّى فى المكّة

ص ٣٨٩

ثلثة عشر سنة تلقاء بيت المقدس و لمّا هاجر الى المدينة و استكبر ليهود بقول الكذب فاشتكى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله الى اللّه و انّه فى الحين يقلب وجهه فى السّماء و انّ الآیة هذه قد نزلت قبل آية الّتى انا فسرتها لك فلما اجاب اللّه دعوته نزل روح الأمين على قلبه و انّه صلى اللّه عليه و آله كان فى الصّلوة و قد صلّي ركعتين من صلوة الظّهر و امره بالتّوجه الي الكعبة فاطاع امر اللّه فى الحين و صلّى الكلّ معه تلقاء الكعبة ثمّ بعد ذلك قد جائت النّصارى و اليهود عنده و حاج بعضهم معه بما لايليق ذكره فى ذلك الكتاب و انَا اذكر ما نص عليهم الرّسول ص ليكون ذكراً للعالمين و انّه كما ذكر فى الصّافى قال الأمام عزّ ذكره محل حديث طويل نقله الصّافى عن الاحتجاج فاذا علمت بحظ النّاس فاستمع رنّات نحل الملك ليطيرّنك على بساط الأنس بين يدى اللّه و يعلّمك نصيب الجن فى طلعة الفوآد و الملك و الحيوان و النّبات و الجّماد و من تلك الآیة المباركة و انّه يقول نصيب الجّن فى طلعة الفوأد هيكل الأنسان و نصيب الملك عرفان رتبة السّلمان و نصيب الحيوان شئونات الجسميّه من اهل البيان

ص ٣٩٠

و لذا يعتقد النّمله بانّ للّه زبانيتين بمثل ما يعتقد الأنسان بان له وصفين مثل العلم و القدرة فسبحانه و تعالى كل يصفون انفسهم و يصفون مقاماتهم و لايعرف الذّات كما هو عليه من تقديس الاسماء و الصّفات الّا هو و انّه سبحان قد تجلّى لمثل النّملة بمثل تجليه للمشّية سبحانه و تعالى عمّا يصفون و ان نصيب النبات هو الوصول بجسم الحيوان و انّ فى رتبة هيكل ولاية الكليّة هو الرّمان و لذا انتجبه من بين الأثمار و جعل باطنه رحمة الكليّة و انّ الأنسان اذا تناول فى يوم الجمعة ينوّر اللّه قلبه بعدة ميقات موسى ع و لاتترك الرمّان فى يوم الجمعة فانك اذا تناولته هنالك تجد ما وعداللّه لك و انّ نصيب الجماد هو نفسه لان اللّه قد جعل ما فى قوّة سرّه الى علانيته و انّ الأنسان اذا اخذه يسبّح اللّه ربّه بانّه لا آله الّا هو العليّ العظيم قال اللّه تعالى و كذلك جعلناكم امّة وسطا لتكونوا شهدآء على النّاس و يكون الرسول عليكم شهيداً و انّ اللّه قد جعل فى مراتب الفعل امّة الوسطى مراتب الستّة التي هى الارادة و القدر و القضاء و الأذن و الاجل و الكتاب و انّهم علل الانشاء و الشّهدآء على اهل العماء و انّ الرسول الشّاهد

ص ٣٩١

عليهم هو نفس المشيّة و انّ تلك السّبعة هى مراتب آل اللّه فى عالم التّشريع و هو طبق التكّوين لان اولى الألباب لايعلم تجلّيات اللّاهوت و ظهورات الجبروت و شئونات الملك و بروزات الملكوت الّا بما اظهره اللّه فى ذاتيّات النّاسوت و انّ ذلك تقدير محتوم من لدن خبير عليم و انت لاتنظر الى عالم الفعل و الانفعال بنظر بينونة العزلة بل انظر بطرف الصّفة فان بمشاهدتك اليها ترفع الحجب و الأشكال و يستقّرك العلمه بها على بساط القرب و الجمال و اننّى اَنَا كيف اشير بمعنى تلك الآیة الّتى تنادى بمثل الشّجرة في الطّور و تقول لمن حولها بمثل ما انّها قالت على جبل الظّهور و انت لو كشف اللّه الغطاء عن بصائرك لتسمع ندآئها من كلّ شطر و تقول ما شاءاللّه لك فى النداء سبحانك تبت اليك و اَنَا اوّل المؤمنين ولكن لما خلق اللّه فى نفسى آیات ملكه لاشير ببعض ما اراد اللّه في ذلك الكتاب و هو شهادة الربّ عليك هى ابداعك لم يزل هو شاهد بمثل هو عالم و لم يك مشهود اولا معلوماً عنده و ان اللّه كان شاهداً على كلّ­شييء وجود كلّ­شييء و ان دليل ذلك كان غنائه و وجوده سبحانه و تعالى لا كيف لشهادته و لا علم لاحد

ص ٣٩٢

بجنابه و ان الى اليوم ما اذن اللّه تعالی لاحد بان لفتح ذلك الباب فى عرفان صفاته و اسمائه و اَنَا لما لا مرد لى الّا بذق الموت لاعطيتك ذلك الاكسير الأحمر و هو انّ الأنسان لم يك موحداً الا بعد نفى الاسماء و الصّفات من طلعة حضرت الذّات و انّ ذكر صفات الثّبوتيّة هو بعينه ذكر صفات السلبيّة لانّ علم الّذى يثبت الانسان لربّة فحكمه كان بمثل عدمه الّذى ينفى لا تبديل لحکم اللّه و ان على المؤمن باللّه فرض بان ينفى القدرة الّتى هى يعرفها بمثل ما ينفى العجز و ان ما نزل فى القرآن و قالوا اهل البيان فى اسمائه و صفاته هو لمكنسة الاوهام و انّى اَنَا اليوم ءادّب الكلّ بمثل ما قال على عليه السّلام فى قوله بان كمال التّوحيد نفى الصّفات عنه و ان لُبّ المراد هو ما اعطيناك فى قلم المداد فلاتصف بعد ذلك اليوم خالق العباد بصفات الأيجاد و احكم ما اشرقناك من حكم الفوآد فانّ اكثر النّاس لايعلمون المراد و ربّما كانوا بذلك ينكرون فيض الامداد و ان ذكر حكم ما ايّدناك هو فى تفسير الآیة بنفس ظهور البيان لها بها فيها و اذا اردت البيان فى هيكل المعانى فاشهد بانّ محمّداً صلى اللّه عليه و آله كان شاهداً على خلق كلّ­شييء

393

لشهادة المشيّة على كلّ المعلولات و انّه هو شاهد على كلّ­شييء قبل وجوده و حين وجوده و بعد وجوده و لايعزب من علمه شييء فى السّموات و لا فى الأرض و انّه هو ذات الأبداع و كينونيّة الاختراع و قد انّه يعلم كلّ­شييء و يشهد على کلّ‌شییء بمثل ما انت تشهد على صورتك فى المرأت و لاتعظم فى سرّك اللّه فان جوهريّات الافريدوسيّات و الماديّات المتلجلجات و الكينونيّات اللاهوتيات و الذّاتيات الجبروتيات و الاسباب ملكيات و النّفسانيّات الملكوتيّات فى مقاماتها عنده مقطوعة و انّ شهادة طلعة الذّات لمن فى لجّة الأبداع و طمطام يمّ الاختراع لعلوّ ذاتيّته الّتى لن يقترن مع شييء هو بعينه شهادة محمّد رسُول اللّه صلى اللّه عليه و آله لكلمة كن و انّ هذه الكلمة بعد نقص قبضات العشر هى بعينها حرف الخطاب فى قول المخاطب عزّ ذكره و يكون الرّسول عليكم شهيداً فاعرف ما اشرقت عليك من شمس طلعة الشّهادة من مولاك العظيم و كن للّه من الشّاكرين فاذا ذقت ما عرفناك من شهادت نعت الذّات و قطب دائرة الأسماء فی ملكوت السّموات و الصّفات فايقن بشهادة امة الوسطى و النّمرقة الكُبرى و الحُجج العظُمى و الشهادة العلى

ص ٣٩٤

فانّهم شهداء على ذات الوجود بما احاط علم المعبود و لايخفى عليهم غائية فى السّموات و لا فى الأرض و انّ مراتب شهاداتهم يختلف بمقامات البيّان فمنها فى رتبة طلعة ظهور الذّات و هو انّهم كانوا عالمين بكلّ­شييء و لا وجود للمعلوم لديهم انقطعت الأسماء و الصفات و التجليّات و الظّهورات و الشّئونات عن ساحة قدسهم و علوّ رفعتهم و كبر جلالتهم و عظم مقامهم لانّهم كانوا محال المعرفة و اركان العظمة وهم فی ذلك المقام افقر الفقرآء و اذلّ الذّرات لايعلم احد بكيفية شهادتهم على الممكنات قبل وجودهم فى الأمكان الّا اللّه الّذى خلقهم و اشهدهم خلق السّموات و الأرض و جعلهم على العالمين شهيداً و عنها انّهم شهدآء على موجودات لهم بهم بما تجلوا عليهم بانفسهم فى صقع امكاناتهم و تكونياتهم و انّ افئدة كلّ الذّرات عند هم كمثل ذرّة ياقوت الحمرآء فى كفّ احد منهم اللّه يعلم حقهّم و يقدر بثنائهم و انا لا اعلم فى وصفهم بقدر ما عرفت النّملة فى زبانية متجليّة و بذلك اعترف بتقصيرى عندهم فكيف احصى ذكر بيان الاستشهاد فى شهادتكم على العباد بعد ما يطوف الفوآد فى حول المداد و لا يعرف الّاحظّ الايجاد فاسئل من جودكم عن تعفو

ص ٣٩٥

عنى شهاداتكم عليّ حيث لو اطلع به احد فى السّموات و الأرض غيركم ليبكى على بالترحّم ما دامت السموات و الأرض فيا اهل الرّحمة عفوكم ثمّ يا اهل العظمة سرّكم ثمّ يا اهل القدرة جودكم ثمّ يا اهل الهندسة فضلكم فانّى اَنَا اقل من ذرّ اقول اننّى من المؤمنين و منها انّهم شهدأ على النّاس بشهادة كلّ ذى نفس بما كسبت و ان شهادة الافتراق فى لجّة الاقتران و انّ في كلّ اقل من عشر تاسعة يشهد كلّ­شييء عند الأمام عليه السّلام بما كسب من اللاهوتيّات و الجوهريّات و الروّحانيّات و الكينونيّات فى الجنان الثّمانيّة ثمّ من الجبروتيّات و الماديّات و المتلجلجات و الذّاتيّات فى السّموات السّبع و ما ورائها من فلك الكرسى و العرش ثمّ من الملكوتيّات و المتشعشات و المتلألأت و النّفسانيات فى طبقات اقليم الثّامن من ما لايحيط به علم احد الّا من شاءالله ثم من النّاسوتيّات و العرضيّات و الشبحيّات و الأنيّات من مقامات اهل النّار و ما قدر اللّه فى الأرضين حتّى خائنة صدر النّملة يشهد بخيانتها بين يدى الأمام عليه السّلام و انّه ليحكم عليها بما اكتسبت لنفسها باختيارها و انّ شهادتها هى كانت نفس صورة عملها بمثل يشهد الصّمت حين الصّمت بصّمتك و النّطق حين النّطق بنطقك و انت تعرف بمثل ما اشهدناك فى اعترافى

ص ٣٩٦

بالشّئونات و الظّهورات كلّما وقع عليه اسم شييء من لجّة المشيّة الى طمطام يمّ الذريّة فانّ يوم القيمة ذلك الحين بين يدى اللّه و انّ تلك الكلمات تشهد بين يدى الامام عليه السّلام باذن الّذى نزلنّا فى ذلك الألواح اعترف بشهادتك على ما احاط علم اللّه و اعترف لعجزه عن حقّك فاعف عنه بفضلك فَاَنَا على ذلك من الشّاهدين و منها ما يفرح الشّهدآء باعمال الصّالحات بمثل ما يفرح من فى الرضوان بلقاء الرّحمن لأنّهم هم العاملون فى هياكل اهل البيان و منها يتغيّر لون لون الشّهدآء باعمال السّيئات بمثل ما يتغيّر طلعة لونك البيضاء الى مرآة الخضرآء و يكون من احتمل السّيئة ببكاء يعسر النيّران بضجيجة و يقول اللّهم ربّ فالهمه التّوبة فانّنى اَنَا من المستغفرين فوربّك يا ايّها السّائل لو يعلم المذنبين كبر الذّنب ما قربوه لان تغيّر وجه بقيّة اللّه الأعظم فى كل نار جهنّم ولكنّ النّاس لايفقهون و منها يشهد الامام عليه السّلام بما يشهد الملئكة عنده و ما لم يطلع به الملئكة انّه ع ليستره و لم يذكره بجوده كما اشار عزّ ذكره فى قوله بما ذكر محمّد ابن يعقوب الكلينى فى الكافى على ابن ابراهيم عن ابيه عن صفوان ابن يحيى عن اسحق ابن عماد عن ابى عبد اللّه ع قال انّ المؤمنين اذا اعتنقا

ص ٣٩٧

غمرتهما الرّحمة فاذا الزما لا يريدان بذلك الا وجه اللّه و لا يريدان غرضا من اغراض الدّنيا قيل لهما مغفور ذنبكما فاستأنفا فاذا اقبلا على السّائلة قالت الملئكة بعضها لبعض تنحوا عنهما فانّ لهما شراً و قد ستر اللّه عليهما قال اسحق فقلت جعلت فداك و لايكتب عليها لفظها و قد قال اللّه عزّ و جلّ و ما يلفظ من قول الّا لديه رقيب عتيد قال فتنفس ابوا عبداللّه ع تنفّس الصّعدآء ثمّ بكى حتّى احصلت دموعه لحيته و قال يا أبا اسحق انّ اللّه تبارك و تعالى انما امر الملئكه ان يعتزل عن المؤمنين اذا التقيا اجلالهما و انّه و ان كانت الملئكه لاتكتب لفظهما و لاتعرف كلامهما و انّه يعرف و يحفظه عليهما عالم السّر و اخفى و ايم اللّه لقد قضى الامر ان لايكون بين المؤمنين اختلاف و لذلك جعلهم شهدآء على النّاس ليشهد محمّد صلى اللّه عليه و آله علينا و لنشهد على شيعتنا و ليشهد شيعتنا على النّاس و منها ما شاء ان يشهد الشّهيد بمثل ما انت لما تريد ذكر التّوحيد بقول لا اله الا انت و منها لها شئونات ما لانهايه الى ما لانهایة لها حيث يعرف طرف النّاظر الى الفوآد ما لايسعه المداد و الى ذلك المقام قد ختمت ذكر الاشهاد بماء المداد و اذا عرفت حكم الشّهادة

ص ٣٩٨

فى الائمة فاعرفها بظهور ما فى خالص الشّيعه ببعض منها كما أشار الأمام ع فى قوله و انّ مراتب شهادات الشيعه مختلفة بظهور مقاماتهم فمنها انّهم ينظرون الى فوآد الموجوُدات و يشهدون عليهم بما هم يقولون و يعملون بانّهم كانوا اتّبعوا عند الّذى جعله اللّه حجّة عليهم فيشهدون عليهم بالأيمان و الا يحكم اللّه عليهم بالنيّران و ما هو بظلّام للعباد و منها ان سمعوا من كينونيّاتهم كلمّه ما فرض اللّه عليهم فيشهدون بايمان الخالص و الّا يسئلون من اللّه لهدايتهم انّه هو التواب الرّحيم و ان كلّما ارشحناك فى سبيل الظّاهر و ان تحب ان تسمع رنّات طير العماء و صفات طاوس القضاء و رنّات نحل الامضاء فالق ما فى يمينك و ما خلقه اللّه فى الشّمائل كلّها و اصعد بروحك الى ساحة قدس الفوآد هنا لك فاستقرّ على كرسى ظهور مولى العباد و خذ حقّ الأيجاد و من مداد الامداد و هو ان الشّاهد فى رتبة علّة الفاعليّة بالوجود هو الشاهد فى رتبة علّة الغائية بالذّكر الموجود بما تجلّى اللّه له به فى مقامه و رتبته و كما جعلّ اللّه الهواء شاهداً على الماء قد جعل التّراب شاهداً على ما جعل اللّه فوقها لانّ رتبة المتجلّى لم يظهر الّا بمقام التجلّى و انّ كينونيّة التجلّى لايظهر الّا بذاتيّة المتجلّى بالفتح فاذا عرفت باشراق

ص ٣٩٩

شمس القدر فى بئر جهنام المظلم المقدر فاعرف حقّ الشاهد من المشهود و الموجود من المفقود و لا تدع سرّ آل اللّه لمن ليس محمودا فى رتبة المشهود فان الملك وعر زكوان اجرد خشن فاذا نظرت اليه بطرف البدء عسى ان يبلغك الرّحمن الى مقام معرفته و الا فاتّق اللّه و احفظه في وسط رمان اللّاهوت و تفاح الجبروت و حدائق الملك و الملكوت و سنابل النّاسوت فان من اشار اليه و تكلّم عنه فقد اتبع ما القى السّامرى بين النّاس و انّه هو من الظّالمين و انّ اليوم انّنى اَنَا شاهد بعين الحقّ لمن دخل دين الخالص بالأيمان و انّ الّذين انا اعرفهم باسمائهم و اذن لهم بذكر كتاب العدل فهم شهدآء على النّاس و على الكلّ فرض ان يعترفوا بحق شهدآئهم و يتبروا من اعدائهم اذ ذروة الأيمان و شرف الأنسان وعلم البيان هو ان يجعل العبد نفسه ممّن اشهده اللّه على تحت رتبته و انّ ذلك يحصل برجاء العبد من ربّه و النّظر ببدآئه و الخوف من عذابه و الشّوق الى لقائه فكيف اذكر لك سبيل تغرّد فى قبضته الأولى فى اجمة اللّاهوت و انّ المغرّد سجن فى بيت الصبر فو ربّك ان فى صدرى لعلماً جماً لو علمتك لتكون احلى فى فوآدك من شرب خمر الفردوس من عين السّلسبيل و لايخطر ببالك

ص ٤٠٠

و هم الانيّة بان كيف يمكن لمن اشهده اللّه خلق شييء ان يحصل في هذا العالم ذلك المقام فان الامر فى منظر الأعلى و الأفق الكبرى لتكون كذلك اقرء حديث الّذى قال الصّادق ع لمن اراد ان يمتحنه ياكل التمر فانّه سرّ الامر و انّك اذا اتبّعت حكم اللّه فى عالمك هذا فقد قضى فى علم اللّه بانّك من الشّهداء و ان عصيت فقد علم اللّه بانّك لم تكن ممّن اشهده اللّه خلق ما فى تحت رتبته و ان علم ذلك المقامات هو من مقضيات الدّلالات و معضلات العلامات و لم يطلع احد بسرّ ذلك المقام الّا اذا عرف منزلة العدل بين المنزلين فاعرف حق ما اسقيناك من ماء الآسن فان من الماء كلّ­شييء حى افلا تعقلون فاذا تلجلجت بتلجلج عرفان الشّهدآء فاستّقر فى ظل ظلال مكفهّرات الافريدوس و اعرف حق الوسطى فى لوآء جرسوم الفردوس و ايقن بان وسط الشييء هو مقام الّذى يرجع اليه كلّ ظهوراته و شئوناته و هو المراد بالقطب عند اهل الرياضى من اهل الحقيقة و ان العلم باصطلاح الفنون من اهل الرّسوم ليس بذاته مقصود بالذّات عند الكلّ بل لما كان علم تلك الرسول مقدمه لبعض النّاس لمقام علم القرآن و الأخبار قد اذن العلماء لبعض

ص ٤٠١

الرّجال و الّا لمن بلغ اللّه الى مقام الايقان و يعرف معانى آیات القرآن لا حظّ له و لا فائدة لعلمها لان وضع علم المنطق هو لحفظ اللّسان عن اللّحن فى الكلام و لمن شرح اللّه صدره بالبيان و فتح

باب المجرّة على فطرته لم يحتج بعلم المنطق و فرض لمن اراد خالص ذلك العلم بان يوزن حكم الصّغرى و الكبرى بميزان كلامى و يأخذ النّتيجة من قسطاس آیاتى ولكن اكثر النّاس لما يظنّون فى قدرة اللّه بظنّ السوء لايعلمون الأمر و لايتفكرّون و انّ كلّ ما عرفناك في سبل الحدود شأن المستطيعين و ان ما ورآء عالم القلب لا ينفك الاشارات لانّ قطب عالم الأمكان هو اجلّ مقاماً ان يكونوا شهدآء يقرن و يشهد بألدوائر النّهاية و اللانهایة و انّ آل اللّه هم اجلّ مقاماً من ان يكونوا شهدآء على النّاس و انّ اللّه ما قصد فى تلك الآیة غيرهم حيث اشار الامام عليه السّلام فى مقام الحدّ فى قوله عزّ ذكره ظننت انّ اللّه عنى بهذه الآیة جميع اهل القبلة من الموحّدين افترى ان من لايجوز شهادته فى الدّنيا على صاع من تمر يطلب اللّه شهادته يوم القيمة و يقبلها منه بحضرة جميع الأمم الماضية كلّا لم يعن اللّه مثل هذا من خلقه يعنى الأمّة الّتى وجبت لها دعوة ابراهيم كنتم خير امّة

ص ٤٠٢

اخرجت للنّاس و هم الأمّة الوسطى و هم خير امّة اخرجت للنّاس و انّ بذلك الشّأن انّنى اَنَا اذكر لك تلك الاحاديث المشرقة من سماء شموش القدرة لتفسّر للّناس ما اذن الامام لهم و لاتنس فضل الأمام عليه السّلام فى قوله بان سلمان كان محدّثاً و انّ الفرق ان حديثه آية و شبح بالنّسبه الى حديث الامام عليه السّلام قال عليّ عزّ ذكره فى حكم تلك الآية ايانا عنا بقوله لتكونوا شهدآء على النّاس فرسول اللّه صلى اللّه عليه و آله شاهد علينا و نحن شهداء اللّه على خلقه و حجّته فى ارضه و نحن الّذين قال اللّه و كذلك جعلناكم امّة وسطاً و قال الباقر عليه السّلام نحن نمط الحجار قبل و ما نمط الحجاز اوسط الا نماط ان اللّه يقول و كذلك جعلناكم امة وسطاً قال الينا يرجع الغالى و يلحق القصر و عنه روحى فداه نحن الأمّة الوسط و نحن شهدآء اللّه على خلقه وحججه فى ارضه و سمائه و انّ ما اشرقناك من هياكل آثار تلك الأخبار هو شأن الأخيار بان يشاهدوا طلعة الأسرار فى مواقع الأنوار و ان الإشارات الى بيان تفسير العلماء لايليق بحكم ذلك الكتاب لان محقق الصّافى فسّر شهادة آل اللّه فى تلك الآیة بيوم القيمة و انّ ذلك قشر محض لمن

ص ٤٠٣

وجد لذّة اللّب لانّهم كانوا شهدآء اللّه لمن فى الأبداع و الاختراع و ان كلّ الأيام عندهم هو يوم القيمة يحكمون باذن اللّه بين الكل ما احاط علم اللّه بل يوم القيمة عندهم خلق بمثل خلق كل­شييء يشهدون عليه بمثل ما يشهدون على غيره و انّهم هم اهل العظمة و السلطنته و القوّة و القدرة و الهيبة و الهندسة و المشيّة و الأرادة يرون الأشياء قبل وجودهم بمثل ما هم يرون ذرة التّراب بعد وجودها بين أيديهم و انّهم يحكمون لکلّ‌شییء قبل وجوده بمثل بعد وجوده لايواريهم الحجب و لايعدل بذكرهم كلّ الصّحف لانّهم كانوا فوق مدرك الجوهريّات بما لايحيط علم احد من الممكنات و من قال فى رتبة البيان في حقّهم ذكر شهادتهم على النّاس فقد اشرك بهم فى علم اللّه و ان لم يستغفر اللّه ربّه فيكون من الظّالمين قال اللّه تعالى و ما جعلنا القبلة الّتى كنت عليها الّا لنعلم من يتّبع الرّسول ممّن ينقلب على عقبيه و ان كانت لكبيرة الّا على الّذين هدى اللّه و ما كان اللّه ليضيع ايمانكم انّ اللّه بالنّاس لرءوف رحيم و لقد اشرقناك فى ظهورات تجليّات نور الجلال بانّ اللّه قد خلق كلّ حرف من القرآن كخلق عالم الأكبر يحصى فيه كلّ ما احاط علمه و ان مما قضى اللّه

ص ٤٠٤

بالأمضاء و اجرى اللّه بالبدآء هو الّذى اَنَا ذا اشير اليه فى غياهب تلك الّاشارات ليجذبك الى ساحة قدس عرش الّاسماء و الصّفات و هو ان يجعل لحرف الواو اوّل حرف من تلك الآیة جهة مجرّدة عن جهات السّتة الّتى هى كانت جهة بساطته و حرف هويّته الّتى يعبّر عنها اهلها بالاسماء المقدّسة و الظّهورات الجليّة و التجليّات الحقيّة و الآیات الأفريدوسية الّتى كلّها مذكورة في ظلها و محدودة فى صقعها حيث يرى الناظر الى طرف الفوآد كلّما وقع عليه اسم الايجاد فى رتبة ظهور ذلك الحروف فان نطق هو اللّه لايدّل الّا عن ابداعه و لايحكى الّا عن اختراعه و ان نطق به محمّد رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله فهو حرف رتبة المعانى فى مقامه بان يعرف منه كلما نسب منه الى اللّه من ذاته و نفسه و روحه و كينونيّته و انيّته و جبروتيّته و ما لايحيط بعلمها احد الّا اللّه بحيث لو كشف القناع اهل الحقيقة عن طلعته و يطلق فيه ذات اللّه و نفسه بمثل نسبة الكعبة بيت اللّه اليه و كذلك يداللّه و وجهه و امر اللّه و علمه ليشاهد فيه باليقين بمثل ما يشاهد فى ذاتيّته الرّسول اطلاق تلك الاسماء المقدّسه من دون تشبيه و لا استعارة كحقّ اليقين

ص ٤٠٥

ولكن اتّق اللّه الا يرفع شيئاً من حدّ الّذى خلقه اللّه له و لاتحل آیات اللّاهوت فى النّاسوت فان ذلك عمل النصّارى فى اخذ شكل الصّليب عن صورة المثلّث فاذا تلجلجت بتشعشعات شعاع بروق شمس البيان فى فلك الاوّل الظّاهر عن الازل لا ازل الظّاهر بالازل و تلئلئت بتجليّات ما لاح من نور صبح ازل المعانى في فلك الثّانى فاعرف امر اللّه فى رتبة الواو فى المقامات الخمسة من واو الأبواب و الائمة و الاركان و النّقيب و النحبّيب بمثل ما عرفناك فى ظهور معنى طمطام يمّ الواحديّة بعد الأحديّة و ان يذوق ما انا ذقت من عرفان تلك المراتب اللّطيفة لتعرف حكم الواو فى تلك المراتب و لايشبته عليك فى اخذ النّتيجة بعد المقدمتيّن الاولين و يعرف امر اللّه فى احرف كظهور الظّاهر عن ظهوره فى ملكوت العماء و الأسماء و انّ ذلك حكم جهة تجردة الّتى تغرّد بما غردّت فى مستسّرات حروف الأبداع و الأختراع و كذلك انت تعرف فى جهة الا ثنينية الّتى يعبر عنها بالاثنينيته عكوس المراتب الا ما يطلق له اسم و لا سمّه فى الخلق حروف نور الّذى لا ظلّ له من مراتب المعيّنة من الكم و الكيف و الحد و المكان الى ما احاط

ص ٤٠٦

علم الرّحمن سبحانه ان لا آله الا هو العزيز الوهّاب و انّ ما عرفناك فى معنى الآیة هو فى طريق الحد و ان اردت سبيل الباطن فاعرف من ذكر القبلة ركن اخضر العرش و هو الولاية الّتى كان المؤمنين بها موقنة فى آل اللّه ائمّة الدّين و من حكم انها لكثرة ركن احمر العرش ليظهر من يتبّع الرّسول فى البيت الحرام و من يعرض من حكمه و يتّبع قبلة الأولى و لذا نسب اللّه الهداية للنّاس بذكر اسم نفسه و وعد الا يضيع ايمان احد بعد ان يتّبع امر اللّه فى ركن الأحمر لانّ الامر اذا نزل فى رتبة القضاء فيمضى حكمه و ما يجرى عليه البدآء بامر اللّه سبحانه و انّ ذلك تقدير محتوم من لدن عزيز الحكيم و ان ما عرفناك الان فى ذلك السّبيل سرّ من لجّة الأحديّة و نور من طمطام يمّ الوحدانية و طلسم من طلسمات السّريانيّة و رمز من احكام صورة الانزعيّة فاعرف حقّها و اكتمها الّا من اهلها فانّى و كلّ الى اللّه يحشرون و اذا اردت مسلك الظّاهر فى التّوحيد فاجعل كل الحروف حرف الهاء و اجعل الهاء ثناء لمن ينطق فى آیات السّناء بحكم البدآء قبل القضاء و بعد الامضاء و قل لمن يشاء كما يشاء بما يشاء من اهل الانشاء ما نزل اللّه فى تلك الظّلمات الظلماء الصّماء الدّهماء العمياء الصيلاء

ص ٤٠٧

الجهناء الطخياء الغبرآء لكلّ على مقام عرفانه امر اللّه و كتمانه سراللّه و اعتصامه بحبل اللّه و تكلّائه على اللّه و لاكن اتق اللّه فى هذا الصّراط فانه اجرد زكوان وعر خشن كئود زلول فيه سباع البرّ عن شماله و عجائب البحر عن يمينه و لاينجى احد الا اذا لم يلتقت شئون الامكانى و يرى طلعة تحت الهاء في كلّ فناء بات بطرف المتجلّى و ظهور التجلّى فاذا استّقام على ذلك المقام فانّه هو من الخاشعين و ان اردت المعنى على طريق الظّاهر فلا سبيل اليه الّا بالسنة القوم و هو الذى ذكر الأمام عليه السّلام فى قوله حيث قال عزّ ذكره فى مقام التنّزيل يعنى اَنَا لنعلم ذلك منه جود بعد ان علمناه سيوجد قال و ذلك ان هوى اهل مكة کان فى الكعبة فاراد اللّه ان يتعيّن متبع محمّد ص ممن خالفه باتباع القبلة الّتى كرهها و محمّد ص يامر بها و لمّا كان هوى اهل المدينة فى بيت المقدّس امرهم بمخالفتها و التوّجه الى الكعبة ليتبيّن من يوافق محمّد فيما يكرهه فهو مصدقه و موافقه و ان كان الصّلوة الى بيت المقدّس فى ذلك الوقت لكبيرة الا على الّذين هدى اللّه و عرف ان اللّه يتعبّد بخلاف ما يريده المرء لتبلى طاعته فى مخالفة هواه و ما كان اللّه ليضيع ايمانكم يعنى صلواتكم ان اللّه بالنّاس

ص ٤٠٨

لرؤف رحيم و كلّما ارشحناك من ظهور لجّة بحر المشيّة و شئون طمطام يمّ الارادة و هيبة سرّ قلزم القدر و بدآء نهر القضاء و امضاء يمّ الأوّل و اجل عين الافريقيه و كتاب طلعة كينونيّة البهاء في قمص الشعشآء هو حرف من تفسير ظاهر الباطن و حجاب اصفر من حجبات الحورآء الّتى قد خلقها اللّه لظهور تلك الشّئونات فى ظلّها عرفها من لايعرفها بغير طلعتها و جهلها من يعرفها بقمص طلعتها و ان عرفت ما اشرناك و اشرقناك و ايّدناك و نورّناك فقد شهدت مواقع الفصل و عرفت مواضع الوصل و وصلت الى لجّة الفصل و قطعت عن مقام العدل فى الخوف و قلت ما شاءاللّه لا قوّة الّا باللّه ما هذا الّا ملك كريم و ان تحبّ ان تشاهد كينونيّة تلك الآیة فى مقام بحر توحيده و طمطام يمّ تجريده فاستمع احكام اللّاهوت من هذا الطير المتصّف فى جوّ العماء و احكام الجبروت من هذا الطّاوس على جبل فاران و احكام الملك من هذا الطيّر المدف فى هوآء اسماء الانشاء و احكام الملكوت من هذا الدّيك الّذى يصيح فى افق العرش و يقول انّ الأول ركن الأبيض لظهور توحيد الذّات و الثّانى ركن الأصفر لطلوع توحيد شمس

ص ٤٠٩

الصّفات و الثالث ركن الاخضر لظهور توحيد الأفعال و الرّابع ركن الأحمر لاثبات توحيد العبادة فى تلقاء طلعة حضرت الذّات ما تجلّى للمتجلّى كما تجلّى له به و اصعد حروف الهجائيّة من تلك الآیة الى مقام ظهور فوآدها لتشهد على كل حرف ما اسمعناك من تغرّد مغرّد الثناء على جبل القضاء و ما اريناك من ظهورات الطّواويس و الحانها فى حكمه البداء و انّ ذلك لهو روح اكسير العلم بان يتّرقى العبد كل السّواكن الى مقام التّحرك و يظهر علل وجوده فى رتبة المعلول و ثمر عليّة الغائية فى رتبة المفعول و صقعه و انّ ذلك قول الرّضا عليه السّلام بان اولى الألباب لايعلم ما هنالك الّا بما هيهنا و انّ الى اليوم ما فتح احد باب ذلك العلم بان يصعد الحروف الى مقام تجريده و يبلغه الى سر توحيده فاعرف حق تلك الأيام و اشكر اللّه ربّه فان الشمس ما طلع عليه بمثلها و ان اردت ان تطلع بسّر الآیة بمثل ما انا عرفتها فابسط احاطة علمك و اجعل قبلة الّتى كنت عليها نفس ظهور الكاف فى المشيّة و هو يتنزل باذن اللّه و يصير فى السّماء لركن الأبيض بيت المعمور ثمّ فی الأرض لركن الأصفر ثمّ لركن الاخضر الكعبه بيت اللّه الحرام ثمّ لركن الاحمر

ص ٤١٠

فى يوم الّذى شاءاللّه قبر الحسين عليه السّلام و ان كلّ ذلك حلال محمّد ص الى يوم القيمة الّذى لم يتغيّر فى دهر الدّهور وسرمد الظّهور و لذا صلّى محمّد رسول اللّه ص بعد ما بعث بامر اللّه الى بيت المقدّس ثلثة عشر سنة بمكّة لآیات الولاية فى طلعة النبوّة و بسبعة شهر بالمدينة لظهور البلائه فى البلائه و ان ذلك طبق عالم العلوى حرفاً بحرف و انت تعرف امر اللّه من بدء وجود الذرّة الى منتهى اول المشيّة فى كلمة كن الى آخر مراتبه بالوصول الى الدّرة تمام ظهور كلمة كن الّا ما لانهایة لها بها منها فيها اليها بمثل ما اسمعناك رنّات عسكر سلطان نحل اللّاهوت و الحان طيور العماء في اجمّات الجبروت و رنّات طاوس الفردوس و شئونات قاموس الافريدوس و ظهورات جرسوم القدس و صفات ديك العرش فى اجمة الملك و الملكوت و انّ ذلك تجلّى من تجلّيات نور الأبداع يحيط بعلمه من عباد الرّحمن ما شاء اللّه لهم انّه هو ذو فضل قديم و عليم بما اراد عباده فى سبيله سبحانه و تعالى عمّا يصفون. انتهی

ص 411 **رساله اعتقادیه خطاب به منوچهرخان**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي یهدي من یشاء و یضل من یشاء و الیه کل الخلق یرجعون و ان الصلوة علي محمد رسول الله و اوصیاء الذین قد جعلهم الله ائمة الدین و ارکان اهل الیقین و نزل الله حکمهم في القرآن حیث قال عباد مکرمون الذین لایسبقونه بالقول و هم بامره یعلمون و السلام علي الذین اتبعوهم في کل شان و الذین هم بهم مومنون و ان النقمه معدة للذین یعرضون عنهم بعد ما هم به یؤمنون.

و بعد لما سمعت ان بعض الناس قد عرضوا بمحضر حضرت العالي بعض الکلمات التي ینبغي في ذلک المقام ان اذکرها في ذلک الکتاب فابتدائت بذکر تلک الکلمات لئلا یظن احد في نفسي دون الحق و ان ذکر بعد علمه بما انا ذا ذکرته في ذلک الکتاب لیکون حکمه مشهودا عند الله و اولي العلم من خلقه و ان الان فلا شک ان الدین لم یتغیر و لایتبدل و ان اعتقادي في احکام الدین هو الذي انا ذا اکتبه الان في ذلک الکتاب و کفي بالله و من عنده حکم الانصاف علي شهیدا فاشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له کما شهد ذاته بذاته بانه الفرد لم یزل کان بلا وجود شيء معه و لایزال انه هو کائن بمثل ما کان لم یک شيء في شان معه و انه المتقدس عن المثل و المتعالي عن الشبه و لا له وصف دون ذاته و لا اسم دون کینونیة و کل ما وصفه الواصفون في صفات نفسه و ذکره الذاکرون في اسماء ذاته فهو مردود الي انفسهم و هو الاجل من ان یعرف بخلقه او ان یوصف بعباده بل خلق الاسماء و الصفات لیعبده کل الموجودات بها و ینزهوه عنها و هي صفات مخلوقه و اسماء حادثه خلقها الله لمکنسة القلوب و الاوهام و انه کما هو علیه في عز الهویة و جلال الصمدانیة لن یعرفه الا هو سبحانه و تعالي عما یصفون و اشهد لمحمد رسول الله صلی الله علیه و آله بان الله قد انتجبه من بحبوحة القدم علي مقام تجلیه و جعله مقام نفسه في الاداء و القضاء اذا انه لن یدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و اشهد لاوصیاء محمد صلی الله علیه و آله و فاطمه صلوات الله علیها بما شهد لهم في علم الغیب بانهم ارکان التوحید و ظهورات التقدیس و علامات التفرید و دلالات التمجید و انهم عباد مکرمون الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعلمون و اشهد ان من اعتقد في حقهم دون العبودیة المحضة لله سبحانه او جعل فضل احد منهم مثل رسول الله فقد سلک مسلک الخطاء و کان من الظالمین و اشهد اني عبد آمنت بالله و آیاته و اتبعت حکم القرآن و ما اردت في شان الا حکم الله الخالص و ان الذین یفترون علي بما اتبعت اهوائهم فلیسوا مني و انا منهم بري و لقد حدثت الناس بما اکرمني الله من العلم فمن شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان الله لغني عن العالمین و مما کان بعض ان یظنون في ذلک العلم دون ما اراد الله في الکتاب لاذکر رشحا من مقاماته و دلیلا من اهل ذلک الفن علیه لیتبین الحق عن الباطل و یکون الکل بذلک من الشاکرین و لقد اکرمني الله في مقام العلم شئونات اربعه فمنها شان العلم حیث یدل علیه ما فصلت في ذکر النبوة الخاصة و من اراد میزان الفصاحة في ذلک المقام فلیمتحن العلماء ممن هو مسلم في ذلک الفن حتي یتبین لهم ما یدعون منها شان المناجات حیث یجري بفضل الله و منه من قلمي من ستة ساعات الف بیت من المناجات التي دالة علي عرفان مقامات التوحید التي لایقدر احد ان یدرکها بحقیقتها الا من کشف سبحان الجلال من غیر اشاره و ان ذلک لهو الکفایة لمن له قلب و درایة کما ذکر جامع البحار رحمة الله علیه بان الصحیفة السجادیه تکفي في الفصاحة لمن اراد ان یفهم مقامات اهل العصمة صلوات الله علیهم و یصدق بما قدر الله لهم حیث قال اکثر العلماء انها زبور آل محمد صلی الله علیه و آله و ان ذلک في الحقیقه امر صعب و ان الي الان قد کتبت کتبا کثیرة و لاعلم ان غیری لو اراد بحقیقه الفطرة ان یکتب مناجات واحدة لم یقدر و کفي بذلک لي فضلا من عند الله و کفي بالله وکیلا و منها شان الخطب حیث یجري من قلمي کلمات عالیه التي یشتبه علي الذین لایطلعون بحقیقة الامر انها من خطب اهل البلاغه و من اراد ان یطلع بحقیقه خطبه من ظاهرها و باطنها فلیرجع الي العلماء فان بذلک یکشف قناع المطلب عن الذي یتکلم بالفطرة الواقعیة بالذي لایقدر ان ینشا خطبة بدون نظر و فکر و ان الي الله یرجع الاحکام في المبدء و الایاب و منها شان اهل الفصاحة في الکلمات العالیة‌ التي لو اجتمع الکل علي ان یاتوا بمثل حدیث منها لن یستطیعوا و لن یقدروها و لو کان الکل علي البعض ظهیرا و ان من ذلک الشان ما اظهرت للجناب المستطاب ادام الله ظله و اذا اراد بحقیقه البیان فاذا یلاحظ کتاب العدل فانه یمیز میزان البیان عند جمیع مراتب التبیان و ان بمثلي لو استشهد بمن صدق تلک المقامات لاینبغي لان الذي یبلغ الي مقام باثر نفس فکیف یقدر ان یعرف بحقیقتها ولکن للمشتبهین من دون اهل الانصاف اذکر اربعة کتب التي کل واحد منها نزل من عند ذي فن من العلوم التي لایقدر علي ردها بعض الناس و ان بعد تلک الظهورات من دون علم یحصل من عند الناس لو ینصف احد بحقیقة الانصاف لیشهد ان شان من تلک الشئون یرفع التعارض و الاختلافات بین العلماء و یرجع الکل الی حکم واحد و ان بعد علم الکل بتلک الشئونات لو اراد احد من العلما ان یباهل معي لاحقاق الحق و ابطال الباطل بما نزل في الحدیث من شموس العظمة و الجلال فانني انا احب لاظهار یقیني في دین الله و کفي بالله علي شهیدا و من یقدر من العلماء علی ان یاتی بحدیث لنقض تلک النعمه فعلیه فرض بان یاتي به بالفطرة و القوة او ان یعترف بعجزه و نعمة ربه و من اتطلع و لم یات للتبین و قال حرفا في حقي دون حکم القرآن او لم یقم في مقام المباهله فعلي الله حکمه و لیس لاحد بعد تلک الاشارات حجة علي فمن شاء ان یقبل و من شاء ان یعرض و اني قد اتمت ذکر النعمه لئلا یقول احد في حقي ما اتبع هواه و یبلغ احد حکمها باذن حضرة العالي الي العلماء و کفي بالله علي شهیدا .انتهی

**توقیع معراج**

ص416 بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي تجلي للمکنات بظهور المشیه لها بها لیعرفن کل الممکنات ما جعل الله في حقایق ذاتیات کینونیاتهم من مقامات الفعل و ظهورات الانفعال حتي قد علم کل مقام نفسه و عرف حکم مبدئه فیما قدر الله له في کل شانه بما لانهایة له به الیه لیشهد في مقام الامکان بما شهد الله لنفسه لخلقه بانه لا اله الا هو العزیز المتعال

و بعد لما سئل الجناب المستطاب في مقام الخطاب بیان الاشکال الذي هو معروف بین رجال الاعراف بان جسد النبي صلي الله علیه و آله کیف یمکن في زمان واحد و مکان واحد بان یحضر في جمیع اصقاع الوجود من الغیب و الشهود و ان الحق لا سبیل لاحد الي عرفان تلک الرتبة السنیه الا بعلم الامر بین الامرین سر القدر لان للاشیاء مراتب ثلثة فمنها رتبة السرمد و هو مقام الفعل و ان الله قد جعل له بدایه في نفسه الذي نعبر في بعض المقامات بالقدر و ما جعل الله له نهایة في مقام الظهور لعدم نفاد الفیض في رتبة الوجود و هو مقام محمد و اوصیائه صلوات الله علیهم حیث لایقدر احد ان یاخذ من حکم تلک الرتبة شیئا و منها رتبة الدهر و ان له في علم الله بدءً من مقام السرمد و ختما في مقام البطون و هو مقام سایر الممکنات من مراتب الجوهریات في عوالم المجردات و منها رتبة الزمان و ان الله قد جعل له حدا في البدء و الختم و انه یتحقق بوجود سیر الافلاک و اذا ثبت حکم المراتب فلاریب ان الفواد في الرتبة الاولي یعرف بان الشيء له کان المراتب ثابتة و کل الظهورات حاکیة لان الجسد الکلی الذی جعل الله حامله محال الفعل یحکی عن مقام ذاته الذي یدل علی مقام السرمد لان جسد النبي في لیلة المعراج مع انه کان في بیت الحمیراء بما ورد في الخبر فقد ثبت بالاجماع انه کان في السماء و مراتب الجنان و النیران لانه کما ان ذاته لایحجبه شيء في عوالم الامکان فکذلک الحکم في جسده و ان العقول لما لم یقدر ان یشاهدوا الامر بین الامرین و حکم السرمد في حکم الیقین و لذا ما قلت في المجلس ینصرف العقل عنه بحکم الحدیه حتي اعترف بعض النفوس بعدم علم الواقع في رتبة الجسد و لو شاءالله و اراد لابین حقیقة هذه المسئله بسر الواقع و الحکم البالغ في مقامه لیعرف الحکم من عرف الامر في مقامات الظهور و لایحتجب عن مطالعة نور الغیوب اذا احتجب عن ساحة قرب الحضور و الي ذلک المقام قد اخذت القلم من الجریان و الي الله یرجع حکم البیان في المبدء و الایاب و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین.انتهی

**توقیع میرزا سعید اردستانی(سه سوال)**

ص419 بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي ابدع في کینونیات الخلق آیات ظهور قدرته لیعرفه کل الموجودات بما تجلي لهم بهم بآیات صمدانیته و لیوحدوه بما شهد لذاته بذاته في ازل الآزال بانه لا اله الا هو الفرد الاحد الذي لم یاخذه وصف من شيء و لا نعت عن شيء و لایذکر معه شيء و لایقدر احد ان یصعد الیه في شان و لایذکر في رتبتة شيء سبحانه و تعالي لم یزل کان بلا تغییر و لایزال انه هو کائن بمثل ما کان و لیس له شبه من الذات و لا مثل في الصفات سبحانه و تعالي قد اخترع المشیة لوجود الجوهریات و الاراده لتعین المادیات و القدر لهندسة الکینونیات و القضاء لظهور الامضاء في الذاتیات و الاذن و الاجل و الکتاب لتمامیة القابلیات في رتبة الانیات لیعرف کل بذکر تلک المراتب حق مظاهر تقدسیه و آیات تفریده في ملکوت الاسماء و الصفات و ما قدر الله في علم الغایات و النهایات الي ما لانهایة لها بها في رتبة الذوات الي ان اتصل الي رتبة التراب و الحمد لله الذي ابدع جوهریات کینونیات الموجودات لظهور آثار قدرته في‌الاختراع لیشاهدن کل الذوات في‌ المقامات التي قدر الله لها نور طلعته و ظهور مشیته و آیات قیومیته بانه لا اله الا هو العزیز المتعال.

و بعد لما سئل جناب السید التقي و السند المتعمد النقي ادام الله فضله في حقه و بلغه الي غایة ما یتمناه من امر آخرته و دنیاه من ثلاثة مسائل مشکلة التي ذهلت العقول عن درکها و ذلت اقدام بعض الحکماء في بیانها فاستعنت من الله باتباع امره لانه ما اراد الا العلم بحقیقة البیان بما جعل الله في الکیان بالبروز الي العیان و انا ذا اقول لاحول و لا قوة‌ الا بالله العلي العظیم فلایخفي علیک ان جوهریات معاني العلم لم تدرک بکلمات اهل الجدال لان الحقیقه في عرفان تلک المسائل هو کشف السبحات عن ساحه قدس الجلال من غیر اشارة الانفصال و لا الاتصال کما امر علي لکمیل بن زیاد النخعي حین سئل عنه عن الحقیقه قال کشف سبحات الجلال من غیر اشاره قال زدني بیانا فقال محو الموهوم و صحو المعلوم ثم قال زدنی بیانا قال هتک الستر لغلبة السر ثم قال زدني بیانا قال جذب الاحدیة لصفة التوحید ثم قال زدني بیانا فقال نور اشرق من صبح الازل فیلوح علي‌ هیاکل التوحید آثاره و لقد شرحت اشارات ذلک الحدیث في مقامه و ان الان لیس المقام البیان و لقد ذکرته بعرفان حقیقه البیان بان بعض المسائل لم یقدر العبد ان یحیط بعلمه الا بعد کشف الاستار و الحجب و حمل النفس علي الریاضات الوارده في الصحف لان النفس في مقام العرضیات و الشبحیات لن تدرک الا شیئا محدودا فاذا ترقي عن مقام الطبیعه و دخل لجة الاحدیة التي قال علي رب ادخلني في لجه بحر احدیتک و طمطام یم وحدانیتک لیقدر ان یشاهد حقایق العلوم کما هي و لذا رفع الله عن العباد الاحاطه بالعلوم التي لم یقدروا ان یدرکوا کمثل علم القدر حیث لما سئل عن الامام فقال بحر عمیق لاتلجه ثم لما سئل ثانیا فقال لیل مظلم لاتسلکه ثم لما سئل ثالثا فقال لایعلمه الا العالم او من علمه ایاه و ان بذلک نطق ذلک الحدیث من علي حدیث قال روحي و من في ملکوت الامر و الخلق فداه ان القدر سر من سر الله و حرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي من خلق الله مختوم بخاتم الله سابق في علم الله وضع الله عن العباد علمه و رفعه فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم لانهم لاینالونه بحقیقة الربانیه و لابقدرة الصمدانیه و لا بعظمة النوارنیة و لا بعزة الوحدانیة بحر ذاخر مواج خالص لله عز و جل عمقه ما بین السماء و الارض عرضه ما بین المشرق و المغرب اسود کاللیل و الدامس کثیر الحیتان و الحیات یعلو مره و یسفل اخري و في قعره شمس تضي و لاینبغي ان یطلع علیها الا الواحد الفرد فمن تطلع علیها فقد ضاد الله عزوجل في حکمه و نازعه في سلطانه و کشف عن سره و ستره و باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر فلما شاهدت الامر في جوهریات العلم بما قرئت علیک من الاحادیث المشرقة من شموس العظمة فلا ریب ان تلک المسائل هي من معضلات الحکمة التي لایتبین بحقیقتها من قیاسات الحکماء الیوناني ولکن الله لما علمني بفضله معارف الحقه بفطرة الایمان من دون تعلیم و لا اخذ بیان اشیر الیها بدلیل الحکمة التي ثبت بها المسائل في منتهي مقام العرفان و هو، اما الجواب عن بیان بسیط الحقیقه التي ذکرها الحکماء لاثبات الوجود بین الموجد و المفقود فلا شک ان ذلک باطل عند من له رایحه مسک من الانصاف بدلائل محکمه فمنها العقل حیث یشهد بان ذات الازل لیس معه غیره و لیس له صفات دون ذاته متغایره المعني لان غیر ذلک یلتزم التجزیه و الاقتران و التغیر و الافتراق لان وجود الازل هو نفسه لا سواه و ان وجود الخلق هو ابداعه لا من شيء لا دونه فلا مفر لمن ادعي ذلک الا الافک بان یقول بقدم الکثرات في الذات او تنزل الذات الي رتبة التراب و ان ذلک حکم ممتنع محال لان الذات لم یزل لم یتنزل و لیس في رتبته ذکر من غیره و انه الحق و ما سواه خلقه و لا ثالث بینهما و لا ثالث غیر هما و ان الذي اضطرت الحکماء بذکر الاعیان الثابته في الذات و ذکر بسیط الحقیقه فهو من اثبات علمه جل شانه حیث یقولون ان العلم لابد له من معلوم فلما ثبت العلم ثبت وجود الکثرات في الذات فتعالي الله الملک العدل ان ذنبهم هو من اجل القیاس حیث یریدون ان یعرفو الذات بمثل خلق الممکنات فتعالي الله عن ذلک لان علم الله هو ذاته و ان حیوته هو ذاته و ان قدرته هو ذاته و کذلک حکم الاسماء التي تذکر لمکنسة القلوب و الاوهام بلا تغییر مفهوم في المعني فلما ثبت ان ذاته هو حیاته و ان في الحیوة لا یحتاج بوجود حي فکذلک الحکم في العلم انه سبحانه کان عالما في‌ ازل الازال بلا وجود معلوم لان من ادعي الفرق بین الحیات و العلم في الذات فقد سلک مسلک الخطاء لان لیس في الذات تغایر کما صرح بذلک معني الحدیث المروي في الکافي حیث قال الامام لم یزل الله عزوجل ربنا و العلم ذاته و لا معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر و القدرة ذاته و لا مقدور فلما احدث الاشیاء و کان المعلوم وقع العلم منه علي المعلوم و السمع علي المسموع و البصر علي المبصر و القدرة علي المقدور قال قلت فلم یزل الله متحرکا قال فقال تعالي الله ان الحرکه صنعه محدثه بالفعل قال قلت فلم یزل الله متکلما قال فقال ان الکلام صفة محدثة لیست ازلیة کان الله عزوجل و لایتکلم و ان الله في کل شان کان عالما بکل شيء بمثل یوم الذي لم یک ذلک الشيء مذکورا و لایعلم احد کیف ذلک الا الله سبحانه و ان ذلک دلیل العقل الذي مشهود عند اولي الالباب من العباد و ان آیات الآفاقیة و الانفسیه فطبق ذلک الحکم لان العجز في کل ذرات الوجود ظاهر دائما فلو کان الذات بسیط الحقیقه للکثرات فلم یک شيء الا نفس ظهوره و ان البداهة تحکم بفساد ذلک الحدود الخلق و عجزهم و افتقارهم الي المبدء الفیاض و ان علي ذلک یحکم صریح القرآن في قوله عز شانه بعد رد النصاري ثالث ثلاثه انما هو اله واحد لان الذي یحکم ببسیط الحقیقه یخرج الاعداد عن حد الحدود و ان ذلک باطل بمثل قول النصاری لان في ذات الاحد لا یذکر شيء سواه و لا معه غیره و ان علي طبق ذلک حدیث النبي حیث قال عز ذکره ردا للنصاري و من هذا اخذت النصاري شکل الصلیب و حل اللاهوت في الناسوت فتعالي‌ الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا فاذا عرفت ما فصلت في تلک الاشارات لتوقن بحقیقه الجواب في مقام الخطاب.

و ان ما سئلت من بیان مسئلة القدم و الحدوث فلا شک ان ذات الازل قدمه کان نفسه و ازله کان ذاته و لیس معه غیره حتي یقدر ان یوصف قدمه انقطعت الاسماء و الصفات عن ساحة قدسه و اضحلت الآثار عن الصعود الي مقام کبریائه فکل ما یشهد به خلقه و یعرفه عباده فهو من حظ الابداع و نعت الاختراع و انه اجل و اعظم من ان ینعت بخلقه او یوصف بعباده سبحانه و تعالي عما یصفون فلما ثبت وجود ذات القدیم بوجود نفسه لا دونه حیث اشار علي یا من دل علي ذاته بذاته ثبت وجود الحدوث بنفس الابداع لا من شيء و ان له مراتب اربعه فمنها رتبة ازل الظاهر في الذکر الاول و القدم الظاهر في مقام الفعل و هو المقام الذي جعله الله في الابداع لمقام معرفة‌ الاستدلال عن ازل ذاته و قدمه کما قال علی انا صاحب الازلیة الثانویة و قال في وصف رسول الله في خطبة یوم الجمعه و الغدیر و اشهد الله ان محمدا عبده و رسوله استخلصه من بحبوحة القدر علي سایر الامم منفردا عن التشابه من ابناء الجنس و المثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذا کان لاتدرکه الابصار و لاتحویه خواطر الافکار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و منها رتبة السرمد و هو مقام ظهور الفعل الذي لیس له بدء الا من نفسه و لا له ختم في کل شان و هو عالم قصبات الاربعة عشر و لیس لاحد في حقیقه عالم السرمد نصیب دون محمد و آل الله و ان بذلک المقام اشرت في لیلة القبل لمن سئل من مسئلة طي الارض في زمان واحد و مکان واحد حیث قد اعترف اهل المجلس بعدم علم ذلک المقام بعد البیان لغموضة المسئلة و الانجماد القابلیات عن الذوبان في معرفة البیان بعد التبیان و منها عالم الدهر و له بدایة و لیس له نهایة و منها عالم الزمان و انه یعرف بحد الاولیة و الآخریة من الساعه و الیوم و الشهر و السنه لانه یحصل بحرکه الافلاک لا دونه و ان ذلک جهات الحدوث حیث لم یخل من هذه الاربعه و ان الدلیل علي الحدوث فهو نفس الابداع لا من شيء لان غیر ذلک لایمکن في الحدوث و لا له دلیل في مبدء ذکر الاول الذي هو المشیة دون نفس الاحداث لان ذات القدم البحت لم یزل لن یقترن بخلقه و ان مبدء الحدوث اول الابداع الذي خلقه الله لنفسه بنفسه من دون ان یساوقه ذکر من غیره و ان کل الوجود من الغیب و الشمهود دلیل بحدوث عالم الاکبر لحدوده و اختلافه و لیس فیه شبهة بالحقیقة الواقعیه لان الذات لم یزل یبدع الفیض باختیاره و ان علة الاختیار في کل مراتب الوجود هو نفس وجود الاختیار لا دونه و ان ذلک سر القدر الذي هو اوسع عما بین سماء القابلیات و ارض المقبولات و ان ما ذکرت في بیان القدر و الحدوث فهو من مقام الحدود و ان الذي اردت جنابک بیانه فهو القدم الذاتي و الحدوث الذي یستدل الحکماء بعلیة القدم له و ان ذلک خلاف ما یعرف الفؤاد لان القدم الذاتي الذي لم یک علة شيء و لایساوقه شيء و لایذکر في رتبته شيء هو قدم ذات الازل الذي لم یزل کان بوجود نفسه بلا ان یذکر معه شيء او یکون في بساطة‌ ذاته ذکر من الکثرات فتعالي الله عما یقول الحکما بان علة الحدوث هي قدم الذات و یریدون بذلک اثبات الربط بین الحق و الممکن و اثبات الاعیان الثابته بصرف لطافة البسیطة في الذات و ان مذهب اهل العصمة فهو خلاف ذلک لان قدم الذات لم یزل لن یقترن بشيء و لایساویه شيء و لایذکر في رتبته شی لیکون علة الکثرات لان شرط العلیه جهت الاقتران و التشابه و الذکر في مقام المعلول و ان ذلک ممتنع محال في مقام ذات بحث البات الذي لیس فیه ذکر شيء من خلقه بل ابدع عالم الحدوث بابداعه الذکر الاول لا من شيء و جعله دلیل عرفان قدمه و ازله لیستدل الممکنات في مقامات عرفان ظهورات ازلیته علي الخلق بما تجلي لهم بهم في مقامات الامر و شئونات الخلق و ان دون ذلک في الحدوث ممتنع و ان ذلک الحدوث الذي هو اول ذکر الابداع و آیة بالنسبة الي المعلومات یطلق علیه اسم القدم و ان الله قد ابدع الذکر الاول الذي هو المشیة من العدم البحت الذي لیس له ذکر في الامکان و ان ما اضطرب الحکماء بذکر العدم البحت في‌ رتبة الخلق و ذکر علیه ذلک العدم من قدم الذات فهو من حدود ابصارهم التي لاتقدر ان تنظر بحقیقه الشيء و لو عرفوا الله و علمه کعرفان ذاته و حیاته بلا تغییر معني في المفهوم فلایصعب علیهم السبیل لان الله قد فصل احکام کل شيء بظهوراته الکلیه في الانفس و تجلیاته الجزئیة في الآفاق و لمن له شان فراسة في عرفان الذوات لیشهد بنور الفواد بان العدم البحت الذي لا وجود له مثل شریک الباري لا ذکر له و لایشار الیه بالاشارة و لایتعلق علیه حکم الابداع لان الذي یشار الیه بالاشاره هو الصور السجینه التي قد امر الله بالاعراض عنها و هي في الحقیقه افک النفوس و مکنسة الاوهام و الا العدم الذي قد ابدع الله الاشیاء منه فهو العدم الذي یذکر في مقام العرفان بعد الوجود و الا فعدم الصرف البحت لایقع علیه اسم و لا له وجود و ان الذي نزل في الاخبار هو مثل ذکر النفي بعد الاثبات الذي هو الشيء لا دونه و ان ذلک مشهود عند جنابک و لاتحتاج ببسط المسئله لان بیان سر الحقیقه لاینفي في شان.

و ان ما سئلت من معني‌ قول الحکماء الواحد لایصدر منه الا الواحد فهو ممتنع اذا کانت العلة الذات البحت لان الله لم یزل لن یقترن بشيء و لایخرج منه شيء و ان وصفه کان لم یلد و لم یولد من کل شأن و اذا کان المراد الذکر الاول الذي خلقه الله بنفسه لنفسه فهو الحق لان دون الواحد لایحکي علي احدیة الذات و ان مذهب آل الله الاطهار حیث قال عز ذکره یا یونس اتعرف ما المشیة قال لا قال هي الذکر الاول و لایمکن ان یبدع الله شیئا لا من شيء الا و ان یکون واحدا لان رتبة اول الذکر هو آیة التوحید و لایمکن دون ذلک في المبدء التجرید و ان قول الحکماء بان العلة للاشیاء هو الذات فباطل لعدم الاقتران و امتناع التغییر و شرط تشابه العله مع المعلول و ان الحق ان العلة هو صنع الله الذي خلقه الله بنفسه لنفسه و جعله علة‌ جمیع خلقه حیث اشار الامام علة الاشیاء صنعه و هو لا علة له و نطق بذلک کل الآیات الآفاقیه و الانفسیة و آیات الکتاب لان الواحد الذي یصدر من الواحد هو الواحد الذي یعرف بالاثنیته و ذلک یلتزم وجود الثلثه و بدلیل الفرجه باطل و لایمکن ان یصدر من الواحد الذي هو نفس الابداع الا الذکر الاول و لیس موجد في الوجود و لا خالق في الکون الا الله وحده فکما فرض علي العبد توحید الذات فکذلک فرض علیه توحیده في مقام الصفات و الافعال و العباده و ان دون ذلک لایقبل الاعمال من العباد و ان في الذکر الاول هو اعلي‌جهه البساطة لابد ان یکون موجودا بالعلل الاربعة التي هي الفاعلیة و المادیة و الصوریة و الغائیه و ان دون جهات الترکیب لایمکن في حق الحدوث لان الشيء لابد له من عنصر نار لظهور وجوده و عنصر هواء و ماء لحفظه و عنصر تراب لقبول تلک المراتب و کذا لما تنزل الامر صار و سبعه و لذا قال الامام لایکون شيء في الارض و لا في السماء الا بسبعه المشیة و الارادة و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الکتاب فمن زعم بنقص واحد منها فقد کفر و ان بعد تلک الاشارات لا شک انه لایبقي ببالک خطرات اهل السبحات و ان لم یطلع احد علي حقیقه تلک العلامات فعلیه حق ذکر التسلیم لان عدم درک الشيء لم یدل بعدم وجوده و اسئل الله العفو من فضله ثم من جنابک اذا اطلعت بسهو من قلمي و الیه یرجع الحکم کله في الآخرة و الاولي.

و ان ما ذکرت في بیان حقیقة المسئلة في قول الحکماء الواحد لایصدر منه الا الواحد فهو من سبل الظاهر و اما الاشارة الي حکم الباطن فلا شک ان ذات الازل لم یقترن بخلقه لیکون محل صدور الاشیاء و لو تحقق في‌ الحکمة هذه المسئلة فهو في مقامات الابداع لان علة‌المشیة کما هو الحق في الواقع ما کانت ذات الازل لالتزام الاتحاد في رتبة الامکان فتعالي الله الملک المنان جعل صدور محل الواحد نفس الواحد و لایصدر من الواحد الا الواحد لان اول ذکر الابداع هو رتبة الواحدیة و لایمکن ان یصدر منه الا الواحد و ان الذین یقولون ان علة وجود الواحد في الابداع هو الذات جل ذکره فلا مفر لهم الا بان یقولوا بالتغییر لان قبل ان یبدع الله الکل له حالة و بعد الوجود له حالة او یقول بعدم الامکان في ذات الازل هو القول بالاعیان الثابته فلا ریب في بطلانه و ان الحقیقه ذات الازل لا سبیل لاحد الیه و انه لم یزل کان في حالة الازل و لا یقارنه شيء و لایخرج منه شيء و لا ساوي ذاته شيء و لایفارق امره شيء بل ابدع الواحد بنفسه لنفسه و جعل علة وجود الموجودات بما لا نهایة لها بها الیها و لایمکن دون ما اشرت الیه في ذلک المقام حق العرفان في تلک مسئلة و هو بنظر الفواد لا دونه لان العقل ما یتعقل الا بشيء محدود و ان في عالم الحدود لا یقدر العبد ان ینظر بشيء في حین واحد بجهات معدوده و لذا صعب علي القلوب درک ذلک المقام و لایقدر احد ان یعرف حقیقه الامر بین الامرین الا بعد وروده علي باب الفواد و نظره في احکام الغیب و الاشهاده فاذا استقام احد علي مقام سر الایجاد و علم سر المداد علي لوح السداد فیوقن بالعیان ان من الواحد لایصدر الا الواحد في مقام الابداع و ان الحکماء اکثرهم قد ذهبوا بعلیة الذات لعدم علمهم بمواقع الصفات کما اشار الامام حیث قال الهي بدت قدرتک و لم تبد هیبتک فشبهوک و اتخذوا بعض آیاتک اربابا و من ثم ذا لم یعرفوک و لو عرف العبد مقام تجلي الله له به لیشهد بان منه لایخرج شيء کما لایدخل علیه شيء و هو الصمد الحي القیوم الذي ابدع الواحد بالواحد و جعل حکم بسیط الحقیقه للذکر الاول الذي فیه کل الامکانات مذکورة و جعله اول ذکر السرمد في الحدوث و قدر له کل ما یمکن بالابداع في مقام الکمون.

و الي هنا قد اخذت القلم عن الجریان و اسئل العفو من الله فیما ذکرت للجناب المستطاب بلغه الله الي غایة ما یتمناه من احکام مبدئه الي یوم المآب و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین.انتهی

ص434  **توقیع سلسله ثمانیه**

سیدنا و مولانا و من فی کل الامور اعتمادنا و الیه استنادنا قد اشکل علي مسائل متعدده و ارجوا من فضلکم العالي ان تمنوا علي عبدکم بالتعرض لجوابها و لو بالاجمال علي حسب فهمي و ادراکي فان غایة مقصودي و نهایة حظي منها ان تبینوا لعبدکم بالبیان الواضح من الکتاب و السنة ترتیب السلسلة الثمانیة الطلولیه و کون کل سافل شعاعا تعالیه و منها التفرقة بین البطن الثالث و ما فوقه و ما بین تأویل الباطن الباطن و ظاهر ظاهر و ما فوقه و منها النسبة بین سیدنا و شیخنا و کذا النسبه بین الذکر القائم بالامر بعدهما اي نسبه هي بینوا جعلني الله فداکم و انار برهانکم

**بسم الله البدیع الذي لا اله الا هو العزیز الحکیم**

و لقد ورد الي الیوم کتاب من عبد الله عبد الجلیل فاعلم ایها الواقف علي خط القیم و اثبت قدمیک علي الصراط المستقیم و استعد لما القي الله الیک في طریق التقسیم.

و اما السوال عن السلسلة الثمانیه فافهم ما قدر الله لشيء بالشیئته الا و قد حکم لها حکمها مسبوقا في الکتاب مشروح الاسباب لاولي الالباب حتي لایکون للناس علي الله سبیلا و ان الله لا یقبض الحجة من بین الناس حتي ابلغ حکم الکتاب الي الناس جمیعا اما الدلیل من الکتاب هذه الکلمة من الکتاب و یحمل عرش ربک فوقهم ثمانیة بسر الاحدیة بعد شکل المثلث الي هیکل المربع لاهل البصائر مشهودا و اما الدلیل من السنة طبق الکتاب حرفا بحرف ان الجنان ثمانیة و ان رتبة المعارف بعد خلوة الاحدیة سبعة کما اشار علی السجاد في حدیث ا لجابر مفصلا مشروحا اما البیان فهو ان تعبد الرحمن علي حد البیان من خلق الانسان بلا اشارة الجمع و لاالتباین بل علي وجه الوحده و هي جنة الاحدیة داخلها لم یخرج خارجها لم یدخل و ما قدر الله سبیلا للواردین الا بعد المحو عما سواها سبحان ربک رب العزة عما یصفون و لایعلم کیف هو الا هو القدیم علیما فلما شاءالله بالشيء وجدت المشیة بالله لا من شيء و خرت علي عرشها ساجدة لله بانک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و انا اول الساجدین لله العلي الحمید و لما کان الاثر لایدل الا علي شان مؤثر خلق الله بانیة المشیة ذاتیة الارادة علي کمال ما یمکن فیها ثم خلق الله من تلک الانیة الجنات الخمسه و حظایرها السبعه علي ما هو اهله و لا هم اهله الا کما هو اهله جودا و فضلا و ما من شیء الا یسبح بحمده ولکن الناس لایعلمون من علم الکتاب الا بعضا من الحرف محدودا.

و اما‌ الاشارة بالشعاعیة بینهما ما تري عند اهل الحقیقة لتلک الکلمة تصدیقا لانه لو کان بین العالي و السافل فصل او وصل او تشیر الیها بالاقتران ما حکي المثال مؤثره و بطل النظام في حکم الکتاب تعالي الله عما یصف المشبهون في‌ خلقه دون المثال في بارئه و کفي الدلیل قول الله الجلیل ما تري في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تري من فطور ما قدر الله بین العالي و السافل ربطا بحکم الکتاب مکتوبا

و اما التفرقه بین البواطن و الظواهر في الظهور فاعرف ان الله قد جعل لکل باطن بطونا و لکل ظاهر ظهورا و ما النفس فیهما الا نفس واحدة و ما الامر الا واحدا و هو اقرب فاخرق بنظر الاحدیة کل الاحجاب حتي تشهد لکل کما شهد الکتاب فان لکل نفس ذائقة الموت مکتوبا

و اما النسبة بین البابین فاتقن ثم خف عن الله الذي لا اله الا هو و لاتسئل عن شيء قد خلقه الله فوق مشعرک بماة و سبعین الف سنة فان الله لایکلف نفسا الا ما اتیها و لاتحزن علي الرد فان الله قد احکم علي المدبر بالرد و لامرد لامر الله بالحق مسئولا و ما جعل الله بینهما الا کما وضع الله بین الحرکة و السکون فان تعرف الفصل من الوصل تبلغ الي حظک من نصیب الکتاب مفروضا

و اما السؤال بیني و بینهما فما صغر جثتک و کبر مسئلتک لایعلم ذلک الا الله ربي و رب العالمین جمیعا و هو العلي في السموات و الارض في امر الکتاب بحکم الکتاب محمودا

و اما الاظهار بالسؤالات فمن یمنعک عن الباب بالرحمة اتق الله یعلمک من تاویل الاحادیث بدیعا فاحفظ وصیتی علیک فان الله قد قدر للحافظین حسن المقام و حسن الماب مرتفقا و الحمد الله رب العالمین. انتهی